بسم الله الرحمن الرحیم

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم

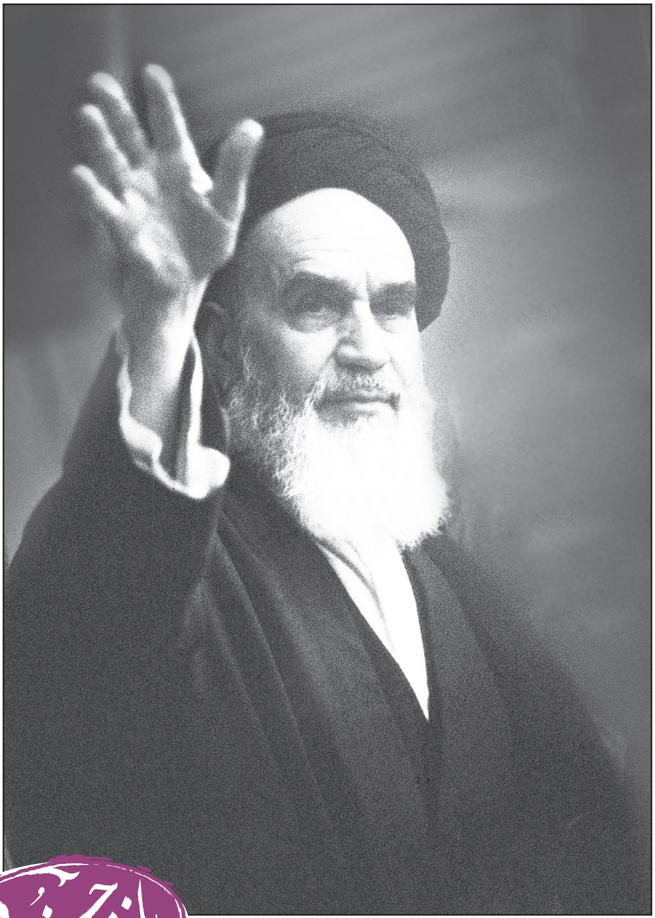

پانزده خرداد

پانزده خرداد

فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ‌پژوهی ایران معاصر

شماره ۶۹ و ۷۰

دوره سوم - سال نوزدهم

پاییز و زمستان ۱۴۰۰

فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ‌پژوهی ایران معاصر

دوره سوم - سال نوزدهم - شماره ۶۹ و ۷۰ - پاییز و زمستان ۱۴۰۰

صاحب‌امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی

سردبیر: دکتر مظفر نامدار

دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطانشاهی

مدیر داخلی: مهدیه مرادپور

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی خوراسگانی، حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا سلطانشاهی، دکتر محمد شفیعی فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانبگی، دکتر حسین کلباسی اشتری، دکتر منوچهر محمدی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مهندس سید محمود حقی

صفحه‌آرا: آرام بدیعی دزفولی

ناشر: بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.iranemoaser.com

پست الکترونیک: 15khordad.mag@gmail.com

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)، کوچه دادآفرین، کوچه صدر، پلاک ۶

تلفن: ۵-۲۲۵۷۹۱۹۲ **نمابر**: ۲۲۷۶۱۲۶۴ **صندوق پستی**: ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵

۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه *پانزده خرداد* می‌فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ‌شده تجاوز نکند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ‌شده بر روی کاغذ A۴ و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارایه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی: مربی، استادیار و...، سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه‌ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت‌ها با شماره‌های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانوشت در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه می‌باشد.)
۸. مقاله ترجمه‌شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه‌های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه *پانزده خرداد* پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه *پانزده خرداد* از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته‌شده برای مجله محفوظ است. نشریه *پانزده خرداد* در کوتاه‌کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب‌نظران ارزیابی می‌شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می‌یابد.
ملاک‌های ارزیابی مقالات عبارت‌اند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل‌ها و استدلال‌ها، بهره‌گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.

فهرست مطالب این شماره

• سخن سردبیر ۹

• مقالات

جستارهایی در پیدایش مفهوم انتخابات فرمایشی در ادبیات سیاسی ایران/ دکتر فاطمه زینلی ۲۹

آینده‌پژوهی جریان تکفیری در منطقه؛ سناریوها- راهبردها/ سیروس حاجی‌زاده.......... ۸۷

سرنوشت نکبت‌بار یک گانگستر سیاسی؛ مهدی هاشمی، آغاز و پایان یک مرداب/ غلامرضا خارکوهی.. ۱۱۳

چپاول گری‌های پهلوی اول از منبع ملی نفت ایران/ صادق علی‌پور ۱۶۳

نکته‌ها و ناگفته‌هایی از زندگانی شخصی و کارنامه سیاسی علامه مصباح یزدی ۱۸۵

• پرونده ویژه

بنی‌صدر؛ رئیس‌جمهوری که اعتماد ملت ایران را برای بیگانگان به مزایده گذاشت/ گروه پژوهشی بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی ۲۰۵

• نقد متون، منابع و دیدگاه‌ها

ترجمه و نقد مدخل امام خمینی در *دایره‌المعارف بریتانیکا*/ سهراب مقدمی شهیدانی ۲۷۵

• از تاریخ

تاریخ به روایت عمه خانم و خاله خان‌باجی!!!/ گروه پژوهشی بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی ۳۰۳

سخن سردبیر

فراسوی گمانه‌زنی‌های مخاطره‌آمیز

نگاهی به اوضاع ایران در آغاز و پایان قرن چهاردهم شمسی

گمانه‌زنی‌های ابلهانه و مغالطه‌های فریبنده

گفته‌اند کوشش برای گمانه‌زنی در تاریخ نه‌تنها بی‌ثمر بلکه کاری بیهوده و حتی ابلهانه است زیرا پرسش‌های واقعی، عقلی و منطقی در تاریخ، ناظر به رخدادها و عملکردهاست، نه آن چیزهایی که اتفاق نیفتاده و تصویر واقعی از آن وجود ندارد. به زبان ساده‌تر، در بعضی از متن‌های تاریخی و شبه‌تاریخی، مخصوصاً بعد از انقلاب اسلامی، بارها با این پرسش روبه‌رو شده‌ایم که اگر جمهوری اسلامی هم نبود آیا بخش مهمی از این خدمت‌ها و پیشرفت‌ها که امروزه جزء افتخارات نظام جمهوری اسلامی و از معجزات انقلاب اسلامی است، به وجود نمی‌آمد؟ به عبارتی وقتی از دستاوردهای خیره‌کننده نظام جمهوری اسلامی در این چهار دهه سخن به میان می‌آید بسیاری از دشمنان داخلی و خارجی جمهوری اسلامی و حتی بعضی از ساده‌اندیشان موافق جمهوری اسلامی، ما را در معرض این پرسش قرار می‌دهند که آیا اگر رژیم پهلوی هم ساقط نمی‌شد یا هر رژیم دیگری غیر از نظام جمهوری اسلامی روی کار بود، این خدمات و پیشرفت‌ها به وجود نمی‌آمد؟[1]

۱. رک: بیانیه مشترک مجمع روحانیان مبارز و مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم به مناسبت چهل و سومین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی، سایت اقتصاد نیوز، ۱۴۰۰/۱۱/۱۰، کد خبر: ۴۷۲۸۳۴.

اگرچه این پرسش به‌ظاهر موجه جلوه می‌کند اما اگر مبادی منطقی آن را از جنبه عقلی و تاریخی واکاوی کنیم نه تنها سطحی بودن آن برملا می‌شود بلکه با مغالطه‌ای بسیار فریبنده و در عین حال ویرانگر و خطرناک روبه‌رو خواهیم شد؛ زیرا این پرسش، بنیادهای تمامی جنبش‌های مردمی، حق‌طلبانه و عدالتخواهانه تاریخ، حتی بعثت عظیم پیامبران الهی را از آغاز تا به امروز مورد تردید قرار می‌دهد. طرح‌کنندگان این پرسش یا عمداً یا از روی جهل و نادانی، بنیادهای همه تحرکات انسانی برای تغییر وضع موجود را ویران می‌سازند. چون در پس اراده تمامی انسان‌های حق‌طلب و جریان‌هایی که با ظلم و فساد و تباهی مبارزه می‌کنند، این پرسش قرار دارد که اگر وضع موجود را به هم نمی‌ریختند و به نظام‌ها فرصت می‌دادند که روی کار بمانند همه این خدمات و پیشرفت‌ها اتفاق می‌افتاد.

این نشان می‌دهد که وقتی داوری‌های تاریخی بر پایه گمانه‌زنی استوار شود چقدر گمراه‌کننده، خطرناک و مخرب خواهد شد... تاریخ داور عملکردهای انسانی است نه داور خیالات مورخین و پژوهشگرانی که با گمانه‌زنی‌های خود کوشش‌های انسان‌های آزاده و جریان‌های حق‌طلب را بی‌اعتبار و بدنام می‌سازند. تاریخ به معنا و مفهوم واژه‌های شیک و خوش‌نقش دموکراسی، حقوق بشر، آزادی، قانون، توسعه، پیشرفت، تجدد و ترقی و امثال اینها که اغلب تجاوزگران به نام اینها جنایت‌ها و تجاوزها و خونریزی‌های خود را توجیه می‌کنند، نگاه نمی‌کند بلکه به مجموعه تلفاتی که رژیم‌های توتالیتر لیبرال و سوسیال و رژیم‌هایی که داعیه دموکراسی دارند و در اعمال تنفر ایدئولوژیک خود نسبت به مخالفان، خون انسان‌ها را بر زمین می‌ریزند نگاه می‌کند.

از انسان‌هایی که در طول جنگ‌های قرن چهاردهم شمسی کشته شدند تقریباً بیش از ۳۳ میلیون نفر که بیشتر آنها جوانان ۱۸ تا ۳۰ ساله بودند به نام ناسیونالیسم، کمونیسم، سوسیالیسم، لیبرالیسم و ایدئولوژی‌های شبیه به اینها از بین رفتند. شمار تلفات جنگ اول و دوم اروپاییان که جنگ لیبرالیسم و کمونیسم با فاشیسم بود حداقل هشت میلیون و پانصد هزار نفر در جنگ اول و ۱۹ میلیون نفر در جنگ دوم بود و یک ویرانی کامل زیستی از استعداد نیروهای انسانی در کشورهای اروپایی که آغازگر این جنون ایدئولوژیک بودند، بر جای گذاشت.[1] اگر بر این ارقام، تعداد تلفات نزاع‌های شهری و دیگر نزاع‌ها را که در عموم آنها دست کثیف، آلوده و پنهان و آشکار مبشران ایدئولوژی‌های دموکراتیک و حقوق بشری!! قرار دارد، اضافه کنیم، فاجعه قرن چهاردهم شمسی یا قرن بیستم میلادی که قرن تقابل ایدئولوژی‌های متخاصم و متجاوز مدرنیته و قرن مفاهیم جذاب حقوق بشر و دموکراسی و

---

۱. ر.ک: زبیگنیو برژینسکی، *خارج از کنترل*، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۲۹-۲۳؛ قابل ذکر است که در نوشتن این یادداشت از ادبیات و فضای این اثر استفاده شده است.

تجدد و ترقی است، نشان داده می‌شود و زشت‌ترین تصویر تاریخی را از بشر عاقل!! که به جای خدا نشسته است می‌توان در این قرن ارایه داد.

با این تفاصیل باید ساده‌لوحان یا حقه‌بازان، گمانه‌زنی‌های تاریخی را جایگزین واقعیت‌ها و حقیقت‌های تاریخی نمایند تا ماهیت این همه جنایاتی را که به نام دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، لیبرالیسم و سوسیالیسم در جهان مرتکب شده‌اند، به گونه‌ای دیگر جلوه دهند. اکنون انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در معرض چنین داوری‌هایی است. شاید در طول تاریخ هیچ نظامی به اندازه جمهوری اسلامی ایران در چهار دهه گذشته با تکثر پرسش‌های فریبنده‌ای که گفته شد، روبه‌رو نبوده است. در پس اغلب این پرسش‌های التقاطی از تاریخ انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، این تمایلات تخیلی و فریبکارانه پنهان است که ابتدا گفته می‌شود جمهوری اسلامی هیچ دستاوردی برای ملت ایران نداشته است. اما همیشه معنای دستاورد در این نوع پرسش‌ها مبهم و مجهول است و وقتی در پاسخ، به عملکردهای نظام پرداخته می‌شود، می‌گویند آیا اگر هر نظام دیگری هم روی کار بود این خدمات اتفاق نمی‌افتاد؟ به عبارتی عملکردهای عینی نظام را به ناکرده‌های نظام‌های گذشته یا نظام‌های ذهنی که وجود خارجی ندارند حواله می‌دهند و در نهایت نتیجه می‌گیرند چون تا به امروز شعارها و آرمان‌های ناب انقلاب تحقق پیدا نکرده است پس کل انقلاب ارزش دفاع ندارد. این بدان معناست که دین‌ستیزان بگویند چون آرمان‌های پیامبران الهی که عدالت، معنویت، عقلانیت، مبارزه با ظلم و دفاع از مظلوم و... بخشی از آنها بوده است و بعد از صدها سال به صورت ناب تحقق پیدا نکرده است، پس آموزه‌های آنها ارزش دفاع ندارد. تو گویی تمام آرمان‌ها و شعارهای لیبرال‌ها، سوسیال‌ها، کمونیست‌ها، فاشیست‌ها، و دموکرات‌ها در جهان تحقق پیدا کرده است و بشر در سعادت و امنیت مطلق به سر می‌برد و به قول این ضرب‌المثل قدیمی: شهر در امن و امان است، دعا به جان داروغه کنید!!

این پرسش‌ها نه فقط برای جمهوری اسلامی بلکه برای تمامی نظام‌های سیاسی در شرق و غرب عالم می‌تواند مطرح شود و اختصاص این پرسش به انقلاب اسلامی مغالطه‌ای آشکار و نمونه بارزی از حقه‌بازی‌های (شارلاتانیزم) سیاسی است. می‌توان از همه امریکاپرستان و غرب‌پرستان پرسید چون وعده‌های لیبرال‌ها و سوسیال‌ها و دموکراسی‌ها در جهان و حتی در خود کشورهایی که مروج این آرمان‌ها هستند تحقق پیدا نکرده است و امروزه امریکا با سیلی از جنبش‌های ضد نژادی و ضد سرمایه‌داری روبه‌رو است و همچنین مهد دموکراسی اروپا یعنی فرانسه، با فقر و گرسنگی و بی‌خانمانی و دیده نشدن محرومین (جنبش ژله ژون) روبه‌رو است چرا غربی‌ها یا غرب‌پرستان داخلی از چنین دموکراسی و حقوق بشر فاسد و نژادپرست

و ضد بشری، دست نمی‌کشند؟ چرا نمی‌گویند چون فقر، بی‌خانمانی، تجاوز، فساد و فحشا، نادیده گرفتن حقوق اولیه انسانی، نابودی محیط زیست و صدها مصیبتی که بشر امروز با آن روبه‌رو است و دستاورد همین تمدن است، بعد از قرن‌ها حاکمیت غرب بر جهان زیاد شده است، این ارزش‌ها پشیزی نمی‌ارزد؟!!

افزون بر اینها، تا به امروز در کجای تاریخ سابقه‌ای وجود دارد که نشان دهد رژیم‌های کودتایی و دست‌نشانده، بدون اجازه اربابان استعمارگر، سلطه‌طلب و متجاوز خود، امنیت، آبادانی، پیشرفت و عدالت برای ملت‌ها به ارمغان آورده باشند؟ استعمارگران، کودتاچیان خونریز را برخلاف خواسته ملتها به این اعتبار به قدرت می‌رسانند که ریشه استقلال، خودباوری، آزادی و عزت، که بنیادهای پیشرفت در هر کشوری است را سرکوب و ملت‌ها را آنقدر تحقیر کنند تا تمامی انگیزه‌های انسانی در آنها خشکیده و تبدیل به ملتی ذلیل، حقیر، مرده و بی‌تحرک شوند و جز تأمین منافع حیاتی اربابان خود انگیزه دیگری نداشته باشند.

برژینسکی مشاور امنیت ملی دولت امریکا در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب کبیر اسلامی در خاطرات خود می‌نویسد:

> با فاجعه ایران (پیروزی انقلاب اسلامی) پایه‌های راهبردین ستون استواری که منطقه حیاتی نفت‌خیز خلیج فارس را از نفوذ شوروی همانند سپری حفظ می‌کرد، در هم کوبیده شد. مرز شمال خاوری ترکیه، مرزهای شمالی ایران و پاکستان و منطقه حائل بی‌طرف افغانستان سد استواری بود که زمانی که ایران ژاندارمی [1] امریکا را از دست داد، فرو ریخت... [2]

موضوعیت ایران و رژیم پهلوی برای امریکا فقط حفظ منافع غرب در منطقه خلیج فارس بود و شعارهایی مثل دموکراسی، حقوق بشر، آزادی و تجدد و ترقی ایرانیان در ذیل تأمین این منافع تعریف می‌شد. برژینسکی می‌نویسد:

> پاسخ من به پرسش‌های بحران در خصوص ایران و این که ماهیت کانونی منافع امریکا در ایران چه بود، (با انقلاب اسلامی) چه چیزی در خطر بود که بایستی به عنوان نخستین اولویت ما مورد پشتیبانی امریکا واقع می‌شد؟ پاسخ من پاسخی ژئوپلیتیکی بود که بر اهمیت محوری ایران برای حفظ منافع امریکا و به طور کلی غرب در منطقه نفت‌خیز

---

۱. ژاندارم در اصطلاح سیاسی نیروهای مسلح دست‌نشانده‌ای هستند که وظیفه دارند در حفظ منافع اربابان خود از هیچ اقدامی کوتاهی نکنند.

۲. زبیگنیو برژینسکی، *قدرت و اصول*، ترجمه مرضیه ساقیان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۷۹، ص ۴۷۲.

خلیج فارس تمرکز داشت.[1]

این تمام آن واقعیت و حقیقتی است که رژیم کودتایی پهلوی از آغاز قرن چهارده شمسی برای ایران رقم زد و غرب‌پرستان، سلطنت‌طلبان، معاندان، منافقان و ابلهان سیاسی به دنبال آن هستند که با گمانه‌زنی‌های ساده‌لوحانه ولی هدفمند و روشمند و سیاهنمایی‌های سیستماتیک آنها را از چشم ملت ایران پنهان سازند. اهمیت ایران برای کودتاچیان و برای امریکا و هر کشور استعمارگری، به اعتبار دموکراسی، آزادی و حقوق بشر یا تأمین منافع ملت ایران نبوده، نیست و نخواهد بود، بلکه به اعتبار حفظ منافع قدرت‌ها قرار دارد. مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر و آزادی پوششی برای پنهان کردن خواسته‌های استعماری است که کم و بیش در تاریخ دوران معاصر کارگزاران استکبار جهانی بدان اعتراف کرده‌اند اما مزدوران، سرسپردگان، ابلهان، مقدس‌مآبان مرتجع، مدافعان اسلام امریکایی و وادادگان، مأموریت مستقیم و غیرمستقیم دارند این حقایق و واقعیت‌ها را اولاً وارونه نشان دهند و ثانیاً آنها را از چشم ملت ایران پنهان کنند و چهره سیاه استعمار و استبداد را در ایران بزک نمایند.

ما نمی‌دانیم کسانی که به نام دین و در لباس جریان‌های مذهبی و نمایش‌های انقلابی‌گری به دلیل کج‌فهمی یا کوتاه شدن دستشان از قدرت، به راست یا دروغ مسائلی مثل افزایش میزان مهاجرت بعضی‌ها به خارج، کاهش سرمایه اجتماعی، خروج سرمایه‌های مادی، آسیب دیدن منابع تجدیدناپذیر و ناتوانی از بهره‌برداری بهینه فنی و علمی این منابع و وضعیت ناگوار معیشت مردم (که خودشان بیش از همه در پیدایش این آسیب‌ها دخیل بودند) و...[2] را مبنای پرسشگری‌ها، پرخاشگری‌ها و سیاهنمایی‌های سیستماتیک خود قرار می‌دهند، در مورد عدم تحقق ناب آرمان‌های ادیان بالأخص آرمان‌های دین مقدس اسلام چگونه داوری می‌کنند، ولی می‌دانیم تقلیل عظمت انقلاب اسلامی به این سطح از مطالبات که هیچ حد مشخصی برای ارزیابی‌های علمی و منصفانه آن وجود ندارد و هر گروه و جریانی بر اساس علایق و سلایق و ذائقه‌های خود آن را تعریف و تبیین می‌کند، سطحی‌ترین و سخیف‌ترین معیار سنجش توانایی‌ها و عملکردهای یک انقلاب و نظام است.

بدیهی است که دستاوردهای عظیم انقلاب اسلامی با آن مصائب چهل‌ساله که دوست و دشمن سد راه پیشرفت آن کرده‌اند به مراتب صدها برابر بیش از خطاها یا کجروی‌هاست. اصالت این ادعا را زمانی متوجه خواهیم شد که به موقعیت و جایگاه ایران حداقل در قرن چهاردهم شمسی توجه داشته باشیم. اکنون با توجه به این که از این قرن عبور کرده‌ایم

۱. *همان*، ص ۴۷۰-۴۶۹.

۲. بیانیه مشترک مجمع روحانیان مبارز و مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم به مناسبت چهل و سومین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی، همان.

ارزیابی آن امری ضروری است. این ارزیابی به دور از هر کلی گویی فریبنده می‌تواند ناظر به جزئی‌تری وقایعی باشد که برای کشور عزیز ما از ابتدای قرن تا پایان آن اتفاق افتاد. این ارزیابی می‌تواند منشور حرکت ما در آینده باشد. همان اقدامی که رهبر انقلاب اسلامی در بیانیه گام دوم کلیات آن را هم دقیق و هم عمیق مطرح کرد.

عصر یخبندان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در آغاز قرن چهاردهم شمسی

در آغاز قرن چهارده، به گواهی قاطع تاریخ، ایران کشوری فقیر، عقب‌مانده، به‌هم‌ریخته، وابسته به بیگانگان، تحقیرشده و فاقد چشم‌اندازی اطمینان‌بخش و امیدوار به آینده بود. این قرن برای مردم ایران با دلهره‌ای رعب‌آور آغاز شد. طلیعه این قرن که با جنگ اول اروپاییان و اشغال ایران و قرارداد شرم‌آور وثوق‌الدوله آغاز شد، در سوم اسفند ۱۲۹۹ش با کودتایی که در تاریخ معاصر به کودتای سیاه شهرت دارد، بیانگر توصیف دقیق و عمیق این ضرب‌المثل ایرانی شد که گفته‌اند: سالی که نکوست از بهارش پیداست. در این کودتا، مشروطه‌خواهان غرب‌پرست که شعار آزادیخواهی، قانون‌طلبی و استبدادستیزی آنها گوش تاریخ را کر کرده بود، تمامی دستاوردهای جنبش بزرگ عدالت‌خواهی ملت ایران را که با نثار خون پاک فرزندان این مرز و بوم به پیروزی رسیده بود، در یک سینی طلایی تقدیم دیکتاتور حقیری به نام رضاخان کردند.

در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ش یکی از وخیم‌ترین بحران‌های سیاسی تاریخ ایران رخ داد. بذر این نهال نامشروع ده سال پیش از کودتای سیاه در قانون اساسی نظام مشروطه سلطنتی با اعطای حق انحصاری قدرت و قانونی شدن سلطنت و تداوم پادشاهی در یک خانواده کاشته شد. مشروطه‌خواهان غرب‌پرست و سلطنت‌طلب، بنیادهای سلطنت را که در دوران قاجاریه آنچنان سست شده بود که صدای شکستن استخوان‌های آن به گوش می‌رسید با قانون اساسی مشروطیت و کودتای سیاه تثبیت کردند.

کودتای سیاه رضاخان با حمایت مطلق شوروی و انگلیس، در موجی از هراس شدید مردم، آغاز قرن جدید را در ایران تیره و تار ساخت. شهرت کودتای رضاخان به کودتای سیاه بی‌وجه نبود. ایران با این کودتا وارد عصر یخبندان سیاسی، فرهنگی و دورانی تیره و تار شد و تحرکات و شادابی و طراوت بازتولید فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را از دست داد. ما در عصر یخبندان دوران پهلوی، فرصت تطابق و بازسازی تمدنی خود را با ویژگی‌های اقلیمی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جدیدی که پس از جنگ اول اروپاییان در دنیا در حال شکل‌گیری بود، از دست دادیم.

چشم دوختن به «تجدد سربازخانه‌ای» به امید این که خورشید بالندگی و رشد و پیشرفت ایران از پس آن طلوع کند، از حد تغییر آمرانه و خشـــونت‌بار کفش و کلاه و لباس زنان و مردان پاک‌نهاد این سرزمین و بی‌عفت کردن ناموس وطن، فراتر نرفت.

دولت کودتای سیاه و برپادارندگان داخلی و خارجی آن دمای لازم را برای ایجاد تحرکات سازنده و بنیادی در کشور نداشـــتند. دلیل اصلی آن هم مشخص بود؛ چون غرب‌پرستانی که از دوره قاجار علت عقب‌ماندگی ایران را پیروی از دین ۱۴۰۰ ســـال گذشته اسلام القا می‌کردند در نسخه‌های جدیدی که تجویز کردند، ناگهان ریشه‌های ترقی ایران جدید را به ۲۵۰۰ سال قبل یعنی هزار سال قبل‌تر از زمانی که ملت ایران اسلام را پذیرفته بود، حواله دادند و طبقه‌ای از کارگزاران حکومتی و تحصیل‌کردگان دانشـــگاه‌های خارج که خود را روشنفکر خواندند، این کشف عصر یخبندان رضاخانی را معجزه آغاز قرن چهاردهم شمسی و سرآغاز عصر تجدد و ترقی ایران دانستند!! و بدین‌سان پنجاه و چندی سال برف‌های بعدی تاریخ ایران، روی یخبندان عصر رضاخانی بارید و نه فقط سیاست، فرهنگ و اقتصاد، بلکه عقل، اندیشه، دانش، خرد، آزادی، عدالت و استقلال یخ بسته شد.

میراث شوم «تجددخواهی سربازخانه‌ای»، که غرب‌پرستان در طول بیست سال حاکمیت استبداد ســـیاه رضاخان بر ملت ایران تحمیل کردند، جز اشغال مجدد ایران در جنگ دوم اروپاییان، توسط روس، انگلیس و امریکا در شهریور ۱۳۲۰ش، محصولی به همراه نداشت. خردی که با تکیه بر تقلید، برای تجدد و ترقی در ایـــران دوره رضاخان برنامه‌ریزی کرد، نه تنها نتوانست ایران را در انتقال به یک عصر بهتر کمک کند بلکه زیرساخت‌های بومی پیشرفت و رشد ایران را نیز به باد فنا داد و تمام درآمدهای ایران را که از فروش مهم‌ترین سرمایه ملی یعنی نفت به دست آمده بود در پای ارتشی ریخت که درِ دوران اشغال کشور توسط اروپاییان حتی استعداد دفاع از خود را نیز نداشت.

برخلاف دروغ‌پردازی‌های ناشیانه غرب‌پرستان، نیمه اول قرن چهارده شمسی که در زیر سایه ترسناک استبداد سیاه دوران پهلوی سپری شد برای ملت ایران یکی از خونین‌ترین و منفورترین و سیاه‌ترین دوران تاریخ ایران بود. دوره‌ای که سرکوب‌های وحشتناک مردم توسط رژیم پهلوی و یاوه‌گویی‌های فرهنگی و سیاسی غرب‌پرستان از ویژگی‌های آن شد. استبداد سیاه قرن چهارده شمسی در ایران، پا را فراتر از کشتارها و سرکوب‌های عامدانه‌ای گذاشت که به نام تجدد و ترقی، کورکورانه تبلیغ می‌شد. رژیم پهلوی و سرسپردگان و حامیان خارجی آن ریشـــه‌های فطری عقلانیت، معنویت، عدالت، آزادیخواهی، استقلال، هویت و فرهنگ ایران را هدف گرفتند.

معماران این مدینه جاهله تحمیلی، برای خود نقشی قائل شدند که انسان از دیرباز برای خدا قائل بود. به عبارت دیگر روند تدریجی تلاش‌های جاه‌طلبانه غرب‌پرستان از طریق رژیم پهلوی در طول نیم‌قرن سلطه بر کشور، برای کنترل سرنوشت مردم در ایران و سپردن آن به کدخداهای جهانی، اجزای اصلی حیات اجتماعی، خلاقیت، خانواده، امنیت، رفاه اجتماعی، تربیت، پیشرفت، آزادی و هویت را تخریب سیستماتیک کرد.

به طور قطع یکی از پرسش‌های بنیادین و رازهای سر به مهر قرن چهاردهم شمسی در ایران این است که چگونه و چرا بسیاری از افراد مدعی هوشمندی و تحصیل کرده در ایران، که لاف روشنفکری می‌زدند، شعارهای نوگرایی و تجدد و ترقی که از زبان چرچیل، روزولت، لنین، استالین و از همه فجیع‌تر از زبان هیتلر، تبلیغ می‌شـــد را باور کرده و جدی گرفتند و رضاخان و پسرش را نماد گذار به ناکجاآباد تجدد و ترقی دانستند؟!

متأسفانه ما نتوانستیم ناپدید شدن اطلاعات یا نامفهوم شدن گزارش‌های تاریخی از نیمه اول قرن چهارده شمسی را برای نسل حاضر و آیندگان به خوبی رصد کنیم! و آنقدر غفلت کردیم که حقه‌بازهای تاریخ توانستند از رضاخان، انوشیروان دادگر بسازند! اکنون ما تحریف آینده تاریخ ایران در دوران معاصر را می‌توانیم در نوشته‌های بیمارگونه کتاب *نگاهی به شاه*، *معمای هویدا* و *رضاشاه* یا خاطرات «فلان‌السلطنه‌ها و بهمان‌الدوله‌ها» و ده‌ها کتاب و مقالاتی که نویسندگان آنها حتی ارزش نام بردن هم ندارند، مشاهده کنیم.

اگرچه در تمام این آثار پرسش‌هایی جدی درباره سلامت عقلی نویسندگان آنها مطرح است، ولی این نوشته‌ها چه بپسندیم یا نپســـندیم، تاریخ فاشیستی و توتالیتاریستی دوران پهلوی را که در قلب مدینه جاهله‌اش در اعمال خشونت، استبداد، سرکوب آزادی، ویرانی عقل، سرسپردگی به بیگانه، فروش استقلال و نفرت از ملت ایران، حد و مرزی نمی‌شناخت را تطهیر خواهد کرد و در مقابل، جمهوری اسلامی و انقلاب رهایی‌بخش ملت ایران را وارونه نشان خواهد داد.

اکنون ما گرفتار جنون سیاسی کسانی هستیم که چون نتوانستند در این چهل سال بیداری سیاسی مردم و حرکت فزاینده پیروزی ملت ایران را کند کنند و صحنه را برای کدخداهای جهان فراهم و آماده سازند تا دوباره رژیم ارباب- رعیتی خود را در ایران دایر کنند، به شغل کثیف دروغ‌پراکنی، شایعه‌ســـازی، تخریب اعتماد ملی، ناامید کردن مردم و سیاهنمایی سیستماتیک دوران جمهوری اسلامی روی آورده‌اند. و عده‌ای نیز که خود را دوست معرفی می‌کنند با صدور بیانیه‌ها، نامه‌ها و آروغ‌های «جوشنفکری» و نمایش‌های ایران‌دوستی و امام‌پرستی!! تلاش می‌کنند از این قافله‌ای که به ترکستان می‌رود، عقب نمانند.

قطعاً نمی‌توانیم ادعا کنیم که شکست لیبرالیسم و کمونیسم و سایر مشرب‌های غربی در ایران و کارگزاران داخلی آنها، صحنه را برای پذیرش عقاید اسلامی که ایران را از عمق سیاهچال‌های قرون وسطایی یخبندان عصر پهلوی آزاد کرد، آماده می‌کند. چهار دهه گذشته اثبات کرد که ساده‌انگاری در این مسئله حتی در ساختار دیوانسالاری جمهوری اسلامی تاوان سنگینی خواهد داشت.

انحرافات ذاتی لیبرالیسم و کمونیسم در جهان و ایران و ویرانه‌های بجامانده از مشرب‌های غربی هنوز شعارها و نویدهای آنها را در ارتباط با سازمان سیاسی در ایران بی‌اعتبار نکرده است. به قول خمینی کبیر اینها سرسپردگانی هستند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و دست از شرارت‌های خود علیه انقلاب اسلامی برنمی‌دارند. میراث فکری، سیاسی و تربیتی بجامانده از عصر توتالیتاریسم ایران در ثبات سیاسی ما تا حدود زیادی تأثیر دارد. عملکرد دولت‌های هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی که نقش زیادی در تطهیر سیاهکاری‌های دوران یخبندان پهلوی داشت، به ما آموخته است که تنفر غریزی از این دوران می‌تواند با عملکرد غلط دیوانسالاری در هر دوره‌ای دستکاری شود و به گونه دیگری جلوه کند. اگرچه این بدان معنا نیست که از سیاهی و زشتی این دوران یا از عمق تنفر ذاتی مردم نسبت به آن کم می‌شود اما بی‌تردید می‌تواند دستاویز دشمنان قسم‌خورده، جاهلان به تاریخ و سرسپردگان به غرب و وادادگانی باشد که سهم خود را از انقلاب برده و فراز و فرود نظام جمهوری اسلامی دیگر برای آنها موضوعیت و مدخلیت ندارد.

این خطر در روند ثروت‌اندوزی و سردرگمی اخلاقی مسئولان و مدیران در دیوانسالاری ایران وجود دارد که موجی جدید از شک‌گرایی نسبت به انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی و بی‌اعتباری عقلی و منطقی و سیاسی را دامن زند. نتیجه این سردرگمی برای ما بحران معنویت را به همراه خواهد آورد. در اثر این بحران حصارهای محکم ایمان، جای خود را به شعارهای سطحی و فریبنده روز می‌دهد و راه را برای پذیرش باورهای غلط، رفتارهای پوچ و نامفهوم و لج‌بازی‌های سیاسی باز می‌کند.

اولین اثرات تخریبی این لج‌بازی‌های سیاسی متوجه ماهیت انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی مخصوصاً سه رکن این نظام یعنی مکتب، مردم و رهبری خواهد شد. و این سؤال را مطرح می‌سازد که آیا انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بصیرت زندگی و مجموعه‌ای از ارزش‌ها یا یک الگوی زندگی مناسب با بیداری دوران معاصر را دارد؟ هر چند مردم‌سالاری و جمهوری در ایران نقش محوری دارند ولی مردم‌سالاری و جمهوری ظرفی است که باید به آن محتوای غنی بخشید و این محتوا را باید در فرهنگ و دین در ایران

جست‌وجو کرد؛ همان‌طوری که غربی‌ها نیز محتوای دموکراسی خود را در فلسفه و اخلاق فردی، سودپرستی و لذت‌طلبی اجتماعی خود جست‌وجو می‌کنند. نگرانی بزرگ امروز در ایران این است که به خاطر همین لج‌بازی‌های سیاسی نتوانیم مرکزیت غنی‌سازی به محتوای مردم‌سالاری و جمهوری خود را از دستبرد راهزنان اندیشه و خیال‌پردازان و گمانه‌زنان تاریخ دور نگه داریم. خطر تسلط روند ثروت‌اندوزی در جامعه و سیاهنمایی سیستماتیک دستاوردهای بزرگ کشور در جایی بروز می‌کند که باید پیوند وثیقی بین مردم‌سالاری و جمهوری با فرهنگ و دین برقرار شود.

انقلاب اسلامی و پایان عصر یخبندان ایران

قرن چهاردهم شمسی از نیمه دوم با پیروزی انقلاب کبیر اسلامی برای ملت ایران قرن بازگشت به اصول و اصالت‌های ایران اسلامی بود و این یعنی یک تجدید حیات بزرگ در عصری که قرار بود قدرت‌های جهانی به کمک حکومت‌های کودتایی رضاخان و پسرش و سایر احزاب و گروه‌های وابسته، ایران را در چرخ‌دنده‌های دموکراسی نژادپرست سرمایه‌داری غرب یا مجمع‌الجزایر گولاگ کمونیسم شرق،[1] که جان بیش از پانزده میلیون انسان را گرفت، محو کنند. اگرچه در آخرین سال‌های این قرن، موقعیت ایران در مسائل جهانی، مسائل منطقه‌ای و مسائل داخلی به‌ظاهر متضاد به نظر می‌رسد؛ اما برای کسانی که با بی‌اعتنایی یا ناجوانمردانه تلاش‌های جانانه ملت بزرگ ایران را در این قرن وارونه نشان نمی‌دهند یا نادیده نمی‌گیرند این امکان وجود دارد که به تلاش‌های ایران به نحو تاریخی و در چهارچوب نتیجه‌ای که به دست آمد و برای خیلی‌ها در حد خواب و رؤیا بود، بیندیشند.

امروز کشور ما با تکیه بر قدرت منطقه‌ای خود در بسیاری از مناسبات و چالش‌های جهانی مورد توجه است و به رغم تحمل چهل و سه سال جنگ همه‌جانبه با دشمنان داخلی و خارجی، ملت بزرگ ایران تا حدود قابل قبولی از ابعاد چهارگانه قدرت یعنی قدرت نظامی، قدرت

---

۱. اداره کل اردوگاه‌های کار و اصلاح با مخفف «گولاگ» نام نهادی بود که اردوگاه‌های کار اجباری در نواحی دورافتاده اتحاد جماهیر شوروی از قبیل مناطق سردسیر و یخبندان سیبری و استپ‌های قزاقستان و بیابان‌های ترکمنستان را در زمان حکومت ژوزف استالین اداره می‌کرد. محکومین سیاسی که حدود یک دهم شهروندان شوروی شامل محکومین عادی و سیاسیون در اردوگاه‌های کار اجباری به سر بردند، در زمان استالین سه چهارم افسران و همه کمونیست‌های قدیمی و یاران لنین به جز خود استالین محاکمه و به جرم خیانت اعدام شدند یا با یک درجه تخفیف محکوم به کار اجباری در گولاگ شدند. در ضمن تمام افراد خانواده محکومین به جرم خیانت زندانی می‌شدند که حتی کودکان و سالخوردگان را نیز شامل می‌شد. بسیاری از زندانیان از سرما، گرسنگی و خستگی جان باختند. جالب اینجاست که بعضی از کمونیست‌های ایرانی که شوروی را بهشت آزادی‌خواهان جهان تلقی می‌کردند، پس از فرار از ایران و پناهنده شدن به شوروی به جرم جاسوسی دستگیر و به این اردوگاه‌ها تبعید شدند و جان سپردند. برای دریافت اطلاعات بیشتر رک: الکساندر سولژنتیسین، *مجمع‌الجزایر گولاگ*، ترجمه عبدالله توکل، تهران، سروش، ۱۳۶۶.

جذابیت فرهنگی و عقیدتی، قدرت نفوذ سیاسی و قدرت اقتصادی برخوردار است.

این در حالی است که در آستانه انقلاب اسلامی، ملت ایران از یک طرف در داخل کشور فاقد هر گونه آزادی سیاسی و اجتماعی بود و به قول اردشیر زاهدی «از سال ۱۳۵۷ به بعد که شاهنشاه اشتباه تاریخی خود را مرتکب شـد و به ملت ایران که بیش از ۲۵۰۰ سال به تحمل زور و استبداد خو گرفته و عادت کرده بودند آزادی اعطا فرمود»،[۱] همه چیز به هم ریخت!! و از طرف دیگر، حتی اختیار به دست گیری سرنوشت خود را از او سلب کرده بودند و طناب عروسک‌هایی که امور کشور را به‌ظاهر اداره می کردند، در دست امریکایی‌ها بود.

خانم رابین رایت می‌نویسد:

> برای نخستین‌بار در سال ۱۹۷۳م (۱۳۵۲ش) به عنوان یک گزارشگر جوان به ایران رفتم. مقدم ما گرامـی بود. ما امریکایی‌ها همه جا بودیم. به مقام‌های دولتی مشـاوره می‌دادیم، نظامیان ایرانی را آموزش می‌دادیم، دکل‌های نفت برایشان می‌ساختیم، در مدرسه‌ها سرگرم تدریس به آنها بودیم، اتومبیل، زبان، مد و فرآورده‌های صنعتی و فرهنگی‌مان را به آنجا صادر می کردیم... عمویم از دانشگاه کالیفرنیا از جمله چهل هزار امریکایی بود که در آن زمان در ایران کار می کرد. او به دولت ایران در زمینه نحوه نوسازی کتابخانه ملی (بخوانید چیدن کتاب در قفسه‌ها) مشاوره می‌داد.[۲]

این اعتراف بخش ناچیزی از وضعیت حقارت‌آمیز و اسـفبار ایران در آسـتانه انقلاب اسلامی را نشان می‌دهد. رژیم پهلوی اوضاع کشور را به جایی رسانده بود که ما برای چینش کتاب‌های کتابخانه ملی باید مستشار از امریکا استخدام می کردیم و به رغم آن همه لاف و گزاف‌های سلطنت‌طلبان در ساختن دانشگاه توسط رضاخان و غیره، دانشگاه‌های ما حتی استعداد یا امکان تربیت یک کاردان یا کارشناس ساده برای چینش کتاب در کتابخانه را نداشتند.

رابین رایت می نویسد: «بولوارهای عمده شهر (تهران) به نام فرانکلین روزولت، دوایت آیزنهاور، ملکه الیزابت و وینیستون چرچیل بود که زمانی از ایران دیدار کرده بودند!! و این خیابان‌ها به نامشان نامگذاری شده بود.»[۳]

رابین رایت یحتمل خجالت کشـید که بنویسـد کسـانی که بزرگترین و شیک‌ترین خیابان‌های ایران را رژیم پهلوی به نامشان کرده بود، روزی روزگاری در جنگ دوم غربی‌ها

---

۱. *۲۵ سال در کنار پادشاه*، خاطرات اردشیر زاهدی، تهران، عطایی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹.

۲. رابین رایت، *آخرین انقلاب بزرگ*، ترجمه احمد تدین و شهین احمدی، تهران، رسا، ۱۳۸۲، ص ۱۲-۱۱.

۳. *همان*، ص ۱۲.

که از آن به نام جنگ جهانی دوم یاد می‌شود، کشور ما را اشغال کرده بودند و سپس شاه ایران را که از بازی‌های عجیب روزگار، پدر همین شاهی بود که این خیابان‌ها را به نام آنها کرده بود، با خفت و خواری از ایران به بیرون پرتاب کرده بودند و این تنها زمانی بود که بعضی از آنها قدم‌های شومشان را به خاک پاک ایران گذاشتند و اکنون به پاس آن تجاوز ناجوانمردانه، و اشغال و تجاوزگری، بزرگترین و مهم‌ترین خیابان‌های پایتخت ایران به نام اشغالگران نهاده شد!! ایران در دوران پهلوی از معدود کشورهای امن و آسوده برای خارجیان[1] و محل رنج و عذاب و حبس و تبعید و تحقیر برای صاحبان اصلی این سرزمین بود.

فراسوی گمانه‌زنی‌های مخاطره‌آمیز

اندیشیدن به اوضاع کنونی و آینده بدون در نظر گرفتن گذشته غیرممکن است. ایران چهل سال تحت تأثیر روند انتقال به دوران پسااســتعماری و پسااستبداد است و این روند با توجه به عمق مصیبت‌هایی که رژیم پوسیده و ارتجاعی پهلوی و حامیان غربی آن بر جا گذاشتند روند آسانی نیست. ما در حالی به حرکت خود در چالش‌ها ادامه می‌دهیم که هیچ الگو و راهنمایی برای گذار از بحران نظام سلطنت نداشــته و نداریم. نباید کارکرد بالقوه و بالفعل مقاومت جانانه ملت ایران را در چنین شــرایطی نادیده گرفته و با سیاهنمایی‌های سیستماتیک تلاش آنها را تخریب کنیم.

باید باور کنیم که سقوط نظام پادشاهی برای غربی‌ها، به خصوص امریکایی‌ها که بعد از کودتای ۲۸مرداد سال ۱۳۳۲ تا انقلاب اســلامی در ۲۲بهمن ۱۳۵۷ به میزان بیش از ۲۴ میلیارد بشکه نفت از ذخایر ایران را به دســت آوردند و با تاراج این سرمایه عظیم ایران، اقتصاد غرب را تثبیت و از بحران و ویرانی نجات دادند،[2] ضربه عمیقی بود که به یکباره دست غرب را از دامن این سرمایه کوتاه کرد. بدیهی است که این درد جانکاه برای امریکایی‌ها و غربی‌ها تنها با فشار حداکثری به جمهوری اسلامی و مردمی که رژیم نوکرصفت پهلوی را ساقط کردند، التیام پیدا می‌کند.

اگرچه دینامیسم تحول جهانی شیطان بزرگ که رهبری شرارت علیه ملت‌های آزاد را در دست دارد و همچنین محتوای ارزشی پیام امریکا به جهان، به دلیل الگو قرار گرفتن شیوه و دوام مقاومت ایران در چهل سال گذشته، ترک برداشته و این رهبری را تضعیف کرده است و در حال حاضر امریکا دیگر نمی‌تواند داعیه قدرت برتر جهانی را داشته باشد و فرار مفتضحانه

۱. *همان*، ص ۱۱.
۲. *۲۵ سال در کنار پادشاه*، همان، ص ۸۴-۸۳.

از افغانستان و شکست در مناقشات آسیایی مخصوصاً سوریه و عراق و یمن و اخیراً اتفاقاتی که در اوکراین به وقوع پیوست نشان می‌دهد استعمار پیر امریکا در مسیر سرنوشت استعمار فرسوده و کریه انگلیس طی طریق می کند.

برژینسکی به درستی می‌نویسد، تاریخ به ما آموخته است که نفوذ و تسلط یک ابرقدرت نمی‌تواند همیشگی باشد مگر این که پیامی جهانی بر پایه عدالتخواهی و خیراندیشی داشته باشد و این تجربه روم، فرانسه و انگلیس است. این پیام باید از اصالت اخلاقی و معنوی برخوردار و در سلوک و رفتار سرمشقی برای سایرین باشد در غیر این صورت، عدالتخواهی و نیکوکاری کوته‌بینانه و به اصطلاح ملی به پوچی و نخوت ملی عاری از هر جاذبه جهانی خواهد انجامید و سرانجام طرد خواهد شد.[1]

اکنون به ندرت اخلاق امریکایی و ایدئولوژی نژادپرستانه آنها برای ملت‌های آزاد جاذبه‌ای دارد. حضور این دولت استعماری در بسیاری از تجاوزهای سیاسی و فکری به میراث ملت‌ها و دخالت در کشتارهای بی‌سابقه دو قرن اخیر، بی‌تردید امریکا را به کشوری منفور در جهان تبدیل کرده است.

از جهت دیگر به دلیل فشارهای ناجوانمردانه چهل سال اخیر و بی‌دقتی در انتخاب مدیران ارشد و تغییر در روحیات بعضی از مسئولین و ضعف مدیریت دیوانسالاری و... از نظر داخلی با مشکلاتی روبه‌رو هستیم که با نقش منطقه‌ای ایران متضاد به نظر می‌رسد. نگرانی در ارتباط با این مسائل منجر به پیدایش کارخانه تولید نظریه‌سازی و پیش‌بینی‌های تهدیدآمیزی شده که هر چند بعضی از این پیش‌بینی‌ها ابلهانه و ساده‌لوحانه است ولی نمی‌توان نسبت به بعضی دیگر بی‌تفاوت بود. در تجزیه و تحلیل این پیش‌بینی‌ها فراوان می‌توان نوشت ولی جای آن در این یادداشت نیست. وظیفه این کارخانه‌های نظریه‌سازی یک چیز است و آن این که نشان دهند ایران جامعه‌ای در مخاطره است!!

تلاش می کنند که مفهوم مخاطره را به نیروی عظیم بسیج سیاسی برای مقابله با جمهوری اسلامی تبدیل کنند. اغلب ارجاعات این مخاطرات به موارد ذیل اشاره دارد:

نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی، ناتوانی جمهوری اسلامی، بی‌فایده بودن انقلاب، گل و بلبل بودن دوران گذشته، ضرورت سازش با امریکا و اسرائیل و سایر رژیم‌های نژادپرست، بی‌معنا بودن استقلال و اصالت ملی در عصر جهانی شدن، غلبه اسلامیت بر جمهوریت، بی‌ارزش شدن پاسپورت‌های ایرانی در خارج!! (البته بخوانید در امریکا و اسرائیل و انگلیس چون جهان مخاطره‌اندیشان بسیار کوچک و حقیر است و خلاصه می‌شود در همین سه

۱. زبیگنیو برژینسکی، *همان*، ص۱۰۵.

منطقه)، پیشرفت دیگران و پس‌رفت ما (البته هنوز هم ملت ایران بعد از دو قرن نمی‌داند که باید به کجا پیشروی کند که نکرده است!!)، بدتر شدن اوضاع نسبت به رژیم گذشته، نظارت استصوابی، ضدیت با دموکراسی (بخوانید با غرب‌پرستی)، فرار مغزها و نخبگان (به خاطر یک مشت دلار بیشتر!!)، فقدان حقوق شهروندی (که هنوز ملت ایران نمی‌داند این حقوق چیست و با کدام سلیقه تعیین می‌شود)، نقض حقوق بشـــر در ایران (که عموماً این بشر یا خلاصه می‌شود در قاتلینی که به جرم آدم‌کشی در معرض قصاص هستند نه مقتولین مظلومی که قاتل تا دسته دشنه را در شکمش فرو کرده است، یا خلاصه می‌شود به کسانی که به حقوق اجتماعی جامعه تجاوز کردند و به اموال مردم خسارت وارد آوردند، یا خلاصه می‌شود در حقوق دزدان و قاچاقچیان و معتادان، یا خلاصه می‌شود به حقوق جاسوسان و خفیه‌نویسان سازمان‌های جاسوسی یا خلاصه می‌شـــود به منافقینی که دستشان به خون هزاران ایرانی بی‌گناه آلوده اســـت یا...)، مضر دانســـتن تجهیز و تقویت نیروهای انتظامی و نظامی برای حفظ امنیت و تمامیت ارضی کشور مخصوصاً سپاه پاسداران، پر هزینه خواندن تلاش‌های دانشمندان ایرانی برای کسب توانایی‌های علمی و هسته‌ای و سایر دانش‌ها و تجهیز ایران به این توانایی‌ها، به سینه زدن حقوق زنان و آرایش‌ها و نمایش‌های جنسیتی (که کلاً خلاصه می‌شـــود به اجباری نبودن حجاب و اجباری بودن بی‌حجابی و بی‌حیایی و بی‌بند و باری!! و مدیحه‌سرایی برای نرفتن زنان به ورزشگاه بوکس و شنا و فوتبال و...).

البته ملت بزرگ ایران در چهل ســـال گذشـــته آنقدر این نمایش‌ها را در موقعیت‌های متفاوت از زبان مخاطره‌اندیشان عنود یا جاهل شنیده اســـت که شبیه فیلم‌های تکراری شبکه‌های نمایشی شده است.

مخاطره‌اندیشان در واقعه اخیر حمله روسیه به اوکراین سناریوی جدیدی نوشته‌اند که در بلاهت، بی‌نظیر است. اخیراً چپ و راست، هندی و پندی،[1] فرنگی و ینگه دنیایی‌ها برای آزادی، امنیت و استقلال ایران شدید احســـاس خطر می کنند!! نوشته‌اند ایران در مواضع اخیر خود نسبت به حمله روس‌ها به اوکراین، از سیاست نه شرقی و نه غربی عدول کرده و به بلوک شرق پیوسته است! این ادعا نشان‌دهنده عمق تضاد هیستریک مخاطره‌اندیشان با انقلاب اسلامی است زیرا کسانی که تا دیروز برای ضروری نشان دادن پیوستن به بلوک غرب به رهبری امریکا، دلایل خود را تا حد تأمین آب آشـــامیدنی مردم، فرو کاســـتند و ضرورت مذاکره با شیطان بزرگ و پذیرش برجام بدفرجام را حیاتی می‌دانستند و سیاست نه غربی امام و جمهوری اسلامی را مایه ضرر و زیان چهل‌ساله ملت ایران و کشور القا می کردند

۱. نام دیگر پاکستان

ناگهان نگران سیاست نه شرقی شدند و ده‌ها مجلس روضه برای سقوط ایران به دامن بلوک شرق در رسانه‌ها، مجامع حزبی و منابر فرقه‌ای و هیئت‌های شبکه‌های مجازی برپا کردند!! و تجاهل را به حدی رساندند که عقلشان قاطی چیزهای دیگر شد و دانستند که:

۱. سیاست نه شرقی و نه غربی امام و نظام جمهوری اسلامی ماهیت جغرافیایی ندارد که رابطه با یک کشور در شرق یا غرب، عدول از سیاست نه شرقی و نه غربی تلقی شود. چنان که چه در زمان امام راحل و چه امروز جمهوری اسلامی با ده‌ها کشور در شرق، غرب، شمال و جنوب جغرافیایی رابطه دارد. ما از همان ابتدای انقلاب با بسیاری از کشورهایی که حتی در بلوک شرق و غرب بودند رابطه داشتیم. از جمله با شوروی سابق که سردمدار بلوک شرق بود یا با انگلیس و فرانسه و آلمان و ده‌ها کشـــوری که جزو هسته‌های اساسی بلوک غرب بودند، رابطه داشتیم.

۲. سیاست نه شرقی و نه غربی ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی دارد. چه در اول انقلاب که بسیاری از گروه‌های چپ مثل حزب توده و منافقین و سایر گروه‌ها که سرسپرده شوروی بودند و چه گروه‌های راست مثل جبهه ملی و نهضت آزادی که دل‌سپرده به امریکا و غرب بودند و اعتقاد داشتند جمهوری اسلامی برای بقا و دوام خود باید به یکی از این بلوک‌های ایدئولوژیک بپیوندد، امام سیاست نه شرقی و نه غربی را یکی از ارکان نظام جمهوری اسلامی قرار داد تا خواب و خیال مزدوران چپ و راســـت به پایان رسد؛ اگرچه بهشت چپ‌ها فرو ریخت اما اتوپیای راست‌ها با این همه جنایت‌هایی که مرتکب شده‌اند هنوز برای بخشی از ابلهان در ایران جذابیت دارد. برای ملت ایران، سیاست نه شرقی و نه غربی با تمام ارکانش پابرجاست و هیچ جریانی در درون نظام جمهوری اسلامی نمی‌تواند آن را مورد تردید قرار دهد. سیاست نه شرقی و نه غربی مبتنی بر استقلال و آزادی ایران و عدم وابستگی به بلوک‌ها و جریانات ایدئولوژیک و سیاسی است.

۳. هر کم‌سوادی می‌داند بعد از فروپاشی شوروی و سقوط کمونیزم در جهان، دیگر بلوک شرقی وجود ندارد که ایران بخواهد به آن بپیوندد.

بنابراین برخلاف حقه‌بازی‌های مخاطره‌اندیشان، نه شرقی و نه غربی به این معنا نیست که با جهان در جغرافیای مختلف رابطه نداشته باشـــیم بلکه بدان معنا است که نسبت به بلوک‌های عقیدتی و سیاســـی و اقتصادی هیچ تعهدی نداریم و بر اساس منافع و مصلحت ملت ایران عمل می‌کنیم.

امام خمینی می‌فرماید:

ما نه شرقی هستیم و نه غربی؛ نه این را می‌خواهیم، نه آن را می‌خواهیم

و با هیچ کس هم دعوا نداریم، هر کس با [ما] مصالحه دارد و حاضر است که ما با استقلال خودمان زندگی کنیم، ما با او هم روابط داریم و هر کس این معنا را ندارد، ما نمی‌خواهیم روابط داشته باشیم.[1]

تمام این ارجاعات توسط مخاطره‌اندیشان، نشانگر بازی قدرت جدیدی است که بدون هیچ منطق تاریخی و صرفاً بر مبنای همان قاعده گمانه‌زنی برای بر هم زدن روان جامعه ساخته می‌شود و هیچ‌گاه مشخص نمی‌شود چه کسی و بر مبنای کدام اصولی باید مخاطره‌آمیزی را یک قاعده سیاسی در جامعه سازد. خود این مخاطره‌سازی‌های کاذب روشی است برای مبهم کردن اصل مخاطره‌های مهمی که یک نظام سیاسی زنده و شاداب مثل نظام جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند. مخاطره‌اندیشی در آنجایی مفید و واقعی است که حوزه‌های کاملاً جدا از هم در یک نظام سیاسی متکثر را به هم وصل کند؛ مثل خطراتی که مردم‌سالاری ما را تهدید می‌کند، مثل خطراتی که دیوانسالاری می‌تواند در فراز و فرود نظام ما ایجاد کند، مثل نقش فرهنگ و هویت در استمرار جوامع در معرض تهدید، مثل مقابله با هر خطری که استقلال و آزادی کشور را تهدید کند، مثل بی‌فایده دانستن رابطه با گرگ درنده‌ای به نام امریکا، مثل خطراتی که وادادگی و عدول از آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی برای کشور می‌تواند به همراه داشته باشد، مثل نوشتن مطالب یا اظهارنظرهایی که به تطهیر استبداد و استعمار در ایران کمک می‌کند و جای ظالم و مظلوم و شهید و تروریست را عوض می‌کند و مسائلی از این قبیل.

متأسفانه مخاطره‌اندیشی امروز در ایران تبدیل به ابزار دست مخالفان و منافقان برای زخم زدن به آرمان‌ها و باورهای جامعه شده است و استقلال و امنیت کشور را ابزار مطامع قبیله‌ای و خانوادگی و حزبی عده‌ای کرده است و رابطه بنیادین مخاطره و مسئولیت، اعتمادزایی و امنیت‌آوری را مورد تهدید قرار داده است. یکی از دلایل اصلی بی‌مسئولیتی سازمان‌یافته در جامعه مخصوصاً در دیوانسالاری کشور ما که باعث افزایش کشمکش‌های سیاسی شده است همین مخاطره‌اندیشی کاذب و غیرواقعی است. زیرا این کار باعث آسیب به کنترل‌پذیری محدود خطراتی می‌شود که جامعه ما را تهدید می‌کند. این خطرات بی‌تردید در هر جامعه وجود دارد اما وقتی با مخاطره‌اندیشی کاذب درآمیخته می‌شود مسیر شناسایی مخاطرات واقعی را به بیراهه می‌برد و این یکی از آن سیاست‌هایی است که دشمنان انقلاب اسلامی از داخل و خارج بدان دامن می‌زنند و بنیان محاسبه مخاطره را مضمحل می‌کنند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بنیادهای نظم سکولار در ایران ترک برداشته ولی از بین

---

۱. *صحیفه امام*، ج ۱۷، ص ۱۲۵.

نرفته است و با تمام ورشکستگی‌های جهانی، هنوز در داخل کشور سرسپردگان و مدافعان پر و پا قرصی دارد. بخش اعظمی از آتش مخاطره‌اندیشی کاذب در کشور ما، از گور اینها بلند می‌شود. همانطوری که خمینی کبیر گفته است و ما بارها آن را تکرار کردیم و باید تکرار کنیم:

... ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی برنمی‌دارند. ملت عزیز ایران و سایر کشورهای مستضعف جهان اگر بخواهند از دام‌های شیطنت‌آمیز قدرت‌های بزرگ تا آخر نجات پیدا کنند چاره‌ای جز اصلاح فرهنگ و استقلال آن ندارند و این میسر نیست جز با دست اساتید و معلمان متعهدی که در دبستان‌ها تا دانشگاه‌ها راه یافته‌اند و با تعلیم و کوشش در رشته‌های مختلف علوم و تربیت صحیح و تهذیب مراکز تربیت و تعلیم از عناصر منحرف و کج‌اندیش، نوباوگان را که ذخایر کشور و مایه امید ملت‌اند، همدوش با تعلیم در همه رشته‌های به حسب تعالیم اسلامی تربیت و تهذیب نمایند...[1]

۱. *همان*، ج ۱۵، ص ۴۴۷-۴۴۶.

مقالات

جستارهایی در پیدایش مفهوم انتخابات فرمایشی در ادبیات سیاسی ایران

دکتر فاطمه زینلی

انتخابات در دهه آخر رژیم قاجاری

انتخابات با انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی وارد ادبیات سیاسی ایران شد. از پیروزی جنبش مشروطه در سال ۱۲۸۵ش، تا پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲بهمن۱۳۵۷، بیست و چهار دوره انتخابات مجلس شورای ملی برگزار شد. از این ۲۴دوره، پنج دوره در زمان قاجاریه (۱۳۰۴-۱۲۸۵ش)، هفت دوره در حکومت رضاخان (۱۳۲۰-۱۳۰۴)[1] و دوازده دوره در حکومت محمدرضاشاه (۱۳۵۷-۱۳۲۰) برگزار شد.[2]

مجلسین سنا و مؤسسان به موازات انتخابات مجلس شورا یا تحت شرایط خاصی تشکیل می‌شد. مجلس سنا بر اساس قانون اساسی مشروطیت در سال ۱۲۸۵ش، به همراه مجلس

---

۱. سال‌هایی که مربوط به دوره حکومت رضاخان به بعد می‌شود، به هجری شمسی ذکر شده و دیگر در نوشتار حاضر تکرار نمی‌شود.

۲. علیرضا اسماعیلی و دیگران، *اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۶۷-۶۵.

شورای ملی یکی از دو مجلس قانون‌گذاری ایران بود که نخستین‌بار در سال ۱۳۲۸ در زمان محمدرضا پهلوی تشکیل شد[۱] و با پیروزی انقلاب اسلامی منحل گردید. با توجه به انتصابی بودن نیمی از نمایندگان سنا توسط شاه، عملاً اراده ملی در انتخاب نمایندگان این مجلس، مفهوم خود را از دست داد و سنا تنها قدرت شاه را فزونی می‌داد. مجلس مؤسسان، مجمعی از نمایندگان ملت بود که از طریق انتخابات عمومی تشکیل می‌شد و مسئول تهیه قانون اساسی یا تغییر بعضی از اصول آن بود.

مهم‌ترین نهاد مشروطیت، مجلس شورای ملی بود. نخستین مجلس شورای ملی در روز ۱۴مهرماه ۱۲۸۵ / ۱۸شعبان ۱۳۲۴ افتتاح شد.[۲] انتخابات مجلس اول مشکلاتی چون صنفی بودن انتخابات تهران، دو مرحله‌ای بودن انتخابات ولایات و ایالات و عدم تخصیص نماینده به اقلیت‌ها و ایلات را داشت.[۳] مطابق نظامنامه، انتخابات صنفی-طبقاتی بود و طبقات شش‌گانه شاهزادگان قاجاری، علما و طلاب، اعیان و اشراف، ملاکین، فلاحین و اصناف نمایندگان خود را برگزیدند.[۴]

مشروطه‌خواهان در ماده ۳ و ماده ۵ نظامنامه، و همچنین قانون انتخابات مجلس شورای ملی، زنان را از انتخاب شدن و انتخاب کردن محروم ساختند.

۱. عباس میلانی، *نگاهی به شاه*، تورنتو، بی‌نا، ۱۳۹۲، ص ۱۶۰.

۲. غلامرضا سلامی (به کوشش)، *اسنادی از انتخابات مجلس در دوره رضاشاه*، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۴، ص ۴.

۳. محمد مروار، *مجلس شورای ملی دوره‌های بیست‌ویکم تا بیست‌وچهارم*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۴۳.

۴. غلامرضا سلامی (به کوشش)، *همان*، ص ۳.

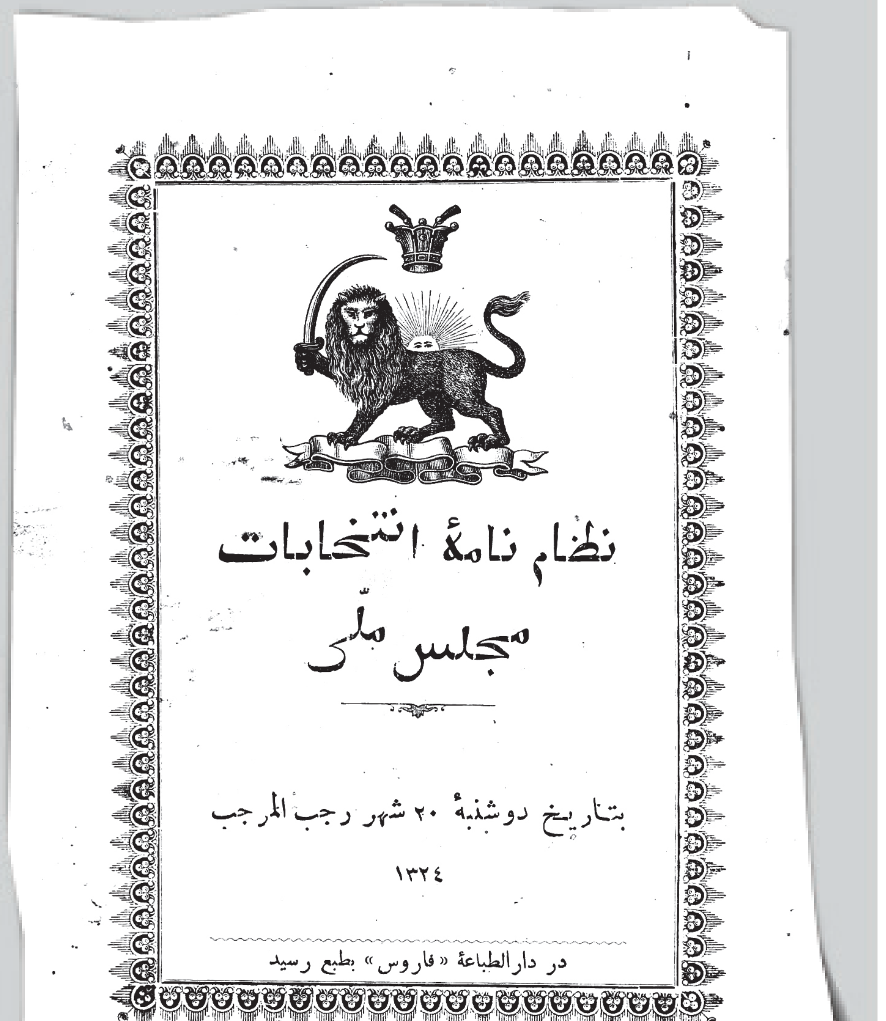

نظام نامهٔ انتخابات مجلس ملّی

بتاریخ دوشنبهٔ ۲۰ شهر رجب المرجب

۱۳۲٤

در دار الطباعهٔ «فاروس» بطبع رسید

١

بسم الله الرحمن الرحیم

نظام نامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی مطابق دستخط مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی خلد الله ملکه که در تاریخ ١٤ شهر جمادی الثانیه سنهٔ ١٣٢٤ شرف صدور یافته از قرار شرح ذیل است

(فصل اول قواعد انتخابات)

مادهٔ اوّل — انتخاب کنندگان ملّت درممالک محروسهٔ ایران ازایالات وولایات باید ازطبقات ذیل باشند

شاهزادگان وقاجاریه   علمأ وطلاب   اعیان و اشراف   تجار   ملاکین و فلاحین   اصناف

تنبیه ١   ایلات هرایالتی جزو سکنهٔ آن ایالت محسوب و

دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

باشرایط مقرره حق انتخاب دارند   تنبیه ۲   ملاك عبارت
ازارباب ملك است فلاح عبارت از زارع

مادهٔ دوم — انتخاب کنندگان باید دارای مقامات ذیل باشند
اوّلا سن آنها کمتر از بیست وپنج سال نباشد   ثانیاً رعیت
ایران باشند   ثالثاً معروفیت محلّی داشته باشند   رابعاً
ملاکین وفلاحین آنها باید صاحب ملکی باشند که هزار تومان
قیمت داشته باشد   پنجم تجارآنها حجره وتجارت معینی
داشته باشند   ششم اصناف آنها باید از اهل صنف وکار
معین صنفی داشته باشند ودارای دکانی باشند که کرایهٔ آن دکان
مطابق کرایه های حد وسط محلّی باشد

مادهٔ سیم — اشخاصیکه از انتخاب نمودن کلیهٔ محروم
هستند ازقرار تفصیلند

اوّلا طایفهٔ نسوان   ثانیاً اشخاص خارج از رشد و
آنهائیکه محتاج بقیم شرعی میباشند   ثالثاً طبعهٔ خارجه
رابعاً اشخاصیکه سن آنها کمتر از بیست وپنجسال باشد   خامساً
اشخاصیکه معروف به فساد عقیده هستند   سادساً ورشکستهٔ که
بی‌تقصیری خود را ثابت نکرده باشد   سابعاً مرتکبین قتل وسرقت
ومقصرین وآنهائیکه مجازات اسلامی قانونی دیده اند ومتهمین بقتل

وسرقت وغیره که شرعاً رفع تهمت ازخود نکردهٔ باشند ثامناً اهل نظام بری وبحری که مشغول خدمتند

اشخاصیکه ازانتخاب نمودن بشرط ممنوعند ازقرارذیل است

اوّلاً حکام ومعاونین حکام درمحل حکومت ثانیاً مستخدمین ادارهٔ نظمیه وضبطیه درمحل ماموریت خودشان

مادهٔ چهارم — انتخاب شدگان باید دارای مقامات ذیل باشند اوّلاً زبان فارسی بدانند ثانیاً سواد فارسی داشته باشند ثالثاً رعیت داخله باشند رابعاً معروفیت محلّی داشته باشند خامساً داخل درخدمت دولتی نباشند سادساً سن آنها کمتر ازسی سال نباشد و اضافه از هفتاد سال نباشد سابعاً درامور مملکتی بصیرتی داشته باشند

مادهٔ پنجم — اشخاصیکه از انتخاب شدن محروم هستند اوّلاً طایفهٔ اناثیه ثانیاً تبعه خارجه ثالثاً اهل نظام بری وبحری که مشغول خدمتند رابعاً ورشکسته بتقصیر خامساً مرتکبین بقتل وسرقت ومقصرین وآنهائیکه مجازات قانونی اسلامی دیده اند ومتهمین بقتل وسرقت وغیره که شرعاً رفع تهمت ازخود نکرده باشند سادساً آنهائیکه سن شان ازسی سال کمتر باشد سابعاً اشخاصیکه معروف بفساد عقیده هستند ومتظاهر بفسق

پانزده خرداد

دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

قانون انتخابات

مجلس شورای ملی

مورخهٔ بیست و هشتم ماه شوال ۱۳۲۹ قمری

که بعضی از مواد آن در دوازدهم شهریور ماه و پنجم و دوازدهم

مهر ماه خورشیدی ۱۳۰۴ و ۲۸ خرداد و ۲۲ تیرماه ۱۳۰۶

و دهم مهر ماه ۱۳۱۳ اصلاح و تصویب شده است

چاپخانهٔ مظاهری

— ۲ —

مراد از انتخاب فردی آنست که هر یك از انتخاب کنندگان در ورقه رأی اسم یك شخص را مینویسند .

ماده هفتم ـ هر یك از انتخاب کنندگان زیاد، بر یك مرتبه حق رأی دادن ندارند مگر در صورتیکه تجدید انتخاب لازم شود .

ماده هشتم ـ انتخاب کنندگان مجبور نیستند نماینده خودرا از ساکنین محل خود انتخاب کنند

فصل دوم

شرایط انتخاب کنندگان

ماده نهم ـ انتخاب کنندگان باید دارای شرایط ذیل باشند

۱ ـ تبعه ایران باشند .

۲ ـ لا اقل بیست سال داشته باشند .

۳ ـ در حوزه انتخابیه متوطن یالا اقل ازششماه قبل از موقع انتخاب در آنجا ساکن باشند .

ماده دهم ـ کسانیکه از حق انتخاب کردن محرومند :

۱ ـ نسوان

۲ ـ کسانیکه خارج از رشد و آنهائیکه در تحت قیمومیت شرعی هستند

۳ ـ تبعه خارجه

۴ ـ اشخاصیکه خروجشان از دین حنیف اسلام در حضور یکی از حکام شرع جامع‌الشرایط به ثبوت رسیده باشد

۵ ـ اشخاصیکه کمتر از بیست سال دارند

۶ ـ ورشکستگان به تقصیر

۷ ـ متکدیان و اشخاصیکه بوسایل بیشرفانه تحصیل معاش مینمایند

۸ ـ مرتکبین قتل وسرقت وسایر مقصرینی که مستوجب حدود قانونی اسلامی شده اند

۹ ـ مقصرین سیاسی که بر ضد اساس حکومت ملی و استقلال مملکت قیام و اقدام کرده اند

ماده یازدهم ـ کسانیکه بواسطه شغل ومقام خود از انتخاب کردن محرومند.

۱ ـ اهل نظام بری و بحری باستثنای صاحب منصبان افتخاری

۲ ـ صاحب منصبان و اجزاء امنیه و نظمیه در محل خدمت

فصل سوم

شرایط انتخاب شوندگان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

ماده دوازدهم ـ انتخاب شوندگان باید دارای صفات ذیل باشند.

۱ ـ متدین بدین حضرت محمدبن عبدالله صلی‌الله علیه و آله باشند مگر اهل دیانت از نمایندگان ملل متنوعه (مسیحی و زردشتی و کلیمی)

۲ ـ تبعه ایران باشند

۳ ـ خط و سواد فارسی باندازه کافی داشته باشند

۴ ـ در محل انتخاب معروف باشند

۵ ـ سن ایشان کمتر از سی و زیاده از هفتاد سال نباشد

۶ ـ معروف بامانت و درستکاری باشند

ماده سیزدهم ـ اشخاصی که از انتخاب شدن محرومند.

۱ ـ شاهزادگان بلا فصل (ابناء واخوان و اعمام پادشاه)

۲ ـ نسوان

۳ ـ تبعه خارجه

٤ ـ مستخدمین امنیه ونظمیه و اهل نظام بری و بحری باستثناء صاحب منصبان افتخاری

٥ ـ حکام کل و جزء و معاونین ایشان در قلمرو مأموریت خود

٦ ـ مأمورین مالیه در قلمرو مأموریت خود

☆ ۷ ـ کلیه رؤسای محاکم و مدعی‌العموم ها و وکلای عمومی در حوزه مأموریت خودشان اعم از ولایت یا ایالت از انتخاب شدن بوکالت مجلس شورای ملی محرومند

☆ ۸ ـ کلیه رؤسای دوایر دولتی ازانتخاب شدن بعضویت مجلس شورای ملی در حوزه ماموریت خود محروم خواهند بود و همچنین وزراء و معاونین موقع انتخابات از تمام مملکت

تبصره ـ سایر مستخدمین دولتی قابل انتخاب هستند بشرط آنکه پس ازانتخاب برای مدت نمایندگی از شغل خود استعفا دهند

۹ ـ ورشکستگان بتقصیر

۱۰ ـ مرتکبین قتل و سرقت و سایر مقصرینی که مستوجب حدود قانونی اسلامی شده اند

۱۱ ـ متجاهرین بفسق و اشخاصی که فساد عقیده دینی و خروجشان ازدین حنیف اسلام در نزد یکی از حکام شرع جامع‌الشرایط ثابت و یا بشیاع رسیده باشد

۱۲ ـ مقصرین سیاسی که برضد اساس حکومت ملی و استقلال مملکت قیام و اقدام کرده اند

---

* بموجب قانون ۲۷ خرداد ماه ۱۳۰٦ اضافه شده است
* بموجب قانون ۲۲ تیر ماه ۱۳۰٦ اضافه شده است

از نظر مشروطه‌خواهان در بدو امر، انتخابات از اهمیتی که بعد پیدا کرد برخوردار نبود و هدف آنها بیشتر افتتاح مجلس بود. بنابراین مشروطه‌خواهان از ترس آن که شاه فوت کند با عجله انتخابات تهران را انجام دادند.[1] تعداد وکلای مجلس در قانون انتخابات ۱۵۶ نفر تعیین شده بود که بر حسب ضرورت می‌توانست به دویست نفر افزایش یابد. از این رقم شصت وکیل به پایتخت اختصاص داشت و مجلس لزوماً با همان وکلای پایتخت گشایش یافت. انتخابات این دوره تا انفصال مجلس اول کامل نشد.[2] به طور کلی در دوره اول، انتخابات به ویژه در ایالات و ولایات همراه با هرج و مرج بود.

نظامنامه انحصار طبقاتی دوره نخست در دوره بعدی به تدریج اصلاح شد و راه را برای حضور بیشتر قشرها و طبقات مختلف جامعه فراهم کرد. انتخابات دوره دوم نیز به موجب نظامنامه انتخابات مصوب ۱۰ تیر ۱۲۸۸، غیرمستقیم و دو درجه‌ای بود.[3] طبق قانون جدید انتخابات صنفی لغو شـــد و تعداد نمایندگان از ۱۶۰ به ۱۲۰ نفر تقلیل یافت.[4] مجلس دوم پس از یک سال و چهار ماه و ۲۱ روز فترت، در تاریخ ۲۴فروردین۱۲۸۸/ ۲ذیقعده۱۳۲۷ افتتاح شد.[5]

۱. محمد مروار، *همان*، ص ۴۴.

۲. فریدون آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران، گستره، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳. علیرضا اسماعیلی و دیگران، *همان*، ص ۴.

۴. محمد مروار، *همان*، ص۴۸.

۵. زهرا شجیعی، *نخبگان سیاسی ایران*، تهران، سخن، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۱۹۸.

مجالس اول و دوم به ترتیب با به توپ بستن مجلس توسط لیاخوف روسی و اولتیماتوم روس‌ها در مخالفت با اقدامات شوستر امریکایی بسته شد. در انتخابات دوره سوم که در ماه‌های مهر و آبان ۱۲۹۳ برگزار گردید، بر اســاس قانون جدید، انتخاب نمایندگان به صورت همگانی و عمومی بود و دهقانان نیز از حق رأی برخوردار شدند.[۱]

به طور کلی، اگرچه تخلفات انتخاباتی صورت می‌گرفت و به ویژه «از ولایات سیل شکایت روان بود که حکام در امر انتخاب وکلا کارشکنی می‌کنند»،[۲] با این حال، همان‌گونه که یحیی دولت‌آبادی می‌گوید: «در دوره‌های اولی مجلس انتخابات آزاد بود»؛[۳] معنی این سخن آن است که انتخابات فرمایشی نبود و با دخالت برنامه‌ریزی‌شده حاکمیت انجام نمی‌گرفت.

دوره چهارم با مسائل حاد سیاسی همچون جنجال قرارداد وثوق‌الدوله (۱۹۱۹م)[۴] همراه بود. بریتانیا سعی داشت به این قرارداد وجهه قانونی ببخشد و این امر مستلزم تصویب در مجلس شورای ملی بود. بنابراین وثوق‌الدوله نخست‌وزیر به منظور گزینش نمایندگان هوادار بریتانیا و تصویب قرارداد ۱۹۱۹، فرمان انتخابات مجلس چهارم را صادر کرد و جمعی را که به نظر می‌رسید بر اساس رایزنی‌های قبلی از قرارداد دفاع خواهند کرد به نمایندگی تهران برگزید. اما گسترش اعتراضات داخلی و خارجی و نیز برملا شدن توطئه تقلب گسترده در انتخابات در سطح وسیع به سقوط دولت وثوق‌الدوله منجر شد. چون انتخاب نمایندگان برخی از نواحی که تحت تأثیر و نفوذ مسئولان قرارداد ۱۹۱۹ صورت پذیرفته بود، مورد اعتماد ملت نبود، مخالفت‌هایی صورت گرفت و مشیرالدوله نخست‌وزیر جدید زمینه بر هم زدن قرارداد ۱۹۱۹ را در مجلس آینده فراهم کرد. در تاریخ مرداد ۱۲۹۹ بیانیه‌ای مبنی بر تجدید انتخابات و مراجعه به آرای عمومی در مورد وکلای انتخاب‌شده در صورت نارضایتی مردم از انتخابات گذشته صادر شد. نتیجه آن که، وکلای منتخب زمان وثوق‌الدوله اعلامیه‌ای منتشر کردند و ضمن آن مخالفت خود را با قرارداد ۱۹۱۹ اعلام داشتند.[۵] افتتاح مجلس چهارم با توجه به استمرار انتخابات از کابینه وثوق‌الدوله تا وقوع کودتای ۱۲۹۹ه‍ش به طول انجامید و در کابینه قوام در اول تیر ۱۳۰۰ه‍ش گشایش یافت.

---

۱. محمد مروار، *همان*، ص ۵۲-۵۱.

۲. فریدون آدمیت، *همان*، ص ۳۴۷.

۳. یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، تهران، عطار، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۴۰۳.

۴. قرارداد ۱۹۱۹ در ۱۷ مرداد ۱۲۹۸ میان دولت‌های ایران و انگلســتان با امضای وثوق‌الدوله نخست‌وزیر وقت و سرپرسی ساکس سفیر انگلیس بســته شد. بر اســاس این قرارداد، ایران انحصار تأمین سلاح، آموزش نظامی و مشاوران کشوری را به انگلستان واگذار کرد. این قرارداد که عملاً ایران را تحت‌الحمایه انگلستان قرار می‌داد، هرگز به تصویب مجلس شورای ملی نرسید. (رک: یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، مرکز، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳)

۵. زهرا شجیعی، *همان*، ص ۲۰۷-۲۰۶.

انتخابات فرمایشی و دوران دیکتاتوری رضاخان

انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای ملی (۱۳۰۲ه‌ش)، سه سال پس از کودتای ۱۲۹۹ه‌ش به وقوع پیوست. درست زمانی که رضاخان به عنوان فرمانده کل قوا، وزیر جنگ و چندی بعد به عنوان رئیس‌الوزراء در اوج قدرت بود و تمام شئون کشور به ویژه انتخابات را در مشت خود داشت،[1] این مجلس به ابزاری در دست نظامیان و فراماسون‌ها بدل شد و روح انتخابات را در آن دوران خدشه‌دار و حق انتخابات آزاد را از مردم سلب کرد.[2]

شرایط موجود زمینه را برای یک انتخابات فرمایشی و هدف‌دار فراهم کرده بود. هدف اصلی رضاخان روی کار آمدن مجلسی بود که با اهداف او همراه باشد.[3] وی که از نیمه مجلس چهارم به اهمیت نقش مجلس پی برده بود، به نمایندگان این دوره نزدیک شد و به کمک حکام نظامی دست‌نشانده خود و با تشویق نمایندگان، دخالت‌های خود را در انتخابات مجلس پنجم اعمال کرد.

عبدالله مستوفی به این امر اشاره می‌کند که سردارسپه با پی بردن به اهمیت همراهی مجلس برای آن که بتواند تمامی کارها را بر وفق مراد انجام دهد، تلاش نمود ضمن توجه به انتخابات ولایات، نمایندگان هواخواه و مطیع خود را به مجلس وارد کند.[4] یحیی دولت‌آبادی درباره انتخابات این دوره می‌گوید انتخابات دیگر آزاد نبود و هر کس را دربار می‌خواست انتخاب می‌کرد. رضاخان در ملاقات با وی پیش از رسیدن به سلطنت به صراحت می‌گوید:

> نمایندگی مجلس دیگر به کار شما نمی‌خورد زیرا شما مقید هستید کارها از روی قانون جاری باشد. در صورتی که مجلس تا چند دوره باید به همین صورت‌ها دائر بوده باشد. یعنی انتخابش به دستور دولت انجام بگیرد.[5]

اسناد فراوانی از دخالت‌های رضاخان و عوامل او در جریان انتخابات پنجم موجود است که گواه چنین گفته‌هایی است. اسنادی با عباراتی دستوری همچون: «لزوماً تذکر می‌دهم که از حوزه مأموریت شما (کاشان) اشخاص ذیل باید انتخاب بشود...»،[6] «مقتضی است با اقدامات

---

۱. *انتخابات مجلس پنجم به روایت اسناد*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۷.

۲. غلامرضا سلامی (به کوشش)، *همان*، ص ۶.

۳. فخرالدین عظیمی، *بحران دمکراسی در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، تهران، آسیم، ۱۳۸۴، ص ۴۲.

۴. عبدالله مستوفی، *شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی دوره قاجاریه*، تهران، زوار، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۵۸۳.

۵. یحیی دولت‌آبادی، *همان*، ص ۳۹۹.

۶. *انتخابات مجلس پنجم به روایت اسناد*، همان، ص ۶.

لازمه اشخاص مفصله از ولایات اصفهان و یزد انتخاب شوند»[1] یا «لازم است اشخاص ذیل در انتخابات آتیه منتخب گردند: از شیراز... از آباده... از بوشهر...»،[2] از دستورات صریح وزیر جنگ به امرای لشکر سراسر کشور برای انتخاب اشخاص مدنظر خود حکایت می کند.

عده‌ای از نمایندگان مجلس دوره پنجم در ملاقات با رضاخان

با چنین مقدماتی است که رأی مجلس پنجم به خلع قاجاریه از سلطنت و تفویض اختیارات حکومت به طور موقت به رضاخان پهلوی و پس از آن تغییر موادی از متمم قانون اساسی توسط مجلس مؤسسان و موروثی کردن سلطنت در خانواده وی، قرار گرفت.[3]

پس از استقرار سلطنت پهلوی، حکومت مشروطه متأثر از انتخابات فرمایشی، معنی واقعی خود را از دست داد. رضاشاه برای پیشرفت کار خود در داخل و سرگرم نگه داشتن یک عده تقریباً دویست نفری از نمایندگان و کارکنان مجلس که بیکاری آنها ممکن بود تولید زحمت نماید، نگاه داشتن صورتی را به نام مجلس شورای ملی لازم دید تا عملیات دولت را در هر چه رأی او بود به واسطه گذرانیدن از مجلس رنگ قانونی دهد.[4]

طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۱ که عبدالحسین تیمورتاش وزارت دربار پهلوی را به عهده

۱. *همان*، سند شماره ۴، ص ۷.

۲. *همان*، سند شماره ۸، ص ۱۱.

۳. علیرضا اسماعیلی و دیگران، *همان*، ص ۵.

۴. یحیی دولت آبادی، *همان*، ص ۴۱۷.

داشت سرنوشت انتخابات دوره‌های ششم، هفتم، هشتم و نهم مجلس شورای ملی را او رقم می‌زد. بر اساس اسناد منتشر شده، تیمورتاش مستقیماً در انتخابات مجلس اعمال نفوذ می‌کرد.[1] بر اساس این اسناد، اسامی نامزدهای مورد تأیید دولت به استانداران و فرمانداران ابلاغ می‌شد و مسئولین محلی می‌بایست انجمن‌های نظارت بر انتخابات را از میان اشخاصی تشکیل می‌دادند که مطیع دولت بوده و برای انتخاب نامزدهای مورد نظر دولت متناسب باشند.[2]

در انتخابات مجلس ششم که در زمان سلطنت رضاشاه انجام شد، دخالت دولت در امر انتخابات، بیشتر و نمایان‌تر شد.[3] در تهران چند نفر از ملیون خارج از صورتی که دربار به نظمیه داده بود انتخاب شدند، که دولت آبادی از آن با عبارت «آخر نمایش حکومت ملی» یاد می‌کند. با این حال درباریان راضی بودند، زیرا مقصود حقیقی آنها که در دست داشتن اکثریت کامل مجلس بود، با انتخابات فرمایشی در ولایات کاملاً تأمین شده بود. بدین‌ترتیب مجلس ششم مانند یک مؤسسه دولتی تحت نظر وزیر دربار دائر شد.[4]

با ادامه روند فرمایشی شدن انتخابات مجلس، وضعیت به گونه‌ای شد که به نوشته یحیی دولت‌آبادی «نمایندگان مجلس هفتم به بعد بدون استثناء اول باید رضایت دربار پهلوی را تحصیل کنند... نظمیه‌ها در موقع انتخابات دارالتحریری تشکیل داده، هزارها اوراق مطابق فهرست دولت نویسانده و آنها را به توسط سردسته‌ها به افراد می‌دهند که در صندوق انتخابات بریزند... گاهی اهل محل به هیچ‌وجه نمایندگان و یا نماینده خود را نمی‌شناسند بلکه شاید اسمش را هم نمی‌دانند.»[5] فرمایشی بودن انتخابات به قدری آشکار بود که مدرس که فردی مورد علاقه مردم بود، حتی بدون یک رأی از حضور در مجلس بازماند.[6] مشیرالدوله که در چند دوره انتخابات تهران به عنوان ریاست انجمن نظارت مرکزی انتخاب شده بود، برای انتخابات مجلس هفتم، چون بر او معلوم بود که باید آلت فعل انتخابات فرمایشی باشد، از شرکت در انجمن نظارت خودداری و پس از خاتمه انتخابات تهران نیز از قبول وکالت تهران استنکاف نمود. همچنین مستوفی‌الممالک و مؤتمن‌الملک زمانی که به نمایندگی تهران در مجلس هفتم انتخاب شدند از قبول آن خودداری کردند.[7]

۱. علیرضا اسماعیلی و دیگران، *همان*.

۲. غلامرضا سلامی (به کوشش)، *همان*، ص ۲۰.

۳. *همان*، ص ۱۱.

۴. یحیی دولت آبادی، *همان*، ج ۴، ص ۴۰۳-۴۰۲.

۵. *همان*، ۴۰۴.

۶. محمد مروار، *همان*، ص ۶۵.

۷. حسین مکی، *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۵۲۷-۵۲۶.

نمایندگان دوره هشتم مجلس شورای ملی

بخش‌نامه محرمانه تیمورتاش به حکام ولایات سراسر کشور در خصوص نحوه برگزاری انتخابات دوره هشتم تفسیر دقیق انتخابات فرمایشی در تمام دوران حکومت رضاخان و پسرش است. متن این بخشنامه آنقدر روشن است که نیاز به شرح و بسط ندارد.[1]

بخشنامه محرمانه تیمورتاش به حکام ایالات سراسر کشور در خصوص نحوه برگزاری انتخابات دوره هشتم مجلس شورای ملی

۲۳ خرداد ۱۳۰۹، رمز نمره ۱۴

متحدالمآل

حکام ایالت شمال و شرق و غرب و جنوب

در تعقیب دستور صادره از مقام ریاست وزراء و وزارت جلیله داخله، طبق اوامر ملوکانه، در قسمت انتخابات دوره ۸ و انتخاب نماینده جهت مجلس شورای ملی،

۱. علیرضا اسماعیلی و دیگران، *همان*، ص ۶۷-۶۵.

لزوماً اعلام می‌دارد طبق صورتی که ارسال گردیده است باید جدیت لازمه به عمل آید که این اشخاص جهت مجلس انتخاب شوند. اعلی حضرت اقدس شهریاری علاقمند هستند که باید اشخاص مفصلة‌المندرجه در صورت لف، باید به هر قیمتی باشد انتخاب شوند. در صورتی که اندک تعللی در اجرای اوامر صادره بشود، مقصر بدیهی است مورد بی‌میلی اعلیحضرت واقع خواهد شد. با رعایت مواد مشروحه ذیل، راپرت جلسات خودتان را به وزارت دربار ارسال دارید.

۱. در صورتی که جهت انجام این مأموریت را ندارید، از تاریخ ملاحظه حکم تا ۴۸ ساعت از خدمت استعفا دهید.

۲. اشخاصی که باعث نُکث و بعلاوه در صدد هستند که نماینده به میل خودشان انتخاب کنند، از عملیات آنها جلوگیری به عمل آورید. در صورتی که به مخالفت خودشان باقی هستند فوراً آنها را تبعید نمائید.

۳. از مداخله روسها و مأمورین آنها و به علاوه بستگان آنها در امر انتخابات جلوگیری بطور محرمانه شود. در صورتی که از طرف عمال آنها مخارجی در قسمت انتخابات بشود، راپرت دهید تا دستور کلی در این موضوع داده شود. در کلیهٔ امور آنها نهایت مراقبت را داشته باشید.

۴. ادارهٔ نظمیه در این قسمت کاملاً مطیع شما خواهد بود. مأمورین ادارهٔ تأمینات هم مواظبت کامل خواهند نمود، ولی باید راپرتهای مربوطه را به شما داده و دستور کلی دریافت دارند.

۵. طبق اعلان صادره، مجالس را آزاد بگذارید، ولی آزادی آنها باید طوری باشد که باعث تخریب عملیات و انتظامات محلی نشود. در کلیه مجالس باید مأمورین مخفی شما حاضر و ناظر باشند.

۶. در مداخله مأمورین و عمال همسایه جنوب، ناظر بوده و راپرت دهید که عملیات آنها چه و از چه رویه و مطابق چه منظوری است.

۷. در کلیه مجالس باید فقط مأمورین شما به طور مخفی حاضر و ناظر عملیات آنها باشند و نیز باید کاندیدای حوزه حکومتی خودتان را فوراً تهیه و ارسال دارید که منظور اهالی چه اشخاصی می‌باشند.

۸. در کلیه قضایا[۱] طبق امر همایونی باید با مشورت اداره قشونی حوزه حکومتی خودتان اقدام شود [و] با مشورت هم امر انتخابات خاتمه یابد.

۹. در صورتی که اشخاص میل به وکالت داشته باشند، باید آنها را قبلاً نصیحت و بعداً تهدید، در صورتی که به جلسات خودشان ادامه دهند، راپرت دهید تا تبعید شوند.

۱۰. در صورتی که در صورتهای ارسالی تجدید نظری یا تغییرات[۲] سیاست و مصالح مملکتی ایجاب شود، بدیهی است تلگرافاً شخص منظور را معرفی خواهم نمود.

۱۱. ممکن است تغییری[۳] در صورت تهیه شود به طوری که در ماده ۱۰ ذکر شده است قبلاً اطلاع[۴] داده خواهد شد.

۱۲. نمایندگان شما طبق صورت ارسالی باید انتخاب شوند.

۱۳. بدیهی است در صورتی که کاملاً معلوم شد که موفقیت کامل حاصل نکرده‌اید، البته اقدام دیگری در صندوق آراء خواهد شد، ولی این موضوع بعداً در صورت عدم موفقیت انجام خواهد شد.

تیمورتاش

---

۱. در اصل: قضایای.

۲. در اصل: تغیرات.

۳. در اصل: تغیری.

پس از عزل تیمورتاش و حذف وزارت دربار،[۱] نقش مؤثر در سرنوشت انتخابات را وزارت داخله بر عهده داشت.[۲] از طریق دفتر مخصوص شاهنشاهی خواسته‌های رضاشاه به وزارت داخله منعکس می‌شـــد. همچنین وزارتخانه جنگ نیز اگرچه به طور مستقیم در برگزاری انتخابات نقشی نداشت ولی اراده نظامیان بلندپایه، در تعیین سرنوشت یک حوزه انتخابیه تأثیر فراوان داشت.[۳]

مجلس دوره نهم، نخســتین مجلس پس از عزل تیمورتاش بود که در ۲۴اسفند ۱۳۱۱ افتتاح شد. در این دوره عده‌ای از علما به علت عدم قبول دعوت از حضور خودداری کردند.[۴] مجالس دهم، یازدهم و دوازدهم به ترتیب در تواریخ ۱۵خرداد ۱۳۱۴،[۵] ۲۰شهریور ۱۳۱۶[۶] و ۳آبان۱۳۱۸، افتتاح شد.[۷] این مجالس از آرام‌ترین و مطیع‌ترین مجالس دوره پهلوی بودند و دیگر خبری از انتخابات واقعی در کار نبـــود.[۸] دخالت حکومت پهلوی اول در انتخابات با هدف انتخاب نمایندگان مطیع، عمر دمکراسی پارلمانی را از مدت‌ها پیش به سر آورده بود.

انتخابات فرمایشی در دوران پهلوی دوم

فرمان انتخابات دوره سیزدهم قبل از سقوط رضاشاه، در تاریخ ۱۳۲۰/۳/۱۱ صادر شد و طبق معمول با مخابره تلگراف‌های رمز و کشف به استانداری‌ها و فرمانداری‌ها، کار انتصاب نمایندگان آغاز شد. هنگام ورود متفقین و ســقوط دیکتاتوری انتخابات نیمه‌کاره بود. به رغم خواست ملت، پس از خلع رضاشاه، فروغی مانع تجدید انتخابات دوره سیزدهم شد و انتخابات فرمایشی دوره رضاشاه را تأیید کرد.[۹] در بین نمایندگان دوره سیزدهم، نسبت به دوره دوازدهم هیچ تغییری داده نشد. حتی دو- سه نفری که اغلب در ادوار سابق تغییر داده می‌شد این بار هیچ تغییری نکرد.[۱۰]

مردم تهران به تصور این که شکایت به شاه جدید گره‌گشـــای کار است، عریضه‌ای به

۱. وزارت دربار در سال ۱۳۱۱ به دستور رضاشاه تعطیل و مجدداً در سال ۱۳۱۸ بازگشایی شد.

۲. علیرضا اسماعیلی و دیگران، *همان*، ص۵.

۳. *همان*، ۶.

۴. یونس مروارید، *از مشروطه تا جمهوری*، تهران، اوحدی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۱۹.

۵. *همان*، ص ۱۵۲.

۶. *همان*، ص ۱۸۴.

۷. *همان*، ص۲۰۵.

۸. محمد مروار، *همان*، ص۶۵.

۹. *گذشته چراغ راه آینده است*، پژوهش گروهی جامی، بی‌جا، نیلوفر، ۱۳۶۲، ص ۱۳۶.

۱۰. عباس مسعودی، *اطلاعات در یک ربع قرن*، بی‌جا، اطلاعات، ۱۳۲۹، ص۲۱۸.

امضای هزار تن از تجار و اصناف و غیره تهیه کرده و خواستار لغو انتخابات فرمایشی دوره سیزدهم شدند. در این عریضه آمده بود:

... این وکلا که غالباً هفت دوره است به همین ترتیب بدون این که روح ملت از آنها باخبر باشد به مجلس ملی وارد شده‌اند، در این دوره هم به همان قرار بدون این که ذره‌ای به قانون انتخابات توجه شده باشد برگزیده شده‌اند...[1]

با این حال مجلس سیزدهم با همان وکلای انتخابی پهلوی اول افتتاح شد و طی یک ساعت و نیم، ۱۶۶ اعتبارنامه خوانده و تصویب شد؛ یعنی هر اعتبارنامه در مدت چهل و هفت ثانیه. این سرعت عمل و شتابزدگی در تاریخ پارلمان ایران حتی در دوره رضاشاه نیز سابقه نداشت.[2]

رهبری ضعیف شاه و کاهش استقلال عمل او طی دهه بیست، سبب شد که قدرت حکومت بیشتر به دست نخست‌وزیر و مجلس که طبق قانون اساسی اختیار گزینش و تأیید نامزد نخست‌وزیری را داشت بیفتد. بنابراین کنترل بر مجلس یک هدف کلیدی برای گروه‌های مختلفی شد که به دنبال به دست آوردن قدرت بودند. در چنین شرایطی، اگرچه روند فرمایشی بودن انتخابات توسط شاه و دربار کاهش یافت، اما همچنان کانون‌های دیگر قدرت، اجرای انتخاباتی آزاد را دشوار می‌ساخت.

کابینه علی سهیلی انتخابات دوره چهاردهم را در تابستان ۱۳۲۲ برگزار کرد. بعد از بیست سال برای اولین بار بود که مردم طعم انتخابات آزاد را چشیدند.[3] این مجلس طولانی‌ترین، رقابتی‌ترین و مهم‌ترین انتخابات دوران پهلوی بود.[4] به علت فروپاشی سازمان حکومتی هیچ یک از قدرت‌ها (شاه، نخست‌وزیر، متفقین، احزاب سیاسی و سران محلی) بر انتخابات تسلط مطلق نداشتند و چون نمی‌توانستند نتیجه انتخابات را دیکته کنند، به این بسنده می‌کردند که از نامزدهایی پشتیبانی کنند که در منطقه آنها اعتباری داشتند.[5] با این همه به دلیل حضور ارتش بیگانه در کشور، استقرار حکومت نظامی و دخالت ارتش و سردمداران رژیم سابق بر سیاست عمومی کشور، امکان راهیابی نمایندگان واقعی ملت به مجلس مهیا نشد و جز عده‌ای

۱. محمدعلی سفری، *قلم و سیاست*، بی‌جا، رامک، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵۹.
۲. *گذشته چراغ راه آینده است*، همان، ص ۱۴۰.
۳. محمد مروار، *همان*، ص ۷۰.
۴. *همان*، ص ۷۱.
۵. یرواند آبراهامیان، *همان*، ص ۱۶۸.

بقیه همان بافت و همان وکلای زمان رضاشاه بودند.[۱]

انتخابات مجلس پانزدهم توسط احمد قوام نخست‌وزیر برگزار شد. قوام با تأسیس حزب دمکرات به دخالت در امر انتخابات پرداخت و از آنجا که علاوه بر نخست‌وزیری، پست وزارت کشور را هم در اختیار داشت به راحتی از عهده برگزاری انتخابات برآمد. در مورد دخالت قوام در امر انتخابات، وی تا آنجا پیش رفت که از کاندیداهای حزب دمکرات قبل از انتخاب سوگند وفاداری می‌گرفت.[۲] وی از چنان تسلطی بر انجمن نظارت بر انتخابات تهران برخوردار بود که ۲۳ نامزد عمده با نظریات سیاسی بسیار متفاوت به رهبری مصدق دور هم جمع آمدند تا برای اعتراض علنی در دربار تحصن کنند. همچنین دویست نفر از کسبه و ششصد نفر از دانشجویان در اعتراض به انتخابات ناعادلانه به خیابان‌ها ریختند. با این حال در انتخابات تقلب شد و دمکرات‌ها همه دوازده کرسی تهران را اشغال کردند.[۳] البته قوام با این کار توانست نیروهای شوروی را از ایران بیرون و از تجزیه آذربایجان جلوگیری کند.[۴]

انتخابات شانزدهمین دوره قانون‌گذاری در زمان نخست‌وزیری ساعد و وزارت دربار هژیر برگزار[۵] و مجلس شانزدهم در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ش افتتاح گردید.[۶] بازیگران اصلی انتخابات این دوره سه تن از نزدیکان دربار بودند که الهام اصلی را از شاه یا خواهر او اشرف پهلوی می‌گرفتند: سپهبد حاج علی رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش، منوچهر اقبال وزیر کشور، و عبدالحسین هژیر وزیر دربار.[۷] اعمال نفوذ برای فرستادن نمایندگانی به مجلس شانزدهم که موافق تصویب قرارداد «ساعد-گش» (قرارداد الحاقی گس-گلشائیان)[۸] باشند از اهم وظایف دولت ساعد و هژیر بود.[۹] این امر به مداخلات غیرقانونی گسترده در جریان انتخابات انجامید که این دخالت‌های ناروا، اعتراضات روزافزونی به بار آورد. از جمله اعتراض انجمن‌های نظارت بر انتخابات و استعفای دسته‌جمعی آنها که البته مانع از اعمال غیرقانونی و تحمیلات

---

۱. محمد مروار، *همان*، ص ۷۲-۷۱.

۲. *همان*، ص ۷۴.

۳. یرواند آبراهامیان، *همان*، ص۲۱۸-۲۱۷.

۴. محمد مروار، *همان*، ص ۷۴.

۵. *همان*، ص ۱۳۶.

۶. یونس مرواری، *همان*، ج ۳، ص ۲۴۵.

۷. فخرالدین عظیمی، *تأملی در نگرش سیاسی مصدق*، تهران، خجسته، ۱۳۸۷، ص ۵۰.

۸. قرارداد گس-گلشائیان یا قرارداد الحاقی در ۲۶تیر ۱۳۲۸ بین دولت ایران و نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس به عنوان ضمیمه قرارداد ۱۳۱۲ امضا شد و بر اساس آن شرکت نفت تعدیلاتی در مبالغ پرداختی به ایران را می‌پذیرفت. این قرارداد به تصویب مجلس شورای ملی نرسید. (رک: فؤاد روحانی، *تاریخ ملی شدن صنعت نفت*، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳، ص۸۵-۷۲)

۹. عبدالرحیم ذاکرحسین، *ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*، تهران، علم، ج ۳، ۱۳۷۷، ص ۳۱۵.

دولت نشد.[1] در چنین شرایطی، مصدق با گروهی از سیاسیون، دانشجویان دانشگاه و اصناف بازار در تاریخ ۲۲مهر ۱۳۲۸ برای اعتراض به آزاد نبودن انتخابات به دربار رفت. در محوطه دربار، کمیته بیست‌نفره‌ای به ریاست مصدق برای مذاکره با هژیر وزیر دربار انتخاب شد که به زودی هسته اولیه جبهه ملی مصدق را تشکیل داد.[2] جبهه ملی تأکید اصلی را بر تقاضای انتخابات و مطبوعات آزاد و نفی حکومت نظامی نهاد و مدعی شد مقامات دولت می‌خواهند مجلسی بر سر کار آورند که قرارداد نفتی به سود انگلستان و به زیان ایران به تصویب رساند.[3] در آستانه تأیید انتخابات و بی‌نتیجه ماندن تحصن در دربار، هژیر که بیشترین نقش را در انحراف انتخابات داشت، توسط فداییان اسلام به قتل رسید.[4] ترور هژیر باعث شد انتخابات دوره شانزدهم ابطال، و بار دیگر در تاریخ ۲۲فروردین ۱۳۲۹ در تهران برگزار گردد.[5] در نهایت تنها هفت نفر از اعضای جبهه ملی به مجلس شانزدهم راه یافتند و در مناطق دیگر انتخابات از سلطه تعیین کننده دربار و حکومت بر کنار نماند.[6]

انتخابات دوره هفدهم از اواخر آذر ۱۳۳۰ در شهرستان‌ها و از ۱۷دی ۱۳۳۰ش در تهران آغاز شد.[7] این انتخابات در دوره نخست‌وزیری مصدق برگزار شد.[8] وی طی سخنرانی در جلسه ۳آذر ۱۳۳۰ در مجلس گفته بود تصمیم دارد از کوچکترین اعمال نفوذ و تجاوز قوای دولتی در استفاده حقوقی مردم برای انتخاب وکلای خود جلوگیری نماید.[9] و کوشید تقلب و تأثیر عوامل بانفوذ سنتی را از طریق اقداماتی مانند تغییر فرمانداران و استانداران و تعیین اعضای انجمن‌های نظارت به قید قرعه کاهش دهد ولی حکومت او نتوانست هواداران شاه، متنفذان سنتی، ارتش و نیروهای انتظامی و همچنین برخی از هواداران خود را به آسانی مهار کند.[10] دولت او هیچ تسلطی بر سازمان ارتش و نظامیان که همواره در انتخابات مداخله می‌کردند نداشت. برکنار داشتن مالکین و خوانین از مداخله در مناطق روستایی تقریباً امری

---

۱. یونس مروارید، *همان*، ص ۲۴۵.
۲. یرواند آبراهامیان، *همان*، ص ۲۲۷؛ عبدالرحیم ذاکرحسین، *همان*، ص ۳۱۶.
۳. فخرالدین عظیمی، *همان*، ص ۵۱.
۴. محمد مروار، *همان*، ص ۷۵.
۵. عبدالرحیم ذاکرحسین، *همان*، ص ۳۱۶.
۶. فخرالدین عظیمی، *همان*، ۱۳۸۷، ص ۵۲.
۷. یونس مروارید، *همان*، ج ۳، ص ۳۵۵.
۸. فخرالدین عظیمی، *همان*.
۹. عبدالرحیم ذاکرحسین، *همان*، ص ۳۹۰.
۱۰. فخرالدین عظیمی، *همان*، ۱۳۸۷، ص ۵۳.

غیرممکن به نظر می‌رسید.[1] بنابراین در این دوره نیز روند تقلبات گسترده انتخاباتی ادامه یافت.

در این انتخابات، احمد وثوق فرمانده ژاندارمری بنا به گفته خود، بدون صدور دستوری از سوی شاه و مصدق و به ابتکار شخصی خود، تمام فرماندهان نواحی مختلف را به تهران احضار و به آنها توصیه نمود که به هر روش ممکن از انتخاب نمایندگان مخالف رژیم و متمایل به چپ جلوگیری نمایند.[2] دولت انتخابات را پس از آن که تنها ۷۹ نماینده انتخاب شده بودند متوقف کرد. مصدق طی نامه‌ای به مجلس از انتخاب شدن شماری از کسانی که از دیدگاه او نماینده حقیقی مردم نبوده و به پشتوانه نفوذ، زور و پول به مجلس راه یافته بودند شکوه کرد.[3] سرانجام آن که انتخابات اکثر حوزه‌ها به علت تشنجات سیاسی و مخالفت گروه‌های متنفذ تا پایان عمر طبیعی خود معوق ماند.[4]

با وقوع کودتا، بار دیگر جو خفقان و اســتبداد بر جامعه حکمفرما شد. در نتیجه، فعالیت احزاب مستقل و غیردولتی دچار فروپاشی شد. در چنین شرایطی، انتخابات دوره هجدهم قانونگذاری در زمستان ۱۳۳۲ توســط دولت کودتا آغاز شد[5] و نقش تعیین کننده را شاه و زاهدی، که نخست‌وزیر و وزیر کشور بودند، ایفا کردند.[6] دولت کودتا با نزدیک شدن تاریخ برگزاری انتخابات، توجهات مردم را از اجرای انتخابات فرمایشــی به محاکمه مصدق و دیگران جلب نمود.[7] زاهدی پس از کودتا می‌خواست قرارداد مربوط به نفت را تصویب کند. آیت‌الله کاشانی که موضوع را دریافته بود،[8] تا مرحله شکایت به سازمان ملل پیش رفت و در تلگرافی به ریاست این سازمان، ضمن اشاره به این که دولت زاهدی اصول اساسی مملکت و موارد مصوبه منشور ملل متفق را زیر پا گذاشــته و نمی‌تواند مظهر اراده ملت باشد، هر قراردادی که مجلسین این دولت تصویب کند را فاقد ارزش قانونی اعلام کرد،[9] اما اعتراضات علما و سیاست‌مداران مخالف دولت که خواستار آزادی انتخابات بودند مؤثر واقع نشد.

از این دوره به بعد دوباره پای نمایندگان مطیع به مجلس باز شد و مجلس حالت منفعل به

۱. محمد مروار، *همان*، ص ۷۶.
۲. *همان*، ص ۱۳۷-۱۳۶؛ فخرالدین عظیمی، *همان*، ۱۳۸۷، ص ۵۳.
۳. فخرالدین عظیمی، *همان*، ۱۳۸۷، ص ۵۴.
۴. یونس مروارید، *همان*، ج ۳، ص ۳۴۹.
۵. *همان*، ص ۵۰۷.
۶. فخرالدین عظیمی، *همان*، ۱۳۸۷، ص ۵.
۷. یونس مروارید، *همان*، ج ۳، ص ۵۰۷.
۸. عبدالرحیم ذاکرحسین، *مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۰۰.
۹. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۲، ص ۱۳۱؛ عبدالرحیم ذاکرحسین، *همان*، ۱۳۷۰، ۳۰۰.

خود گرفت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ برای نخستین‌بار در این دوره بود که دولت بدون دریافت رأی اعتماد از مجلس شروع به کار کرد.[۱] سران رژیم حتی کوشش چندانی در پنهان کاری برگزاری انتخابات فرمایشی خود نکردند. سرتیپ محمدحسین جهانبانی معاون زاهدی در وزارت کشور و گرداننده انتخابات مجلس هجدهم، در آغاز انتخابات شهرستان‌ها گفته بود که در تمام ایران یک نفر نماینده بدون دستور من از صندوق در نخواهد آمد.[۲] بنا به گفته یکی از فعالان ملی در انتخابات مجلس هجدهم «دسته چاقوکشان دولتی... با آزادی کامل وارد میدان فعالیت‌های انتخاباتی شد» و با کمک «قوای تأمینیه»، «عده بی‌شماری را در ظرف سه روز انتخابات بر خاک هلاکت افکنده... شبانه اعضای انجمن نظارت... صندوق‌ها را تعویض و یا مقدار زیادی هر شب بر آرای صندوق‌ها می‌افزودند...».[۳] مجله *تایم* ضمن مقاله مفصلی نوشت دوازده نفر از وکلای تهران قبل از این که اولین رأی‌دهنده رأی خود را به صندوق بیاندازد، تعیین شده بودند. نمایش انتخابات دولت زاهدی سرانجام با راه‌یابی معتقدین به اصطلاح قیام ملی ۲۸مرداد به مجلس پایان یافت.[۴]

در انتخابات مجلس هجدهم، شاه برای آخرین بار در دوران پادشاهی خود به ایفای نقشی مؤثر از سوی نخست‌وزیر تن در داد؛[۵] اما او همین که کنترل خود را بر حکومت تحکیم بخشید، انتخابات مجلس را به گونه‌ای مستقیم‌تر تحت تسلط درآورده و در نتیجه مطمئن شد این نهاد نیز به وی وفادار خواهد بود.

محمدرضاشاه و دربار با استفاده از شیوه‌های مختلفی همچون به کارگیری نیروهای امنیتی، تعیین و گزینش داوطلبان مورد نظر و حذف نامزدهای مستقل، در جریان انتخابات اعمال نفوذ می کردند.[۶] علاء نخست‌وزیر تصدی برگزاری انتخابات دوره نوزدهم را به عهده داشت[۷] و مجلس در خرداد ۱۳۳۵ افتتاح و[۸] انتخابات زیر نظر مستقیم اسدالله علم در مقام وزیر کشور برگزار شد. خفقان حاکم چنان بود که دیگر خبری از اعتراض و شکایت درباره

۱. محمد مروار، *همان*، ص ۸۰.

۲. *همان*، ص۱۳۸.

۳. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۲، ص۵۸-۶۲.

۴. یونس مروارید، *همان*، ج ۳، ص۵۰۸.

۵. فخرالدین عظیمی، *همان*، ۱۳۸۷، ص۵.

۶. مسعود شهرام‌نیا و مجید اسکندری، «ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمدسازی روند توسعه ایران عصر پهلوی»، *گنجینه اسناد*، ش ۷۷، ۱۳۸۹، ص ۷۹.

۷. محمد مروار، *همان*، ص۱۳۸

۸. یونس مروارید، *همان*، ج ۳، ص۵۶۷.

انتخابات نبود؛[1] جریان انتخابات دوره نوزدهم، مجلسی دست‌چین بود که رژیم حتی افراد میانه‌رو را هم از آن بیرون گذاشته بود. این دوره الگوی کاملی بود از انتخابات دوره رضاشاهی. دو گروه کاملاً حذف شدند: یکی هواداران سـپهبد زاهدی و دیگری کسانی که در پاره‌ای مسائل چون قرارداد نفت مخالفت کرده بودند.[2] از ۱۳۶ نماینده دوره هجدهم، حدود یکصد نماینده به دوره نوزدهم راه یافتند و جمعی نیز حوزه انتخابی‌شـان عوض و عده‌ای هم پسر به جای پدر یا برادر به جای برادر به مجلس آمدند. بر اساس بررسی به عمل آمده، معلوم گردید کلیه وکلای منتخب به نحوی با یکدیگر بستگی فامیلی داشتند.[3]

در اواخر دهه ۱۳۳۰، استانداران با استفاده از ژاندارمری و شهربانی بر انتخابات پارلمانی نظارت داشته و بدین‌وسیله بر مجلسین سنا و شورای ملی مسلط بودند.[4] در دوره بیستم علاوه بر دربار، دولت، پلیس و ارتش، عامل جدیدی به نام ساواک نیز بر نحوه برگزاری انتخابات نظارت می‌کرد.[5] تعداد نمایندگان مجلس از ۱۳۶ نفر به دویست نفر و دوره نمایندگی از دو سال به چهار سال افزایش یافت.[6]

انتخابات فرمایشی در لوای احزاب فرمایشی

انتخابات دوره‌های بیسـتم به بعد، انتخابات فرمایشـی در لوای احزاب فرمایشی بود. حکومت با حذف احزاب مستقل، احزاب دولتی را که بی‌اتکا به حمایت‌های مردمی بودند، جایگزین آنها کرد. این احزاب عملاً به شکل ابزارهای حفظ و تقویت قدرت سیاسی به کار رفتند.

در سال ۱۳۳۶ شاه تصمیم به ایجاد دو حزب رسمیِ ملیون و مردم گرفت تا به‌ظاهر یک سیستم سیاسی رقابت‌آمیز را پدید آورده و افراد بالقوه مخالف را محدود کند.[7] مقرر شده بود این دو حزب، ظاهری دمکراتیک به حکومت ایران بدهند.[8] حزب مردم به ریاست اسدالله علم در سال ۱۳۳۶ و حزب ملیون به ریاست منوچهر اقبال در اردیبهشت ۱۳۳۷ تأسیس

۱. محمد مروار، *همان*، ص ۸۱-۸۲.
۲. یونس مروارید، *همان*، ج ۳، ص ۵۶۷
۳. *همان*، ج ۳، ص ۵۹۴-۵۹۳.
۴. یرواند آبراهامیان، *همان*، ص ۳۸۳.
۵. محمد مروار، *همان*، ص ۱۳۹.
۶. یرواند آبراهامیان، *همان*، ص ۳۸۳.
۷. مارک گازیوروسکی، *سیاست خارجی شاه و امریکا*، ترجمه رشید زنگنه، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۳۳۰-۳۲۹.
۸. *رجال عصر پهلوی: دکتر امینی به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، ص ۲۶.

شدند. هر دو حزب به اشاره شاه و مجری اوامر او بودند.[1] اقبال با افتخار خود را «چاکر شاه» می‌نامید، و علم دوست دوران کودکی شاه بود. این دو حزب به احزاب «بله» و «بله قربان» مشهور بودند.[2] شریف‌امامی اذعان می‌کند که «در ایران حزب به معنای واقعی نداشتیم» و «احزابی که عمل می‌کردند، یک صورت ظاهری بیش نبودند».[3] این احزاب که در واقع بازیچه‌ای بیش نبودند راه را برای دخالت قانونی دولت و دربار در انتخابات دوره بیستم هموار کردند. چنان که امینی در نطق انتخاباتی خود با حمله به احزاب ملیون و مردم، اشاره می‌کند که مبارزات جنبه تبانی و ظاهرسازی پیدا کرده است.[4]

انتخابات دوره بیستم در آغاز چهارمین سال نخست‌وزیری دکتر اقبال برگزار شد.[5] در ۳۰تیر ۱۳۳۹، وزارت کشور دستور شروع انتخابات مجلس بیستم را صادر کرد.[6] مبارزات انتخاباتی بین سه گروه، حزب ملیون به رهبری منوچهر اقبال، حزب مردم به رهبری اسدالله علم و منفردان به رهبری کسانی چون علی امینی، سید جعفر بهبهانی و ارسلان خلعتبری بود.[7]

به جبهه ملی دوم امکان شرکت در مبارزات انتخاباتی داده نشد؛[8] دکتر نصرالله کاسمی وزیر مشاور و دبیر کل حزب ملیون اعلام کرد نباید گذاشت حتی یک تن از ماجراجویان شناخته‌شده توفیق یابند.[9] روز ۵مرداد، جبهه ملی در اعتراض به آزاد نبودن انتخابات، میتینگی در میدان جلالیه ترتیب داد و در قطعنامه‌ای خواستار ابطال انتخابات شد.[10] همچنین طی اعلامیه‌ای در خصوص انتخابات مجلس بیستم نوشت: «در فقدان آزادی انتخابات حتی یک نفر از افراد مملکت تردید نمی‌کند». جای تردید نیست «وقتی آقای دکتر اقبال در آخرین جلسه مجلس شورای ملی به بهانه لزوم جلوگیری از زد و خورد یا به بهانه خطرناک بودن ورود عده‌ای به مجلس، صریحاً به سلب آزادی عمومی در انتخابات اعتراف نمودند...»[11]

---

۱. *رجال عصر پهلوی: دکتر منوچهر اقبال به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، ص۲۵.

۲. یرواند آبراهامیان، *همان*، ص۳۸۳.

۳. جعفر شریف‌امامی، *خاطرات جعفر شریف امامی*، حبیب لاجوردی (ویراستار)، تهران، سخن، ۱۳۸۰، ص۲۴۳.

۴. *اطلاعات*، س۳۵، ش۱۰۲۶۵، ۱۳۳۹/۵/۳، ص۱۷.

۵. *رجال عصر پهلوی: دکتر امینی به روایت اسناد ساواک*، همان، ص۲۶.

۶. یونس مروارید، *همان*، ج۳، ۶۱۳.

۷. *همان*، ۶۰۹.

۸. غلامرضا نجاتی، *تاریخ بیست و پنج ساله ایران*، تهران، رسا، ۱۳۸۴، ج۱، ص۱۳۹.

۹. *اطلاعات*، س۳۵، ش۱۰۲۶۸، ۱۳۳۹/۵/۶، ص۱.

۱۰. غلامرضا نجاتی، *همان*، ج۱، ص۱۴۰.

۱۱. اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، پرونده شماره ۱۶۶۰، سند شماره ۱۵۴۶۸۱-۱۵۴۶۶۷.

بتاریخ ۳۹/٤/۱۲

اعلامیه

نهضت مقاومت ملی ایران

در موضوع انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی

✿✿✿

بزرگترین خیانتها این است به‌مردمی که از تو و مقام تو راستگوئی و صداقت انتظار دارند دروغ بگوئی : حضرت محمد (ص)

هرچه در جهان دوستداشتنی و محبوب جلوه کند از شرافت محبوبتر و گرانبهاتر نخواهد بود از آن آسایش و آرامش چه حاصل که بقیمت از دست دادن آزادی و شرف بدست آید و از آن لذت و تمتع چه سود که لکه ننگ بندگی را به پیشانی شخص یا ملتی گذارد حضرت علی (ع)

آزادی یکی از مواهب الهی است و برای همیشه نمیتوان انسان اشرف مخلوقات خدا را از موهبت آن محروم داشت گاندی

همه را میتوان برای مدتی فریب داد عده‌ای را میتوان برای همیشه گول زد ولی همه را برای همیشه ممکن نیست فریفت ابراهام لینکلن

هموطنان :

انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی آغاز میشود ولی در فقدان آزادی انتخابات حتی یکنفر از افراد مملکت تردید نمیکند چرا تردید کند وقتیکه آقای دکتر اقبال در آخرین جلسه مجلس شورای ملی به بهانه (لزوم جلوگیری از زد وخورد) یا به بهانه (خطرناک بودن ورود عده‌ای به مجلس) صریحا به سلب

آزادی عمومی درانتخابات اعتراف نمودندو بنظر خودشان محدودساختن
آزادی انتخابات یعنی محدود ساختن آزادی ملت رادر استفاده ازاولین و
بزرگترین حق حیاتی و ملی و قانونی خود لازم شمردند
آقای دکتراقبال گفتند انتخابات آزاد خواهد بود ولی بلا فاصله اضافه
نمودند که اجازه داده نخواهد شد عده‌ای درانتخابات شرکت کنند چرا
فقط باین عنوان مبتذل و غیر موجه که اینها رفراندم کرده‌اند و نباید
اجازه داد حتی حرف بزنند اساسا چه حق دارند حرف بزنند
آقای دکتر اقبال ـ گوستاولوبون میگوید ـ شخصی که به حکومت
بر افکار خویش قادر نیست ونمیتواند بر نفس و اراده خود متکی باشد
شایسته نیست حتی بر کوچکترین پله نردبان سیاست قدم بگذارد
متاسفانه شما علاوه برسوابق قیام واقدام برعلیه مشروطیت وقانون اساسی
ومصالح ملی ـ درمقام سخنگوئی هم نمیتوانید بر اعصاب وافکار خود حکومت
کنید حتی بخودتان نیز دروغ گفته به وجدان ونفس خودهم خیانت میکنید
نوری سعید وعدنان مندرس نیز میگفتند به مخالفین خود اجازه نمیدهیم
حتی صحبت کنند مندرس میگفت به من هیچگاه نخست وزیر سابق اطلاق
نخواهد شد ولی آقای دکتراقبال مگرشما از سرنوشت آنان بیخبر بد
موضوع ازدوحال خارج نیست یاعده‌ای که شما بقول خودتان سعی میکنید
آنان را به مجلس راه ندهید موردتوجه ملت نیستند یامورد علاقه و حمایت عده
کم یازیادمردم قرار دارند درهر حال نمیتوان گفت که سلب حق حرف زدن یا

بعد از برگزاری انتخابات فرمایشی، کرسی‌های نمایندگی بین دو حزب تقسیم شد. حزب ملیون با کسب ۱۰۴ کرسی اکثریت مجلس و حزب مردم ۲۵ کرسی از مجموع دویست کرسی را به دست آوردند.[۱] در حالی که اقبال در نطق‌های انتخاباتی خود به شرافتش سوگند یاد می‌کرد که نگذارد کسی در انتخابات تقلب کند،[۲] دولت او با مداخلات علنی در کار انتخابات و با تهدید و فشار و جعل و تقلب علنی مسیر آزادانه انتخابات را تغییر داد. در همه جا پلیس و ارتش و عوامل دولت، مداخله‌کننده اصلی در انتخابات بودند و در نقاطی نیز این مداخلات به برخورد و کشتار انجامید و در شهرهایی به تعطیلی بازار، کسب و کار و مراکز آموزشی انجامید. حتی در تهران نیز فقط داوطلبان حزب ملیون از صندوق بیرون آمدند.[۳]

در اواخر مرداد ۱۳۳۹ منفردان خواستار ابطال آراء شدند و سیل تلگراف‌ها از شهرستان‌ها مبنی بر دخالت دولت در انتخابات به مرکز سرازیر شد. در ۳۰مرداد دکتر کاسمی که گرداننده انتخابات در سطح کشور بود، به علت سوء جریانات انتخابات از کار برکنار شد.[۴] فضاحت انتخابات به حدی بود که شاه ناچار شد به نادرستی آن اعتراف کند. شاه که در ۱مرداد ۱۳۳۹، در کنفرانس مطبوعاتی خود گفته بود: «آزادی انتخابات به حدی رسیده است که بعضی گذشته را فراموش کرده‌اند»،[۵] اکنون چون خود را در مظان اتهام می‌یافت، در مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه *اطلاعات* در ۵شهریور ۱۳۳۹ اعلام کرد: «من از این انتخابات راضی نیستم» و دستور متوقف کردن انتخابات را صادر کرد.[۶] در همین روز، اقبال از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد. شاه استعفای او را پذیرفت و جعفر شریف‌امامی وزیر صنایع و معادن را به سمت نخست‌وزیر تعیین کرد.[۷] متعاقب این جریانات، شاه انتخابات دوره بیستم را خدشه‌دار اعلام نمود و از نمایندگان منتخب خواست استعفا بکنند.[۸] کلیه نمایندگان منتخب دوره بیستم از رفتن به مجلس خودداری و استعفا کردند و مجلس به خودی خود ابطال شد.[۹]

بدین‌ترتیب، تکلیف مجلس بیستم به انتخابات زمستانی موکول شد. اما دور دوم نیز

۱. رجال عصر پهلوی: *دکتر امینی به روایت اسناد ساواک*، همان، ص ۲۶.
۲. *اطلاعات*، س ۳۵، ش ۱۰۲۶۵، ۱۳۳۹/۵/۳، ص ۱.
۳. رجال عصر پهلوی: *دکتر امینی به روایت اسناد ساواک*، ص ۲۶.
۴. باقر عاقلی، *روزشمار تاریخ ایران: از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، تهران، گفتار، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۱۱.
۵. *اطلاعات*، س ۳۵، ش ۱۰۲۶۴، ۱۳۳۹/۵/۱.
۶. *همان*، ش ۱۰۲۹۲، ۱۳۳۹/۶/۶.
۷. *همان*، ش ۱۰۲۹۳، ۱۳۳۹/۶/۷.
۸. باقر عاقلی، *همان*، ص ۱۱۳.
۹. جعفر مهدی‌نیا، *زندگی سیاسی علی امینی*، تهران، پانوس، ۱۳۶۸، ص ۲۸۴.

حاکی از مداخله دولت و دربار در امر انتخابات بود. با آغاز انتخابات مجدد دوره بیستم در زمان شریف‌امامی، دانشگاه وضع ناآرامی به خود گرفت. روز ۱۳ بهمن دانشجویان دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به آزاد نبودن انتخابات، تظاهرات خیابانی برپا کردند، بازار تعطیل شد و در روز ۴اسفند، دانشجویان اتومبیل دکتر اقبال وزیر دربار را آتش زدند. به رغم همه اعتراضات، انتخابات مجلس به روال گذشته انجام شـــد.[۱] با اعلام نتیجه انتخابات حزب ملیون ۴۵ درصد و حزب مردم ۳۵ درصد از دویست کرسی مجلس را نصیب خود کردند.[۲] مجلس بیستم در ۱۲اسفند ۱۳۲۹ افتتاح شـــد اما به دلیل اعتصاب معلمان و سقوط کابینه شریف‌امامی که سبب روی کار آمدن علی امینی شد، شاه در ۱۳۴۰/۲/۱۹ فرمان انحلال دو مجلس سنا و شورای ملی را صادر نمود.[۳]

مجلسین قانونگذاری ایران (شورا و ســـنا) از آغاز دهه چهل، هیچ‌گونه اختیارات واقعی نداشتند. دفتر اطلاعات و تحقیقات امریکا در سال ۱۳۴۴ در گزارشی در رابطه با نقش شاه در انتخاب نمایندگان آورده است: «شاه کنونی فقط شاه نیست، نمایندگان را برمی‌گزیند و در عین حال، تعیین آزادی عمل مخالفان در مجلس نیز به عهده اوست.»[۴]

سخنرانی افتتاحیه محمدرضا پهلوی در اجلاسیه مشترک دوره چهارم مجلس سنا و دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی با حضور هیئت وزیران در محل مجلس سنا

۱. غلامرضا نجاتی، *همان*، ج ۱، ص ۱۷۰؛ باقر عاقلی، *همان*، ص۱۱۸.
۲. غلامرضا نجاتی، *همان*.
۳. محمد مروار، *همان*، ص ۸۴.
۴. محمود شهرام‌نیا و مجید اسکندری، *همان*، ص ۷۹.

مجلس بیست‌ویکم پس از دو سال و چهار ماه فترت، در تاریخ ۱۴مهر ۱۳۴۲ افتتاح شد.[۱] انتخابات در دوره نخست‌وزیری اسدالله علم انجام شد. در زمان نخست‌وزیری او، محمدرضا دستور داد کمیسیون سه نفره‌ای متشکل از علم، حسنعلی منصور و فردوست برای انتخابات نمایندگان مجلس تشکیل شود. کمیسیون در منزل علم تشکیل می‌شد. وی (علم) از میان اسامی افرادی که منصور ارایه می‌داد، هر که را می‌خواست تأیید می کرد و مابقی را دستور حذف می‌داد. منصور با جمله «اطاعت می‌شود»، حذف می کرد. سپس فردوست درباره صلاحیت سیاسی و امنیتی افراد اظهارنظر می کرد و لیست را برای استخراج سوابق به ساواک می‌داد. فقط افرادی که در این کمیسیون تصویب شده بودند سر از صندوق آراء درمی‌آوردند. در تمام دوران قدرت علم وضع انتخابات مجلس همین بود و در زمان هویدا نیز حرف آخر را همیشه علم می‌زد.[۲]

در این دوره، با توجه به تغییرات قابل توجه در قانون انتخابات (اصلاح قوانین انتخابات مصوب ۱۹دی ۱۳۴۱ و قانون حق رأی به زنان) دولت علم می‌بایست شرایط لازم را برای حضور زنان در انتخابات، صدور کارت‌های الکترال و حضور طبقات کشاورز و کارگر به جای طبقات اعیان و مالکین برای اجرا و برگزاری انتخابات مهیا می کرد.[۳] بر همین اساس بود که او در پاسخ به این سؤال که عده‌ای معتقدند انتخابات کنونی آزاد نیست، تقصیر را متوجه مالکانی دانست که بر اثر اصلاحات ارضی منافع خود را در خطر دیده و بدین دلیل فعالیت شدیدی علیه انتخابات بیست‌ویکم به راه انداخته‌اند.[۴]

انتخابات مجلس بیست‌ویکم، انتخابات نخستین‌ها بود. «برای نخستین‌بار در تایخ ۵۸ساله مشروطیت ایران»، اخذ آراء در سراسر کشور در یک روز انجام گرفت،[۵] زنان و مردان در کنار هم رأی دادند[۶] و انتخابات مجلسین سنا و شورا در یک روز برگزار شد.[۷] در پشت پرده این نخستین‌ها اما فرمایشی بودن انتخابات به شکلی برنامه‌ریزی‌شده، حقیقتی انکارناپذیر بود. به گونه‌ای که طی نوزده دوره گذشته (منهای دوره بیستم که به علت فساد آشکار منحل شد) هیچ گاه نمایندگان، چون دوره بیست‌ویکم، کمّی و کیفی دست‌چین شده و منصوب از

۱. زهرا شجیعی، *همان*، ج ۴، ص ۲۳۴.
۲. حسین فردوست، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۵۷.
۳. محمد مروار، *همان*، ص ۱۴۷ و ۱۵۵.
۴. *اطلاعات*، س ۳۸، ش ۱۱۱۹۴، ۱۳۴۲/۶/۲۶، ص ۱۶.
۵. *همان*، ش ۱۱۱۹۱، ۱۳۴۲/۶/۲۳، ص ۱۵.
۶. *همان*، ۱۳۴۲/۶/۲۶، ش ۱۱۱۹۴.
۷. *همان*، ش ۱۱۱۹۳، ۱۳۴۲/۶/۲۵، ص ۱.

سوی شاه نبودند.[1]

سپهبد علی کیا در وصف فرمایشـــی بودن انتخابات مجلس بیست‌ویکم، وکلای آن را «وکیل صندوقی» اطلاق کرده و از این که او را وکیل صندوقی بنامند، دوری می‌جســت.[2] گازیوروسکی می‌نویسد: «پس از آن که در سپتامبر ۱۹۶۳ (شهریور ۱۳۴۲) انتخابات مجلس بیست‌ویکم به شدت زیر سلطه قرار گرفت، این مجلس دیگر چیزی جز یک مهر لاستیکی برای تأیید تصمیم‌های شاه نبود.»[3]

در این دوره، طبق برنامه مصوب امریکایی‌ها، شـــاه ناگزیر بود چهره مجلس را با حضور وکلای تازه عوض کند؛ همچنین می‌بایست مخلوطی از گروه‌های مختلف را عنوان نمایندگی بدهد که نخستین تجربه برای پیاده کردن اصول انقلاب سفید در تحولات آینده باشد.[4] بنا به گفته استوارت راکول وزیرمختار امریکا، هسته اصلی سیاست‌های شاه، منصور و «کانون مترقی» او بود. شاه می‌خواست مجلس آینده را به کمک همین گروه و با ترکیبی از کاردانان و صاحبان صنعت و سرمایه تشکیل دهد.[5]

بر این اساس، در ۵شهریور ۱۳۴۲ و در آستانه انتخابات مجلس ۲۱، در تهران کنگره‌ای تحت عنوان «آزادزنان و آزادمردان» برگزار شد. این کنگره انتخاباتی متشکل از نمایندگان کشـــاورزان، کارگران و سایر طبقات مختلف اجتماعی در سراسر کشـــور بود و تا روز نهم شهریور ادامه یافت. در پایان آن لیســت نمایندگانی که مورد تأیید مقامات امنیتی بودند در سراسر کشور منتشر شد.[6] تنها سازمان متشکلی که تعداد قابل توجهی از اعضای خود را در لیست کاندیداها گنجانده بود «کانون مترقی» (به ریاست حسنعلی منصور) بود. این تشکیلات فقط در تهران فعالیت داشت، اما ۳۹ تن از اعضای این کانون از بین معرفی‌شدگان برای کاندیداتوری مجلس در سراسر ایران بودند.[7]

نتیجه انتخابات ایران برای نخستین‌بار در عرض یک روز اعلام شد. زنان برای اولین‌بار در انتخابات شرکت کردند و به مجلس راه یافتند. هر شش تن از بانوانی که توسط کنگره

۱. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۲، ص ۵۴۱.

۲. حاجعلی کیا، *خاطرات سپهبد حاجعلی کیا*، حبیب لاجوردی (به کوشش)، تهران، زیبا، ۱۳۸۱، ص ۸۵.

۳. مارک گازیوروسکی، *همان*، ص ۳۲۹.

۴. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۲، ص ۵۴۱.

۵. عباس میلانی، *همان*، ص ۱۹۴.

۶. حسین آبادیان، *دو دهه واپســین حکومت پهلوی*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۲-۲۸۱.

۷. حسین آبادیان، *همان*، ص ۲۸۳.

معرفی شدند به پارلمان راه یافتند،[۱] که از بین آنها پنج تن عضو فراکسیون مترقی بودند و یک تن دیگر، نزهت نفیسی (همسر احمد نفیسی شهردار تهران و از کارگردانان اصلی انتخابات، انقلاب سفید و کنگره آزادمردان و آزادزنان بود) به صورت منفرد بود.[۲] اکثریت قریب به اتفاق کاندیداهای کنگره ملی انتخاب شدند.[۳] ۱۸۱ تن از مجموع نمایندگان از لیست کانون مترقی[۴] و ۱۲ نفر از کاندیداهای منفرد در شهرستان‌ها بودند.[۵] ۱۹۰ اعتبارنامه در جلسه ۲۳مهر ۱۳۴۲، بدون گفت‌وگو تصویب شد و فقط یک اعتبارنامه مورد ایراد قرار گرفت.[۶]

در جریان انتخابات مجلس ۲۱ کانون‌های مخالف قدرت، فعالیت‌های گسترده‌ای علیه انتخابات فرمایشی شاه انجام دادند. از آنجا که از زمان تأسیس ساواک همواره این سازمان نقش اصلی را در گزینش نهایی وکلای مجلس برعهده داشت، جبهه ملی ضمن تحریم انتخابات، طی اعلامیه‌ای نوشت: «این مجلسی است از نمایندگان سازمان امنیت در سراسر کشور نه مجلس ملی. دست سازمان امنیت از حلقوم کارگر زن و کشاورزان باید کوتاه شود. وکلای مجلس باید نماینده مردم باشند نه منتخب سازمان امنیت.»[۷]

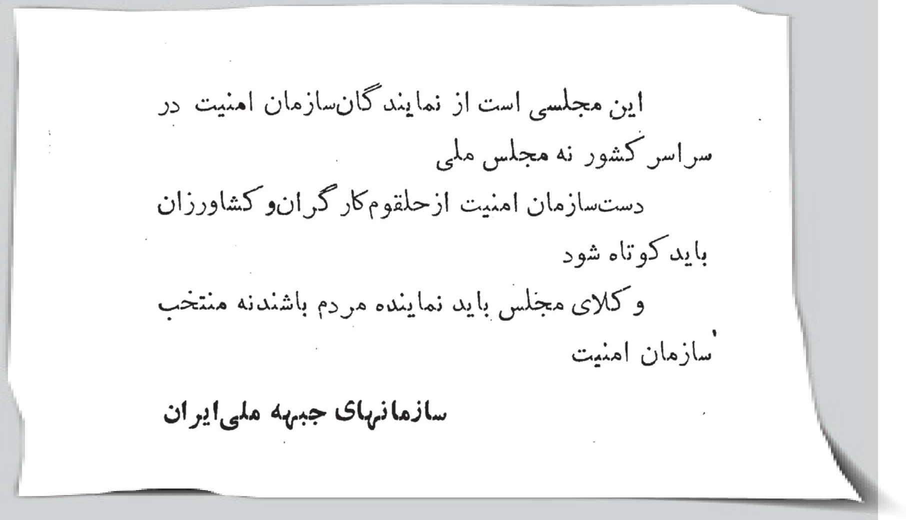
این مجلسی است از نمایندگان سازمان امنیت در
سراسر کشور نه مجلس ملی
دست سازمان امنیت ازحلقوم کارگران و کشاورزان
باید کوتاه شود
و کلای مجلس باید نماینده مردم باشندنه منتخب
سازمان امنیت

سازمانهای جبهه ملی ایران

---

۱. *همان*، ص ۲۸۴.
۲. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۲، ص ۵۴۲ و ۵۴۷.
۳. *اطلاعات*، ش ۱۱۱۹۵، ۱۳۴۲/۶/۲۷، ص ۱.
۴. حسین آبادیان، *همان*، ص ۲۸۴.
۵. *اطلاعات*، ش ۱۱۱۹۶، ۱۳۴۲/۶/۲۸، ص ۱.
۶. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۲، ص ۵۴۲.
۷. اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، پرونده شماره ۵۲۳، سند شماره ۹۵۱۰۵.

نهضت آزادی نیز اعلام کرد به ندای آیت‌الله میلانی و آیت‌الله شریعتمداری پاسخ مثبت داده و برای گرفتن حق، از هم اکنون خود را برای یک مبارزه پیگیر با انتخابات قلابی آماده می‌سازد.[1]

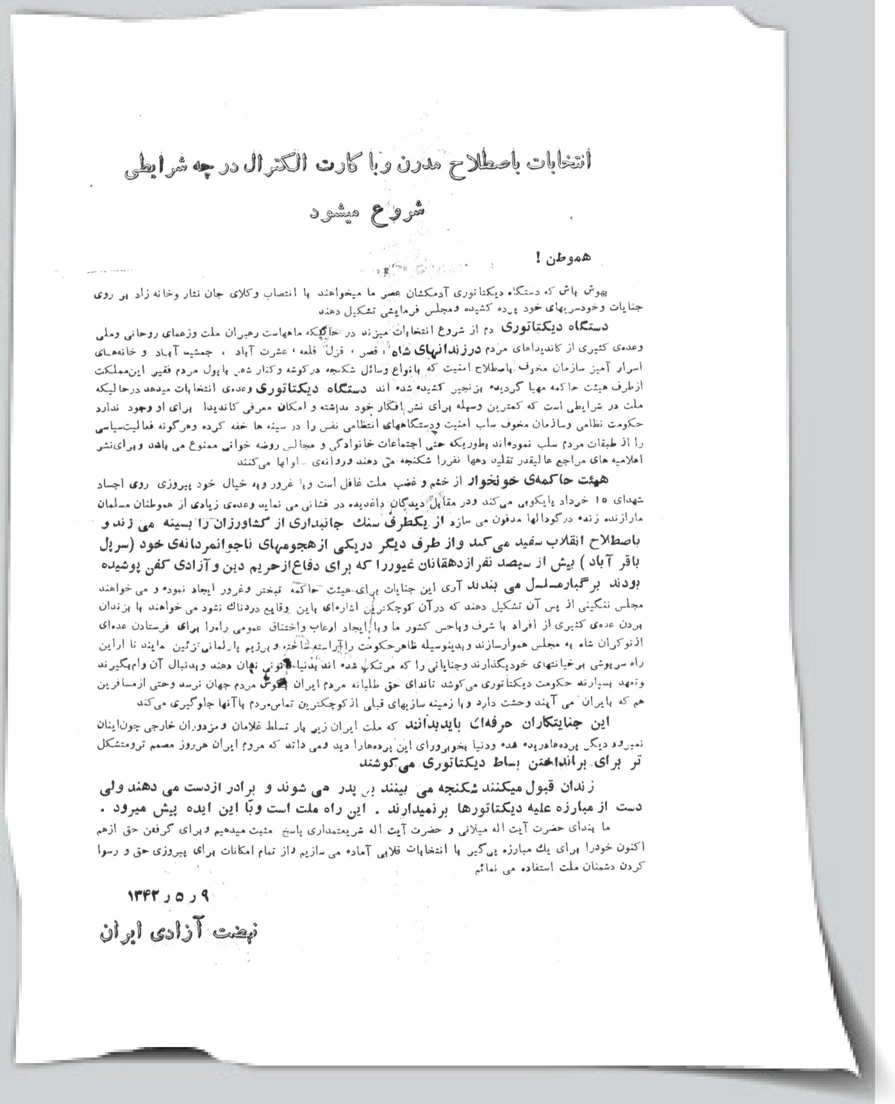

انتخابات باصطلاح مدرن و با کارت الکترال در چه شرایطی شروع میشود

هموطن!

بهوش باش که دستگاه دیکتاتوری آدمکشان عصر ما میخواهند با انتصاب وکلای جان نثار وخانه زاد بر روی جنایات وخودسریهای خود پرده کشیده ومجلس فرمایشی تشکیل دهند

دستگاه دیکتاتوری دم از شروع انتخابات میزند در حالیکه ماههاست رهبران ملت وزعمای روحانی وملی وعده‌ی کثیری از کاندیداهای مردم **درزندانهای شاه** : قصر ، قزل قلعه ، عشرت آباد ، جمشید آباد و خانه‌های اسرار آمیز سازمان مخوف باصطلاح امنیت که باانواع وسائل شکنجه درگوشه وکنار شهر باپول مردم فقیر این‌مملکت ازطرف هیئت حاکمه مهیا گردیده بزنجیر کشیده شده اند **دستگاه دیکتاتوری** وعده‌ی انتخابات میدهد درحالیکه ملت در شرایطی است که کمترین وسیله برای نشر افکار خود نداشته و امکان معرفی کاندیدا برای او وجود ندارد حکومت نظامی وسازمان مخوف ساب امنیت ودستگاههای انتظامی نفس را در سینه ها خفه کرده وهرگونه فعالیت‌سیاسی را از طبقات مردم سلب نموده‌اند بطوریکه حتی اجتماعات خانوادگی و مجالس روضه خوانی ممنوع می باشد وبرای‌نشر اعلامیه های مراجع عالیقدر تقلید دهها نفررا شکنجه می دهند وروانه‌ی سیاهچالها می‌کنند

هیئت حاکمه‌ی خونخوار از خشم و غضب ملت غافل است وبا غرور وبه خیال خود پیروزی روی اجساد شهدای ۱۵ خرداد پایکوبی می‌کند ودر مقابل دیدگان داغدیده در فشانی می نماید وعده‌ی زیادی از هموطنان مسلمان مارازنده زنده درگودالها مدفون می سازد **از یکطرف سنگ جانبداری از کشاورزان را بسینه می زند و باصطلاح انقلاب سفید می‌کند واز طرف دیگر دریکی ازهجومهای ناجوانمردانه‌ی خود (سرپل باقر آباد) بیش از سیصد نفرازدهقانان غیوررا که برای دفاع‌ازحریم دین وآزادی کفن پوشیده بودند برگبارمسلسل می بندند** آری این جنایات برای هیئت حاکمه تبختر وغرور ایجاد نموده و می خواهند مجلس ننگینی از پس آن تشکیل دهند که درآن کوچکترین اشاره‌ای باین وقایع دردناک نشود می خواهند با بزندان بردن عده‌ی کثیری از افراد با شرف وباحس کشور ما وبا ایجاد ارعاب واختناق عمومی راه‌را برای فرستادن عده‌ای ازنوکران شاه به مجلس هموارسازند وبدینوسیله ظاهرحکومت راآراسته ساخته وبرژیم پارلمانی تزئین نمایند تا ازاین راه سرپوشی برخیانتهای خودبگذارند وجنایاتی را که مرتکب شده اند بدنیا قانونی نشان دهند وبدنبال آن وام‌بگیرند وتعهد بسپارند حکومت دیکتاتوری می‌کوشد تاندای حق طلبانه مردم ایران بگوش مردم جهان نرسد وحتی ازمسافرین هم که بایران می آیند وحشت دارد وبا زمینه سازیهای قبلی ازکوچکترین تماس‌مردم باآنها جلوگیری می‌کند

این جنایتکاران حرفه‌ای بایدبدانند که ملت ایران زیر بار تسلط غلامان ومزدوران خارجی چون‌اینان نمیرود دیگر پرده‌هادریده شده ودنیا بخوبی‌ورای این پرده‌هارا دیده ومی داند که مردم ایران هرروز مصمم ترومتشکل تر **برای برانداختن بساط دیکتاتوری می‌کوشند**

زندان قبول میکنند شکنجه می بینند بی پدر می شوند و برادر ازدست می دهند ولی دست از مبارزه علیه دیکتاتورها برنمیدارند . این راه ملت است وبا این ایده پیش میرود .

ما بندای حضرت آیت اله میلانی و حضرت آیت اله شریعتمداری پاسخ مثبت میدهیم وبرای گرفتن حق ازهم اکنون خودرا برای یك مبارزه پی‌گیر با انتخابات قلابی آماده می سازیم واز تمام امکانات برای پیروزی حق و رسوا کردن دشمنان ملت استفاده می نمائیم

۹ ر ۵ ر ۱۳۴۲

نهضت آزادی ایران

---

۱. همان، پرونده شماره ۲۴۹۱، سند شماره ۳۳۸۸۹۷.

جامعه آموزگاران تهران نیز در خصوص انتخابات مجلس ۲۱ اعلام کرد با توجه به این که مجلس بیست‌ویکم یکی از ننگین‌ترین انتخابات تاریخی این کشور است لذا بر هر فرد باشرفی لازم اســـت که به پیروی از مراجع تقلید اظهار تنفر و انزجار خود را از عملیات این دولت یاغی و ضددین بنماید.[۱]

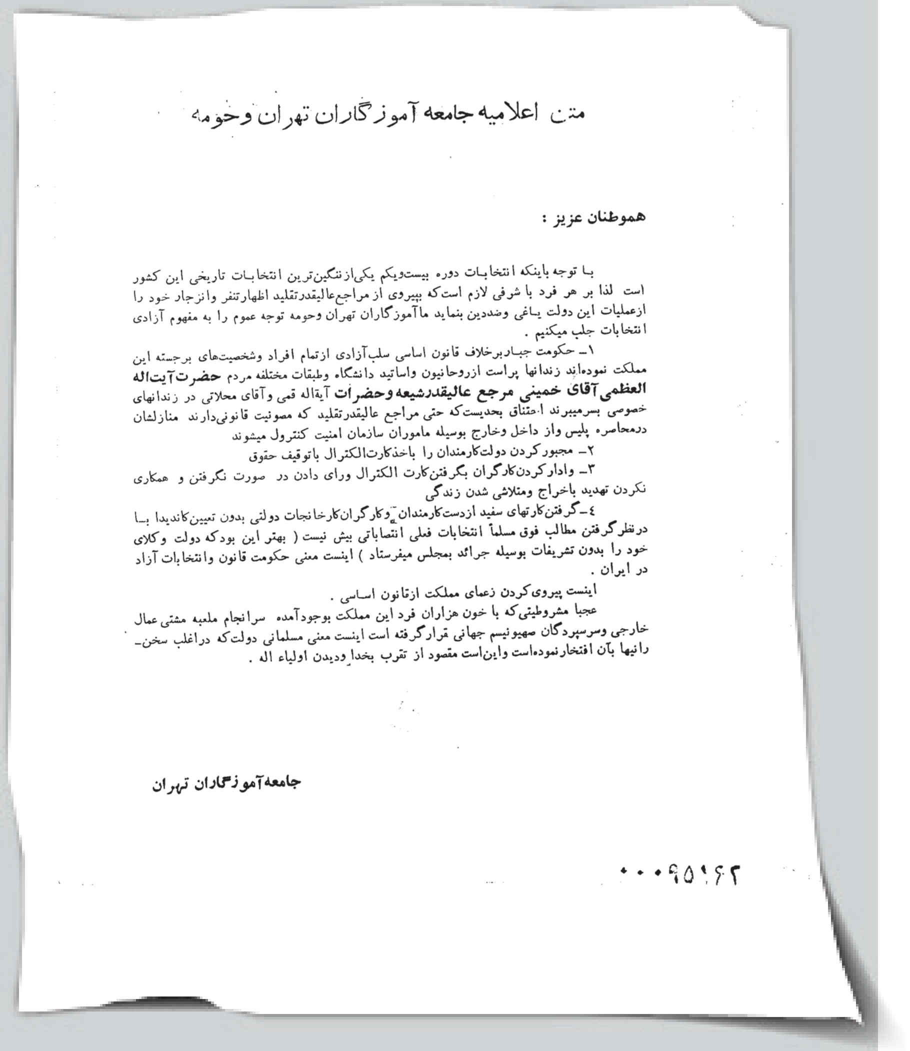

متن اعلامیه جامعه آموزگاران تهران وحومه

هموطنان عزیز :

با توجه باینکه انتخابات دوره بیست‌ویکم یکی‌ازننگین‌ترین انتخابات تاریخی این کشور است لذا بر هر فرد با شرفی لازم است‌که بپیروی از مراجع‌عالیقدرتقلید اظهارتنفر وانزجار خود را ازعملیات این دولت یاغی وضددین بنماید ماآموزگاران تهران وحومه توجه عموم را به مفهوم آزادی انتخابات جلب میکنیم .

۱ـ حکومت جباربرخلاف قانون اساسی سلب‌آزادی ازتمام افراد وشخصیت‌های برجسته این مملکت نموده‌اند زندانها پراست ازروحانیون واساتید دانشگاه وطبقات مختلفه مردم **حضرت‌آیت‌اله العظمی آقای خمینی مرجع عالیقدرشیعه وحضرات** آیةاله قمی وآقای محلاتی در زندانهای خصوصی بسرمیبرند اختناق بحدیست‌که حتی مراجع عالیقدرتقلید که مصونیت قانونی‌دارند منازلشان درمحاصره پلیس واز داخل وخارج بوسیله ماموران سازمان امنیت کنترول میشوند

۲ـ مجبور کردن دولت‌کارمندان را باخذکارت‌الکترال باتوقیف حقوق

۳ـ وادار کردن‌کارگران بگرفتن‌کارت الکترال ورای دادن در صورت نگرفتن و همکاری نکردن تهدید باخراج ومتلاشی شدن زندگی

۴ـ گرفتن‌کارتهای سفید ازدست‌کارمندان وکارگران‌کارخانجات دولتی بدون تعیین‌کاندیدا بـا درنظرگرفتن مطالب فوق مسلماً انتخابات فعلی انتصاباتی بیش نیست (بهتر این بودکه دولت وکلای خود را بدون تشریفات بوسیله جرائد بمجلس میفرستاد) اینست معنی حکومت قانون وانتخابات آزاد در ایران .

اینست پیروی‌کردن زعمای مملکت ازقانون اساسی .

عجبا مشروطیتی‌که با خون هزاران فرد این مملکت بوجودآمده سرانجام ملعبه مشتی عمال خارجی وسرسپردگان صهیونیسم جهانی قرارگرفته است اینست معنی مسلمانی دولت‌که دراغلب سخن‌رانیها بآن افتخارنموده‌است واین‌است مقصود از تقرب بخدا وديدن اولیاء اله .

جامعه‌آموزگاران تهران

۰۰۰۹۵۱۶۲

۱. همان، پرونده شماره ۵۲۳، سند شماره ۹۵۱۶۲.

اما مخالفت گسترده‌تر از سوی علما و روحانیون بود. امام خمینی(ره) در ۱۱ مرداد ۱۳۴۲ اعلام کردند: «باید جلوی این انتخابات مفتضح را گرفت.»[۱] آیات عظام میلانی، سید کاظم شریعتمداری و شهاب‌الدین حسینی مرعشی نجفی در پاسخ به استفتائات مردم اعلام کردند شرکت در انتخابات شرعاً و عقلاً جایز نیست.[۲] آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی در پاسخ به استفتاء مردم اعلام کرد: «در صورت مفروضه شرکت در انتخابات یکی از افراد، ظاهره کمکی است که تحریم شده است و با وضع فعلی چنانچه مجلس تشکیل شود از نظر شرع و قانون اساسی نیز از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.»[۳]

متن سؤال و نظریه حضرات آیات عظام آیت الله میلانی، شریعتمداری، نجفی مرعشی درباره انتخابات مجلس دوره ۲۱

محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی آقای میلانی و حضرت آیت الله نجفی و آیت الله العظمی آقای شریعتمداری
در این هنگام که دولت مقدمات انتخابات دوره ۲۱ را فراهم نموده با توجه به نکات زیر:
۱ – آزادی نطق و بیان و قلم و تشکیل اجتماعات بطوریکه در همه جای دنیا معمول است و از شرایط اولیه انتخابات آزاد میباشد چنانچه بر همه کس واضح است ملت ما را از تمام این مزایا محروم و خفقان و سانسور شدید در همه جا حکمفرما است.
۲ – انتخاباتی مورد قبول ملت است که کاملاً بر طبق قانون اساسی و متمم آن انجام شود و با توجه با صل ۲۷ متمم قانون اساسی – (قانون جدید انتخابات هنوز قانونیت پیدا نکرده و انتخاباتی که مطابق آن انجام شود از نظر ملت باطل است). ماده ۲۲ و ۲۵ قانون انتخابات صراحت دارد که آراء با ید سفید و بی‌نشان باشد در صورتیکه برقعماتی که برای اعتراض داده میشود بشماره شناسنامه و شماره کارت رأی دهنده میباشد و این مخالف با اصل مخفی بودن آراء است و تالی فاسد آن معلوم است.
۳ – صدور کارت باید تحت نظر انجمن نظارتی باشد که از طرف ملت باشد نه از طرف مامورین آمار و یا مامورین منتخب دولت که صلاحیت ندارند و تعداد کارتهای الکترال معلوم نیست و احتمال هرگونه تقلب در آن امکان دارد.
با توجه بنکات فوق آیا مردم اصفهان را اجازه شرکت در چنین انتخاباتی میدهند یا خیر؟ مستدعی است نظر مبارک را مرقوم فرمائید.
جواب یک (((با امضاء عده‌ای از اهالی اصفهان)))

بسم الله الرحمن الرحیم
در شرایط حاضر که برای مردم مسلمان هیچگونه آزادی در بیان و قلم نبوده و هرنوع اجتماعی جز از طرف وابستگان بدولت ممنوع میباشد و با توجه باینکه بسیاری از رجال صالح و ملت بجرم حقگوئی و عدالتخواهی در زندان بسر میبرند و یکسانیکه از زندان نجات یافته‌اند کمترین آزادی داده نمیشود و حتی علما و منازل علمای بزرگ محصور بوده و مردم مسلمان از هرنوع مراجعه و کسب تکلیف محرومند و با توجه بسایر نکاتی که در متن سؤال تذکر داده‌اید روشن است که هرنوع شرکت در چنین انتخاباتی شرعاً و عقلاً جائز نبوده و اعلام مخالفت با آن وظیفه میباشد والله ولی التوفیق ((۲۰ ج ل ۱۳۸۳ محمدهادی الحسینی المیلانی))

جواب دوم – بسمه تعالی
با چنین شرایط و با توجه بخفقان فعلی و عدم آزادی مؤمنین چه در اجتماعات دینی و چه در قلم و بیان و سایر محاذیر مذکوره مشهوده در متن سؤال مداخله و معاونت در چنین انتخاباتی جائز نمیباشد در خاتمه از ساحت قدس الهی بوسیله حضرت ولی عصر روحی له الفداء استمداد نموده فرج مسلمین را از مشکلات مسئلت مینمایم والسلام علی من اتبع الهدی.
xxx شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی xx

جواب سوم – بسم الله الرحمن الرحیم
نکات مذکور فوق بسیار مهم و دقیق است و چون مصالح دین و مملکت منوط با نتخاب آزاد و انتخاب صحیح است لذا لازم است که مسلمانها سعی و اقدام کنند و شرایط انتخابات آزاد و صحیح را از اولیاء امور تحصیل و فراهم نمایند و اگر موفق نشوند و انتخابات بشکل غیرآزاد بماند نباید بشرکت کنندن برا شرکت مزبور ضرورتا ردوقا یده ندارد.
الاحقر سید کاظم شریعتمداری.

نظر باینکه مردم ایران حتی از انتشار استفتاء و سؤالات دینی از مراجع عالیقدر تقلید آزاد نیستند و در شکنجه و بار واقع میشوند لذا از انتشار نام و امضای سؤال کنندگان خودداری میشود.

۱. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، پرونده شـــماره ۱۶۱۸، سند شماره ۱۴۹۱۷۰؛ پرونده شماره ۵۲۳، سند شماره ۹۵۱۳۹.

۳. همان، پرونده شماره ۵۲۳، سند شماره ۹۵۱۷۸.

محضر شریف حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین [illegible] سید کاظم شریعتمداری [illegible] متع الله المسلمین بطول بقائه

دراین هنگام که دولت مقدمات [illegible] انتخابات دوره بیست و یکم را فراهم نموده باتوجه بنکات زیر :

۱ـ آزادی نطق و بیان و [illegible] و تشکیل اجتماعات بطوریکه در همه جای دنیا معمول است از شرایط اولیه انتخابات آزاد میباشد و همه کس واضح است ملت ما را از تمام این مزایا محروم و خفقان و سانسور شدید درهمه جا حکمفرما است ومحدودیت علما وعظام وپیشوایان مذهبی وزندانی بودن رجال وطبقات ملت هنوز ادامه [illegible] ومجالس تبلیغات دینی حتی مجالس [illegible] خوانی هم ممنوع شده است .

۲ـ انتخاباتی مورد قبول ملت است که کاملا برطبق قانون اساسی ومتمم آن انجام شود باتوجه باصل بیست و هفت متمم قانون اساسی (قانون جدید انتخابات هنوز قانونیت پیدا نکرده وانتخاباتی که مطابق آن انجام شود ازطرف ملت باطل است) ماده ۲۳ و ۲۵ قانون انتخابات صراحت دارد که آراء باید سفید وبی نشان باشد درصورتیکه ورقه‌هائیکه برای اخذ رأی داده میشود محمور بمهر اداره آمار وشماره کارت رأی دهنده میباشد واین مخالف بااصل مخفی بودن آراء است وتالی فاسد آن معلوم است.

۳ـ حدود کارت باید تحت نظر امین نظارتی باشد که ازطرف ملت باشند نه ازطرف مأمورین آمار ومأمورین منتخب دولت که صلاحیت ندارند وتعداد کارتهای الکترال معلوم نیست واحتمال هرگونه تقلب در آن امکان دارد .

شرکت درچنین انتخابات ازنظر شرع چه صورتی دارد خواهشمنداست برای روشن شدن تکلیف قاطبهٔ مسلمانان نظرمبارک را مرقوم فرمائید .

بسمه تعالی

سؤالات زیادی که از مرکز وشهرستانها واطراف مملکت راجع باین [illegible] شده میشود حکایت از نگرانی شدید اهالی مملکت ومردم مسلمان مینماید البته حق [illegible] [illegible]ند زیرا **مصالح اسلام ومصالح مملکت وملت بسته بودن انتخابات** [illegible] آزاد نبودن بیان وقلم حتی نسبت [illegible] نکاتی که درسؤال ذکر شده است بالخصوص تعطیل مجالس دینی وممنوع [illegible]ندگان **شرعاً و عقلا جایز نیست** براجع دینی **شرکت در انتخابات با اختناق موجود** سید کاظم شریعتمداری

الی الله المشتکی

الاح[illegible] [illegible] الاخر ۱۳۸۳

۰۰۰۹۵۱۳۹

حضور مبارك حضرت آیةالله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی
ادام‌الله ظله علی رؤس‌المسلمین

بعرض مبارك عالی میرساند مستدعی است با عطف توجه بحکم مورخ چهاردهم محرم‌الحرام ۸۳ آنحضرت مبنی برحرمت هر گونه کمك بحکومت فعلی نظر مبـارك خود را در باره انتخابـات مجلس شورای ملی ایران با اختناق واستبداد زائدالوصف موجود اعلام فرمائید تا ملت مسلمان ایران تکلیف شرعی خود را در این موضوع بداند

جماعتی از مؤمنین

بسمه تعالی شأنه

درصورت مفروضه شرکت درانتخابات یکی ازافراد ظاهره کمکی است که تحریم شده است وبا وضع فعلی چنانچه مجلس تشکیل شود ازنظر شرع و قانون اساسی نیز از درجه اعتبار ساقط خواهد بود والله‌العالم

۸ ربیع الثانی ۱۳۸۳ ابوالقاسم الموسوی الخوئی

محل مهر

۰۰۰۹۵۱۷۸

آیت‌الله العظمی شیرازی شرکت در انتخابات را «در حکم محاربه با صاحب شرع مقدس حضرت ولی‌عصر (عج)» اعلام کرد[1] و آیت‌الله محمدصادق حسینی روحانی ضمن صدور اعلامیه‌ای به روشنگری درباره انتخابات فرمایشی مجلس ۲۱ و تحریم آن پرداخت و نوشت: «هیئت حاکمه خیمه‌شب‌بازی انتخابات آزاد را با کارگردانی سازمان امنیت نمایش می‌دهد، کارمندان ادارات و کارگران کارخانجات و مؤسسات دولتی با تهدید و ارعاب و گرو کشیدن حقوق و مزایا مجبورند برای خود و خانواده خود کارت الکترال گرفته و در اختیار مقامات دولتی بگذارند. حتی کارگران کارخانجات و مؤسسات خصوصی و کارمندان شرکت‌ها و بنگاه‌ها و فروشگاه‌های آزاد از زیر فشار عوامل وابسته به دولت رؤسای سندیکاها و نمایندگان قلابی اصناف در صورت نگرفتن کارت الکترال و همکاری نکردن با دولتیان تهدید به اخراج و متلاشی شدن زندگی می‌شوند... این انتخابات نیست، این تجاوز به مشروطیت است، تجاوز به قوانین اساسی است، تجاوز به مقررات اسلام است. فلذا علمای اعلام هر گونه شرکت و همکاری را تحریم می‌کنند.»[2]

۱. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۲، ص ۵۴۰.
۲. اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، پرونده شماره ۵۲۳، سند شماره ۹۵۱۵۰.

اعلامیه حضرت آیةالله روحانی دام ظله العالی

بسمه تعالی والیه المشتکی

ولایحسبن الذین کفروا انمانملی لهم خیرلانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً ولهم عذاب مهین

دنیا بداندوقیحانه‌ترین‌وظالمانه‌ترین‌و قلابی‌ترین‌انتخاب دولتی‌وضدملی وضددینی‌تاریخ‌درایران جریان دارد، ماصدای‌استغاثه خودرا‌ازیر زنجیراستبداد سیاه واستعمار نوع جدیدی بگوش‌جهانیان ومدعیان‌طرفداری‌حقوق‌بشر میرسانیم ، جنایات هولناکی درمنطقه وسیعی ازخاورمیانه‌بنام ایران بسعی‌وتلاش‌عمال‌نشاندار استعماروذخیمان قرن دردست‌اجراء وانجام‌است، درمحیط وحشت وترور درفضای خفقان‌آور آکنده ازدود باروت‌درساحل‌دریاچه‌خون‌شهیدان۱۵ خرداد دردامن‌تپه‌های‌اجساد کشتگان بیگناه درحالیکه حکومت‌پلیسی‌وسرنیزه نظامی‌دمارازروزگار مردم میکشددرحالیکه فریاداستغاثه هزاران زندانی‌مظلوم زیرشلاق و زجر و شکنجه گوشها را میخراشد واعصاب رامتشنج‌میکند درچنین‌قبرستانی‌هیئت‌حاکمه مجرم درمقابل‌چهل‌ودومیلیون‌چشم بهت‌زده بدون‌شرم وحیا خیمه‌شب‌بازی‌انتخابات آزاد وبمزاحم رابا کارگردانی سازمان‌امنیت‌نمایش‌میدهد، کارمندان‌ادارات‌وکارگران کارخانجات ومؤسسات دولتی باتهدید وارعاب وگروکشیدن حقوق‌ومزایا مجبورند برای‌خودوخانواده‌خودکارت‌الکترال گرفته ودراختیارمقامات دولتی‌بگذارند حتی کارگران‌کارخانجات ومؤسسات‌خصوصی‌وکارمندان‌شرکتها وبنگاهها و فروشگاههای آزاد درزیرفشارعوامل‌وابسته بدولت رؤسای سندیکاهاونمایندگان‌قلابی اصناف» در صورت‌نگرفتن‌کارت‌الکترال وهمکاری‌نکردن بادولتیان‌تهدید باخراج‌ومتلاشی‌شدن زندگی‌میشوند، چنین‌انتخاباتی‌دردوران قدرت‌نازیسم هم سابقه نداشته،وبزرگترین توهین‌مهلک‌ونابخشودنی بملت نجیب‌مسلمان‌ایران وتجاوزوحشیانه‌ای بحقوق‌مقدس بشراست هیچ باشرفی‌چنین انتخابات‌مفتضحی‌راصحه نخواهدگذاشت‌وهیچ‌باوجدانی باچنین‌تبهکاران فاسد وغاصبی‌همکاری نخواهدنمود وناموس‌خودودین‌خود و ملت و کشورش رابمصلحت خصوصی‌معدودی طفیلی وجانی‌حرفه‌ای‌نخواهد فروخت .

آهای ای‌مدعیان بشردوستی جهان! ملت‌مسلمان‌ایران‌زیرضربات‌چکمه‌های عمال خون‌آشام استبداد وقصابان فاجعه ۱۵خرداد دست‌وپامیزند ودرچنین‌شرائط رقت‌باری‌بمبارزات قهرمانانه خود ادامه میدهد، آری سرسپردگان‌صهیونیسم‌جهانی وپادوهای مکتب‌گلادستون هنوزازنشئه بوی تندخونهای‌دامه‌شده‌بیگناهان‌مست‌وبر اجساد زنده‌بگورشده قتل‌عام ۱۲محرم باآهنگ وشنادرخون‌بیگناه» دست افشانی و پایکوبی‌میکنند ، رژیم مخوف پلیسی بدون‌مجوزقانونی سایه سیاه‌وسنگین خود را برسراسر کشورحتی روستاها گسترش داده وابتدائی‌ترین‌حقوق‌انسانی راکه حتی سیاهان قاره‌سیاه‌هم‌از‌آن‌برخوردارند‌ازعموم‌مسلمانان‌ایران‌سلب‌نموده‌است.حکومت ظالمانه فردی ازترس‌جنبش‌حق‌وعدالت آنچنان‌پنجه کثیف‌وخون‌آلودخودرادرسینه‌ها فروبرده که حتی درتاریکترین وعفونتبارترین ادوار تاریخ بیسابقه و مردم غارت زده زیرفشارمداوم وسهمگین بیداد استبدادآرزوی رژیم چنگیزمغول‌را می‌کشند، اختناق بحدیست که حتی مراجع عالیقدر تقلید ورهبران بزرگ دینی که مصونیت قانونی‌دارند درمنازل‌خصوصی درمحاصره‌پلیس واز داخل و خارج بوسیله ماموران سازمان‌امنیت شدیداً کنترول میشوند وحضرت آیةالله‌خمینی وآیةالله‌قمی و آیةالله محلاتی‌هم هنوزآزادنشده بلکه اززندان نظامی بخانه‌ای منتقل شده‌وکسی‌هم حق ملاقات باآنها را ندارد، نگارش‌یک اعلامیه مختصروادای این وظیفه دینی‌وملی تا رساندن بدست مردم‌باچنان‌خطراتی‌روبروست‌که بدون فداکاریها وازخودگذشتگیها هرگزمیسرنیست، نیروهای اهریمنی درلباسها وماسکهای مختلف ازهرجهت مردم این‌کشوررا محاصره نموده ونفسها ازگلوبصعوبت خارج میشودزبانها همه بسته و قلمهاشکسته چاپخانه‌ها شدیدا سانسورحرکات وسکنات مردم زیرنظرپلیس‌مخفی و روزنامه‌های ملی‌ودینی عموما مدفون وزندانها ازهزاران مردم بیگناه و مسلمان و اساتید دانشگاه انباشته‌است‌کلیه مساجد ومنابرومجالس وعظ وارشاد و اجتماعات ملی‌ومذهبی حتی بیان حلال وحرام احکام خدا بحال‌تعطیل درآمده‌یعنی‌دولت‌مدعی اسلام اجازه نمیدهد علماء اعلام مقررات اسلام واحکام قرآن را بیان کنند . وسائل تبلیغاتی دربست درانحصاردولت‌است پهلوان پنبه‌های دولتی‌زیرحمایت‌تانک وزره‌پوش درخیابانها رژه میروندو بملت بیدفاع‌دهن‌کجی‌میکنند، رادیووروزنامه‌ها بجرنشراکاذیب و دروغ‌پردازی وقلب‌حقائق وخیانت‌بملت‌گویاکاری ندارند ، برای مزید رعب ووحشت عده‌ای بیگناه را بدادگاههای‌نظامی کشیده با پرونده‌های ساختگی‌که با داغ و درفش بیخوابی ودست‌بندقپانی وشلاق وانواع شکنجه تنظیم شده محکوم میکنند، حالا درزیرپرس چنین شرائط دوزخی انتخابات میشود آنهم باآئین‌نامه قلابی وغیرقانونی‌وباطل! ای‌مسلمانان‌جهان! اینست آئین‌مسلمانی‌هیئت حاکمه ایران .

ای جهان آزاد و ای جوامع بشری ! این است معنی حکومت قانون وانتخابات‌آزاد ایران . عجبا . مشروطیتی‌که بامجاهدات مرگبارعده‌ای ازعلماء اسلام ومراجع تقلیداسلام بوجودآمد وآنرا بعنوان مشروطه مشروعه تبلیغ‌نمودند وشالوده‌اش براساس اجراء قوانین‌شرع اسلام ریخته شدچنانکه درفرمان‌مشروطیت مرقومه ۱۴ج۲ر۲۴ ونیزدرمقدمه‌قانون‌اساسی بآن‌تصریح‌شده‌است واز روح اصل‌اول و۱۵و۱۸و۲۰و۲۱و۳۹و۴۰و۵۸ متمم قانون‌اساسی این‌حقیقت‌کاملاً‌مشهوداست، و بوسیله اصل دوم وبیست‌وهفتم متمم‌قانون اساسی مصونیت‌احکام شرع را ازهرگونه دستبرد وتجاوز صریحا تضمین میکند، ونیزبوسیله اصل‌فناناپذیر دوم متمم قانون اساسی مقام علماء ومجتهدین را فوق مقام نمایندگان قرارداده ودرقوانین‌موضوعه حق‌ممیزی و«وتو» برای‌آنان قائل‌شده‌ونظرشانرالازم‌الاتباع‌دانسته‌است،مشروطیتی که‌قانون‌انتخاباتش متجاهر بفسق رااز‌نمایندگی‌محروم میکندوکسیکه‌فسادعقیده‌اش درنزدمجتهدی ثابت شده باشد سلب‌صلاحیت نمایندگی از او مینماید این چنین مشروطیتی کارش‌بجائی رسیده‌که شرط نمایندگی را عملا تجاهروافتخار بفسق‌بلکه بکفر وارتداد یعنی اظهاربی‌ایمانی نسبت ببعضی‌ازضروریات دین‌اسلام و همچنین بی‌ایمانی وتجاوز ببعضی ازمواد قانون‌اساسی قرارداده‌اند عجبا ببین تفاوت ره از کجاست تابکجا، درست نظیرعلل تشریع شرع اسلام است و شرائط امامت بر امت که پس‌ازچندی ناپاکترین دشمنان اسلام یزیدبن معاویه تجسم فسق‌وفجور وکفر با ادعای مسلمانی وقرب بخدا کرسی امامت رااشغال ومردشایسته امامت حامی حقیقی‌اسلام حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام راتخطئهٔ وسرکوب کند.

پس‌این‌انقلاب سفید نبود این‌کودتای سیاه‌است علیه دین‌ومشروطیت، واین مجلس ماموریت دارد سرپوشی‌روی این‌کودتای سیاه بگذارد ویکباره اساس دین‌و مشروطیت را دگرگون کند، این‌انتخابات‌نیست این‌تجاوزبمشروطیت است تجاوز بقوانین اساسی است تجاوز بمقررات‌اسلام‌است فلذا علمای اعلام هرگونه شرکت و همکاری را تحریم میکنند وهیچکس دربرابرچنین جنایت‌وحشتناکی معذور نیست همچنانکه کسانی‌هم‌که باجبارحاکم کوفه‌بجنگ‌سیدالشهداء اعزام شدند معذورنبودند پس‌تکلیف‌مقاومت است مقاومت ولینصرن‌الله من‌ینصره ان‌الله لقوی عزیز.

ولی دولت‌گوشش بقوانین واصول بدهکار نیست‌اویک دیکتاتورمهاجم‌است او قوای ثلاثه مقننه قضائیه اجرائیه همه را علیرغم اصل۲۸ متمم قانون‌اساسی درخود ادغام‌کرده‌است اونه تنها باتصویب‌نامه وزوروسرنیزه همه‌کاری میکند بلکه علیرغم فتاوای جمیع مراجع تقلید وعلیرغم صریح قرآن وحدیث وعلیرغم گفته خدا و رسول برای اسلام هم احکام وضع میکند،اودرسراشیب‌سقوطی‌قرار گرفته که‌چاره‌ای جزاینکارها ندارد، فلذا باهمکاری بهائیان وعمال اسرائیل‌وسازمان‌امنیت و زنان ومردانی‌که عفت قلم مانع ازشرح‌حال‌آنهاست بنام مردم متینگ راه می‌اندازد کنگره تشکیل میدهد کمیته درست میکندکه غلامان خانه‌زادوجیره‌خواران‌استعمار را بکاندیداتوری ازطرف مردم معرفی‌کند، البته نه مردم این‌کشور بلکه مردم ماوراء‌بحار ومردام اسرائیل، بسوزد پدرجاه‌طلبی‌که چه خیانتها میکند!.

یکی‌میگفت‌چرااین یکساله اخیرسطح تقلب وفساد بالا رفته‌است‌گفتم مگر شعرشیخ شیراز را نداری‌که گفته است :

اگرزباغ رعیت ملک خوردسیبی — برآورند غلامان اودرخت‌ازبیخ

گفت یعنی‌چه گفتم یعنی‌اینکه منشاء فساد درایران همیشه هیئت حاکمه بوده‌است وهروقت دولتها فاسدترفساد دراعماق اجتماع بیشتر نفوذکرده‌است،یعنی وقتیکه مسئولین اجتماع علانیه جلوچشم همه دست بتقلب زدند و قبحش ازمیان رفت دیگرازمردم‌عادی‌نمیتوان انتظاردرستکاری داشت رژیم‌تقلبی،مسلمانی‌تقلبی، انقلاب تقلبی، اصلاحات تقلبی، رفراندم تقلبی، دموکراسی تقلبی ، رادیو تقلبی ، اخبارتقلبی، روزنامه‌های تقلبی، اتهامات‌تقلبی ، محاکمات تقلبی ، تصویبنامه‌های تقلبی، آزادی تقلبی ، انتخابات تقلبی ، متینگهای تقلبی ، کنگره های تقلبی ، نمایندگان تقلبی ، کمیته تقلبی ، لیست تقلبی نتیجه‌اش همانا اسکناس تقلبی چک تضمینی‌تقلبی ، سکه تقلبی ، عروس تقلبی داروهای تقلبی، روغنهای تقلبی ، آب‌لیموی‌تقلبی‌زرد چوبه تقلبی وماست‌تقلبی وهزارچیزدیگر تقلبی خواهد بود ، هیئت‌حاکمه چنان ضربتی باخلاقیات ومعنویات این‌کشور واردکرده که نیروهای مهاجم اجنبی درطول تاریخ وارد نکرده‌اند.

درهرحال تکلیف مقاومت‌است، ماازحضرت بقیةالله پادشاه اصلی جهان ارواح‌العالمین‌له‌الفداء مددمیطلبیم وبااستمداد ازهمت بلند آن بزرگوار بپیش میرویم وبه پیروزی خوداطمینان‌کامل‌داریم وهم‌اکنون‌به‌پیروزیهای‌بزرگی‌نائل‌شده ماسکهای فریبکارانه‌آنانرا دریده وموفقیت پوشالی ولرزان‌آنانرا درهم‌کوبیده‌ایم والعاقبة‌للمتقین. پاینده‌باد‌قرآن جاویدمقررات آسمانی‌اسلام .

قم ـ الاحقرمحمدصادق‌الحسینی‌الروحانی

۰۰۰۹۴۱۵۰

دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

نتیجه آن که آگاهان در فرمایشـــی بودن این انتخابات تردیدی به خود راه ندادند. امام خمینی(ره) در سخنانی روشنگرانه فرمودند: «این مجلس ارتباطی به ملت ندارد و مجلس سرنیزه است. ملت ایران و علمای طراز اول و مراجع تقلید این انتخابات را تحریم کردند، لکن زور سرنیزه اینها را بر کرسی نشاند.»[۱]

در آذر ۱۳۴۲ حزب ایـــران نوین از داخل کانـــون مترقی بیرون آمـــد.[۲] این حزب در ۲۴آذر ۱۳۴۲ تأسیس و جایگزین حزب ملیون شد که بعد از اقبال و انتخابات دوره بیستم از رونق افتاده بود.[۳] انتخابات مجالس بیست‌ودوم و بیست‌وسوم به شیوه روزافزونی از اعتبار و محتوی تهی و ابزار حزب تازه‌تأسیس «ایران نوین» شدند. حزب ایران نوین به سرعت به صورت پاره‌ای از دستگاه حکومت درآمد و از ساواک و دفتر نخست‌وزیری کمک‌های مالی دریافت می‌کرد و بســـیاری از وظایفی را که پیش‌تر سازمان‌های حکومتی انجام می‌دادند، به سرعت به عهده گرفت.[۴] حزب مردم با همان تشکیلات، باید نقش مقابل را با این حزب جدید بازی می‌کرد.[۵]

اســـناد موجود نشـــان می‌دهد که چگونه گردانندگان حزب ایران نوین، افراد و به ویژه کارمندان و کارگران را وادار به شرکت در انتخابات می‌کردند. از جمله سندی از ساواک که اشاره می‌کند اکثریت کارمندان وزارت کار مأموریت یافتند به کارخانجات و کارگاه‌های کوچک و بزرگ مراجعه و آنها را مجبور کنند کارت الکترال دریافت و به وزارت کار تسلیم نمایند یا آن که شناسنامه‌های آنها اخذ شود تا از روی آنها کارت صادر شود.[۶] در عین حال، همین اسناد به بی‌میلی افراد برای شرکت در انتخابات فرمایشی اذعان می‌کند. گزارشی از ساواک حاکی از آن است که در بازار تهران نسبت به انتخابات بیست‌ودوم حالت بی‌اعتنایی توأم با تمسخر مشاهده می‌شود.[۷]

انتخابات مجلس بیست‌ودوم در دوره نخست‌وزیری امیرعباس هویدا انجام شد. در این

۱. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۴۱۷.

۲. فاطمه صفوی، زنان و حزب ایران نوین، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، شماره ۲۱، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶.

۳. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۲، ص۵۴۸.

۴. مارک گازیوروسکی، *همان*، ص ۳۳۱.

۵. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۲، ص۵۴۸.

۶. *حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ج ۲، ۱۳۸۲، ص۳۰۸.

۷. *همان*، ص ۳۱۰.

دوره، با افزایش نوزده نماینده، تعداد نمایندگان به ۲۰۹ نفر رسید.[۱] ۱۳مرداد۱۳۴۶ انتخابات برگزار شد[۲] و نمایندگان سه مجلس سنا، شورای ملی و مؤسسان در یک روز انتخاب شدند. همان‌گونه که همگان پیش‌بینی می‌کردند «کاندیداهای حزب ایران نوین توانستند اکثریت قاطع پارلمان را به دست آورند»؛[۳] این حزب که در عین حال از هیچ‌گونه مشروعیت همگانی برخوردار نبود،[۴] ۱۸۰ نماینده در شورا و ۲۳ نماینده در سنا داشت، در حالی که حزب مردم که همچنان نقش حزب رقیب را بازی می‌کرد، چهار نماینده در سنا و ۲۹ نماینده در شورا داشت. حزب پان‌ایرانیست نیز پنج نماینده در شورا داشت.[۵]

۲۹ نماینده حزب مردم همگی از شهرستان‌های کوچک انتخاب شدند. به نوشته مطبوعات در اکثر حوزه‌های انتخاباتی تکلیف انتخابات قبلاً معلوم شده بود.[۶] اطلاعات می‌نویسد: «اکثر حوزه‌های اخذ رأی در تهران، خلوت بود و آخرین آمار حاکی از آن بود که در بعضی شعب اخذ رأی ۲۰۰، ۳۰۰ رأی بیشتر گرفته نشد.»[۷] با این حال از طرف بعضی از افراد صاحب نفوذ گروه‌های متشکل و کارگران و کارمندان دسته‌دسته با اتوبوس یا کامیون جهت ریختن آراء سر صندوق‌ها آورده می‌شدند.[۸] اسناد مربوط به تقلبات انتخاباتی در این دوره فراوان است. به طور مثال سندی از این تقلبات توسط گردانندگان حزب ایران نوین حاکی است هفتاد نفر از کارمندان شرکت اتوبوسرانی از تاریخ ۱۳۴۶/۴/۲۵ در زیرزمین ساختمان ناحیه یک اتوبوسرانی مأمور نوشتن کارت‌های الکترال و ورقه‌های سفید انتخاباتی بودند تا توسط کارکنان شرکت به صندوق آراء تحویل گردد.[۹]

شاه همچنان به سیاست ایجاد مجلسی فرمایشی و تماماً دست‌چین‌شده به منظور اجرای طرح‌های اصلاحی خود ادامه داد. این موضوع در ترکیب چهره جدید مجلس نیز نمایان بود. ۹۵ نفر از نمایندگان مجلس ۲۲، چهره‌های جدید بودند و به جای عده‌ای از مهندسان کشاورزی که به مناسبت خدمات خود در اجرای مرحله اول اصلاحات ارضی به مجلس راه

۱. محمد قبادی، «نقش حزب ایران نوین در انتخابات دوره ۲۲ مجلس شورای ملی»، *مطالعات تاریخی*، ش ۳، ۱۳۸۳، ص ۲۲۴.

۲. *اطلاعات*، س ۴۲، ش ۱۲۳۴۷، ۱۳۴۶/۵/۱۲.

۳. *همان*، ش ۱۲۳۴۸، ۱۳۴۶/۵/۱۴.

۴. مارک گازیوروسکی، *همان*، ص ۳۳۱.

۵. *اطلاعات*، ش ۱۲۳۴۹، ۱۳۴۶/۵/۱۵.

۶. یونس مروارید، *همان*، ج ۳، ص ۷۸۵.

۷. *اطلاعات*، ش ۱۲۳۴۸، ۱۳۴۶/۵/۱۴، ص ۱۳.

۸. یونس مروارید، *همان*، ج ۳، ص ۷۸۵.

۹. *حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک*، ج ۲، ص ۳۱۹.

یافته بودند، عده‌ای از کارگردانان و رؤسای شرکت‌های تعاونی روستایی جای آنها را گرفتند.[1] جالب آن که شاه در همان سخنرانی افتتاحیه مجلس در ۱۴مهر ۱۳۴۶، ضمن صحبت درباره سه اصل جدید انقلاب سفید، اعلام کرد تصمیم به ایجاد واحدهای سهامی زراعی به منظور تشکیل شرکت‌های زراعی بزرگ دارد که بتوانند مزارع کوچک حاصل از اصلاحات ارضی را به صورت مکانیزه اداره کنند.[2]

بیست و دومین دوره قانون‌گذاری در تاریخ ۹شهریور ۱۳۵۰ به مناسبت برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به موجب فرمان شاه منحل شد و در همان روز بیست و سومین مجلس شورای ملی به وسیله شاه گشایش یافت.[3]

در این برهه، اعضای خاندان سلطنتی بیش از هر زمانی در امور کشور دخالت می‌کردند و آن گونه که دکتر شاهکار نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیته مرکزی ملیون اذعان می‌کند نقش عمده فعالیت‌های سیاسی کشور توسط اشرف پهلوی انجام می‌شد. بنا به گفته وی در انتخابات مجلس آینده بسیاری از نمایندگان با نظر اشرف و به منظور تسلط بر اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور فعالیت خود را شروع کردند.[4]

۱. *اطلاعات*، ش ۱۲۳۴۹، ۱۳۴۶/۵/۱۵، ص ۱۱۳.

۲. یونس مروارید، *همان*، ج ۳، ص ۷۹۵.

۳. *همان*، ص ۷۸۶.

۴. اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، پرونده شماره ۴۴۱، سند شماره ۴۹۶۷۴.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران

گزارش اطلاعات داخلی

شماره ۳-۳-۹۵۱

موضوع: دربار شاهنشاهی

تاریخ حادثه: ۳۷/۳/۱۸

محل: تهران

تاریخ وصول خبر: ۳۷/۳/۱۹

عطف بشماره ....

منبع خبر: مامور ویژه

تاریخ گزارش: ۳۷/۳/۱۹

تقویم: ب - ۲

خیلی محرمانه

دکتر شاهکار نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیته مرکزی حزب ملیون در جلسات خصوصی ضمن بحث درباره مطالب مختلف اجتماعی اظهار داشته در حال حاضر اعضاء خاندان جلیل سلطنتی بیش از هر دوره و زمانی در امور کلی کشور دخالت میکنند و نقش عمده فعالیت های سیاسی کشور نیز مانند سالهای قبل از ۱۳۲۹ توسط والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی انجام میشود و کارگردانان سیاست کشور هم عموماً از ایشان کسب دستور مینمایند.

دکتر شاهکار گفته دخالت والاحضرت اشرف در کارهای عمومی و سیاسی کشور بحدی بوده که حتی اعلیحضرت همایونی بمعظم لها تذکر فرموده بودند زیاد در کارها مداخله نکنند ولی والاحضرت شاهدخت پاسخ داده اند با شاهنشاه سلطنت خود را مدیون فعالیتهای ایشان میباشند و اگر فداکاری و فعالیت وی نبود کسی نمیتوانست اوضاع سیاسی امروز ایران را پیش بینی کند.

دکتر شاهکار میگفت با اینکه میگویند انتخابات دوره آینده مجلس حزبی خواهد بود معهذا عقیده وی در انتخابات دوره آینده مجلس شورای ملی بسیاری از نمایندگان با نظر والاحضرت اشرف انتخاب خواهند گردید و با توجه باینکه از هم اکنون کلیه دوستان سابق والاحضرت اشرف فعالیت شدیدی را بمنظور تسلط بر اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور آغاز کرده اند در آینده نیز والاحضرت در آمدن و رفتن دولتها بی تاثیر نخواهند بود.

دکتر شاهکار میگفت چندی قبل با اینکه والاحضرت اشرف پهلوی با او مخالف بوده معهذا روزیکه یک کمپانی فرانسوی در کار تجارتی خود در ایران دعوائی داشت و با والاحضرت نیز مربوط بود از ایشان درخواست میکنند یکنفر وکیل مبرز که بدرد وکالت آنان بخورد و بزبان فرانسه نیز آشنائی کامل داشته باشد بآنها معرفی نمایند والاحضرت هم پاسخ داده اند شخصی را میشناسند که از و خوششان نمیآید ولی وکیل مورد اعتمادی است باو مراجعه کنند و نمایندگان کمپانی مذکور هم بوی مراجعه کرده او هم وکالت آنها را قبول نموده و حاکم شده اند و مبلغ قابل توجهی بوی حق الوکاله داده اند و وقتی پرسیده چه کسی او را معرفی کرده گفته اند والاحضرت اشرف - دکتر شاهکار میگفت از آن روز نسبت بوالاحضرت اشرف پهلوی عقیده پیدا کرده و مرید او شده زیرا فهمیده که والاحضرت اختلاف شخصی را در جائیکه بمنافع او برخواهد خورد در کار دخالت نمیدهند. ــــ

نظریه:

خیلی محرمانه

۱۲۱

۰۰۰۴۹۶۷۵

در انتخابات دوره بیست و سوم، سیســـتم حزبی به طور کامل قدرت خود را در صحنه انتخابات نمایان ســـاخت و احزاب دولتی مردم و ایران نوین با وجود قدرت نابرابر، اجرای انتخابات را به عهده گرفتند. مبارزه انتخاباتی در غیاب چشـــمگیر یک حزب مخالف و به صورت امری یک‌جانبه و نمایش یک‌نفره انجام گرفت.[1] فعالیت انتخاباتی حزب مردم تنها به شهرستان‌ها آن هم نه در مراکز استان‌ها که حزب اکثریت برای انتخاب نامزدهای خود پافشاری می کرد، دنبال شد.[2] نمونه‌ای از تقلب و هم‌دستی دو حزب دولتی را در گزارشی از اعتراض یکی از کاندیداهای نمایندگی مجلس می‌توان مشاهده کرد. این شخص می گوید که در حوزه انتخابی وی، حزب ایران نوین و حزب مردم بر سر انتخاب نماینده کرمان و شازند معامله نمودند و قرار بر این شد که کاندیدای مجلس شورا را حزب مردم از کرمان و حزب ایران نوین از شازند از صندوق استخراج نمایند. به همین سبب با این که هیچ یک از اهالی شازند نماینده منتخب را نمی‌شناختند، این فرد انتخاب گردید.[3]

۱. یونس مروارید، *همان*، ج ۳، ص ۸۴۱.

۲. *اطلاعات*، س ۴۶، ش ۱۳۵۲۷، ۱۳۵۰/۴/۳، ص ۲۱.

۳. اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، پرونده شماره ۵۳۲، سند شماره ۱۰۶۹۵۲.

خیلی محرمانه

طبقه بندی حفاظتی

درجه فوریت

گزارش خبر

صفحهٔ یکم از یک صفحه

نسخهٔ شماره یک از هشت نسخه

۱ ـ به ۳۱۲

۲ ـ از ۳۲۲هـ

۳ ـ شماره گزارش ۱۲۲۸/هـ

۴ ـ تاریخ گزارش ۵۰/۵/۷

۵ ـ پیوست

۶ ـ گیرندگان خبر ۳۲۰۱

۷ ـ منبع ۱۱۷۵

۸ ـ منشأ عزیزسلطانی

۹ ـ تاریخ وقوع ۵۰/۵/۴

۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع " " "

۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برهبرعملیات محل ۵۰/۵/۶

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع اظهارات محمد حسین عزیزسلطانی کاندیدای نمایندگی دوره بیست وسوم مجلس شورایملی ازحزب مردم

عطف / پیرو

ساعت ۱۷۳۰ روز۵۰/۵/۴ آقای محمد حسین عزیزسلطانی ضمن تنقید ازوضع انتخابات اظهارداشت جریان انتخابات ازاین قراربودکه حزب ایران نوین و حزب مردم برسرانتخاب نماینده کرمان‌وشازند درمجلس شورایملی معامله ای نموده‌وقراربراین شده بودکه کاندیدای نمایندگی مجلس شورایملی راازکرمان ازصندوق خارج وکاندیدای‌نمایندگی شازندراحزب ایران نوین استخراج نمایند وبهمین سبب بااینکه هیچکس‌ازاهالی شازند عبداله بیگری رانمیشناختند انتخاب گردید ـ محمد حسین عزیزسلطانی اضافه نمود دراین باره عریضه ای بحضور اعلیحضرت همایون‌شاهنشاه آریامهر تقدیم ودرآن نوشته ام آقای عباس هویدا باعث ننگ برای ملت ایران میباشد ٪ ت

نظریه شنبه = بنظرنمیرسد آقای عزیزسلطانی چنین جرأتی داشته باشدکه درمورد نخست وزیر چنین هتاکی کرده باشد .

نظریه یکشنبه = محمد حسین عزیزسلطانی بعید نیست بعلت اینکه درانتخابات شکست خورده بخاطر حفظ حیثیت خود اظهارات مذکوره رخبرفوق رانموده‌باشد ٪ یکتا

خیلی محرمانه

طبقه بندی حفاظتی

۱۳۰ـ۴۶

پانزده خرداد

دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

از سوی دیگر، دولت روزنامه *خاک و خون* ارگان حزب پان‌ایرانیست را بست و شرایط یک مبارزه انتخاباتی آزاد را بیش از پیش محدود کرد.[1] محسن پزشکپور رهبر پان‌ایرانیست‌ها طی مصاحبه‌ای گفت حتی در شرایط متساوی هم ما قادر بودیم بر کاندیداهای حزب اکثریت پیروز شویم ولی دولت در انتخابات تعصب حزبی به خرج می‌دهد.[2] بنا به چنین شرایطی، این حزب اعلام کرد به علت تجاوز دولت کنونی و توقیف غیرقانونی روزنامه *خاک و خون* و دخالت مستقیم دولت و حزب ایران نوین در انتخابات، با داشتن پیروزی در هفتاد حوزه، از شرکت در انتخابات خودداری می‌کند.[3]

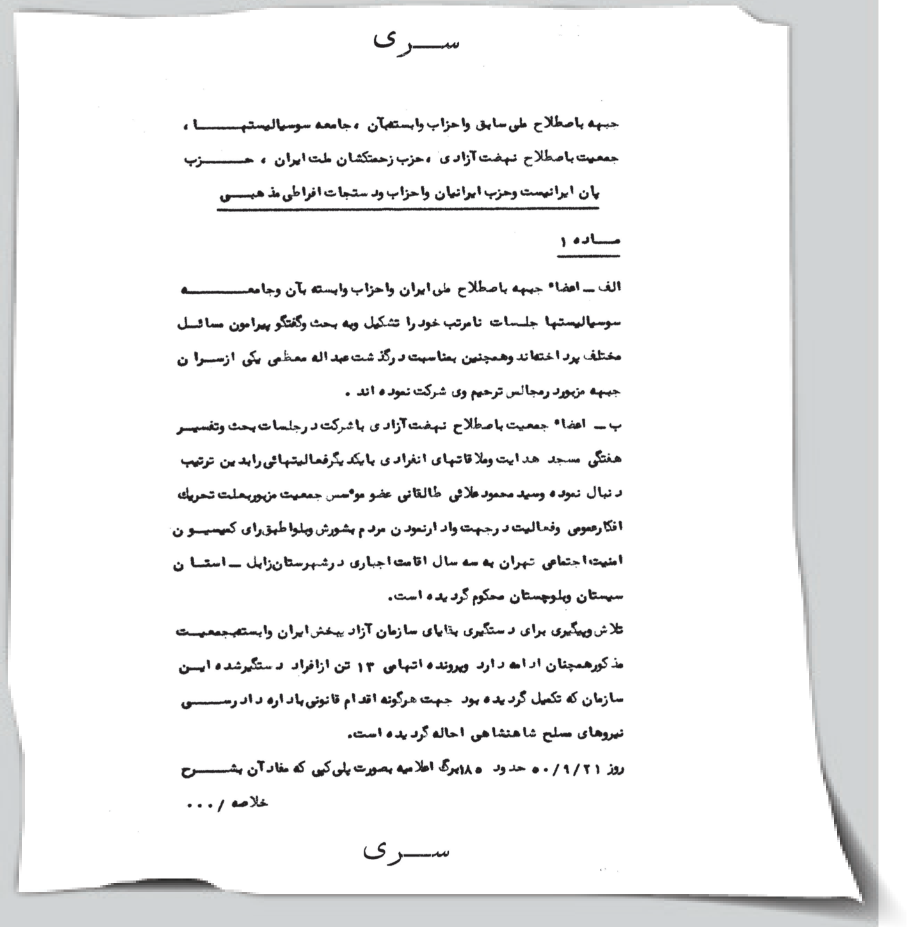
سـری

جبهه باصطلاح ملی سابق واحزاب وابسته‌آن ، جامعه سوسیالیستهـــا ، جمعیت باصطلاح نهضت آزادی ، حزب زحمتکشان ملت ایران ، حـــزب پان ایرانیست وحزب ایرانیان واحزاب ودستجات افراطی مذهبـی

مـاده ۱

الف ـ اعضاء جبهه باصطلاح ملی ایران واحزاب وابسته بآن وجامعـــه سوسیالیستها جلسات نامرتب خود را تشکیل وبه بحث وگفتگو پیرامون مسائل مختلف پرداخته‌اند وهمچنین بمناسبت درگذشت عبداله معظمی یکی ازسران جبهه مزبور رمجالس ترحیم وی شرکت نموده اند .

ب ـ اعضاء جمعیت باصطلاح نهضت آزادی باشرکت درجلسات بحث وتفسیر هفتگی مسجد هدایت وملاقاتهای انفرادی بایکدیگرفعالیتهائی رابدین ترتیب دنبال نموده وسید محمود علائی طالقانی عضو مؤسس جمعیت مزبوربعلت تحریک افکارعمومی وفعالیت درجهت وادارنمودن مردم بشورش وبلوا طبق رای کمیسیون امنیت اجتماعی تهران به سه سال اقامت اجباری درشهرستان زابل ـ استان سیستان وبلوچستان محکوم گردیده است.

تلاش وپیگیری برای دستگیری بقایای سازمان آزادیبخش ایران وابسته‌بجمعیت مذکورهمچنان ادامه دارد وپرونده اتهامی ۱۳ تن ازافراد دستگیرشده این سازمان که تکمیل گردیده بود جهت هرگونه اقدام قانونی باداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی احاله گردیده است.

روز ۰۰/۹/۲۱ حدود ۱۸۵۰برگ اطلامیه بصورت پلی کپی که مفادآن بشـــرح

خلاصه /...

سـری

۱. *اطلاعات*، س ۴۶، ش ۱۳۵۲۷، ۱۳۵۰/۴/۳، ص ۲۱.
۲. *همان*، ص ۵.
۳. اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، پرونده شماره ۱۵۶۳، سند شماره ۱۳۸۵۳۸-۱۳۸۵۳۴.

سری

خلاصه زیر میباشد وسیله پست داخلی جهت اشخاص وموسسات مختلف ارسال شده است :

بیش از ۷۰ تن مبارز مسلمان ، جوانان ارزنده وبا ایمانی که قصد کمک به برادران فلسطینی وپیشبرد آرمان مقدس آنان را داشته اند ، بیش از سه ماه است در دست جلادان خون‌آشام وسرسپرده صهیونیسم اسیرند ودادگاه فرمایشی آماده است تا بحکم محکومیتی که ازقبل برای آنان تعیین شده صورت رسمی داده وآنانرا تسلیم چوبه دار نمایند . آدمکشان مصممند تا مجاهدان روشنفکر وتحصیلکرده را بجرم ایمان ، حق وعدالت ، بجرم آزادگی ، آزادیخواهی وزمندگی وبجرم طرفداری ازمسلمانان دربدروستمدیده فلسطینی محکوم کنند . ای مسلمانان باایمان وخداشناس ، هموطنان وبرادران تودرزیر زنجیرهید اونابیدای استعمارگران محبرند ، سکوت من وتو جنایت است درحق انسانهای آزاده وخیانت بهمه اصول انسانی است .

(اقدام لازم برای شناسائی ودستگیری عاملین تهیه وتوزیع بعمل‌آمده است)

پ ـ حزب زحمتکشان ملت ایران جلسات نامرتبی درمحل حزب مذکور ومنزل مظفربقائی رهبراین حزب تشکیل داده ودریکی ازجلسات پیرامون حق حاکمیت دولت شاهنشاهی ایران برسه جزیره دهانه خلیج فارس واستقرارنیروهای ایران درمنطقه خلیج فارس بحث ومظفربقائی اظهارداشته :

دراینمورد توافق قبلی بوده زیرا قریب دوسال است که دراینبارمقامات دولت ایران بادولت انگلستان مذاکره میکنند تابالاخره معامله انجام گرفت و دولت ایران قریب ۲۰۰ میلیون دلاربه ارباب بزرگ یعنی انگلستان پرداخت نمود

نامبرده/۵...

سری

دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

پانزده خرداد

سری

نامبرده همچنین دردنباله اظهارات خود گفته :
دستگاه متوجه اشتباه خود درمورد برگزاری جشنها شده زیرا عکس العمل آن درخارج رضایتبخش نبوده است.

ت ـ حزب پان ایرانیست جلسات غیرمنظم خود را درتهران وشهرستانها تشکیل داده وپس ازاستقرارنیروهای مسلح شاهنشاهی ایران درسه جزیره تنگه هرمز ازطرف این حزب کنفرانسها ومیتینگهائی درتهران وبرخی ازشهرستانهائیکه این حزب درآنها دارای شعب حزبی است تشکیل وضمن تایید حق حاکمیت دولت شاهنشاهی برجزایرمزبور واعلام پشتیبانی حزب پان ایرانیست از این سیاست ، روش دولت بعثی عراق رابشدت محکوم و اعلامیه‌های متعددی نیز دراین زمینه تهیه وتوزیع کرده اند .

محسن پزشکپور رهبرحزب مذکور درمصاحبه مطبوعاتی که درهتل ویکتوریای تهران انجام گرفته درپاسخ یکی از خبرنگاران داخلی که سئوال نموده بود آیا عدم شرکت حزب پان ایرانیست درانتخابات دوره ۲۳ مجلس شورایملی بخاطر نداشتن حوزه های انتخاباتی بوده ؟ اظهارداشته :

بعلت تجاوز دولت کنونی وتوقیف غیرقانونی روزنامه خاک وخون ودخالت مستقیم حزب و دولت ایران نوین درانتخابات بااداشتن پیروزی در ۷۰ حوزه ازشرکت درانتخابات خود داری نموده وامید واریم درانتخابات آینده باموفقیت چشمگیری شرکت داشته باشیم.

ث ـ حزب ایرانیان جلسات غیرمنظمی درتهران وکرمان داشته است وروبهمرفته فعالیت چشمگیری نداشته است.

ج/۰۰۰

سری

در دوره بیست‌وسوم نیز حزب ایران نوین همچنان که همه مردم می‌دانستند در انتخابات مجلسین پیروز شد. انتخابات در تاریخ ۱۸تیر ۱۳۵۰ برگزار شد.[۱] حزب ایران نوین ۲۳۰ کرسی و حزب مردم ۳۷ کرسی در انتخابات به دست آوردند.[۲] ۷۳ نفر از حزب ایران نوین و ۱۷ نفر از حزب مردم برای اولین بار به مجلس راه پیدا کردند.[۳]

فروپاشی احزاب نمایشی و انتخابات فرمایشی به نفع یک حزب!

ایجاد سیستم تک‌حزبی در دوره بیست‌وچهارم که آخرین دوره مجلس شورای ملی بود، پایانی بر انتخابات چندحزبی رژیم بود. شکست دو حزب «ایران نوین» و «مردم» و برنتابیدن انتقاد محدود سیستم دو حزبی که خواه ناخواه پدید می‌آمد، باعث شد شاه ناگهان در زمستان سال ۱۳۵۳ هر دو حزب را منحل و به جای آن در اسفندماه آن سال، سیستم یک حزبی و حزب «رستاخیز» را پدید آورد.[۴] هویدا با حفظ سمت نخست‌وزیری، دبیرکل حزب شد.[۵]

در دوره بیست‌وچهارم، تنها کسانی می‌توانستند نامزد نمایندگی مجلس شوند که در حزب رستاخیز عضویت داشته باشند. بنابراین قرار گرفتن در لیست منتشره از سوی حزب، شرط اول کار بود.[۶] در هر حوزه انتخاباتی چندین نامزد حزبی اجازه فعالیت داشتند و صلاحیت این نامزدها را کمیسیون‌های حزبی و نیروهای امنیتی از پیش تأیید کرده بودند.[۷] برخلاف گذشته که وزیر کشور و عمال این وزارت نقش تعیین‌کننده داشتند، در این دوره آنچه حزب تصویب می‌کرد قابل اجرا بود. فاصله زمانی از یازدهم اسفند ۱۳۵۳ که شاه موجودیت حزب را اعلام کرد تا ۸ خرداد ۱۳۵۴ که حزب نام نامزدهای انتخاباتی را در مطبوعات انتشار داد، به صد روز هم نرسید.[۸] در واکنش به تشکیل این حزب و انتخابات متعاقب آن، امام خمینی(ره) در پیامی به مردم ایران، اجبار ملت به ورود در حزب، انتخابات قلابی و تشکیل مجلس فرمایشی را محو مشروطیت و نقض قانون اساسی اعلام کردند.[۹]

---

۱. *اطلاعات*، س ۴۶، ش ۱۳۵۳۹، ۱۳۵۰/۴/۱۷، ص ۱.
۲. *همان*، ش ۱۳۵۴۱، ۱۳۵۰/۴/۲۰، ص ۱.
۳. *همان*، ش ۱۳۵۴۰، ۱۳۵۰/۴/۱۹، ص ۴.
۴. مارک گازیورسکی، *همان*، ص ۳۳۲.
۵. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۳، ص ۴۶۸.
۶. *همان*، ص ۴۸۰.
۷. فخرالدین عظیمی، *همان*، ۱۳۸۷، ص ۶۸.
۸. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۳، ص ۴۸۰.
۹. *صحیفه امام*، ج ۳، ص ۷۴.

در ۳۰خرداد ۱۳۵۴، اخذ رأی برای بیست‌وچهارمین دوره مجلسین شروع شد.[۱] در حالی که رادیولندن اعلام کرد چهل درصد جمعیت حائز شرایط کشور در انتخابات شرکت کرده‌اند، جمشید آموزگار وزیر کشور گفت کل واجدین شرایط برای شرکت در انتخابات رقمی در حدود سیزده میلیون نفر می‌باشد، از این عده شش میلیون و هشتصد هزار نفر که ۵۲ درصد کل جمعیت حائزین شرایط را تشکیل می‌دهند در انتخابات اخیر شرکت کردند.[۲] اما شمار رأی‌دهندگان از نیمی از این رقم هم کمتر بود؛[۳] با وجود آن که شایعه شده بود کسانی که شناسنامه‌شان مهر انتخابات نخورد، به انحای مختلف مجازات خواهند شد، عده کثیری از مردم در جریان رأی دادن شرکت نکردند.[۴] طبق روال دوره‌های گذشته، تقلبات انتخاباتی از سوی حکومت به شکل گسترده انجام شد. نویسنده کتاب *قلم و سیاست* که خود در جریان انتخابات بیست‌وچهارم حضور داشته، می‌نویسد با دیدن یک دسته رأی که حدود سی برگ و یک‌جا بود، از رئیس حوزه پرسیده مگر امکان ریختن سی رأی به صورت دسته توسط یک نفر وجود دارد؟ رئیس حوزه در جواب با طعنه می‌گوید: «شما که غریبه نیستید صدتایی‌اش را هم داشتیم».[۵] در پایان انتخابات، امام خمینی مشارکت پایین ملت برای عضویت در حزب و انتخابات فرمایشی را نمونه بیداری ملت دانستند.[۶] ایشان با پیام «سلام من بر مؤمنین و مسلمین سراسر کشور که با عدم شرکت در حزب تحمیلی و انتخابات غیرقانونی مشت محکمی بر دهان یاوه‌سرایان زدند»، خشنودی خود را از این امر ابراز کردند.[۷]

بدین‌ترتیب انتخابات آخرین مجلس رژیم پهلوی که به «مجلس رستاخیز» معروف بود،[۸] پایان یافت و مجلس بیست و چهارم در تاریخ ۱۷شهریور ۱۳۵۴ افتتاح شد.[۹]

مجلس مؤسسان و انتخابات فرمایشی

مجلس مؤسسان که با هدف نگارش و تصویب قانون اساسی کشور یا اصلاح و بازنگری آن در نظام مشروطیت پیش‌بینی شده بود، نخستین‌بار در سال ۱۳۰۵ه‍ش، به منظور خلع

---

۱. *اطلاعات*، ش ۱۴۷۳۷، ۱۳۵۴/۳/۲۹، ص ۱.
۲. *همان*، ش ۱۴۷۳۸، ۱۳۵۴/۳/۳۱، ص ۴.
۳. فخرالدین عظیمی، *همان*، ۱۳۸۷، ص ۶۸.
۴. محمدعلی سفری، *همان*، ج ۳، ص ۴۸۲.
۵. *همان*، ص ۴۸۳-۴۸۲.
۶. *صحیفه امام*، ج ۳، ص ۱۰۱.
۷. *صحیفه امام*، ج ۳، ص ۱۰۲.
۸. محمد مروار، *همان*، ص ۳۳۲.
۹. زهرا شجیعی، *همان*، ج ۴، ص ۲۳۹.

سلطنت قاجار و روی کار آمدن رضاخان تشکیل شد. از اواسط سال ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ه‍ش تبلیغات سازمان‌یافته‌ای علیه مراجعت احمدشاه به ایران و خلع سلطنت از سلسله قاجار آغاز شد.[۱] خلع سلطنت منوط به تشکیل مجلس مؤسسان و فکر تشکیل آن مربوط به علی‌اکبر داور بود.[۲]

در تشکیل نخستین مجلس مؤسسان، مجلس پنجم شورای ملی که خود ماحصل انتخاباتی فرمایشی از سوی رضاخان بود، نقش گسترده‌ای داشت. تیمورتاش و داور که از افراد نزدیک به رضاخان بودند، نمایندگان مجلس را به مقر نخست‌وزیر فراخوانده و آنها را مجبور می‌ساختند تا درباره وفاداری و پشتیبانی خود از رضاخان سند کتبی بدهند. در ۲۱اکتبر سال ۲۹/۱۹۲۵مهر ۱۳۰۴ بنا به پیشنهاد تدین نایب‌رئیس مجلس، مجلس پنجم تصمیم گرفت که سلسله قاجار را منقرض اعلام نموده و اداره موقت کشور را به رضاخان پهلوی بسپارد. اما انتخاب قطعی شکل حکومت و استقرار آن می‌بایست با تصویب مجلس مؤسسان باشد. در ماه نوامبر ۱۹۲۵/آبان ۱۳۰۴، انتخابات مجلس مؤسسان صورت گرفت[۳] که از سوی علما، اصناف و برخی از نمایندگان مجلس مخالفت‌هایی علیه آن شکل گرفت. در این رابطه امام خمینی در *کشف اسرار* متذکر شدند مجلس مؤسسانی که برای تشکیل یک حکومت یا تغییر یک رژیم برقرار می‌شود باید از فقهای خردمند عالی‌مقام که به عدالت و توحید و تقوی و بی‌غرضی و ترک هوی موصوف باشند تشکیل شود.[۴]

به رغم مخالفت‌ها، داور فوراً آئین‌نامه مجلس مؤسسان را تهیه و به وزارت داخله جهت اجرا تسلیم کرد. مجلس پنجم هم فوراً اعتبار آن را تصویب کرد. داور و دوستانش لیست نمایندگان را تهیه کردند و سعی شد در این مجلس حتی یک مخالف هم نباشد.[۵] در انتخابات، کسانی بایستی انتخاب می‌شدند که طرح راجع به تغییر سلطنت را قبل از طرح در مجلس (در منزل سردارسپه) امضا کرده یا قبلاً قول رأی سلطنت پهلوی را داده باشند.[۶] صورت اسامی نمایندگان مجلس مؤسسان قبلاً به وسیله کارمندان دولتی و پلیس تهیه شده بود. تقریباً همه آنهایی که به عنوان نمایندگان مجلس مؤسسان انتخاب شدند، بدون استثناء

---

۱. میخائیل سرگئی‌یویچ ایوانف، *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص۱۶.
۲. باقر عاقلی، *داور و عدلیه*، تهران، علمی، ۱۳۶۹، ص۸۶.
۳. میخائیل ایوانف، *همان*، ص۱۷.
۴. روح‌الله خمینی، *کشف اسرار*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص۲۳۳.
۵. باقر عاقلی، *همان*، ۱۳۶۹، ص۸۶.
۶. حسین مکی، *همان*، ج۳، ص۴۸۷.

از طرفداران پادشاهی رضاخان بودند.[1] حســین مکی می‌نویسد به طور قطع اگر انتخابات آزاد بود از بیست و چهار نفر، شاید دو یا سه نفر آنها انتخاب نمی‌شدند. در تهران از انتخاب اشــخاصی که دارای آرای طبیعی بودند جلوگیری کردند و به همین دلیل مشــیرالدوله، مؤتمن‌الملک، مستوفی‌الممالک، مصدق‌السلطنه، مدرس، تقی‌زاده که در موقع تغییر سلطنت روی موافقی نشان نداده بودند انتخاب نشدند.[2]

توده‌های وسیع مردم عملاً در این انتخابات که تحت فشار مقامات دولتی انجام می‌گرفت و کاملاً قلابی بود شرکت نداشتند.[3] عبدالله مستوفی می‌نویسد:

> مردم چون قبل از وقت فهمیده بودند که دولت در هر حال مقصود خود را پیش خواهد برد، در انتخاب نمایندگان علاقه‌ای نشان ندادند. دولت نام هر کسی را می‌خواست از صندوق بیرون می‌کشید.[4]

در تهران و شهرستان‌ها از طرف عمال سردارسپه و مأمورین شهربانی و قشونی فعالیت زیادی ابراز می‌شد. کسانی حق داشتند انتخاب شوند که در «لیست» دولت صورت داده شده بودند. این لیست را شهربانی و داور و چند نفر دیگر تهیه کرده بودند. در تهران مأمور انتخاب اشخاص در لیست، شهربانی بود ولی در شهرستان‌ها رؤسای قشونی بود.[5]

مجلس مؤسسان در روز ۱۵ آذرماه ۱۳۰۴ با حضور رجال و روحانیون تشکیل شد؛[6] عده نمایندگان مجلس مؤسسان را دو برابر عده نمایندگان مجلس شورا مقرر داشته و از اوایل آذر (۱۳۰۴) پیش‌رس نمایندگان وارد تهران شدند و تا ۱۵ آذر، ۲۴۱ نفر از آنها حاضر بودند و این روز برای افتتاح مجلس تعیین شد.[7] مجلس مؤسسان در جلسه چهارم، مواد ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی را که راجع به سلطنت محمدعلی‌شاه قاجار و اعقاب او بود، با تفویض به رضاشاه و اعقاب وی، تغییر داد.[8] در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ / ۲۱ آذر ۱۳۰۴ش، مجلس مؤسسان رضاخان را پادشاه ایران اعلام نمود.[9] بدین‌ترتیب نخستین مجلس مؤسسان که طی انتخاباتی فرمایشی تشکیل شده بود، به استقرار حکومت پهلوی منجر شد.

---

۱. میخائیل ایوانف، *همان*، ص ۱۷.
۲. حسین مکی، *همان*، ج ۳، ص ۴۸۴.
۳. میخائیل ایوانف، *همان*، ص ۱۷.
۴. عبدالله مستوفی، *همان*، ص ۶۶۸.
۵. حسین مکی، *همان*، ج ۳، ص ۴۸۴.
۶. باقر عاقلی، *همان*، ۱۳۶۹، ص ۸۷.
۷. عبدالله مستوفی، *همان*، ص ۶۶۸.
۸. *همان*، ص ۶۷۱.
۹. میخائیل ایوانف، *همان*، ص ۱۷.

مجلس مؤسسان برای دومین‌بار در سال ۱۹۴۹/۱۳۲۸ تشکیل شد. محمدرضا پهلوی به دلیل تمایلات استبدادی و به دنبال افزایش قدرت مجلس بعد از سقوط رضاشاه، درصدد تصاحب حق انحلال مجلس برآمد. سوءقصد نافرجام به هنگام حضور رسمی در دانشگاه تهران در ۱۵بهمن۱۳۲۷، فرصت مورد انتظار را برای او به وجود آورد.[۱] بیست روز بعد از این واقعه، شاه نمایندگان فراکسیون‌های مجلس را به دربار احضار نمود و با لحن تهدیدآمیزی تصمیم خود را برای تشکیل مجلس مؤسسان جهت تجدیدنظر در بعضی از اصول قانون اساسی و افزایش اختیارات مقام سلطنت به آنها ابلاغ نمود. مجلس در مقابل تصمیم شاه مقاومتی نکرد و در نتیجه فرمان انجام انتخابات مجلس مؤسسان در اسفند ۱۳۲۷ صادر گردید.[۲]

تصمیم شاه به عنوان اقدامی در نقض اساس مشروطیت، با اعتراض روحانیون، احزاب و جوانان تحصیل‌کرده روبه‌رو شد. امام خمینی(ره) یکی از مخالفان بودند. ابتدا مخالفت خود را با مجلس مؤسسان، مستقیماً به منوچهر اقبال اعلام نمودند و هشدار دادند این گونه تغییر به دولت این فرصت را خواهد داد که «طبق اغراض و امیال خود قانونی را ملغی و قانون دیگری را جعل نماید.»[۳] همچنین با توجه به اینکه شایع شده بود آیت‌الله بروجردی با تشکیل مجلس مؤسسان موافقت کرده‌اند، امام(ره) به همراه تعدادی از علمای دیگر به طور کتبی نظر ایشان را جویا شدند و ایشان نیز پاسخ دادند که مکرراً به شاه تذکر داده‌اند «مبادا تغییراتی در مواد مربوط به امور دینیه داده شود» و در عین حال گفتند «کلمه‌ای که دلالت یا اشعار به موافقت در این موضوع داشته باشد» از وی صادر نشده است.[۴]

اقدامات امام مقدمه‌ای برای نهضت انقلابی در سال‌های بعد شد. دوازده سال بعد، شاه با استناد به مصوبه مجلس مؤسسان، اقدام به انحلال مجلسین نمود و این تعطیلی حدود دو سال و نیم از اردیبهشت ۱۳۴۰ تا مهرماه ۱۳۴۲، به طول انجامید. لوایح زیادی از جمله لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که مخالفت جدی امام، روحانیت و مردم را برانگیخت در این دوره طولانی در دولت تصویب شد، بدون آن که در مجلس درباره آنها مذاکره شود.[۵]

انتخابات مجلس مؤسسان تحت مقررات حکومت نظامی به گونه‌ای برگزار شد که

---

۱. فخرالدین عظیمی، *بحران دمکراسی در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، آسیم، ۱۳۸۴، ص۳۷۳.

۲. محمود طلوعی، *بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست*، تهران، علم، ۱۳۸۷، ص ۷۳۱.

۳. حمید روحانی، *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*، قم، اسلامی، ۱۳۵۹، ص ۱۰۲.

۴. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۲۶.

۵. علیرضا علی‌صوفی و محمدرضا صادقی، «علل تشکیل مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ش و نقش آن در نهضت امام خمینی»، *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، ش ۳۲، ۱۳۹۸، ص ۴۶.

دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

اعتراضات فراوانی را دامن زد و از رسوایی برکنار نماند.[1] همه امور مربوط به آن، از جمله انتخابات، تدوین آئین‌نامه داخلی و حتی انتخاب افراد برای سخنرانی، همگی به شکل فرمایشی و در فضای حکومت نظامی که رزم‌آرا مدیریت می‌کرد، انجام شد.[2]

جلسات مجلس مؤسسان پس از گشایش، از ۱ تا ۲۱اردیبهشت ۱۳۲۸ برگزار شد.[3] اصل ۴۸ قانون اساسی تغییر داده شد و طی آن، حق انحلال بی‌قید و شرط مجلسین به شاه تفویض گردید.[4] همچنین راه را برای تشکیل یک مجلس واحد از نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا برای تجدیدنظر در اصول دیگر قانون اساسی باز گذاشت و بر اساس یک اصل الحاقی به متمم قانون اساسی ترتیب تشکیل مجلس مؤسسان در آینده را تعیین نمود.[5]

مجلس مؤسسان برای سومین و آخرین بار در دوره پهلوی، در سال ۱۳۴۶ تشکیل شد. حکومت پهلوی این بار نیز در جهت تحکیم سلطنت شاه و موقعیت فرح، به تغییر در قانون اساسی اقدام کرد. در سال ۱۳۴۵ قانون تشکیل مجلس مؤسسان به منظور تجدیدنظر در اصول ۳۸ و ۴۱ و ۴۲ متمم قانون اساسی از مجلسین گذشت.[6] هدف از تجدیدنظر در اصول ۳۸، ۴۱ و ۴۲ قانون اساسی مشروطه در سال ۱۳۴۶ معین کردن روش انتخاب نایب‌السلطنه در مواقعی بود که ولیعهد کشور به سن بیست سال تمام نرسیده بود.[7] مهم‌ترین کار مجلس مؤسسان سوم اصلاح اصل ۳۸ متمم قانون اساسی بود تا ترتیبی اتخاذ شود که در فاصله‌ای که در غیاب شاه تا انتخاب نایب‌السلطنه از طرف مجلس شورای ملی حاصل می‌شود، فترتی در کار سلطنت پیش نیاید و نایب‌السلطنه قبلاً تعیین شده باشد.[8]

به دنبال دومین سوءقصد به جان شاه در سال ۱۳۴۴، فرح به این نتیجه رسید که ملکه باید در صورت مرگ شاه و در حالی که ولیعهد صغیر است نایب‌السلطنه شود.[9] به نظر می‌رسد این تصمیم بیشتر تلقین امریکایی‌ها بود که همیشه به فکر یک طرح اضطراری برای رویارویی

۱. فخرالدین عظیمی، *همان*، ۱۳۸۴، ص ۳۷۷.

۲. علیرضا علی‌صوفی و محمدرضا صادقی، *همان*، ص ۵۰.

۳. فخرالدین عظیمی، *همان*، ۱۳۸۴، ص ۳۷۷.

۴. علیرضا علی‌صوفی و محمدرضا صادقی، *همان*، ص ۴۶.

۵. محمود طلوعی، *همان*، ص ۷۳۱.

۶. جلال‌الدین مدنی، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲، ۱۳۸۹، ص ۱۶۴.

۷. علی‌اکبر جعفری ندوشن و حسن زارعی، *تجدیدنظرهای چندگانه در قانون اساسی مشروطه*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۷.

۸. *اطلاعات*، ش ۱۲۲۲۵، ۱۳۴۵/۱۲/۱۶، ص ۳۶.

۹. ویلیام شوکراس، *آخرین سفر شاه*، تهران، پیکان، ۱۳۸۱، ص ۱۱۱.

با پیشامد مرگ ناگهانی شاه یا ترور او بودند.[۱]

روز ۱۶اسفند جلسه خصوصی نیم‌ساعته‌ای با حضور هویدا در مجلس سنا تشکیل شد و متن لایحه‌ای در خصوص تغییر سه ماده از قانون اساسی و تشکیل مجلس مؤسسان به اطلاع سناتورها رسید. هویدا از همان‌جا به مجلس شورای ملی رفت تا لایحه مزبور را به مجلس تقدیم کند.[۲] مجلس ۲۱ شورا در اسفند ۱۳۴۵، لزوم تغییر قانون اساسی و قانون انتخابات مجلس مؤسسان را تصویب کرد.[۳]

انتخابات فرمایشی مجلس مؤسسان به همراه انتخابات مجلس شورای ملی و سنا هر سه در روز ۱۳مرداد ۱۳۴۶ برگزار شد.[۴] در انتخابات هیئت رئیسه مجلس مؤسسان حزب ایران نوین تمام کرسی‌ها را به خود اختصاص داد که این مجلس هم حزبی است.[۵]

مؤسسان سوم مقرر کرد که اولاً ولیعهد وقتی می‌تواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد. ثانیاً اگر به هنگام مرگ پادشاه ولیعهد به سن قانونی نرسیده باشد شهبانو بلافاصله جای او را بگیرد.[۶] مگر اینکه شاه شخص دیگری را به عنوان نایب‌السلطنه تعیین کرده باشد. ثالثاً در صورت فوت یا کناره‌گیری نایب‌السلطنه شورای نیابت سلطنت از طرف مجلسین از غیر خانواده قاجار تشکیل شود.[۷]

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

انتخابات به عنوان فرصتی برای پیشبرد شیوه‌های دمکراتیک و تغییر وضع موجود جامعه، در عمل با نهاد سلطنت و نقشی که مشروطیت برای آن تعیین کرده بود، ناسازگار آمد. پیامد چنین وضعیتی، ظهور اصطلاحی به نام «انتخابات فرمایشی» به جمع واژگان دایره‌المعارف سیاسی کشور بود. بررسی روند مجالس شورای ملی نشان می‌دهد که افول نقش مردم طی دوره پهلوی، به یکدست شدن مجلس و تابعیت آن از شـــاه و دربار کمک کرد. فرمایشی بودن انتخابات که به ویژه در دو مقطع، نخست از ظهور رضاخان تا پایان سلطنت او و دوم از کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲ تا پیروزی انقلاب اســـلامی، به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر بخشی از

۱. محمود طلوعی، *همان*، ج ۲، ص ۶۶۳.
۲. *اطلاعات*، ش ۱۲۲۲۵، ۱۳۴۵/۱۲/۱۶، ص ۳۶.
۳. جلال‌الدین مدنی، *همان*، ص ۱۶۳.
۴. علی‌اکبر جعفری ندوشن و حسن زارعی، *همان*، ص ۱۹۱.
۵. *همان*، ص ۱۹۲.
۶. جلال‌الدین مدنی، *همان*، ص ۱۶۴.
۷. *همان*، ۱۶۵.

جریان انتخابات مجلس شورای ملی شده بود، به قدری آشـــکار بود که افراد منتخب، نه نماینده منافع مردم که مجری سیاست‌های دربار بودند و در بزنگاه‌های مختلف تاریخی این دوره، به ابزاری جهت تحمیل خواســـته‌های حاکمیت و بالعکس تضعیف نقش ملت و نیاز آنها تبدیل شد.

همچنین با تشکیل مجلس مؤسسان، رژیم پهلوی در جهت استقرار و افزایش خودکامگی، به کرات قانون اساسی و متمم آن را که مبنای مشروطیت بود مورد تجاوز قرار داد. انتخابات فرمایشی این مجلس در دوره نخست، مبنایی برای رسمیت یافتن حکومت استبدادی رضاشاه شد و در دوره‌های دوم و سوم در جهت تشدید دیکتاتوری محمدرضاشاه نقش خود را ایفا کرد.

آینده‌پژوهی جریان تکفیری در منطقه؛ سناریوها-راهبردها

سیروس حاجی‌زاده[۱]

چکیده

منشأ پیدایش جریان تکفیری و عواملی که موجب رشد آن شده‌اند نیازمند کاوش و بررسی دقیق است. جریان تکفیری با پیشینه‌ای به قدمت دین اسلام، در چند سال اخیر و با هدایت و حمایت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در جهت اهدافی گام برداشته است که مورد توجه این قدرت‌ها بوده است. ناکامی‌ها و شکست‌های تکفیری‌ها در عراق و سوریه و شکست آنها در برابر محور مقاومت، سناریوهای متعددی را پیش روی این گروه‌ها قرار داده است که بازگشت به دوره پس از قدرت گیری داعش و تداوم عملیات‌های تروریستی به صورت جزیره‌ای و پراکنده در سراسر جهان از آن جمله است. در این میان ظهور جریان تکفیری علاوه بر اینکه تنگناها و چالش‌های متعددی را برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد، آن را با نوعی جدید از خصم آشنا کرد و تجارب اندوخته‌شده در جبهه عراق و سوریه باعث شد تا زمینه برای مرتفع شدن آسیب‌های احتمالی در آینده، فراهم گردد.

۱. دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشگاه جامع امام حسین(ع)

روش پژوهش مقاله حاضر توصیفی - تحلیلی و ابزار گردآوری داده‌ها مشتمل بر مطالعات کتابخانه‌ای و اینترنتی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: جریان تکفیری، داعش، عراق، سوریه، افراط گرایی، ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی

مقدمه

اسلام گرایی و اسلام سیاسی مفاهیمی است که در چند دهه گذشته شکل گرفته است. این شکل گیری در واکنش به نفوذ فرهنگ و اندیشه غربی و با شعار به مرکز آمدن دین در امور دنیا و به خصوص امر حکومت‌داری رشد نموده است. از جمله متفکران این حوزه می‌توان به سید جمال‌الدین اسدآبادی، کواکبی، عبده، سید قطب، مودودی و امام خمینی(ره) اشاره کرد. امام خمینی با عینیت بخشیدن به حکومت اسلامی فرآیند اسلام گرایی را وارد مرحله جدیدی نمود. در واقع اسلام سیاسی، اصطلاح جدیدی است که در برابر اسلام سنتی پدید آمده است و به دنیای مدرن تعلق دارد. با شروع تحولات موسوم به بیداری اسلامی در غرب آسیا و شمال آفریقا این دیدگاه به وجود آمد که فرآیند تکامل اسلام گرایی با یک فرصت در جهان و منطقه روبه‌رو شده است. با ادامه تحولات، این روند متأثر از نفوذ منفی کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مانند یک شمشیر دولبه عمل نمود. به رغم اینکه بخشی از این جنبش‌ها متأثر از جریان‌های اسلام گرا بود، بعضی از کشورهای منطقه که دارای نظام پادشاهی محافظه کار هستند تا حد زیادی توانسته‌اند زمینه رشد گروه‌های تروریستی - تکفیری را فراهم کنند.

تکفیر کردن را اولین بار خوارج علیه دیگر مسلمانان به کار بستند؛ اما در ادامه تکفیر گرایی، به عنوان یک موضوع خطرناک از سوی ابن‌تیمیه مطرح شد و او این موضوع را در آغاز دعوت خویش تئوریزه کرده و گسترش داد تا اینکه در نهایت، به اصول فکری گروه‌های سلفی راه یافت. در دوران جدید محمدبن عبدالوهاب مفهوم تکفیر را وارد ادبیات سیاسی - دینی نمود. وی محدوده تکفیر را شامل مسلمانان و غیرمسلمانانی که همچون او نمی‌اندیشیدند، می‌دانست. به نظر وی مسلمانانی که غرق در پرستش سنت‌ها و زیارت مقابر (شیعیان) شده‌اند دچار شرک هستند. امروزه هم جریان سلفی گری به اعتبار این شاخصه، «تکفیری» نامیده می‌شود و از جمله این گروه‌های تکفیری می‌توان به گروه‌های النصره، داعش (دولت اسلامی عراق و شام) و القاعده در سوریه و عراق اشاره نمود. این گروه‌ها علاوه بر به وجود آوردن بحران در سوریه و عراق، به دنبال دوقطبی نمودن جهان اسلام در قالب تقابل شیعه و سنی هستند که در صورت وقوع این امر، روند اسلام گرایی در منطقه و جهان

اسلام با یک چالش جدی مواجه خواهد شد. این نوشتار با بررسی مبانی فکری و اندیشه‌ای جریان تکفیری و عواملی که در گسترش آن نقش داشته و دارند، آینده فعالیت این جریان پس از ناکامی میدانی در عراق و ســوریه را ارزیابی کرده و به چالش‌ها و فرصت‌هایی که جمهوری اســلامی ایران پس از قدرت گرفتن گروه‌های تکفیری در عراق و سوریه با آن مواجه شده، می‌پردازد.

نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در حمایت از گروه‌های تکفیری

هر چند زمینه‌های اندیشه‌ای در گسترش جریان تکفیری نقش مهمی داشته است و بدون توجه به این زمینه‌های درونی جهان اســلام، نمی‌توان تحلیل جامعی از این جریان‌ها ارایه داد، اما رشد قارچ گونه این جریان‌ها در مقطع‌های زمانی مختلف، نشان‌دهنده تأثیر گذاری متغیر «نقش قدرت‌های بزرگ» در گســترش این جریان بوده اســت. بــه باور برخی از تحلیلگران، سلفیه به عنوان یکی از مبانی اندیشه تکفیری یک اندیشه تهی است و دست‌ساز بیرونی‌هاست؛ این در حالی است که برخی دیگر هم بر این باورند که سلفیه جریانی است که از درون بحران جهان اسلام خارج می‌شود و در این میان کشورهای دیگر با بهره‌برداری از شرایط از این جریان به نفع خود استفاده می‌کنند. هر چند که طبیعی است هر کشوری به فراخور سیاست خارجی، قدرت و تجربه‌اش از این نوع جریان‌ها بهره‌برداری کند.

بنابراین به نظر می‌رســد نقش قدرت‌های خارج از جهان اسلام در رشد و گسترش این جریان تأثیر مهمی دارد. آیت‌الله آصفی از علمای نجف در این زمینه اعتقاد دارد که زمینه‌های مختلفی موجب شعله‌ور شدن آتش فتنه‌های مذهبی در جهان اسلام شده است که فقط نگاه سطحی به این مسئله، نقش استکبار جهانی را نادیده می‌گیرد. در حالی که تجربه استعمارگرانی مانند فرانسه، پرتغال، ایتالیا و دیگر قدرت‌های استعمارگر، نشان از استفاده فتنه مذهبی داخل ملت‌ها برای رسیدن به اهداف استعمار دارد. جنگ‌های مذهبی به دلیل این که زود شعله‌ور می‌شود، در سیاست استکبار جهانی نقش زیادی دارد. این تجربه استعمارگران قرون گذشته در اختیار امریکا قرار گرفته است و امروز امریکا در خشونت‌های مذهبی و شعله‌ور کردن آتش آن نقش اساسی دارد. در عراق امروزه این مسئله اثبات شده است که امریکا در این خصوص نقش اصلی را دارد و سعی می‌کند تا با ایجاد دیوار بلند بی‌اعتمادی بین اهل سنت و شیعه عراق، آنها را وارد این جنگ مذهبی کند و بهترین فرصت برای نفوذ و سلطه امریکا، زمانی است که مسلمانان وارد این بازی طراحی‌شده استکبار شوند و هیچ ابزاری مانند جنگ‌های مذهبی،

فرصتی برای سیطره امریکا بر جهان اسلام فراهم نمی کند.[1]

بر این اساس و با توجه به نقشی که قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در گسترش فعالیت گروه‌های تکفیری داشته‌اند به بررسی نقش کشورهایی همچون ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی، رژیم صهیونیستی، قطر و ترکیه پرداخته می‌شود.

۱. ایالات متحده امریکا؛ پس از جنگ جهانی دوم به دلیل تغییر بازیگران، امریکا و شوروی به عنوان مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل ظهور کردند و با شکل گیری بلوک دو قطبی، تقریباً همه موضوعات و چالش‌ها در نظام بین‌الملل در اصطکاک منافع این دو بازیگر رخ می‌داد. این نظام از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰ بر جوامع حاکم بود که ویژگی اساسی آن را منازعه و رقابت میان ایالات متحده امریکا و شوروی تشکیل می‌داد.[2]

از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ مبارزان عرب در بسیاری از درگیری‌ها در جبهه‌ها در کنار مبارزان افغان علیه روس‌ها جنگیدند. در این مدت، بهترین فرصت برای مجاهدان عرب از این لحاظ بود که از سوی دولت عربستان، پاکستان و امریکا نه‌تنها هیچ گونه سخت گیری نمی‌دیدند، بلکه به ادامه کار هم تشویق می‌شدند. استراتژی امریکا در این مقطع، بر حمایت از مجاهدان افغانی و هر گروهی استوار بود که بتواند جلوی گسترش «کمونیسم» را بگیرد. امریکا در این خصوص، کمک‌های مالی - تسلیحاتی قابل ملاحظه‌ای به مبارزان افغان حتی عرب‌های افغان کرد. در این مقطع، سیاست امریکا حمایت از جریان تکفیری القاعده بود. بر اساس این سیاست، امریکا، عربستان و پاکستان در اتحاد نانوشته‌ای، برای کنترل تهدید شوروی از ایدئولوژی وهابیت برای ایجاد جنگ نیابتی علیه شوروی حمایت کردند.[3]

شکست شوروی در افغانستان و فروپاشی بلوک شرق، زمینه قدرت بیشتر ایالات متحده را فراهم کرد. در این بازه زمانی به دلیل نبود شوروی، فعالیت گروه‌های تکفیری به نفع امریکا نبود و این کشور به دنبال نوع خاصی از دولت‌سازی بر اساس منافع خود بود. این نوع دولت‌سازی در ادبیات روابط بین‌الملل، فرآیند خاصی از شکل دادن دولت می‌باشد که بعد از جنگ جهانی دوم مرسوم شده و در کشورهایی مانند آلمان، ژاپن، افغانستان، سومالی و عراق با دخالت ایالات‌متحده صورت پذیرفته است.[4]

گروه‌های تکفیری، پس از بازگشت از افغانستان به افراط گرایی متمایل شدند و در این

---

۱. محمدمهدی آصفی، *الامه الواحده و الموقف من الفتنه الطائفیه*، نجف، مجمع العالمی لاهل‌البیت، ۱۴۳۲، ص۲۳-۲۲.

۲. امیرمحمد حاجی یوسفی و احمد سلطانی‌نژاد، *سامان سیاسی در عراق جدید*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۶، ص ۶۱.

۳. مهدی عباس‌زاده فتح‌آبادی، «القاعده پس از ۱۱سپتامبر، با تأکید بر عراق»، *سیاست*، دوره ۴۰، ش ۲، ۱۳۸۹.

۴. امیرمحمد حاجی یوسفی و احمد سلطانی‌نژاد، *همان*.

اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی مفاهیمی است که در چند دهه گذشته شکل گرفته است. این شکل‌گیری در واکنش به نفوذ فرهنگ و اندیشه غربی و با شعار به مرکز آمدن دین در امور دنیا و به خصوص امر حکومت‌داری رشد نموده است

مقطع، خطری برای سیاست‌های امریکا در کشورهای اسلامی محسوب می‌شدند. حادثه ۱۱سپتامبر بهانه‌ای برای امریکا فراهم کرد تا با اشغال نظامی افغانستان و عراق به جهان اسلام هجوم آورد. تاریخ ارتباط امریکا با القاعده نشان داد که تا زمانی این جریان حمایت می‌شد که در راستای منافع امریکا قرار داشت، اما به محض تهدید کردن منافع امریکا، به شدت سرکوب شد. امریکا در جنگ شوروی علیه افغانستان به تجهیز این جریان‌ها پرداخت، اما در حمله به عراق و افغانستان از اقدامات همین جریان‌ها، دلایلی برای حمله به کشورهای اسلامی فراهم کرد و در سیاست خارجی امریکا، مثلثی از سه عنصر تروریسم، دولت‌های یاغی و سلاح‌های کشتارجمعی، زمینه ظهور چالشگرانی را ایجاد کرد که امریکا با نیروها و تجهیزات متعارف قادر به مهار آنها نیست. در نتیجه، توسل به راهبرد پیشگیرانه برای مقابله با آنها ضرورت می‌یابد. عملیاتی کردن این مسئله، مستلزم تغییراتی بود که حادثه ۱۱سپتامبر اسباب آن را فراهم کرد.[1] سیاست‌های اسلام‌هراسی و محکوم کردن مسلمانان به عنوان تروریست، نتیجه فعالیت جریان تکفیری القاعده بود که این بهانه را در اختیار امریکا قرار داد و ایالات متحده نیز با توجه به توازن نظامی و رسانه‌ای خود، از این ابزار برای رسیدن به منافعش بهره کافی برد.

سقوط نظام دو قطبی و حرکت نظام بین‌الملل به سمت چندقطبی و ظهور قدرت‌های نوظهور، هر چند یک‌جانبه‌گرایی امریکا را محدود کرده است، اما به لحاظ منابع نظامی، همچنان ایالات متحده مهم‌ترین قدرت در سطح بین‌المللی است و به همین دلیل نیز بیش از همه توان بهره‌گیری از جریان‌های تکفیری را دارد. تجربه امروز داعش نیز نشان‌دهنده نفوذ قدرت‌های بین‌المللی، مانند امریکا و قدرت‌های منطقه‌ای، مانند ترکیه و عربستان در این جریان تکفیری است و هر قدرت به تناسب منابع و توان، ظرفیت بهره‌برداری از جریان‌های تکفیری را دارد. هر چند در مورد رشد داعش، زمینه‌های داخلی در عراق مانند فرقه‌گرایی، ضعف ارتش و عدم نفوذ دولت بر همه مناطق کشور، زمینه‌های رشد این گروه تکفیری را فراهم کرد.

البته امریکایی‌ها به خوبی می‌دانند که در صورت قدرت یافتن گروه‌های تکفیری، منافع آنها تأمین نخواهد شد، چون این گروه‌ها منشأ ناامنی‌اند و این ناامنی در منطقه‌ای که

۱. عباس خلجی، «رویکرد سیاست خارجی امریکا به تروریسم»، *سیاست دفاعی*، س ۱۱، ش ۴۶، آذر ۱۳۸۲.

زمینه‌های اندیشه‌ای در گسترش جریان تکفیری نقش مهمی داشته است و بدون توجه به این زمینه‌های درونی جهان اسلام، نمی‌توان تحلیل جامعی از این جریان‌ها ارایه داد، اما رشد قارچ گونه این جریان‌ها در مقطع‌های زمانی مختلف، نشان‌دهنده تأثیرگذاری متغیر «نقش قدرت‌های بزرگ» در گسترش این جریان بوده است

مهم‌ترین مسیر انتقال انرژی جهان است، به ضرر امریکایی‌ها خواهد بود. از سویی، امریکایی‌ها به اندیشه ضد غربی این جریان‌ها آگاه‌اند و می‌دانند که در صورت قدرت یافتن، یهودیان و مسیحیان، عدو بعید این جریان‌اند و در صورت پیروی این جریان‌ها بر عدو قریب (مسلمانان و دولت‌های اسلامی فعلی مخالف این جریان) سراغ عدو بعید خواهند رفت.

بنابراین، امریکا سعی می‌کند که از این جریان‌ها تا جایی حمایت کند که منافع ملی‌اش تأمین شود. صدور نفت عراق و شرکت‌های اقتصادی امریکایی در این کشور، نگرانی عمده امریکایی‌هاست و در بلندمدت، حمایت از این جریان‌ها به نفع امریکا نیست، اما در کوتاه‌مدت به دلیل تضعیف دولت مرکزی عراق و ایجاد زمینه برای حضور نظامی مجدد و محدود در عراق، به صورت عملی با داعش مخالفت نمی‌کند. تجربه حمایت مقطعی امریکا از القاعده در حمله شوروی به افغانستان و مخالفت شدید بعدی با آن در حمله سال ۲۰۰۱ م به افغانستان، نشان می‌دهد که جریان‌های تکفیری، ابزاری برای منافع ملی امریکا تلقی می‌شوند و تا زمانی که اهدافشان را اجرا کنند، از آنها حمایت می‌شود، اما حمایت بلندمدت از جریان‌های تکفیری در استراتژی امریکا جایی ندارد.[۱]

۲. رژیم صهیونیستی؛ رژیم صهیونیستی به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای منافع خاص خود را در مقابل گروه‌های تروریستی و جریان تکفیری دنبال می‌کند. ضمن اینکه درگیر شدن کشورهای مختلف در موضوع مبارزه با تروریسم هم به نوعی به نفع این رژیم است. امری که باعث می‌شود تا نگاه دولت‌ها و افکار عمومی در سطح جهان عرب و اسلام و حتی در سراسر جهان از مسئله فلسطین بازداشته شود. از سوی دیگر صهیونیست‌ها پیوسته در پی این هستند که فعالیت‌های مقاومت فلسطین را تحت عنوان تروریسم تبلیغ کنند و به نوعی آن را با اندیشه داعشی ارتباط دهند. با این حال از زمانی که ایالات متحده امریکا جنگ خود علیه تروریسم را آغاز کرده است، رژیم صهیونیستی هم به نوعی این جنگ را جنگ خود می‌داند و در این جنگ شریک ایالات‌متحده است؛ ضمن اینکه هر دو طرف منافع مشترک فراوانی هم در این راه دارند. برای رژیم صهیونیستی اسلام رادیکال یک تهدید خطرناک

۱. مختار شیخ‌حسینی، «زمینه‌های ذهنی عینی رشد داعش در عراق»، پنجره، ش ۱۹۹، ۱۳۹۳.

به حساب می‌آید اما مقامات صهیونیست بر این باورند که جریان‌های تندرو و تکفیری در جهان اسلام آن گونه که کشورهای عربی به آن نگاه می‌کنند یک خطر ویرانگر نیست که می‌بایست ریشه‌کن شـــود، بلکه باید از آن در جهت هدف مهم‌تری استفاده کرد که همان فراموشی کامل قضیه فلسطین است.

در همین راستا، ارتباطاتی بین رژیم صهیونیستی و گروه‌های افراط‌گرا آشکار شده است و صهیونیست‌ها در کشوری چون سوریه به سمت حمایت از آن دسته از گروه‌های مسلح رفته‌اند که گرایش‌های تکفیری و القاعده‌ای دارند؛ به عنوان مثال گروه‌های مسلح با حمایت سربازان اسرائیلی و تســـهیلاتی که از ناحیه آنها دریافت می‌کنند در مناطق مرزی سوریه تحرکات گسترده‌ای داشتند و با توجه به حمایت‌های لجستیک، اطلاعاتی و جاسوسی که از رژیم صهیونیستی دریافت می‌کردند علیه مواضع نیروهای دولتی سوریه و هم‌پیمانان آنها اقدام می‌کردند.[1]

هر چند که گسترش جریان‌های تکفیری و تروریستی در کشورهای اسلامی به تضعیف آنها منجر خواهد شـــد و این موضوع فرصتی برای امنیت بیشتر رژیم صهیونیستی است، اما پیش‌بینی‌هایی که از سوی دســـتگاه‌های اطلاعاتی و جاسوسی اسرائیلی شده بود محقق نشد؛ بر اساس این پیش‌بینی‌ها، گروه‌های تروریستی و تکفیری در سوریه موفق می‌شدند و با سرنگون شدن بشاراسد حکومتی در این کشور روی کار می‌آمد که به هیچ‌وجه هم‌پیمان ایران و حزب‌الله لبنان نخواهد بود. از همین رو بود که رژیم‌صهیونیستی در ابتدای بحران سوریه بیشتر ناظر تحولات این بحران بود؛ اما با تغییراتی که در روند بحران سوریه به وجود آمد و ناکامی‌ای که طیف گسترده مخالفان نظام سوریه و هم‌پیمانان آن متحمل شدند، این سیاست صهیونیست‌ها از سوی کارشناسان این رژیم مورد انتقاد شدید واقع شد.

به هر حال، شرط‌بندی‌ای که رژیم‌صهیونیستی روی موفقیت گروه‌های تکفیری کرده بود با ناکامی همراه بود. همچنان که نتوانست مانع از قدرت گرفتن حزب‌الله شود و در تحقق بازدارندگی با بهره‌برداری از درگیر کردن حزب‌الله با گروه‌های تکفیری و تروریســـتی هم ناتوان بود که نمونه آن را در درگیری محدودی که بین دو طرف در ابتدای سال ۲۰۱۴ در منطقه جنتا در بقاع به وجود آمد شاهد بودیم.[2]

۳. عربستان سعودی؛ رژیم سعودی با توجه به برداشتی که از ایران دارد، به عنوان کشوری

۱. هبه جمال‌الدین، هل تخشی إسرائیل الإرهاب أم تستثمره؟ السیاسه الدولیه، ۲۰۱۶؛
http: //www.siyassa.org.eg/News/8741.aspx

۲. علی حیدر، هزیمه إسرائیلیه... لا مجرد فشل، الاخبار، ۲۰۱۷؛
http: //www.al-akhbar.com/node/282740

تجربه استعمارگرانی مانند فرانسه، پرتغال، ایتالیا و دیگر قدرت‌های استعمارگر، نشان از استفاده فتنه مذهبی داخل ملت‌ها برای رسیدن به اهداف استعمار دارد

که در دهه اخیر سعی در افزایش نفوذ و تبدیل به هژمون منطقه‌ای داشته، جمهوری اسلامی را به عنوان یک تهدید در نظر گرفته است. از سوی دیگر، افزایش عمق ژئوپلیتیک ایران ناشی از کم‌رنگ شدن نقش طالبان در افغانستان و مدیریت تحولات عراق و تضاد هویتی و استقرار دو کشور در دو بلوک منطقه‌ای رادیکال و محافظه‌کار نیز در این راه مؤثر بوده است؛ بنابراین عربستان سعودی سعی بر این دارد که از ابزارهای سیاست خارجی خود مانند ایدئولوژی (وهابیت) به منظور مقابله با ایران استفاده کند. این مسئله در کشوری مثل عراق به دلیل اینکه از نگاه عربستان ورود شـــیعیان به قدرت ترتیبات منطقه عربی پیرامون کشورهای عرب سنی را دچار بحران مفهومی و استحاله گفتمانی کرده است،[۱] به روشنی دیده می‌شود. به همین دلیل است که مقامات مذهبی وهابی تهاجم امریکا به عراق را تجاوز به اسلام نامیده و مردم را به مبارزه مسلحانه با صلیبی‌ها تشویق کردند؛ که هدف اصلی آن، فشار به دولت برای اعطای قدرت بیشتر به سنی‌ها است؛ برای مثال، در دسامبر ۲۰۰۶ میلادی ۳۸ تن از علمای دینی سعودی طی پیامی از مسلمانان سنی جهان خواستند تا از گروه‌های سنی در رویارویی با شیعیان در عراق حمایت کنند.[۲]

در این میان، وقوع تحولات بیداری اســـلامی یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بهره‌گیری از تروریسم تکفیری را برای عربستان سعودی فراهم آورد که در جریان آن، ریاض کوشش کرد تا نوعی بنیادگرایی سنی را در مقابل حکومت‌های شیعه منطقه گسترش دهد. در واقع، گسترش اسلام وهابی و مخالفت با شیعیان، یک وجه بارز سیاست منطقه‌ای ریاض در جریان این تحولات است. سرکوب شیعیان بحرین، سرکوب حوثی‌ها در یمن و حمایت از گروه‌های سلفی در سوریه، در همین راستا تبیین می‌شود.[۳] به علاوه، ارتقای توانمندی دفاعی و هسته‌ای ایران، ایفای نقش ایران در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی در پرتو حل و فصل مناسباتش با نظام جهانی، ناکامی پروژه عربی- عبری- ترکی- غربی در ســـوریه و انقلاب مردم یمن به رهبری حوثی‌ها در سال ۲۰۱۴ سایر دلایل ترغیب عربستان سعودی برای تقابل با ایران را نشان می‌دهند.

۱. نبی‌الله ابراهیمی، «چشم‌انداز روابط کشورهای عرب با عراق جدید»، *مطالعات راهبردی*، س ۱۳، ش ۱، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۲۹.

2. Gause III F, Gregory, (2007), “Saudi Arabia: Iraq, Iran, the regional power balance, and the sectarian question”, *strategic insights*, Vol. VI,No. 2, p.3.

۳. سید امیر نیاکوئی، *کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب*، تهران، میزان، ۱۳۹۱، ص ۱۳ و ۱۶۶.

از همین رو، عربستان سعودی مجموعه‌ای از راهبردها را در مقابل گروه‌های تکفیری و البته به منظور مقابله با جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفته است که حمایت مستقیم از گروه‌های تکفیری، اجماع در قالب سازمان‌های منطقه‌ای و ائتلاف‌سازی در سطح منطقه را شامل می‌شود.

۴. قطر؛ کشور قطر به رغم اینکه از لحاظ جغرافیایی یک کشور کوچک در سطح منطقه می‌باشد اما با تکیه بر درآمدهای ناشی از نفت و گاز و ابزار قدرت نرم خود در قالب شبکه الجزیره، جایگاه مناسبی در تحولات اخیر منطقه داشته اســت. این در حالی است که این کشور پیوسته سیاست مبهمی در قبال گروه‌های تکفیری دنبال می‌کند. قطر از سویی میزبان برخی شیوخ تندرو همچون یوسف القرضاوی مصری می‌باشد و از سوی دیگر به ائتلاف ضد داعش به رهبری امریکا می‌پیوندد. مالکوم ریفکیند رئیس کمیته امنیت و اطلاعات مجلس عوام بریتانیا درباره سیاســت مبهم قطر می‌گوید: «قطر باید یا دوستانش را انتخاب کند یا عواقب انتخابی غیر از این را بپذیرد.» پروفسور آنتونی گلیس عضو مرکز مطالعات امنیت و اطلاعات دانشگاه باکینگهام معتقد است: «همیشه می‌گویند برای کشف تروریست‌ها باید کسانی را که از آنها حمایت مالی می‌کنند، پیدا کنید و در اینجا به نظر می‌رسد پول‌های آنها از قطر می‌آید.»[1] بنابراین به رغم حمایت عربستان سعودی و قطر از نظم‌های متفاوت سلفی و اخوانی، نفع مشترک مقابله با ایران، دو کشور را در عراق و سوریه به حمایت از گروه‌های تکفیری سوق می‌دهد.

۵. ترکیه؛ پس از حرکت بیداری اسلامی که از کشورهای استبدادزده تونس، مصر و لیبی شروع شد ترکیه سعی کرد تا در نقش پدرخوانده این حرکت، رهبری آن را به دست بگیرد. در همین راستا، رجب طیب اردوغان مدت کمی پس از سقوط حکومت حسنی مبارک در مصر به قاهره سفر کرد و از انقلابیون این کشــور خواست تا حکومت ترکیه را الگوی نظام سیاسی آینده خود قرار دهند. حزب عدالت و توســعه حاکم بر ترکیه به دلیل نزدیکی که به جریان اخوان‌المسلمین دارد پیوندهای بسیار نزدیکی با این حزب مصر پس از در دست گرفتن اکثریت پارلمان و پست ریاســت‌جمهوری توسط محمد مرسی برقرار کرد. دولت اردوغان همچنین به شکل دیگری تلاش کرد در ســوریه از اعتراضات مردمی در جهت پیشبرد رؤیاهای بلندپروازانه‌اش در جهت احیای حکومت عثمانی و گسترش نفوذ ترکیه بهره‌برداری کند. به این منظور آنکارا حرکت اصلاحی در سوریه را به حرکتی برای براندازی دولت سوریه تبدیل کرد. به یک‌باره گروه‌های معارضی در سوریه مثل قارچ سربرآوردند که

۱. «تسلیحات ایران که داعش باید از آنها بترسد»، ترجمه حسین هوشیاری، سایت دیپلماسی ایرانی، پنجشنبه ۲۰فروردین ۱۳۹۴، کدخبر: ۸۸۱۰۳.

تا پیش از این تحولات، نامی از آنها نبود. کم‌کم در کنار گروه‌های معارض سوری، گروه‌هایی با ملیت‌های مختلف و افکار تکفیری و متحجرانه شکل گرفتند.

میدان فعالیت این گروه‌ها چنان در عرصه سوریه گسترده شد که فضای فعالیت را برای گروه‌های معارض سوری به شــدت محدود کرد تا جایی که این گروه‌ها که زمانی تلاش می‌کردند یک دولت در تبعید تشکیل بدهند، از ایجاد یک دفتر در داخل خاک سوریه به خاطر اختلافات عمیق با گروه‌های تکفیری و تروریســتی ناتوان شدند. در این میان دولت ترکیه از هر دو جریان، یعنی گروه‌های معارض ســوری و گروه‌های تکفیری و تروریستی چندملیتی حمایت می‌کرد. حمایت سیاسی و مالی دولت ترکیه از معارضان سوری به شکل آشکاری بود اما حمایت از گروه‌های تکفیری و تروریســتی چون داعش و جبهه‌النصره با حساسیت خاص انجام می‌شد و سعی بر آن بود که پنهان بماند. هر چند بر هیچ ناظر آگاهی این حمایت پنهان نبود. زمانی که امریکا با ترکیه در زمینه تداوم حمایت از داعش اختلاف پیدا کرد، جو بایدن معاون رئیس‌جمهوری ســابق امریکا، بــه صراحت به حمایت ترکیه، عربستان و امارات متحده عربی از داعش اعتراف کرد.[۱]

البته کشوری همچون ترکیه رفتارهای متناقضی در قبال گروه‌های تکفیری داشته است و به نظر می‌رسد این رفتارهای متناقض متأثر از شرایط تحمیلی باشد که آنکارا در مقابل آن قرار گرفته است؛ مقامات ترک و از جمله رجب طیب اردوغان در مناسبت‌های مختلفی تأکید کرده‌اند که ارتباطی با تروریســت‌های تکفیری ندارند، اما دوگانگی که در سیاست خارجی این کشور در قبال بحران عراق و سوریه وجود دارد، کاملاً آشکار است. در همین راستا، استفان سالگر در کتاب خود با عنوان *ارتش‌های نامرئی* می‌نویسد: «ما دشمنان خود را به انجام تروریسم محکوم می‌کنیم، اما زمانی که همین اقدامات از سوی دوستان یا شرکای ما انجام می‌گیرد این قبیل اقدامات را با عنوان مبارزه با حکومت‌های توتالیتر و ســرکوبگر توجیه می‌کنیم.»[۲]

با توجه به آنچه درباره عملکرد قدرت‌های منطقــه‌ای و فرامنطقه‌ای در خصوص نوع تعامل آنها با گروه‌های تکفیری و تروریستی در کشــورهایی همچون عراق و سوریه گفته شد، اکنون این ســؤال به وجود می‌آید که تعامل این قدرت‌ها در خصوص جریان تکفیری چیست؟ آیا پس از ناکامی که در مقابل محور مقاومت و هم‌پیمانان آن به دست آوردند به دنبال بازتولید گروه‌های مشابهی در مناطقی همچون یمن خواهند رفت یا اینکه خود را برای

۱. مرتضی مکی، «نقش آشکار و پنهان دولت ترکیه در تقویت داعش»، خبر و تفسیر برون‌مرزی صدا و سیما، ۱۳۹۳؛ http://news.irib.ir/archive/item/61587

2. Seagaller, Stephan. (1987), *Invisible Armies*, London: Sphere Books, p.20.

دخالت نظامی آماده می کنند تا بر شکست‌های خود سرپوش بگذارند؟

در عراق امروزه این مسئله اثبات شده است که امریکا سعی می کند تا با ایجاد دیوار بلند بی‌اعتمادی بین اهل سنت و شیعه عراق، آنها را وارد این جنگ مذهبی کند و بهترین فرصت برای نفوذ و سلطه امریکا، زمانی است که مسلمانان وارد این بازی طراحی‌شده استکبار شوند

به نظر می‌رسد در شرایط کنونی هدف ایالات متحده امریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن متمرکز شدن بر روی تحولات یمن باشد و اینکه اقداماتی را در جهت تقویت فعالیت گروه‌های تکفیری در این کشور انجام دهند و هدف آن هم بازتولید و احیاء گروه تروریستی داعش در کشور است. موضوع قدرت گرفتن گروه‌های تکفیری در یمن از منظر دیگری هم قابل‌بحث و بررسی می‌باشد و آن اینکه امریکا توجیهی برای دخالت نظامی مستقیم در یمن پیدا کند و از این طریق بر ناکامی هم‌پیمانان منطقه‌ای خود در یمن (عربستان سعودی و امارات متحده عربی) پایان دهد.[1]

سناریوهای پیش روی جریان تکفیری پس از ناکامی در عراق و سوریه

به‌رغم تمام تلاش‌هایی که از سوی حامیان جریان تکفیری در منطقه صورت گرفت، این جریان پس از چند سال قدرت‌نمایی در عراق و سوریه اکنون جایگاه سابق خود را از دست داده است و تقریباً تمام مناطقی که گروه تکفیری داعش در عراق و سوریه تحت کنترل خود داشت باز پس گرفته شده است و این جریان با شرایط و چالش‌های جدیدی مواجه شده است که البته پیش‌تر هم آن را تجربه کرده بود. در چنین شرایطی مجموعه‌ای از سناریوها برای آینده جریان تکفیری و فعالیت آن در منطقه مطرح شده است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

سناریوی اول: بازگشت دوباره؛ سناریوی پنهان شدن موقتی و بازگشت دوباره، اولین سناریویی است که می‌توان برای گروه‌های تکفیری در منطقه متصور بود. بر اساس این سناریو، گروه تروریستی- تکفیری داعش به عنوان مهم‌ترین گروه تکفیری که در چند سال اخیر فعالیت داشته است، این امکان را دارد که دوباره خود را سازماندهی کرده و نفوذ و سیطره خود را بر مناطق دیگری بسط و توسعه دهد؛ یعنی درست همانند آنچه این گروه در ابتدای سال فعالیت خود در سال ۲۰۱۴ انجام داد. از نگاه تحلیلگران مسائل نظامی دلایل متعددی وجود دارد که می‌تواند به تحقق این سناریو منجر شود که مهم‌ترین آن تداوم جنگ داخلی در

۱. عبدالخالق النقیب، هل قررت الولایات المتحده إعاده إنتاج «داعش» فی الیمن بعد أن هزمها بوتین فی سوریا؟ أم تمهد لتدخل عسکری أمریکی لاحتواء الهزیمه الضمنیه والتغطیه علی فشل «عاصفةُ الحزم»؟، رای الیوم، ۲۰۱۷.

صهیونیست‌ها پیوسته در پی این هستند که فعالیت‌های مقاومت فلسطین را تحت عنوان تروریسم تبلیغ کنند و به نوعی آن را با اندیشه داعشی ارتباط دهند

سوریه است و این جنگ در چند سال گذشته بدون تردید نتایجی را در پی خواهد داشت. به باور صاحب‌نظران در کشور عراق نیز ممکن است همکاری که بین دولت مرکزی این کشور با نیروهای نظامی مختلفی که از کردها و سنی‌ها تشکیل شده‌اند، همکاری ادامه‌داری نباشد و چه بسا در چند سال آینده تحت تأثیر تغییرات سیاسی که رخ می‌دهد این همکاری هم به پایان برسد که بدون تردید نتیجه آن فراهم شدن فضا برای فعالیت گروه‌ها و تشکل‌های تروریستی و تکفیری مثل داعش و گروه‌های مشابه خواهد بود.

سناریوی دوم: گسترش فعالیت؛ در طول چند سال گذشته گروه داعش توانسته است هسته‌های وابسته به خود را در غرب و شمال آفریقا- به ویژه در کشورهایی همچون لیبی و منطقه سینا در مصر- و یمن فعال کند؛ تعدادی از نیروها و جنگجویان این گروه از عراق و سوریه به لیبی رفتند تا در آنجا نیروهای همفکر خود را متحد کرده و تحت لوای خلافت مورد ادعای این گروه درآورند. این گروه توانست مبارزانی از گروه‌های تروریستی دیگر را هم جذب خود کند که گروه بوکوحرام در نیجریه از آن جمله بود و هدف از این کار هم گسترش بیش از پیش اندیشه تکفیری- تروریستی داعش در مناطق مختلف جهان بود. به باور کارشناسان تحقق این سناریو در مناطقی مثل یمن و غرب آفریقا سخت خواهد بود؛ در حالی که در مناطق دیگری همچون الجزایر و لیبی امکان محقق شدن آن آسان به نظر می‌رسد. با این حال اصراری که داعش برای گسترش خلافت خود به مناطق گسترده‌تری نشان می‌دهد و تمایلی که این گروه در ایجاد رهبری مستقل برای فعالیت‌های تروریستی نشان داده است باعث می‌شود تا هر گونه احتمالی امکان‌پذیر باشد؛ از جمله اینکه گروه‌هایی که با هم رقیب یا حتی دشمن هستند ممکن است در آینده از در همکاری و ائتلاف وارد شوند.

سناریوی سوم: تداوم فعالیت‌های تروریستی- تکفیری در سوریه و عراق؛ احتمال تحقق این سناریو از این حیث قابل توجه است که اوضاع گروه‌های تکفیری در عراق و سوریه همچون وضعیتی است که جنبش طالبان پس از سال ۲۰۰۱ در افغانستان داشت. همین‌طور شبیه به وضعیتی که سازمان القاعده در عراق پس از ورود نیروهای امریکایی داشت. این سناریو نسبت به دو سناریوی قبلی احتمال تحقق بیشتری دارد؛ چراکه گام بعدی گروه‌های تکفیری جنگ و مبارزه است ولی امکان گسترش فعالیت داعش به واسطه ماهیتی که سازمان‌های تروریستی دارند، سخت‌تر به نظر می‌رسد. این احتمال نیز وجود دارد که نیروهای داعش با نگرشی جدید به فعالیت‌های تروریستی خود ادامه بدهند و بیشتر شبیه به

روش‌های مبارزه‌ای گروه‌های کوچکتری همچون جبهه النصره و جبهه فتح الشام در سوریه عمل کنند.

ســناریوی چهارم: پایان فعالیت داعش؛ این احتمال برای فعالیت عناصر گروه داعش مطرح شده اســت که آنها تصمیم به جدایی از ســازمان متبوع خود گرفته یا اینکه جذب هسته‌های تروریستی در مناطقی دیگر شــوند. برخی بر این باورند که ایده دفاع از خلافت مورد ادعای رهبران داعش به نتیجه‌ای معکوس منجر شده و هدف مورد نظر این گروه را محقق نمی‌کند؛ چراکه باعث می‌شود تا داعش از هر طرف در معرض حملات متعددی قرار گیرد و بالطبع توان مقابله با همه آنها را هم نخواهد داشت.

با توجه به نوع عملکردی که دولت‌های مختلف نسبت به آن دسته از شهروندان خود که به داعش پیوسته بودند داشته‌اند، از این سناریو به عنوان یک سناریوی قابل اجرا نام برده می‌شود. به عنوان مثال دولت دانمارک به شهروندان دانمارکی که به گروه داعش پیوسته بودند پیشنهاد کرده است که اگر به کشور خود بازگردند تحت پیگرد دستگاه قضایی این کشور قرار نمی‌گیرند. این گونه سیاست‌ها باعث می‌شود تا گروهی همچون داعش عناصر قدیمی و اساسی خود را از دست بدهد و در نتیجه به یک گروه منزوی تبدیل شود که جوانان اروپایی تمایلی را برای جذب شدن به آن از خود نشان نمی‌دهند.

سناریوی پنجم: عملیات‌های انفرادی؛ سناریوی عملیات‌های انفرادی هم جزو آن دسته از سناریوهایی اســت که امکان تحقق آن وجود دارد. با نگاهی به عملیات‌های تروریستی انفرادی که در بین گروه‌های به اصطلاح جهادی از آن با عنوان «گرگ‌های تنها» نام برده می‌شود، درمی‌یابیم که این دسته از عملیات‌های تروریستی در مناطق مختلفی رخ داده است و در عین حال سازمان مرکزی که این تروریست‌ها وابسته به آن بودند از اصل ماجرا مطلع نبوده‌اند. در مواردی هم عاملان این حملات تروریستی پس از انجام عملیات بوده است که پیوستن خود را به داعش اعلام کرده‌اند. به باور صاحب‌نظران با توجه به عقب رانده شدن داعش از مناطق تحت کنترل آن و نیز با توجه به اینکه تبلیغات حمایتی از این گروه کاهش قابل‌توجهی یافته است، انتظار می‌رود برای مدتی نامی از این گروه در رسانه‌ها برده نشود؛ اما در عین حال عملیات‌های انفرادی گرگ‌های تنها ادامه پیدا می‌کند تا اینکه باعث ترس و وحشت در برخی از کشورها شود.[1]

---

۱. امین قموریه، أیّ مســتقبل لداعش بعد الموصل والرقه؟، صحیفه‌النهار، ۲۰۱۶، .https: //www.annahar com/article؛ ایمان زهران، «التطرف والإرهاب؛ سیناریوهات ما بعد هزیمه «داعش» فی العراق»، *السیاسه الدولیه*، ۲۰۱۷.

راهبردهای جریان تکفیری برای مقابله با افول

ناکامی و شکست گروه‌های تکفیری و تروریستی در سوریه و عراق باعث شده تا از شدت فعالیت‌ها و عملیات‌های تروریســـتی این گروه‌ها به شکل قابل ملاحظه کاسته شود. امری که بدون شک این جریان را بر آن خواهد داشت تا برای مقابله با وضعیت موجود دست به اقداماتی بزند و راهبردهایی را اجرایی کند که در پیوند با سناریوهای فوق بوده و در خصوص مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تبلیغات تحریک‌آمیز؛ گروه‌هـــای تکفیری پس از ناکامی در پیشـــبرد برنامه‌های خود در عراق و سوریه، تلاش می‌کنند تا با فعالیت‌های تبلیغاتی، اقدامات خشونت‌آمیز و عملیات‌های تروریستی را تحریک و تشویق کنند و از سراسر جهان حامیانی برای خود پیدا کنند. نمونه این اقدام را می‌توان در تیراندازی و کشتاری که در لاس‌وگاس امریکا رخ داد ملاحظه کرد که داعش بدون اینکه سندی ارایه دهد مسئولیت این تیراندازی مرگ‌بار را بر عهده گرفت.[۱] هدف از این گونه اقدامات را می‌توان پاسخ‌دهی به ناکامی‌های تکفیری‌ها در غرب آسیا دانست. همچنان که برخی از رهبران آنها و در رأس آنها ابوبکر بغدادی با انجام سخنرانی‌هایی تحریک‌آمیز این گونه اهداف را دنبال می‌کنند.

۲. فعال کردن شـــاخه‌های خارجی؛ گروه‌های تکفیری با هدف کاســـتن از پیامدهایی که افول فعالیت‌های آنها در عراق و سوریه داشته اســـت به دنبال گسترش فعالیت‌های زیرمجموعه‌های خود در مناطق دیگر می‌روند که علاوه بر هـــدف اولیه با این کار تلاش می‌کنند تا مانع از فروپاشی این زیرمجموعه‌ها در وضعیت کنونی شوند. نمونه این اقدامات را می‌توان در نامه‌ای دید که ابوبکر بغدادی برای ســـران داعش در لیبی فرستاده و از آنها خواسته بود فعالیت‌های خود را در جنوب این کشور متمرکز کنند.[۲]

۳. تحریک «گرگ‌های تنها»؛ همان‌گونه که پیش‌تر هم گفته شـــد یکی از گزینه‌های گروه‌های تکفیری این است که اجازه دهند برخی عملیات‌های تروریستی و تکفیری از سوی افرادی انجام گیرد که از لحاظ فکری، و نه تشکیلاتی، با این گروه‌ها در ارتباط هستند. نمونه این دسته از عملیات را می‌توان در اقداماتی دید که در کشورهای مختلف اروپایی و امریکایی صورت گرفته است. از جمله در موردی که فردی از طرفداران داعش در کانادا اقدام به زیر

۱. ایرنا، «داعش در ادعایی مسئولیت کشتار در لاس وگاس را بر عهده گرفت»، ۱۳۹۶؛
http: //www.irna.ir/fa/News/82682978

۲. همان.

گرفتن افراد کرد که در نتیجه آن چندین نفر مجروح شدند.[1]

۴. حملات غیرمتعارف؛ انجام عملیات‌هایی نظیر آنچه در ایران و در جریان حمله به ساختمان اداری مجلس شورای اسلامی و حرم حضرت امام(ره) صورت گرفت، از جمله اقداماتی است که تروریست‌های تکفیری تلاش می‌کنند از طریق آن نشان دهند از قدرت بالایی برخوردار هستند و می‌توانند مناطقی را هدف قرار دهند که پیش‌تر در آنها عملیاتی انجام نداده بودند.

عربستان سعودی مجموعه‌ای از راهبردها را در مقابل گروه‌های تکفیری و البته به منظور مقابله با جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفته است که حمایت مستقیم از گروه‌های تکفیری، اجماع در قالب سازمان‌های منطقه‌ای و ائتلاف‌سازی در سطح منطقه را شامل می‌شود

۵. تقویت فعالیت‌های فکری؛ از جمله فعالیت‌هایی که در وضعیت کنونی از سوی گروه‌های تکفیری دنبال می‌شود تلاش آنها برای گسترش دامنه و گستره جغرافیایی حامیان خود در مناطق مختلف جهان است تا اینکه از این طریق اندیشه‌ها و باورهای خود را گسترش داده و با پیامدهای ناشی از ضرباتی که در عراق و سوریه به آنها وارد شده مقابله کنند.[2]

جریان تکفیری و ملاحظات امنیتی جمهوری اسلامی ایران

با توجه به آنچه درباره فعالیت جریان تکفیری در سطح منطقه و به طور خاص در دو کشور عراق و سوریه گفته شد، می‌توان گفت که هر گونه ناامنی و بی‌ثباتی در این کشورها می‌تواند تأثیری مستقیم بر امنیت ایران داشته باشد که حوزه مختلف امنیتی و نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را شامل می‌شود. در مقابل چالش‌ها، فعالیت‌های گروه‌های تکفیری در چند سال اخیر فرصت‌هایی را هم برای جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌کند که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

چالش‌ها

۱. چالش‌های نظامی - امنیتی؛ چالش‌ها و تهدیدهای نظامی، مرکز سنتی نگرانی‌های مربوط به امنیت ملی است. معمولاً اقدامات نظامی می‌تواند همه اجزای دولت را تهدید کند. چون استفاده از زور می‌تواند تحولات نامطلوب ناگهانی در سطح گسترده‌ای را سبب

۱. تسنیم، «خودرویی در کانادا شهروندان را زیر گرفت؛ کشف پرچم داعش»، ۱۳۹۶؛
https://www.tasnimnews.com/fa/news

۲. مرکز المستقبل للابحاث و الدراسات المتقدمه، تحرکات مضاده: آلیات «داعش» الخارجیه لمواجهه تراجع نشاطه، ۲۰۱۷؛ https://futureuae.com/ar/Mainpage/Item

به رغم تمام تلاش‌هایی که از سوی حامیان جریان تکفیری در منطقه صورت گرفت، این جریان پس از چند سال قدرت‌نمایی در عراق و سوریه اکنون جایگاه سابق خود را از دست داده است و تقریباً تمام مناطقی که گروه تکفیری داعش در عراق و سوریه تحت کنترل خود داشت باز پس گرفته شده است

شـــود، تهدیدهای نظامی در برنامه امنیت ملی از بالاترین اولویت برخوردارند و اقدام نظامی می‌تواند دســـتاوردهای ارزشـــمند در زمینه سیاست، هنر، صنعت، فرهنگ و همه جنبه‌های انسانی را به وسیله زور از بین ببرد.[۱] گروه‌های تکفیری همچون داعش به عنوان بخشی از جریان سلفیه جهادی شیعیان را رافضی یا مرتد از اسلام می‌دانند، یعنی وضعیتی که شیعیان محکوم به مرگ خواهند بود؛ بنابراین ایران به خوبی از این وضعیت اطلاع دارد و خطرناک‌ترین قسمت کار این است که ایران، ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با عراق دارد و نیروهای عراقی چندان کنترلی بر مرز ندارند.[۲]

۲. چالش‌های سیاسی؛ چالش‌ها و تهدیدهای سیاسی متوجه ثبات سازمانی دولت است. هدف از تهدید سیاسی ممکن است از فشـــار بر حکومت در مورد سیاست خاصی گرفته تا ســـرنگونی حکومت، جدایی‌طلبی و بر هم زدن بافت سیاسی دولت برای تضعیف آن پیش از تهاجم نظامی، متفاوت باشد. جریان تکفیری که اقدامات آن با سیاست‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دشمن ایران هم‌راستا می‌باشـــد، مجموعه‌ای از چالش‌ها را برای جمهوری اسلامی به وجود آورده که مهم‌ترین آن عبارت است از:

الف. تضعیف شیعه؛ یکی از مهم‌ترین اهداف گروه‌های تکفیری و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مقابله با قدرت روزافزون شیعیان منطقه است؛ به همین علت با اندکی دقت به وضوح می‌توان دریافت حوزه تروریسم داعش پیرامون مناطق شیعه‌نشین غرب آسیا است؛ بنابراین ایده‌ال این گروه‌ها تغییر بافت قدرت منطقه از شیعه به اهل سنت است[۳] و این تفکر داعش و متحدانش باعث محصور شدن ایران در مرزهایش می‌شود که این امر تهدیدی جدی علیه امنیت ملی ایران و قدرت شیعیان است.[۴]

1. Buzan, Barry, Waever, Ole, Jaap De Wilde, (1998), Security: ”A New Framework for Analysis”, Lynne Rienner Publishers.

۲. «تسلیحات ایران که داعش باید از آنها بترسد»، همان.

3. Arango, Tim, (2014)”Top Qaeda Leaders in Iraq Reported Killed in Raid”, *The New York Times*, 22 August, p.9-14.

۴. حسین باقری و حسین شمسی، «شـــناخت تهدیدهای سیاسی تداوم حضور امریکا در افغانستان»، *اطلاعات راهبردی*، س ۱۱، ش ۱۱۷، ۱۳۹۲، ص ۳۷.

ب. تجزیه‌طلبی کردها؛ ظهور گروه‌های تکفیری همچون داعش و ضدیت آنها با شیعیان، باعث تسریع در اعلام تجزیه‌طلبی کردهای عراق شده است.[1] پس از فروپاشی نیروهای دولتی در موصل و تکریت، کردها بلافاصله اقدام به تصرف شهرهای مجاور و منابع نفتی آن کردند و مسعود بارزانی خواستار برگزاری همه‌پرسی استقلال شد؛ بنابراین تشکیل دولت کردنشین در عراق می‌تواند تهدیدی برای ایران محسوب شود. اکراد حداقل ده درصد از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. این مسئله چالشی برای امنیت ملی ایران و تمامیت ارضی ایران به حساب می‌آید.[2] در کنار این تهدید، تهاجم گروه‌ها به اقلیم کردستان برای ایران قابل اهمیت بود؛ زیرا در درجه نخست کردها بخشی از ایران فرهنگی و حوزه نفوذ فرهنگی ایران به شمار می‌آیند و می‌توانند همیشه برای ایران هم‌پیمان خوبی باشند. این امر هم ریشه در تاریخ ایران و هم ژئوپلیتیک دارد و از این رو در صورت برتری داعش در اقلیم کردستان و همسایگی‌شان با کردستان ایران، فرصتی برای اشاعه افکار افراطی در میان برخی از لایه‌های ملت برای آنها فراهم خواهد شد و هر کنش و واکنشی که در این منطقه به وقوع بپیوندد و به کاهش قدرت ایران بی‌انجامد، بر قدرت گرفتن رقبای ژئوپلیتیک و حتی ایدئولوژیک ایران کمک کرده و قدرت و منافع ملی ما را تضعیف خواهد کرد.[3]

ج. منحرف کردن روند بیداری اسلامی؛ حرکت بیداری اسلامی یک حرکت ضد امریکا، ضد استبداد و ضد دست‌نشاندگان امریکا در منطقه بود؛ حرکتی بود از سوی مردم در کشورهای مختلف غرب آسیا و شمال آفریقا که علیه متحدان منطقه‌ای امریکا صورت گرفته بود و بعضی از آنها را ساقط و بعضی از آنها از جمله عربستان سعودی را با بحران مشروعیت مواجه کرد. این جنبش‌ها تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران باعث افزایش حاکمیت هویت‌های مذهبی در کشورهای غرب آسیا، افزایش نفوذ جمهوری اسلامی ایران و ناکامی عربستان سعودی در گسترش نفوذ این کشور در منطقه شده است.[4] ولی جریان سلفی جهادی داعش با افکار ظاهری و ضد اسلامی، این حرکت عظیم ضد استکباری و استبدادی را به جنگ بین مسلمانان و شیعه‌کشی تغییر جهت داده است و ایران به عنوان تنها دولت اسلام‌گرای شیعی در جهان به لحاظ مذهبی و ایدئولوژی نمی‌تواند نسبت به سرنوشت شیعیان بی‌توجه باشد.

---

1. Zachary,L&Masters,J. (2015),Islamic State in Iraq and Greater Syria, Council on Foreign Relations, p.74.

۲. سعد میهاو، «چالش داعش بر اقتصاد ایران»، *اقتصاد ایران*، نگاه اول، مرداد ۱۳۹۳، ص ۳.

۳. عطاءالله عبدی، «پیامدهای ژئوپلیتیکی حضور داعش در منطقه محور مقاومت و حوزه نفوذ ایران»، کتابخانه دیجیتالی دید، ۱۳۹۴.

۴. جلال میرزایی و دیگران، «تأثیر تحولات بیداری اسلامی بر روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان»، *پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، س ۴، ش ۲، ۱۳۹۳، ص ۱۶۶.

این مسئله باعث می‌شـــود که ایران وارد یک منازعه ممتد نظامی - سیاسی شود و قدرت چانه‌زنی آن در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای کاهش پیدا کند.[1]

د. تضعیف سوریه به عنوان بخشـــی از محور مقاومت؛ سوریه کشـــوری است که از دهه‌های گذشـــته تاکنون در خط مقدم جبهه مقاومت و پایـــداری در مقابل رژیم غاصب صهیونیستی و حمایت فلسطین قرار داشته و نقشی مؤثر در حمایت از ایران و خنثی‌سازی توطئه‌ها و حیله‌های سران وابسته عرب علیه ایران ایفا کرده است؛[2] ولی کشورهای غربی به همراه متحدان منطقه‌ای خود در غرب آسیا تلاش می کنند از طریق ظرفیت‌های گروه‌های تروریستی، سرمایه‌های راهبردی ایران را در منطقه نابود کنند. آنها برای دستیابی به این هدف، اقدام به بحران‌آفرینی امنیتی در حوزه‌هـــای نفوذ ایران در منطقه کردند و از طریق ایجاد و مسلح کردن داعش در سوریه و عراق به دنبال این هدف مهم هستند.[3] در صورت حذف و سقوط دولت سوریه به دست گروه سلفی جهادی داعش، عمق استراتژی ایران از طریق امریکا، رژیم غاصب صهیونیستی و داعش آسیب می‌بیند و اهداف زیر به نفع دشمنان ایران تحقق خواهد یافت:

۱. در صورت سقوط سوریه به دست گروه سلفی جهادی داعش، گروه‌های جهادی بدون عقبه خواهند ماند؛

۲. حزب‌الله لبنان تنها خواهد ماند؛

۳. راه‌های دسترسی ایران به گروه‌های جهادی به ویژه حزب‌الله مسدود خواهد شد؛

۴. امریکا از طریق سوریه یک گام به ایران نزدیک خواهد شد و حلقه محاصره ایران کامل می‌شود؛

۵. رژیم صهیونیستی از محاصره نجات خواهد یافت؛ ۶. مرزهای جمهوری اسلامی ایران تهدید می‌شوند.[4]

ه. تضعیف حزب‌الله؛ گسترش نفوذ داعش در منطقه و فروپاشی حکومت سوریه به معنی ناامنی برای ایران و حزب‌الله است. ایران توسط امریکا محاصره می گردد و احساس ناامنی

۱. علی احمدی، «تأثیر فرهنگی داعش بر جغرافیای فرهنگی عراق و سوریه»، *فرهنگ اسلامی*، ش ۲۳، ۱۳۹۴، ص ۱۶۵.

۲. مهدی نطاق‌پور و محمدرضا بشارتی، «علل همگرایی بین ایران و سوریه و تأثیر آن بر امنیت سیاسی جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات دفاعی و امنیتی*، ش ۶۳، ۱۳۹۰، ص ۹۸.

۳. احمد زارعان، «زمینه‌های ظهور و گسترش داعش در محیط امنیتی غرب آسیا»، *آفاق امنیت*، س ۷، ش ۲۳، ۱۳۹۴، ص ۱۹.

۴. مهدی نطاق‌پور و محمدرضا بشارتی، *همان*، ص ۱۰۶.

به مرزهای آن ســـرایت می کند.[1] محروم کردن ایران از قطب منطقه‌ای خود یعنی سوریه می‌تواند به قطع بازوی نیابتی ایران یعنی حزب‌الله منجر شود که این مسئله به جایگاه داخلی و بین‌المللی ایران ضربه جدی خواهد زد. از سوی دیگر، خارج کردن ایران از سوریه برای امنیت رژیم صهیونیستی حیاتی است.[2]

و. تغییر در توازن قدرت؛ جبهه مقاومت با محوریت جمهوری اسلامی ایران و عضویت سوریه، حزب‌الله لبنان و گروه‌های مبارز فلسطینی، آرایش سیاسی بازیگران منطقه غرب آسیا را تغییر داده است. پس از سقوط صدام دولت عراق با توجه به ساختار مذهبی خود به محور مقاومت نزدیک شد و ظرفیت بیشتری را به مجموعه امنیتی مقاومت بخشید اما با سرایت ناامنی‌ها به سوریه توسط داعش وضعیت به گونه‌ای دیگر رقم خورد.[3] جایگاه این کشور و پیوستگی امنیت ایران با سوریه موجب شد تا دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، برای ایجاد تغییر در نظام سیاسی سوریه و به دنبال آن، تغییر در ژئوپلیتیک و آرایش بازیگران سیاسی غرب آسیا اقدام کنند. این بهترین موقعیت برای همسایگان عرب مخالف مجموعه امنیتی محور مقاومت بود تا از فرصت به دست آمده در جهت تغییر معادلات غرب آسیا استفاده کنند و نه تنها ایران را از قدرت برتر منطقه‌ای به حاشیه برانند بلکه امنیت ملی این کشور را با چالش مواجه سازند.[4]

۳. چالش‌های اقتصادی؛ از نظر باری بوزان تهدیدات اقتصادی، سخت‌ترین و پیچیده‌ترین تهدیدات در چهارچوب امنیت ملی است. تهدیدات اقتصادی یعنی عدم دسترسی به منابع مالی و بازارهای لازم برای حفظ سطوح قابل قبولی از رفاه و قدرت دولت. تهدیدات اقتصادی اغلب اوقات جزء امور عادی هستند و به راحتی نمی‌توان آنها را با منطق امنیت ملی مرتبط ساخت اما وقتی عواقب تهدید اقتصادی به ماورای حوزه بخش اقتصادی، مثلاً به امور نظامی و سیاسی گسترش می‌یابد، آنگاه مسائل نسبتاً واضح‌تری از امنیت ملی بروز و ظهور می‌نماید. تهدیدات اقتصادی شبیه حمله یک دولت به دولت دیگری است.[5] گروه تروریستی داعش به عنوان نمود عینی تعریف فوق از طریق بی‌ثباتی و ناامنی سیاسی که در منطقه محور مقاومت

۱. علی آدمی و الهام کشاورز مقدم، «جایگاه مجموعه امنیتی محور مقاومت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات سیاسی جهان اسلام*، س ۴، ش ۱۴، ۱۳۹۴، ص ۷.

۲. زهرا باباجانی‌پور، «راهبرد ایالات متحده امریکا در سوریه از ۲۰۱۲-۲۰۱۱»، *مطالعات منطقه‌ای*، ش ۴۸، ۱۳۹۳، ص ۱۳۴.

3. Beaumont, Peter. (2014), How effective is Isis compared with the Iraqi army and Kurdish peshmerga?, The Guardian press, p.9.

۴. علی آدمی و الهام کشاورز مقدم، *همان*، ص ۸.

5. Buzan, Barry, Waever, Ole, ibid, p.157.

بزرگ‌ترین فرصتی که عملکرد داعش برای جمهوری اسلامی ایران و به خصوص جبهه مقاومت به وجود آورده است، مشروعیت بخشیدن به جبهه مقاومت در سوریه، عراق، فلسطین و لبنان است

ایجاد کرده، امنیت اقتصادی این کشورها را که به معنای توانایی تأمین نیازهای جامعه، رفاه اقتصادی و توسعه تجارت، بازرگانی، واردات و صادرات است را تهدید و روابط تجاری ایران با کشور عراق و سوریه را دچار اخلال کرده است.[1]

نگاهی به تحولات مربوط به روابط تجاری ایران با عراق و سوریه در دوره پس از قدرت گرفتن جریان تکفیری در این دو کشور بیانگر چالش‌های اقتصادی قابل توجهی است که این جریان می‌تواند برای جمهوری اسلامی ایجاد کند.

- رابطه تجاری ایران و عراق: در حالی که صادرات غیرنفتی ایران به عراق از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۱ سیری آرام و صعودی را طی کرد و در سال ۱۳۹۱ از مرز پنج میلیارد دلار عبور نمود، در سال ۱۳۹۳ همزمان با قدرت‌گیری داعش در منطقه، با نوعی افت مواجه شد و به حدود ۴٫۶ میلیارد دلار رسید. این آمار در سال ۱۳۹۳ با اندکی رشد به ۴٫۹ میلیارد دلار رسید، اما آمار صادرات هفت‌ماهه ایران به عراق با قرار گرفتن روی عدد ۲٫۹ میلیارد دلار، رشد چندانی را نشان نمی‌دهد. طبق آمارهای رسمی گمرک ایران، واردات ایران از عراق نیز از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۰ با طی یک روند رو به رشد، از مرز ۱۲۳ میلیون دلار عبور کرده، اما از آن پس تاکنون روندی نزولی داشته و در سال ۱۳۹۳ به ۶۰ میلیون دلار کاهش یافته است. آمار واردات هفت‌ماهه ۱۳۹۴ ایران از عراق نیز رقم ۳۳ میلیون دلار را نشان می‌دهد. آمار منتشرشده، از تأثیرات حضور داعش در روابط تجاری ایران و عراق خبر می‌دهد.[2]

- رابطه تجاری ایران و سوریه: صادرات غیرنفتی ایران به سوریه در سال ۱۳۸۸ به میزان ۳۷۱ میلیون دلار بوده و در سال ۱۳۸۹ به صورتی چشمگیر تا ۵۱۶ میلیون دلار افزایش یافته، اما این شاخص تقریباً همزمان با آغاز جنگ‌های داخلی سوریه در سال ۱۳۹۰ با افتی شدید به مرز ۳۶۲ میلیون دلار رسیده است.[3] آمارهای رسمی گمرک ایران نشان می‌دهد این شاخص که در سال ۱۳۹۳ به مرز ۱۰۲ میلیون دلار رسیده، همواره روندی کاهنده را طی کرده است. آمار هفت‌ماهه ۱۳۹۴ نیز نشان می‌دهد این شاخص با رسیدن به عدد ۴۶

۱. علی سبحانی‌نیا، «ناامنی تجارت منطقه را تهدید می‌کند»، دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۴.

۲. رضی میری، «داعش با تجارت ایران چه کار کرد؟»، گفت‌وگوی عضو هیأت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران با «اقتصاد نیوز»، شنبه ۱۸ آذر ۱۳۹۴، ص ۵.

3. Kramer,M. (2014),Syria’s Alawis and Shi’ism, in Shi’ism, Resistance, and Revolution,Boulder, Colorado: WestviewPress, p.13.

میلیون دلار روند کاهنده خود را ادامه داده است. میزان واردات ایران از سوریه نیز از ۱۹ میلیون دلار در سال ۱۳۸۸ به ۱۰ میلیون دلار در سال ۱۳۹۳ رسیده و در سال‌های اخیر مانند صادرات ایران به سوریه روندی کاهنده را طی کرده است.[۱]

۴. چالش‌های اجتماعی؛ امنیت اجتماعی عبارت است از آرامش و آسودگی که جامعه و نظام سیاسی برای اعضای خود ایجاد می‌کند.[۲] باری بوزان بر این اعتقاد است که تهدیدات اجتماعی را به راحتی نمی‌توان از تهدیدات سیاسی جدا کرد. در روابط بین دولت‌ها، تهدیدات خارجی مهم در سطح اجتماعی، به حمله به هویت ملی مربوط می‌شود. از نظر وی تهدیدات اجتماعی زمانی واقع می‌شوند که اصولاً ماهیت اجتماعی یک دولت در معرض خطر قرار گیرد. باری بوزان، امنیت اجتماعی را توان حفظ و ایمنی الگوهای سنتی، زبان، فرهنگ، هویت مذهبی-نژادی تعریف کرده و تحول یا ترتیبات جدید را به عنوان تهدیدی علیه آنها می‌داند.[۳]

آنچه در بحث امنیت اجتماعی اهمیت پیدا می‌کند امنیت انسانی و امنیت فرهنگی است. امنیت فرهنگی عبارت از ایجاد وضعیتی مطمئن، آرام‌بخش و خالی از هر گونه تهدید و تعرض می‌باشد که انسان نسبت به دین، افکار، آداب و رسوم، باورها، ارزش‌ها، میراث فرهنگی، آثار ادبی و... تدارک دیده است. بر اساس این تعریف، امنیت فرهنگی در معنای عینی آن «فقدان تهدید» میراث فرهنگی و آثار و ارزش‌های کسب شده است و در معنای ذهنی آن «فقدان ترس» از هجمه و حمله‌هایی است که ارزش‌ها، آداب و رسوم، اعتقادات و باورها را در معرض خطر استحاله یا نابودی قرار می‌دهد.[۴] گروه داعش به عنوان نمود عینی تعریف فوق با اقدامات تروریستی خود، آرامش، آسایش و امنیت انسانی عراق و سوریه را سلب کرده است. بنابراین حضور داعش با گرایش‌های فرقه‌گرایانه قوی به عنوان یکی از دشمنان ایدئولوژی شیعه و جمهوری اسلامی ایران، در کنار مرزهای ایران با تنوع قومی-فرقه‌ای، تهدیدات اجتماعی را علیه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به همراه خواهد داشت که می‌تواند موارد زیر را شامل شود:

۱. مخدوش کردن جایگاه ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران

---

۱. محمدعلی راسخ، «داعش با تجارت ایران چه کار کرد؟»، گفت‌وگوی دبیر کل پیشین اتاق بازرگانی تهران با «اقتصاد نیوز» شنبه ۱۸ آذر ۱۳۹۴، ص ۴.

۲. عبدالرحمن حسنی‌فر، «دولت و امنیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)، ش ۲۳، ص ۲.

۳. باری بوزان، *مردم، دولت‌ها و هراس*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۷.

۴. حسین عصاریان‌نژاد، «امنیت و قومیت در جمهوری اسلامی ایران»، *دانشگاه عالی دفاع ملی*، ش ۴۸ و ۴۹، ۱۳۸۳، ص ۸۳.

۲. تضعیف انسجام ملی مردم ایران از طریق تنش‌های مذهبی
۳. توسعه مبانی مذهبی متفاوت از ایده نظام سیاسی ایران
۴. بسترسازی برای حرکات افراطی و ایجاد آشوب‌های قومی - فرقه‌ای مسلحانه
۵. تخریب اماکن مقدس اسلامی و تشدید تضاد مذهبی میان شیعه و سنی
۶. تضعیف امت اسلامی از طریق مشروع جلوه دادن پدیده تروریسم و افزایش اسلام‌هراسی

فرصت‌ها

در مقابل چالش‌هایی که قدرت گرفتن گروه‌های تکفیری برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد، فرصت‌هایی هم برای ایران به وجود آمد که مهم‌ترین آنها موارد زیر می‌باشد:

۱. اثبات قدرت منطقه‌ای ایران؛ حضور داعش در کشورهای عراق و سوریه به ویژه پس از حمله داعش به ایزدی‌تبارهای عراق موجب گردید، بیش از چهل کشور دنیا به رهبری امریکا علیه داعش هم‌پیمان شوند تا به اصطلاح داعش را از بین ببرند. این اقدام تقریباً نمایشی در حالی صورت گرفت که برخی از این کشورها از جمله عربستان، ترکیه، امریکا، امارات، قطر و انگلیس در تشکیل و تجهیز داعش نقش بسیار تأثیرگذاری داشتند. جمهوری اسلامی ایران که در این پیمان حضور نیافت، از فرصت استفاده نمود و قبل از اقدام امریکا و هم‌پیمانانش، به کمک دولت و مردم عراق علیه گروه تروریستی داعش شتافت. اقدامات اثربخش ایران موجب گردید که تمام مسئولین عراق و حتی مخالفین جمهوری اسلامی ایران در عراق نیز به تأثیر اقدامات ایران در پیشگیری از سقوط کامل دولت بغداد و اشغال کامل عراق اعتراف نمودند و بارها از ایران تقدیر کردند. این حضور مقتدرانه و اثرگذار، موجب شد اقتدار نظامی و سیاسی ایران در منطقه به همه جهانیان، کشورهای فرامنطقه‌ای و کشورهای منطقه‌ای نظیر عربستان و ترکیه که رقابت شدیدی با ایران در منطقه جنوب غرب آسیا دارند، ثابت شود. از منظر دیگر، این حضور قدرتمند باعث شد بارها غربی‌ها به صورت محرمانه و عادی از ایران بخواهند تا در مبارزه با داعش با آنها هم‌پیمان شوند.[1]

۲. افزایش مشروعیت و اعتبار جبهه مقاومت؛ بزرگ‌ترین فرصتی که عملکرد داعش برای جمهوری اسلامی ایران و به خصوص جبهه مقاومت به وجود آورده است، مشروعیت بخشیدن به جبهه مقاومت در سوریه، عراق، فلسطین و لبنان است. دولت‌های عراق و

۱. حسین مینایی، «تهدیدها و فرصت‌های داعش برای جمهوری اسلامی ایران»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، ۱۳۹۴؛ http://peace-ipsc.org/fa

از دیگر فرصت‌هایی که حضور داعش در منطقه، نصیب ایران کرد، این بود که ارزش مرجعیت دینی و مراجع تقلید را بیش از پیش برای مردم و سایر کشورها آشکار نمود

سوریه اعتبار، توانایی و تناسب اقدامات جمهوری اسلامی ایران را به وضوح درک کرده‌اند. داعش با ورود خود به عراق و سپس حمله به کردستان عراق که هم‌پیمان غرب شده است، نشان داد که به مرزهای سیاسی اعتقادی ندارد و تهدیدی برای جامعه جهانی محسوب می‌شود. افکار عمومی منطقه و جامعه جهانی نیز به این مسئله پی بردند که بحران سوریه منشأ خارجی دارد.[1]

۳. عملیاتی شدن آموزش‌ها و تجربه جنگ‌های چریکی در صحنه نبرد؛ هر چند که نیروهای سپاه قدس در این میادین در قالب مستشارهای نظامی شرکت می کنند اما فهم استراتژیک میدان نبرد در چنین جنگ‌هایی قابل انتقال است. نیروهای نظامی ایران به ویژه نیروهای جدید و جوان که امکان تجربه‌اندوزی از میدان‌های نبرد نظیر جنگ تحمیلی را نداشتند، می‌توانند از این فرصت برای عملیاتی کردن آموخته‌های خود در صحنه نبرد واقعی اقدام نمایند. اطلاعات میدان نبرد، تحرک بالای نیروها و غافل گیری از مهم‌ترین مشخصات جنگ‌های چریکی است. تأکید عمده جنگ چریکی بر تاکتیک‌های جنگ‌وگریز است. در جنگ‌های چریکی مردم می‌توانند هم قدرتمندترین نیرو علیه چریک‌ها باشند و هم هدف اصلی آن؛ چون جنگ چریکی بیشتر برای تحت تأثر قرار دادن و ایجاد رعب و وحشت انجام می گیرد.[2]

۴. اثبات توانایی ایران به عنوان جزیره ثبات در منطقه‌ای بی‌ساختار و بی‌ثبات؛ با ظهور افراط‌گری سیستماتیک در افغانستان به طور اعم و داعش به طور اخص، آتشی از ناآرامی‌های منطقه‌ای در غرب آسیا شعله‌ور گردید که تا به امروز به استثنای معدود کشورهایی در منطقه، دامن اکثر کشورها را گرفته است و موجی از خشونت و بی‌ثباتی را به وجود آورده است. مرزهای شرقی و غربی جمهوری اسلامی ایران برای گروه‌های افراطی تبدیل به مرزهای عایق و نفوذناپذیر شده که به استثنای چند حمله پارتیزانی مستحکم باقی‌مانده است. در واقع، ایران به عنوان آخرین و قدرتمندترین حلقه کشورهای شیعی و محور مقاومت در منطقه بحران‌زا و آشوب‌خیز غرب آسیا، همچنان باثبات باقی‌مانده است.[3]

۱. حسین توسلی، «تهدیدات و فرصت‌های عملکرد داعش برای جمهوری اسلامی ایران»، خبرگزاری فارس، ۱۳۹۳؛ http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930402001177

۲. مسلم گلستان، «چالش‌ها و فرصت‌های ظهور داعش برای ایران»، دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۴؛ http: //www. irdiplomacy.ir/fa/page/1947944

۳. همان.

۵. ارتقاء جایگاه مرجعیت دینی؛ از دیگر فرصت‌هایی که حضور داعش در منطقه، نصیب ایران کرد، این بود که ارزش مرجعیت دینی و مراجـــع تقلید را بیش از پیش برای مردم و سایر کشورها آشکار نمود. پس از حضور داعش در عراق و تصرف تعدادی از شهرهای این کشور آیت‌الله سیستانی، مرجع تقلید شیعه، در فتوایی اعلام کرد شهروندانی که قادر به حمل اسلحه هستند، وظیفه دارند که در دفاع از کشور و مردم خود و اماکن مقدس، به نیروهای امنیتی کشور بپیوندند. مردم به ندای این مرجع دینی به نحو چشم‌گیری لبیک گفتند و موج عظیمی از نیروی مردمی جهت مبارزه با گروه داعش در عراق ایجاد گردید که حضور این نیروها موجب توقف پیشروی‌های داعش در عراق و شروع اضمحلال این گروه تروریستی گردید.[۱]

نتیجه‌گیری

نتیجه اقدامات و سیاست‌های برخی قدرت‌ها و به ویژه ایالات متحده امریکا در عرصه منطقه‌ای و به ویژه غرب آسیا، ایجاد، پرورش و تکثیر نوع جدیدی از جریان تکاملی تکفیری تحت عنوان دولت اسلامی عراق و شام (داعش) بود که در واقع با اشغال بخش‌های وسیعی از کشور عراق و سوریه، توانست بر قسمتی از محور مقاومت تسلط پیدا کند. محور مقاومت و جغرافیای تحت پوشش آن به عنوان منطقه ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران نیز است و هر گونه بی‌نظمی و بی‌ثباتی سیاسی و نظامی در هر یک از کشورهای حوزه استراتژیک شیعه، باعث بی‌ثباتی و تهدید امنیت ملی این مجموعه می‌شود. بنابراین داعش به عنوان محصول جریان نظام سلطه، عامل تهدید، بی‌ثباتی و بی‌نظمی در این منطقه شده و چالش‌های گسترده‌ای را علیه امنیت جمهوری اســـلامی ایران و محور مقاومت در ابعاد امنیتی - نظامی، سیاســـی، اقتصادی و اجتماعی به همراه داشته است. از آنجایی که داعش ثروتمندترین گروهک تروریســـتی است، در صورت دســـت‌یابی به تجهیزات نامتعارف، بی‌تردید از آن علیه دشمنان خود استفاده خواهد کرد.

داعش در بعد نظامی، بقا و امنیت فیزیکی عراق و ســـوریه را به مخاطره انداخته است و تنگناهایی را هر چند اندک برای جمهوری اسلامی فراهم کرده است. در این روند ایران با داشتن ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با عراق و رشد و گسترش داعش در افغانستان از ناحیه مرزهای غربی و شرقی خود در معرض خطر و تهدید جریان تکفیری قرار گرفته بود. از منظر سیاسی، با تضعیف دولت سوریه، حزب‌الله لبنان، عراق و سایر کشورهای همسو، با تحرکات

۱. حسین مینایی، همان.

امریکا و برخی کشورهای مرتجع عربی باعث منحرف کردن بیداری اسلامی، تضعیف دوباره شیعیان و حضور دوباره نیروهای امریکا در قالب اتحاد و ائتلاف و چرخش توازن قدرت به سمت رژیم صهیونیستی و کشورهای میانه‌روی عربی می‌شد. از جنبه اقتصادی، با تسلط بر بخش‌هایی از محور مقاومت باعث کاهش روند تجارت صادرات و واردات بین ایران، سوریه و عراق شده و در صورت تسلط بر ژئوپلیتیک انرژی شیعه باعث اختلال در صدور انرژی، تغییر موقعیت ژئوپلیتیک ایران و تغییر موازنه به نفع امریکا می‌شود که این امر می‌توانست برای ایران هزینه‌هایی را در منطقه در پی داشته باشد. از نظر اجتماعی، باعث مخدوش شدن جایگاه فرهنگی و اجتماعی ایران در منطقه و توسعه مفاهیم غیرسازنده و ناهنجار خارج از ایده‌ها و ارزش‌های نظام سیاسی گردیده و در صورت تسلط کامل بر محور مقاومت می‌تواند باعث ایجاد تنش‌های قومی- فرقه‌ای، بسترسازی برای تقویت و توسعه گروه‌های افراطی، تشدید منازعات در منطقه غرب آسیا و نهایتاً برخوردهای مسلحانه در مرزهای ایران باشد.

سرنوشت نکبت‌بار یک گانگستر سیاسی؛ مهدی هاشمی، آغاز و پایان یک مرداب

غلامرضا خارکوهی[1]

اشاره

سرگذشت سید مهدی هاشمی با بسیاری از زندگی‌نامه‌ها متفاوت است. زندگی او شبیه گانگسترهای قرن هجده اروپا بود. وجود او آکنده از خودخواهی، قدرت‌طلبی و نفرت از مردم بود. به راحتی مخالفان خود را تهدید به مرگ می‌کرد و اگر شرایط فراهم می‌شد این تهدید را عملی می‌ساخت. به همین لحاظ فراز و فرود زندگی او آینه عبرتی است برای کسانی که خشونت و خونریزی را مبنای مجادلات سیاسی قرار می‌دهند و دین را ابزار تمایلات حیوانی خود ساخته و از جبهه حق جدا شده و باطل را آرمان فعالیت‌های اجتماعی خود می‌سازند. این مقاله مروری بر زندگی این گانگستر سیاسی است. نه از این جهت که این زندگی ارزش تاریخی دارد بلکه از آن جهت که مهدی هاشمی‌های دیگر که کم نیستند، در تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی ایران، از سرنوشت نکبت‌بار این گانگستر عبرت بگیرند. بدون شک آنچه در این مقاله آمده قطره‌ای از دریای گفتنی‌هاست؛ زیرا شـــرح مبسوط روش‌ها، شگردها

1. تاریخ‌نگار انقلاب در استان گلستان

و شیطنت‌های او در قبل و بعد از پیروزی انقلاب اســـلامی در اصفهان، قم و تهران و نهاد نهضت‌های آزادی‌بخش خارج از کشور و از همه مهمتر در بیت شیخ حسینعلی منتظری در دوران قائم‌مقامی، جعبه سیاهی است که رمزگشایی آن ظرفیتی فراتر از یک مقاله می‌طلبد.

شناسایی اولیه

مهدی هاشمی فرزند سید محمد، متولد سال ۱۳۲۳، اهل قهدریجان استان اصفهان است. خانواده‌اش مذهبی و پدرش از روحانیون منطقه بود و افرادی مثل حســـینعلی منتظری در سال‌های آغازین طلبگی نزد او تحصیل کرده‌اند. ســـید مهدی در سال ۱۳۳۰ وارد دبستان «جلالی» شد و پس از پایان دوره ابتدایی، با اصرار پدرش در سال ۱۳۳۶ راهی حوزه علمیه «جده بزرگ» اصفهان گردید. سال ۱۳۴۱ به توصیه برادر بزرگترش سید هادی که ساکن قم بود و بعدها داماد حسینعلی منتظری شد، به این شهر عزیمت کرد و در مدرسه حجتیه به ادامه تحصیل علوم اسلامی پرداخت.[۱] شروع درس او در قم مصادف با آغاز نهضت امام خمینی علیه رژیم پهلوی و قیام ۱۵خرداد سال ۱۳۴۲ بود، که تأثیر زیادی در بینش سیاسی عموم طلاب قم و بیداری آنها داشـــت. او چندی بعد متأثر از این فضای انقلابی، به مسائل سیاسی و مبارزاتی علاقه‌مند شد و به مطالعه منابع غیراسلامی و غیرشیعی پرداخت و به تدریج اندیشه‌های التقاطی در ذهن او شکل گرفت.[۲]

مبانی فکری سید مهدی هاشمی

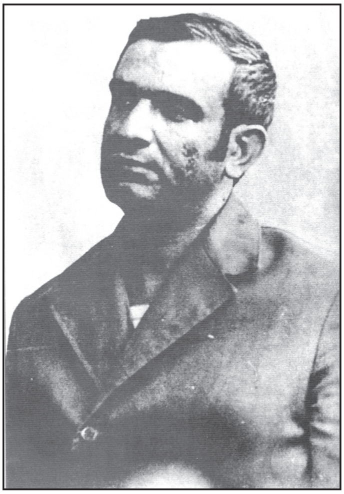

آنچه شخصیت و سرنوشت سیاسی سید مهدی هاشمی را رقم زد مبانی فکری او بود که از اواسط دهه چهل تا اواسط دهه پنجاه شکل گرفت. در این دوره او رؤیاهای آشفته‌ای داشت و دچار مشکل در انتخاب هدف، روش و ابزاری بود که خود با خامی و بی‌تجربگی برگزید، بی آن که با نیک‌اندیشـــان مشاوره نماید یا راه رفته نیکان را دنبال کند. به این ترتیب، او در اوج جوانی بنیان فکری‌اش را کج نهاد و حاصل آن مردابی بود که خود برای خود ساخت

۱. برخی از اعداد تاریخی تقریبی است.

۲. غلامرضا خارکوهی، *فراز و فرود آیت‌الله منتظری*، در دست انتشار.

و هرگز از آن رها نشد. او در اعترافاتش اذعان کرده که قبل و بعد از پیروزی انقلاب دچار «انحراف و لغزش‌های فکری» بوده و این انحرافات را در سه محور بیان می‌کند:

الف. نپیمودن راه صحیح برای دستیابی به تفکر اصیل اسلامی؛

ب. نپرداختن به تهذیب نفس؛

ج. عدم توازن و اعتدال در بینش‌ها و گرایش‌ها و کنش‌ها.[1]

سید مهدی هاشمی زندگی را چیزی جز سیاست، ستیز و تزویر نمی‌دید. سخنرانی‌ها و مقالات و درس‌های او گویای این واقعیت است که برداشت او از تشیع، نسبتی با آموزه‌های مکتب اهل بیت نداشت. از دیدگاه او اسلام و تشیع، تنها «مکتب‌ستیز» است، و تعلیم و تربیت، زهد، عرفان، اخلاق، آرامش و امنیت در این مکتب جایی ندارد. حتی ابعادی از زندگی ائمه همچون یاری مستمندان، عدالتخواهی، زهدگرایی و سایر صفات والای اخلاقی آنها را سعی می‌کند از این جنبه تحلیل و تفسیر نماید؛ در حالی که اسلام و تشیع، مکتب جامعی است که به همه ابعاد وجودی انسان و همه نیازهای جامعه توجه دارد.[2]

سید مهدی هاشمی قیام امام حسین(ع) را صرفاً یک واقعه سیاسی و فاقد جنبه‌های غیبی و ماورایی ارزیابی می‌کرد. نوارهای درسی، سخنرانی‌ها و نوشته‌های او، بی‌تفاوتی و احیاناً مبارزه عوامل باند وی با عزاداری حسینی، برافراشتن پرچم سرخ به جای کتیبه سیاه، و عدم تقید او به روضه‌خوانی در منبرهایش،[3] شواهدی بر این ادعاست.[4] البته او در هر مجلس و منبری دیدگاه علمای شیعه را در مورد حرکت امام حسین(ع) زیر سؤال می‌برد.

سید مهدی هاشمی در صفحه ۳، جلد ۷ پرونده خود می‌گوید:

> ضعف معنویت و اخلاق اسلامی [در من]... مزید بر علت‌ها شده بود و توجه‌ام به خدا و معنویات کاسته شده بود، و لذا [من] در محاسبات اسلامی و برداشت از روایات اسلامی دچار ابتذال و لغزش‌های فراوان گشتم.[5]

سید مهدی در اصفهان پیرو تفکرات روحانی گمراهی به نام سید جواد غروی اصفهانی بود و قبل از انقلاب مکرر در منبرهای او شرکت می‌کرد و او را «استاد عالیقدر» خود می‌دانست.

---

۱. نوار شماره یک بازجویی و اعترافات سید مهدی هاشمی در آرشیو وزارت اطلاعات.

۲. بن‌بست؛ *مهدی هاشمی، ریشه‌های انحراف*، اداره کل اطلاعات استان اصفهان، بهمن سال ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۵-۳۴.

۳. سید مهدی هاشمی چون ملبس به لباس روحانیت بود گاهی در مجالس به منبر می‌رفت و سخنرانی می‌کرد.

۴. *بن‌بست؛ مهدی هاشمی*، همان، ص ۳۴.

۵. *همان*، ص ۳۱.

غروی افکاری شبیه به وهابیون داشت.[1] امام خمینی در سال ۱۳۴۹ فتوا داده بود که «حضور در جماعت و منبر این شخص حرام و موجب گمراهی» است، و آیت‌الله خویی «شخص مزبور را از مصادیق واضحه ضال و مُضل» معرفی کرده بود.[2]

سید مهدی هاشمی با اشاره به این که در آن دوره، سید جواد غروی اصفهانی در انحطاط فکری‌اش بیشترین تأثیر را داشته، می‌گوید:

> ایمان و اعتقاد به افکار و اندیشه‌های آقای غروی در اصفهان که برداشت‌ها و استنباطات شاذی از اسلام داشت، و از سوی دیگر تأثیرگذاری الگوهایی نظیر انقلاب مصر و چین و ویتنام، نقطه کجروی و کج‌اندیشی - ولو به صورت خفیف - [در من] منعقد کرده است... در آن زمان تعبدها و پاکمنشی‌های بسیاری سقوط کرده، تا آنجا که بدبینی به دعا و گریه و روضه اباعبدالله‌الحسین(ع) و فاصله گرفتن با اسلام و فقه سنتی و روحانیون سنتی، و از آن طرف گرایش به استدلال و تعقل محض و ارایه بینش‌های مدرن اسلامی از آیات و روایات، و جست‌وجوی دلیل برای مبارزات مسلحانه و کار تشکیلاتی، به صورت یک جو عمومی در آمده بود. بیماری التقاط و برداشت‌های سطحی از قرآن و روایات اساس حرکت فکری‌مان شده بود... در آن شرایط روش‌هایی را در بحث‌های خود می‌پذیرفتیم که نام آن امروز التقاط است.[3]

---

۱. آنها جماعتی بودند با ماهیت وهابی، که بسیاری از عقاید مذهب شیعه را خرافی می‌دانستند و به انکار ادعیه ائمه، غیبت امام زمان(عج)، معجزات ائمه، رد معراج جسمانی پیامبر(ص)، حرام کردن تقلید از مراجع، و بدبین کردن مردم نسبت به اسلام و روحانیت می‌پرداختند و حتی زیارت امام رضا(ع) را گورپرستی می‌دانستند و مخالف زیارت ائمه و سفر کربلا بودند. جشن و چراغانی برای میلاد ائمه و ساختن حسینیه و اماکن مشابه آن را بدعت می‌پنداشتند و نامگذاری «حسین» را روی فرزندان منع می‌کردند. عصمت حضرت فاطمه زهرا(س) و مسئله شفاعت را منکر می‌شدند، وجود شیطان، وجود ملک، لیله‌القدر، علم امام، و سجده بر تربت امام حسین(ع) را انکار می‌کردند و از قرآن یک تفسیر صرفاً تعقلی ارایه می‌کردند. گرچه آنها مذاهب تشیع و تسنن را بدعت می‌دانستند، اما همه تهاجمشان به تشیع بود و تمام تلاش آنها بر کمرنگ کردن جایگاه ائمه و فرهنگ تشیع در جامعه متمرکز بود. آنها مخالف نظریات عامه علما و روحانیت درباره احکام اسلامی بودند و حتی در هنگام فوت آیت‌الله‌العظمی بروجردی ابراز خوشحالی می‌کردند و به یکدیگر تبریک می‌گفتند و شیرینی پخش می‌کردند. به طوری که این تفکر موجب انحراف افراد زیادی و ایجاد دو دستگی بین مردم مسلمان و اتخاذ موضع خصمانه علیه علمای اسلام شد. رژیم پهلوی نیز از این گروه در منطقه اصفهان حمایت و روحانیون مخالف آنها را ممنوع‌المنبر می‌کرد. ر.ک: *همان*، ص ۴۱-۳۷.

۲. *همان*، ص ۴۰-۳۹.

۳. پرونده سید مهدی هاشمی، ج ۷، ص ۳.

آیت‌الله شمس‌آبادی یکی از مقتولان باند مهدی هاشمی

باند سید مهدی هاشمی حتی آیت‌الله شمس‌آبادی را تحت تأثیر افکار وهابی‌منش آقای غروی اصفهانی به قتل رسانده بودند.[1] علاوه بر این، سید مهدی تحت تأثیر افکار سیاسی و مذهبی سید قطب- روحانی انقلابی اهل تسنن مصر- و گروه اخوان‌المسلمین قرار داشت و در کتاب تفسیر قرآن سید قطب، او بیشتر آیات جهاد اسلامی را بررسی می‌کرد. سید قطب در تفسیر قرآن مشرب تفسیر به رأی داشت و تنها آرا و افکار او را مطلق می‌دانست و روش و نگاه او را می‌پسندید. چنان که خود می‌گوید: «در تعقل و تعبد، من روشی داشتم که سید قطب در تفسیر ابعاد سیاسی- اجتماعی قرآن داشت.»[2]

سید مهدی هاشمی می‌گوید:

> یک عامل دیگر از زمانی شروع شد که ما به [بررسی و مطالعه] منابع خارجی بیشتر مشغول شدیم، یعنی کتاب‌های دانشمندان اسلامی را که اکثراً اهل سنت هستند... اعم از سید قطب و اَلازهَر یا اُردن یا لبنان یا الجزایر، که طبیعتاً برخورد آنها، دیدگاه‌های آنها... حالت سمبل برای ما ایجاد کرده بود.[3]

۱. بن‌بست؛ *مهدی هاشمی*، همان، ص ۴۵.
۲. *همان*، ص ۵۷-۵۶.
۳. *همان*، ص ۵۹.

او در حالی اندیشه‌های خود را از علمای اهل سنت اخذ و از آنها تمجید می‌کرد که روحانیون بزرگ شیعه را- به اتهام کهنه‌گرا بودن- زیر سؤال می‌برد. به طور مثال او در سخنرانی مورخ ۱۳۶۱/۱۲/۲۴ در جمع طلاب جوانی که می‌خواستند اولین سال تحصیلی خود را آغاز کنند و با دنیایی از تعبد و علاقه به فضای ملکوتی حجره‌ها وارد شوند، به سخنرانی پرداخت و شروع به بدگویی از روحانیت کرد. او گفت:

متاسفانه در طول تاریخ، یک عده از روحانیون به خاطر بی‌تقوایی و ضعف مادی و ضعف تقوا رو آوردند به این قطب‌های ضدمردمی و غیرمردمی، [در نتیجه] به مرور زمان یک نوع فقاهت غیرمردمی در فقه ما و در حوزه‌های ما شکل گرفته. همین بازی‌هایی که الان می‌بینید و گاه بی‌گاه زمزمه‌اش بلند می‌شود، این ریشه‌های واقعاً سیاسی دارد و ریشه‌های اقتصادی دارد... یک زمانی آنقدر گرایش روحانیت به سلاطین زیاد بوده که شما در اوایل بسیاری از کتب می‌بینید که علمای ما از سلاطین زمان آنقدر تعریف می‌کنند مثل این که- نعوذبالله- از امام زمان تعریف می‌کنند... مرحوم ملا هادی سبزواری از متکلمین و فلاسفه بنام و مشهور مذهب ماست و از متأخرین مذهب ما هم هست و لیکن خُب با حکومت زمان با ناصرالدین شاه خیلی نزدیک بودند... یعنی این طوری بوده، حتی خوبان ما هم با اینها مألوف بودند و مأنوس بودند.[1]

او در این سخنرانی همه علمای تشیع را وابسته به دربار پادشاهان و سلاطین و سرمایه‌داران معرفی می‌کند! چون نسبت به علما و بزرگان تشیع بدبین بود. چنان که خود در اعترافاتش می‌گوید:

ما به دنبال همان بینش نوگرایی و تجددطلبی در مسائل اسلامی که از مرحوم [دکتر علی] شریعتی و سایر الگوهای خارجی گرفته بودیم، یک حالت بی‌حرمتی و بی‌اعتمادی حس می‌کردیم در خودمان نسبت به شخصیت‌های گذشته اسلام و تشیع.[2]

البته قبل و بعد از پیروزی انقلاب، مطالب مختلفی از سید مهدی هاشمی درباره جهان‌بینی اسلامی، شهادت، ایمان، عمل صالح، مقاومت، خلق عظیم، تمحیص، شناخت، جهاد اکبر، ۱۵ خرداد، اخلاق اسلامی و... یا به صورت کلاس و سخنرانی ارایه یا در قالب مقاله منتشر

۱. *همان*، ص ۱۷۷.
۲. نوار شماره یک بازجویی و اعترافات سید مهدی هاشمی در آرشیو وزارت اطلاعات.

شد. به طور مثال ایشان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی - احتمالاً سال ۱۳۵۵ - سخنرانی مفصلی درباره «شهادت» انجام داده که یک بحث تحلیلی و مستند به شواهد تاریخی و آیات قرآن است و با مسائل سیاسی روز و مبارزه علیه رژیم پهلوی ترکیب کرده است. ولی سر و ته برخی نکات آن گنگ و نامفهوم است و بیشتر بازی با کلمات می‌باشد. این بحث ظاهراً با ویرایش جدید در اوایل پیروزی انقلاب به صورت جزوه‌ای در قطع رقعی - در ۲۸ صفحه - به چاپ رسید. مطالب این جزوه نشان می‌دهد که سازمان تفکر او «هدفی» است. او اسلام را یک هدف انقلابی می‌داند و برای تحقق آن چهار ابزار انقلابی معرفی می کند: قلم، بیان، عمل و خون.[1] او می‌نویسد:

> تناسب وسیله و هدف ایجاب می کند، اسلام را که کلاً یک «هدف انقلابی» است مربوط به یک وسیله انقلابی بدانیم. وسایل و افزاری که سازندگی مکتب نورانی اسلام را می‌تواند تأمین کند عبارت‌اند از: قلم، بیان، عمل و خون.[2]

او در ادامه ضمن ارایه شواهدی از آیات قرآن و مثال‌های تاریخی و تطبیق آن با افکار خود، می‌نویسد:

> بنابر این قاعده، مکتب اسلام پس از توسل به قلم، بیان و عمل، به خون و دامن شهادت چنگ می‌زند.[3]

در خرداد سال ۱۳۵۸ مقاله‌ای از سید مهدی هاشمی تحت عنوان «۱۵خرداد سرآغاز انقلاب اسلامی ایران» در نشریه انجمن اسلامی دانش‌آموزان قم منتشر شد که سیری از رویدادهای نهضت امام را از اول فروردین سال ۱۳۴۲ تا کشتار ۱۵خرداد آن سال ترسیم نموده و در پایان نوشته است:

> ۱۵خرداد برخلاف پاره‌ای تحلیل‌های مغرضانه که گروه‌های روشنفکر آن زمان ارایه می‌دادند، نقطه عطفی در مبارزات انقلابی ملت مسلمان ایران به شمار رفته و ابعاد گوناگون سیاسی - ایدئولوژیک نهضت را به طور کامل نمایان ساخت. چه آن که نشان داد، توده محروم ایران به طور همه‌جانبه به ندای پیشوای انقلاب پاسخ داده و نغمه‌های وحی خدا بر دل‌ها نشسته و

---

۱. سید مهدی هاشمی، *شهادت*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۱۲.
۲. *همان*.
۳. *همان*، ص ۱۴.

اقشار مردم با حُسن ظن از نهضت اسلامی استقبال می کنند.[1]

او در ۲۹ تیر سال ۱۳۶۰ در مصاحبه مفصلی که درباره شهید محمد منتظری داشت، خود را یکی از بنیانگذاران اولیه سپاه پاسداران در اوایل پیروزی انقلاب معرفی کرد که همراه شهید منتظری، کلاهدوز، سرهنگ نامجو و دکتر آیت در گارد دانشگاه تهران یکی از بخش‌های سپاه را تشکیل داده‌اند.[2]

سید مهدی هاشـــمی در ســـخنرانی خود تحت عنوان «نقش اراده، علت و معلول» تنها «آشـــنایی به زبان عربی» را برای شناخت احکام سیاســـی، اخلاقی و اقتصادی قرآن کافی می‌داند![3] او با این سطحی‌نگری، جلسه تفســـیر قرآن برگزار می کرد که مدت‌ها به طول انجامید.[4] شیوه تدریس او در این جلسات به گونه‌ای بود که نسل جوان را به نقطه‌ای سوق می‌داد که جز سطحی‌نگری، برداشت صریحاً تعقلی، حذف تعبد و معنویت و در یک کلمه جز «التقاط» نتیجه دیگری نداشت. او می‌خواست در کوتاه‌ترین زمان شیوه تفسیر قرآن را به طلبه‌ها و دانشجویان جوان بیاموزد. ادعای سید مهدی هاشمی در خصوص شیوه جدید تفسیر قرآن، سفسطه و تحریفی آشکار و روشی غیر کارشناسی بود.[5]

او در سخنرانی دیگری به نام «رازهایی از حج»، تصویری از استطاعت ارایه می‌دهد که هم خلاف قرآن و سنت است و هم خلاف فتوای فقها و مفسران وحی.[6]

او سخنرانی‌های دیگری به نام «تجسم عاشـــورا» و «شخصیت کودک» دارد که هر یک قابل نقد است.[7]

اصل تضاد از اصول دیالکتیک است و حاوی دو قانون: «هر پدیده‌ای حاوی تضاد است» و «هر حرکتی به علت تضاد است». بطلان این اصل و نظریه مارکسیستی که گروه‌های چپ و التقاطی مثل سازمان مجاهدین خلق و جنبش مسلمانان مبارز (امتی‌ها) و... در تحلیل‌های خود از آن بهره می‌جستند، به اثبات رسیده است. اما سید مهدی هاشمی وقایع تاریخ اسلام و برخی از مفاهیم قرآن را بر مبنای این اصل مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد. از جمله در سخنرانی‌های خود تحت عناوین: «اتحاد و اختلاف از دیدگاه اسلام»، «تضاد حق و باطل عامل

۱. «۱۵خرداد سرآغاز انقلاب اسلامی ایران»، سید مهدی هاشمی، نشـــریه انجمن اسلامی دانش‌آموزان قم، خرداد سال ۱۳۵۸، ص ۱۰.

۲. *فرزند اسلام و قرآن*، تهران، واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۲، دفتر دوم، ص ۱۰۴۰.

۳. *بن‌بست؛ مهدی هاشمی*، همان، ص ۵۰.

۴. حداقل برگزاری ده جلسه از درس «تفسیر قرآن» سید مهدی هاشمی را ما اطلاع داریم.

۵. *بن‌بست؛ مهدی هاشمی*، همان، ص۱۲۸ و ۱۳۰.

۶. *همان*، ص ۱۶۰ و ۱۶۲.

۷. *همان*، ص ۱۳۲.

سید مهدی هاشمی زندگی را چیزی جز سیاست، ستیز و تزویر نمی‌دید. سخنرانی‌ها و مقالات و درس‌های او گویای این واقعیت است که برداشت او از تشیع، نسبتی با آموزه‌های مکتب اهل بیت نداشت. از دیدگاه او اسلام و تشیع، تنها «مکتب‌ستیز» است، و تعلیم و تربیت، زهد، عرفان، اخلاق، آرامش و امنیت در این مکتب جایی ندارد

تکامل اجتماعی» و «فرازهایی از سوره قدر»، که در سخنرانی اخیر، او ضمن بر شمردن واژه «امامت» در کنار «خلافـت»، تلویحاً نظریه غروی اصفهانی را - که قائل به عدم حجیت قول و تقریر و سنت ائمه و پیامبر اکرم(ص) اسـت - تبلیغ می‌کند. وی در این سخنرانی حتی شهادت حضرت علی‌اکبر - فرزند امام حسین(ع) را در کربلا - پیامد «اصل تضاد» معرفی می‌کند.[1]

در آذرماه سال ۱۳۵۹ متن سخنرانی سید مهدی هاشمی در پادگان سعدآباد تهران طی دو شماره پیاپی در هفته‌نامه *پیام انقلاب* - ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کشور - منتشر شد. او در این سخنرانی ضمن بیان تعدادی از احادیث ائمه اطهار، برخی از مصادیق صفات حسنه و صفات رذیله را برشمرده و می‌گوید:

> برخورد ما به عنوان پاسـدار در متن جامعه و با مسـائل و با انسان‌ها خیلی حساس است و ظریف است، و ما متخلق به اخلاق اسلامی باشیم یا نباشیم، مراعات بکنیم یا نکنیم، تفاوتش کم نیست، تفاوت خیلی زیاد است. مخصوصاً در شرایط کنونی که دشمن با همه حیله‌ها و با همه اَشکال سعی بر این دارد که یک برخورد ساده پاسدار مسلمان صادق را بیابد «آتو» قرار دهد، مُستمسـک قرار بدهد، برای کوبیدن کل سپاه، و از [این] طریق کل سپاه، یعنی کل امامت، کل انقلاب و کل اسلام [را بکوبد].
>
> پس در مرحله‌ای که موقعیت سپاه به جایی رسیده است که یک برخورد ساده از یک نفر یا یک واحد با یک مسئله یا با یک امت باعث سرافکندگی و ذلت اسلام و مسـلمین خواهد شد مراعات اخلاق اسـلامی برای ما از واجب‌ترین واجبات می‌شود.[2]

او سپس به پاسداران تأکید کرد که در برابر وسوسه‌ها و القائات شیطانی مراقبت و مقاومت نمایند، و می‌گوید:

> در محدوده فردی انسـان، در رابطه با اخلاق اسـلامی و نوسـان‌ها و

۱. *همان*، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲. *پیام انقلاب*، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کشور، ش ۲۱، تاریخ ۱۲ آذر سال ۱۳۵۹، ص ۲۷.

لغزشگاه‌ها و وسوسه‌ها و القائاتی که شـــیطان می کند با ما، همیشه و همه ساعت باید ما متوجه باشـــیم که همین صبر ما و همین پایداری ما عاقبت شیرینی دارد.[1]

سید مهدی هاشمی در حالی به پاسداران درس اخلاق می‌داد که خود ضد اخلاق بود. او در شرایطی سخن از حفظ حرمت سپاه و امام و انقلاب و اسلام به میان می آورد که خود بدترین بی‌حرمتی‌ها را درباره این مقدسات مرتکب شده و خود را بازیچه القائات شیطانی کرده بود. او همچنین در کلاس درس خود تحت عنوان «تشکل از دیدگاه اسلام» در تاریخ ۱۳۶۳/۸/۱۴ مخاطبین خود را به سمت «اجتهاد به رأی» و برداشت‌های التقاطی از قرآن سوق می‌دهد.[2]

همین تفکرات غلط باعث شد که سید مهدی هاشمی به رأی و برداشت خود عمل نماید و مجوز خشونت‌ها و قتل‌های متعدد را صادر کند. چنان که خود می گوید:

نمونه‌های بارز این ملاک های شرعی را من خودم بیشتر در همان قتل‌ها می‌بینم که مستقیماً دخالت داشتم و مجوز به افراد می‌دادم.[3]

سخنرانی‌های سید مهدی هاشمی چنان آکنده از خشونت بود که گاهی عده‌ای از جوانان تحت تأثیر سخنان او به دنبال تهیه اسلحه و تسویه‌حساب و قتل برخی از افراد می‌رفتند. او معتقد به جهاد ابتدایی از نوع تهاجمی آن بود. در این راستا با استناد به بخشی از وقایع تاریخ اسلام، رفتارهای خشونت‌آمیز خود را رنگ مذهبی می‌داد. خودش می گوید:

ما در این اواخر - حالا - [با] اســـتناد به یک سلسله از قرائن و شواهد، یا حرف بعضی از بزرگان، جهاد اسلامی را یک جهاد صددرصد تهاجمی تحلیل می کردیم. مضافاً به این که توسل به خشونت را و کارهای قهرآمیز را در کار جهاد اسلامی یک مقدار مطلق می کردیم.[4]

برداشت‌ها و استنادات او از تاریخ اسلام و احکام قرآن بسیار سطحی و عجولانه بود. زیرا سواد عمیق حوزوی نداشت. چند سالی در دوران جوانی به حوزه علمیه رفته بود و رها کرده بود. او از حوزه فقط لباس روحانیت را داشت که آن را هم همیشه نمی‌پوشید. او در اصل در اوج جوانی یعنی در سن ۲۲سالگی - به گفته خودش حدود سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶، کلیه اوراق و دفاتر دروس حوزوی خود اعم از: تقریرات فقه، اصول، فلسفه و عقاید اسلامی را پاره

---

۱. *همان.*

۲. *بن‌بست؛ مهدی هاشمی*، همان، ص ۵۱-۵۰.

۳. *همان*، ص۱۹۵.

۴. *همان*، ص۲۰۷-۲۰۶.

و نابود کرده بود و این کارش را «رمزی برای مبارز بودن» تلقی می کرد![1]

علاوه بر این، او با گرایش التقاطی به افکار مختلف مثل «ژان ژاک روسو» یکی از فلاسفه سیاسیِ خشونت‌طلبِ غرب،[2] معمر قذافی دیکتاتور لیبی،[3] مائو رهبر انقلاب کمونیستی چین، سید قطب و گروه اخوان‌المسلمین و مبارزات چریکی الجزایر، الفتح و رهبر آن یاسر عرفات در فلسطین، به اضافه پذیرش دیدگاه‌های ضد روحانی دکتر علی شریعتی، خود را در مسیر خطا انداخت. مضاف بر این، با شناخت سطحی از علوم اسلامی، افکار التقاطی، روحیه خشونت و تهاجمی، ضعف تعبد و معنویت و تقوا، خودرأیی، نداشـــتن یک چهارچوب فکری ثابت و صحیح، آشفتگی فکری، تفکر خودمحورانه، عمل‌زدگی و سیاست‌زدگی، خود را در مسیری قرار داد که جز گمراهی و تباهی حاصلی نداشت. به خاطر همین گونه خطرات است که امام خمینی معتقد به تقدم تزکیه بر مبارزه بود، در حالی که سید مهدی هاشمی اصالت را به مبارزه می‌داد و این تفکر موجب سقوط اخلاقی و فکری او شد.[4]

کم‌توجهی او به تعبد و معنویت و تأکید بیش از حد بر عقل و خرد شخصی موجب شد که به جای تبعیت از ولایت فقیه، از شخص خودش تبعیت نماید. چنان که می گوید:

> ضعف تعبد و معنویت و پرداختن به تعقل و تجزیه و تحلیل، و این که همه چیز را با منطق تعقلی باید فهمید، که به دنبال این انحراف فکری، سخنان مقام ولایت فقیه را نیز با اندیشه و عقل خودم می‌سنجیدم و نتیجه گیری می کردم... خود من انتظار داشتم دیگران حرف‌های مرا بدون تعقل بپذیرند، ولی خودم در برابر حرف بزرگان تعبد نداشتم.[5]

بنا به اعتراف سید مهدی هاشمی اصالت دادن تعقل در برابر تعبد در شکسته شدن مبانی

---

۱. *همان*.

۲. برتراند راسل، ژان ژاک روسو را مخترع فلسفه سیاسی دیکتاتوری‌های شبه‌دموکراسی می‌داند و می گوید: «دیکتاتوری روسیه و آلمان (به خصوص آلمان) تا حدی محصول تعالیم روســو است» و «در عصر حاضر هیتلر نتیجه روسو است.» (رک: برتراند راسل، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، تهران، پرواز، ۱۳۷۳؛ میشل اچ. هارت، *صد چهره*، ترجمه محمد شیخی، تهران، صحف، ۱۳۷۱.

۳. سید مهدی هاشمی می گوید: «دولت لیبی و حکومت قذافی برای ما خیلی گل کرده بود در انقلاب... ما در میان دولت‌های آن زمان - دولت‌های اسلامی - می‌بینیم هم شعارهای داغی می‌دهد و هم که توی برخوردهای نظامی، سیاسی و اجتماعیش دست و دلباز است... [ما] دو ســفر [به لیبی] رفتیم و اینها را دیدیم که یک سری شعارهای همچنین به ظاهر براق و جذاب و انقلابی هنوز بر دیوارهاست، و مثلاً کمیته‌های مردمی و... مسائل مالکیت و مسائل کذا. پس روی هم رفته می گفتیم که خب این یک دولت نسبتاً ایده‌آل است برای ما.» رک: نوار شماره ۴ بازجویی و اعترافات سید مهدی هاشمی در آرشیو وزارت اطلاعات.

۴. *بن‌بست؛ مهدی هاشمی*، همان، ص ۱۲۶.

۵. پرونده مهدی هاشمی، ج ۹، ص ۳۳.

فکری‌اش نقش اساسی داشته است.[۱] او باز در جای دیگر صریحاً اعتراف می کند فقط آن قســـمت از مواضع امام خمینی - رهبر و ولی فقیه زمان - را قبول داشت که با عقل و منطق خودش منطبق باشد:

از آنجایی که روح تعبد در ما ضعیف شده بود و جایگاه تعقلمان را مطلق کرده بودیم، ما رهنمودهای حضرت امام را و موضع گیری‌هایشـــان را در مسائل مختلف اجتماعی سیاسی - خود من این طور بودم که - وقتی حجت می‌دانستم که به عقل خودم این نظریات درست دربیاید.[۲]

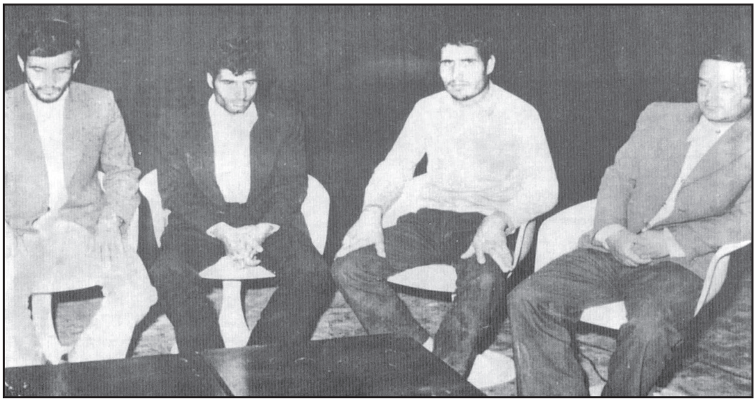

تعدادی از اعضای باند مهدی هاشمی؛ از چپ به راست: ۱. اسدالله شفیع‌زاده ۲. محمدحسین جعفرزاده ۳. محمداسماعیل ابراهیمی ۴. محمود ایمانیان

در همین راستا باند ســـید مهدی دنبال بزرگ‌نمایی نواقص و ضعف‌ها در دوران هشت سال دفاع مقدس و دلسرد کردن مردم از رهبر و نظام جمهوری اسلامی و تضعیف زحمات مسئولان در آن شرایط سخت جنگ و تحریم اقتصادی بودند. به گفته آیت‌الله محمد یزدی آن گونه که سید مهدی هاشمی در اعترافات خود گفته است، خصیصه عمده‌ای که او را در منجلاب انحراف فرو برد و به انحطاط کشاند، روحیه خودبزرگ‌بینی او بود.[۳] سید مهدی در صفحه ۲۴ پرونده بازجویی‌اش راجع به رذائل اخلاقی‌اش چنین نوشته است:

خصلت‌های شـــیطانی مانند قدرت‌طلبی که نتیجه غرور و عجب بود، و خودمحوری و استبداد فکری، ریا، تکبر، خودبزرگ‌بینی، مرا احاطه کرده بود

۱. *بن‌بست؛ مهدی هاشمی*، همان، ص ۸۲.
۲. نوار شماره سه بازجویی و اعترافات سید مهدی هاشمی در آرشیو وزارت اطلاعات.
۳. *خاطرات آیت‌الله محمد یزدی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۵۲۲.

و منشأ بسیاری از برخوردهای عملی‌ام در قتل‌ها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولان و... از این خصلت شیطانی سرچشمه گرفته بود.[1]

او در صفحه ۲۷ پرونده بازجویی خود می‌نویسد:

آخرین و خطرناکترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده‌ام و اعتماد مطلق بیت ایشان را کسب کرده بودم، [می‌خواستم] انتقام بی‌مهری‌ها و کم‌لطفی‌هایی که مسئولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم. در این رهگذر از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت زدن، جوسازی، [و] ایجاد بدبینی دریغ نمی‌ورزیدم.[2]

سیاست و جنایت (مبارزات گانگستری)

سید مهدی هاشمی تحت تأثیر اندیشه‌های انحرافی و التقاطی، سه سال بعد از ورود به حوزه علمیه قم، آنجا را ترک کرد و در سال ۱۳۴۵ کلیه اوراق و دفاتر دروس حوزوی خود را نابود کرده و به دنبال مبارزه با رژیم پهلوی رفت. در نتیجه سال ۱۳۴۶ به خاطر پخش اعلامیه، توسط ساواک دستگیر و چند ساعت بعد با سپردن تعهد آزاد شد. به همین جهت آغاز مبارزات او اواسط دهه چهل می‌باشد. اما در اواخر سال ۱۳۴۶ مجدداً دستگیر و به خدمت سربازی در جهرم اعزام شد. در این زمان ساواک از طریق ضد اطلاعات ارتش از او دعوت به همکاری کرد که او نیز پذیرفت و پس از تعهد، او را به تهران منتقل و به سمت نویسندگی دادرسی کل ژاندارمری شاهنشاهی منصوب کردند. در این دوره او چنان مجذوب رژیم پهلوی شد که در جشن سردوشی به عنوان نماینده سربازان به سخنرانی پرداخت و از شاه و انقلاب سفید تعریف و تمجید کرد[3] و مردم را به عضویت در حزب رستاخیز شاهنشاهی دعوت می‌نمود.

سید مهدی بعد از اتمام خدمت سربازی دوباره انقلابی شد و با تأسی از تفکر مائو- رهبر انقلاب کمونیستی چین- قهدریجان را تبدیل به پایگاه مبارزاتی خود کرد تا فعالیت‌هایش را از آنجا اشاعه دهد. تلاش‌های او و همفکرانش گرچه ظاهر انقلابی و سیاسی علیه رژیم داشت، اما او به خاطر افکار التقاطی و روحیه خودخواهی، یک باند سیاسی انحرافی را پدید

---

۱. سید احمد خمینی، *رنجنامه*، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۸، ص ۸۴.

۲. *همان*، ص ۴۹.

۳. بن‌بست؛ *مهدی هاشمی*، همان، ص ۱۷.

آورد[1] که نه مورد قبول رژیم بود نه روحانیون سنتی، و حتی بسیاری از انقلابیون هم به او مظنون بودند. زیرا هم عقایدش التقاطی بود و هم رفتارهای گروهش وحشیانه. آنها مجهز به سلاح گرم و سرد مثل اسلحه کُلت، کلاشینکف، چاقو و قمه بودند و مثل گانگسترهای قرن هجده غرب وحشی با مردم و مخالفان خود رفتار می‌کردند. آنها می‌خواستند منطقه اصفهان در چنگ‌شان باشد و همه مطیع‌شان.

لذا افکار و اعمال او مخالفت‌های زیادی را در استان اصفهان به دنبال داشت. یکی از مخالفان او آیت‌الله سید ابوالحسن شمس‌آبادی بود که در سحرگاه روز ۱۸فروردین سال ۱۳۵۵ توسط این گروه به قتل رسید. علاوه بر این، باند او چند نفر دیگر از مردم منطقه را نیز به قتل رساندند.[2]

ماجرا از این قرار بود که سید مهدی هاشمی نه برای مبارزه با رژیم شاه که در اصل برای اهداف نفسانی خود در اوایل دهه پنجاه اقدام به تشکیل گروهی نمود که معروف به «گروه هدفی‌ها» شد. بعد از آن که آنها بازداشت شدند، این عنوان توسط مطبوعات و سایر رسانه‌های خبری و فرهنگی رژیم شاه به طور وسیع ترویج شد. زیرا رهبر این گروه با مبانی فکری انحرافی که نسبت به آموزه‌های دینی داشت، اسلام را دینی یک‌بعدی می‌پنداشت و معتقد بود که اسلام و مکتب تشیع تنها یک «هدف انقلابی» است و بس. او آن سال‌ها در سخنان خود می‌گفت: اسلام کلاً یک «هدف انقلابی» است.[3] به عبارت دیگر همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد او ابعاد دیگر اسلام از جمله اخلاق، اعتقادات، عبادات، معنویات، تهذیب نفس، و عرفان و... را نادیده می‌گرفت. او همه چیز را با عینک سیاست و مبارزه می‌سنجید، آن هم از نگاه انحرافی و تنگ‌نظرانه خود. با چنین تفکری او هر کس را که مغایر با بینش

۱. برخی از اعضای شبکه از همفکران و همکاران سید مهدی هاشمی قبل و بعد از انقلاب عبارت‌اند از آقایان: محمد اسماعیل ابراهیمی، محمدحسین ابراهیمی، مهدی مرادی، رضا مرادی، مصطفی مهدیزاده، محمد کاظم‌زاده، ناصر طاهری، احمد قهدریجانی طاهری، عباسعلی رحیمی، رمضان جمالی، حسنعلی جعفرزاده، محمدحسین جعفرزاده، حسن جعفرزاده، حیدرعلی جعفرزاده، حیدرعلی جوانمردی، عبدالله جوانمردی، قاسم جوانمردی، مرتضی احمدی، امیر حمزه‌زاده، محمدعلی حمزه‌زاده، محمد ایمانیان، اسدالله شفیع‌زاده، محمود ایمانیان، اسماعیل مشهدی، محمدعلی حمزه‌ای، کیمیایی، شیخ جعفر محمودی، فتح‌الله امید نجف‌آبادی، عبدالرضا حجازی، مهدی امیرشهنوازی، حسن ساطع، عیدی محمد میرزایی، فضل‌الله ریسمانکار، حسن سمیعی، احمد عرب‌زاده، اصغر صالحی، حسنعلی مصطفایی، حبیب‌الله طاهری، شنتیا رضایی‌خویی، حسن تاج، عباسعلی جمالی، مرتضی امینی، محمد شوری، فرج‌الله اسماعیلی دهقی، مجید عرب‌زاده، عبدالله جمالی، مرتضی رحیمی، مسعود عرب‌زاده، حسن مردیها، محمود صلواتی، محسن ابراهیمی، مرتضی نیل‌فروشان، علیرضا امید قائمی، مرتضی جعفرزاده، سعیدی، سلمان، ابوشریف، سعید منتظری، احمد منتظری و سید هادی هاشمی و... رک: محمد محمدی ری‌شهری *خاطرات سیاسی (۶۶-۱۳۶۵)*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۶۹؛ و *بن‌بست؛ مهدی هاشمی*، همان، ج ۳، صفحات مختلف، و منابع دیگر.

۲. غلامرضا خارکوهی، *همان*.

۳. سید مهدی هاشمی، *شهادت*، همان، ص ۱۲.

سید مهدی در اصفهان پیرو تفکرات روحانی گمراهی به نام سید جواد غروی اصفهانی بود و قبل از انقلاب مکرر در منبرهای او شرکت می کرد و او را «استاد عالیقدر» خود می‌دانست. غروی افکاری شبیه به وهابیون داشت. امام خمینی در سال ۱۳۴۹ فتوا داده بود که «حضور در جماعت و منبر این شخص حرام و موجب گمراهی» است

خود می‌یافت تهدید به مرگ می کرد، یا خانه و ماشین و اموالش را به آتش می کشید و حتی خانواده و فرزندانش را به قتل می‌رساند. او در بین گروهش به نام «آقا» و «آقا مهدی» خوانده می‌شد و می گفت: «هر کس مخالفان ما را بکشد به بهشت می‌رود.»[1]

در میان مقتولان او، از کودک چهارساله تا پیرمرد هفتادساله دیده می‌شود. قتل آیت‌الله سید ابوالحسن شمس‌آبادی، قتل حجت‌الاسلام شیخ قنبرعلی صفرزاده، قتل حجت‌الاسلام سید اسماعیل حسنی، قتل مهدی نوروزی کودک دوازده‌ساله، قتل محسن موسوی بیدآبادی کودک چهارساله فرزند امام جماعت مسجد سید اصفهان، و قتل چند زن و مرد دیگر از جمله جهان‌سلطان آقایی و رمضان مهدیزاده، به اضافه تهدید و ترور ناموفق تعدادی از علمای اصفهان و جاهای دیگر از جمله اقدامات او بود که جو رعب و وحشت زیادی در منطقه اصفهان ایجاد کرد. در نتیجه این گروه در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ دستگیر شدند و به جرایم خود مخصوصاً قتل آیت‌الله شمس‌آبادی اعتراف کردند. از آنجا که اغلب مقتولین منتسب به خانواده روحانیت بودند، فضای وحشتناک آخوندکشی در منطقه به راه افتاد، مخصوصاً علیه روحانیون سنتی و مخالفان کتاب *شهید جاوید*.

از طرف دیگر، در آن دوره کتاب *شهید جاوید*، تألیف شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی با تأییدیه مکتوب آیت‌الله حسینعلی منتظری منتشر و موجب بروز اختلاف بین انقلابیون شده بود. درج این تأییدیه حاکی از آن بود که «گروه هدفی‌ها» طرفداران منتظری هستند، و چون منتظری از مبارزین شناخته‌شده نهضت امام خمینی و زندانی رژیم پهلوی بود، ساواک و رسانه‌های خبری رژیم بیشترین بهره‌برداری تبلیغاتی را از عملیات قاتلان برای تبلیغ علیه نهضت امام خمینی و مبارزات ملت مسلمان ایران به عمل آوردند.

محتوای کتاب *شهید جاوید* به طور کلی حاکی از آن بود که امام حسین(ع) علم به عواقب قیام خود نداشته! و او برای کسب قدرت و حکومت قیام کرده است. در نتیجه مخالفان و موافقان این نظریه به جای آن که وقت خود را صرف مبارزه با حکومت جبار پهلوی بنمایند، به مقابله و مشاجره با یکدیگر در مساجد و منابر و مجالس و محافل و کوچه و بازار پرداختند. در این میان ساواک نیز به خوبی از این موقعیت سوءاستفاده کرد. مخصوصاً که در همان

۱. *اطلاعات*، ۱۳۵۵/۳/۴، ص ۲.

ایام، قتل آیت‌الله شمس‌آبادی توسط یکی از بستگان و دوستان نزدیک منتظری به نام سید مهدی هاشمی اتفاق افتاد. ساواک در این زمینه نوشت:

> اکثریت حوزه قتل نامبرده را به طرفداران خمینی و [کتاب] *شهید جاوید* نسبت می‌دهند، زیرا شمس‌آبادی نماینده سید ابوالقاسم خویی بوده و اخیراً در اصفهان فعالیت شدیدی علیه خمینی کرده است.[1]

به این ترتیب رژیم پهلوی بر دامنه اختلافات سیاسی بین انقلابیون افزود و برای تضعیف جبهه انقلاب از این دو موضوع (قتل شمس‌آبادی و کتاب *شهید جاوید*) به خوبی بهره‌برداری کرد و به دروغ‌افکنی و شایعه‌سازی پرداخت. چنان که ساواک در گزارش محرمانه مورخ ۱۳۵۵/۱/۲۲ - چهار روز پس از این قتل - نوشت:

> همان‌طوری که قبلاً پیش‌بینی شده بود فعلاً دو روز ۲۱ و ۲۵۳۵/۱/۲۲ درس‌های حوزه به مناسبت فوت شمس‌آبادی تعطیل شده، با توجه به این که اذهان عمومی به خصوص روحانیون متوجه این نکته است که قتل [به] وسیله طرفداران خمینی انجام شده، موقعیت مناسبی است که با انعکاس موضوع به نحو صحیح و معقول در جراید، از این پیش‌آمد علیه طرفداران خمینی و مارکسیست‌های اسلامی بهره‌برداری گردد.[2]

علاوه بر این، ساواک مرکز در تاریخ ۱۳۵۵/۲/۲۵ با ارسال بخشنامه‌ای به سراسر کشور مطالبی مشابه مطالب فوق را القا نمود و در روزنامه *اطلاعات* نیز در همین روز با تیتر درشت نوشتند: «متهمین طرفداری خود را از خمینی و انگیزه قتل را در بازپرسی شرح دادند.»

در همین روز - بعد از اخبار ساعت ۸ شب - مصاحبه رادیو، تلویزیونی قاتلان نیز پخش شد و شفیع‌زاده یکی از افراد شاخص این باند ضمن اذعان به بدبینی خود نسبت به روحانیت گفت: «در مورد قتل روحانیان متفقاً تصمیم گرفتیم.»

یکی از روزنامه‌ها نوشت: «اســـرار تازه‌ای از فعالیت هدفی‌ها فاش شد: قتل ۱۲ روحانی، آخرین طرح هدفی‌ها.»[3]

در اسفند سال ۱۳۵۵ نیز که جریان محاکمه این گروه بالا گرفت، روزنامه‌های رژیم هر روز با تیترهای برجسته به انعکاس وجهه مذهبی «گروه هدفی‌ها» پرداختند و نوشتند:

> رهبر چهار امامی‌ها توطئه‌های خود را در مسجد طراحی می‌کرد

---

۱. گزارش محرمانه مورخ ۱۳۵۵/۱/۲۲ ساواک، ر.ک: *شـــریعتی به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۰۷.

۲. *همان*.

۳. *اطلاعات*، سه‌شنبه ۱۳۵۵/۳/۱۱، ص ۱.

گفت‌وگوی خبرنگار *اطلاعات* با رهبر تروریست‌های مذهبی
کشتار پیشوایان مذهبی در پوشش مذهب
توطئه قتل آیت‌الله گلپایگانی شکست خورد
جزئیات عملیات ۲۲ تروریست مذهبی
تروریست‌ها خود را لشکر خدا می‌دانستند

این قتل‌ها که غالباً در اواخر سال ۱۳۵۴ و اوایل سال ۱۳۵۵ به طور زنجیره‌ای در منطقه اصفهان انجام شد، بهانه‌ای به دست ساواک داد که به زعم خود جامعه را از ادامه مبارزه علیه رژیم پهلوی منصرف نمایند و مردم را نسبت به خدا، مسجد، مذهب، روحانیت و سایر مقدسات مذهبی بدبین کنند.[۱]

در این زمان سید مهدی هاشمی که به جرم این قتل‌ها و رهبری گروه هدفی‌ها در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ بازداشت شده بود، در زندان به سر می‌برد. با وجود آن که خبر قتل‌های فجیعانه باند سید مهدی هاشمی در مطبوعات کشور منتشر شده بود و دهان به دهان در میان مردم نقل می‌شد، ولی به گفته آقای هاشمی رفسنجانی، در آن زمان آیت‌الله منتظری از او تمجید می‌کرد، طوری که قادر است ایران را مدیریت نماید:

آقای سید مهدی قبل از انقلاب از مبارزین بود، ولی تند و افراطی بود. همان موقع برایش پرونده تشکیل شد. ما آن موقع در زندان بودیم که آقای منتظری به خاطر آن پرونده خیلی مضطرب بودند. آقای منتظری در زندان که بودیم خیلی از آقای سید مهدی تعریف می‌کرد و می‌گفت مغزش می‌تواند کشور را اداره کند. ما آشنا بودیم ولی دقیق نمی‌شناختیم و آقای منتظری خیلی تعریف می‌کردند و تحت تأثیرش بودند.[۲]

---

۱. البته سوءاستفاده رژیم شاه از این قتل‌ها بسیار بیش از آن است که در اینجا بیان شد. علاوه بر آن که رسانه‌های گروهی، قاتلان مرحوم شمس‌آبادی را به عنوان طرفداران امام خمینی و مخالف امام حسین(ع) و عزاداری او معرفی کردند! و نوشتند اینها روز عاشورا به جای پرچم عزا پرچم قرمز برمی‌افراشتند، و طرح ترور روحانیون از جمله آیت‌الله گلپایگانی را ریخته بودند. (رک: *اطلاعات*، تاریخ ۲۵ و ۱۳۵۵/۲/۲۹ و *کیهان*، تاریخ ۱۳۵۶/۱/۷). از طرف دیگر آیت‌الله منتظری و نویسنده کتاب *شهید جاوید* که از طرفداران امام خمینی بودند را تشکیل‌دهنده گروه تروریستی «هدفی‌ها» معرفی کردند! (رک: *کیهان*، تاریخ ۱۳۵۵/۳/۵)، و نیز امام خمینی را حامی و تأیید کننده این گروه خواندند! (رک: *اطلاعات*، تاریخ ۱۳۵۶/۷/۱۶). سوءاستفاده دیگری که عمال شاه از این حادثه کردند این بود که به وسیله رسانه‌های گروهی به طور یکنواخت گوش همه را پر کردند که شاه دستور تعقیب عاملان قتل مرحوم شمس‌آبادی را صادر کرده است. (رک: *کیهان* و *اطلاعات*، تاریخ ۱۳۵۵/۱/۲۴). شاه جلادی که علمای مبارزی همچون شهید آیت‌الله سعیدی را به خاطر حفظ منافع امریکا زیر شکنجه کشت، و مجلس فاتحه او را ممنوع کرد، در اینجا حامی علما و اسلام معرفی می‌شود و دستور تعقیب قاتل علما را صادر می‌کند! هدف نهایی همه این تبلیغات ضربه زدن به حیثیت معنوی و محبوبیت بی‌نظیر امام خمینی و عقیم کردن قیام او بود. رک: نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، *توطئه شاه بر ضد امام خمینی*، تهران، رسا، ۱۳۶۳، ص ۱۲-۱۱.

سید مهدی هاشمی تحت تأثیر اندیشه‌های انحرافی و التقاطی، سه سال بعد از ورود به حوزه علمیه قم، آنجا را ترک کرد و در سال ۱۳۴۵ کلیه اوراق و دفاتر دروس حوزوی خود را نابود کرده و به دنبال مبارزه با رژیم پهلوی رفت

ده ماه پس از بازداشت اعضای گروه هدفی‌ها محاکمه ۲۲ نفر از آنها در دوم اسفند سال ۱۳۵۵ در اصفهان آغاز شد که تا روز ۷فروردین سال ۱۳۵۶ جلسات دادگاه به طول انجامید و پس از ۷۷ جلسه محاکمه، حکم آنها به این شرح صادر شد: شـش نفر محکوم به اعدام، هفت نفر تبرئه، و نه نفر هم محکوم به زندان شـدند. یکی از معدومین سید مهدی هاشمی فرزند سید محمد، ۳۲ساله بود که به جرم معاونت در کلیه اتهامات جنایی این گروه به سه بار اعدام محکوم گردید. او که هم عواملش را لو داده بود و هم به ساواک قول همکاری داده بود،[1] انتظار چنین حکمی را نداشت و تصور می کرد با این همکاری تبرئه می‌شود. در نتیجه او در سال ۱۳۵۶ به کمک دوستانش از داخل زندان به برخی از شخصیت‌های انقلابی مثل آیت‌الله صدوقی و محلاتی نامه‌نگاری کرد و خود را در این ماجرا بی گناه و یک مبارز برجسته و مظلوم جلوه داد. او در قسـمتی از نامه خود به آیت‌الله محلاتی در کمال شیادی چنین نوشت:

اگر نگارنده به پاره‌ای از پیشنهادات، تسلیم شده بود، یا به ذلت و زبونی تن در می‌داد، به سرنوشت سه بار اعدام دچار نمی گشت، ولی مقاومت در برابر ظلم از ناحیه من... مرگ را با آغوش باز اسـتقبال کرده و مسئولیت خطیر آن را به مراجع و زعما که از عواقب اینگونه زور گویی‌ها آگاهند واگذار می‌نمایم[!][2]

پس از آن عده‌ای از طلاب انقلابی «حوزه علمیه قم» هم بی‌اطـلاع از دروغ‌های او، به حمایتش پرداختند و حتی کارت پُسـتالی همراه با عکس او و قسمتی از نامه‌هایش چاپ و توزیع کردند و او را «مبلغ بصیر و نویسـنده دانشمند و مبارز»، و مثل یک «قهرمان در بند رژیم» که آماده «شهادت» در راه خداست، معرفی نمودند![3]

او همچنین به مکاتبه با برخی از مراکز بین‌المللـی پرداخت و خود را یک قهرمان ملی و زندانی سیاسی سازش‌ناپذیر معرفی کرد و از اتهام قتل تبری جست؛ به طوری که این امر بر

۱. سید مهدی هاشمی در اعترافاتش می گوید: «پس از بازداشت توسط دادسرا، از زندان مکاتبه کردم با رئیس ساواک، و به آنان قول همکاری دادم و نادری [بازجوی ساواک] به زندان آمد و مرا بازجویی کرد. اسامی جعفرزاده، شفیع‌زاده، ابراهیمی و رحیمی را به او دادم و آنان دستگیر شدند.» رک: پرونده سید مهدی هاشمی، ج۵، ص ۷۳۱.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف

۳. همان.

بسیاری از نیروهای مسلمان مخالف رژیم مشتبه شد. حتی جمعی از انقلابیون ایرانی خارج کشور در کلیسای «سِن مِری» پاریس در کشـــور فرانسه برای آزادی سید مهدی هاشمی دست به تحصن زدند. یکی از این افراد شهید محمد منتظری بود که به نجف اشرف رفت تا نظر امام خمینی و طلاب انقلابی آنجا را برای حمایت از سید مهدی هاشمی جلب نماید. اما امام مانع شرکت طلاب نجف در تحصن پاریس برای نجات سید مهدی شد و گفت: «او یک قاتل است نه زندانی سیاسی».[1]

معلوم بود امام خمینی با افکار انحرافی سید مهدی کاملاً آشناست؛ به همین لحاظ نه تنها خود قدمی برای نجات او بر نداشت، بلکه مانع از حمایت طلاب نجفی از او هم شد. آیت‌الله محمدرضا رحمت که خود از نزدیک شاهد این ماجرا در نجف بوده، می‌گوید:

> قضیه سید مهدی هاشمی یکی از مواردی بود که ما را در نجف نسبت به قضایا حســـاس کرد. در آن زمان در ایران مهدی هاشمی به جرم قتل آیت‌الله شمس‌آبادی دستگیر شده بود و نزدیک بود که محکوم به اعدام شود و یا محکوم شده بود. آقای محمد منتظری تلاش می‌کرد برای مقابله با رژیم شاه و آزادی سید مهدی هاشمی اعتصابی را در یکی از کلیساهای پاریس برگزار نماید. البته می‌خواست چند نفر از دوستان را از نجف برای شرکت در اعتصاب به پاریس ببرد. امام وقتی متوجه شد به شدت با این مسئله برخورد کرد. من تا آن زمان شناختی نسبت به سید مهدی هاشمی نداشتم، بعد از آن برخورد امام حساس شدم که چرا امام به این شکل موضع گرفت؟ و درصدد فهم مطالب برآمدم، چون می‌دانستم موضع‌گیری امام بی‌جهت نیست. دو کاست از نوارهای سخنرانی سید مهدی هاشمی که به نجف آورده بودند گوش کردم. پس از شنیدن سخنرانی‌ها فهمیدم که امام چرا این موضع را گرفته‌اند. او به قدری در مسائل اعتقادی مرموزانه صحبت می‌کرد که من وحشت کردم. امام در این مسائل بسیار حساس بود.[2]

حجت‌الاسلام محسن دعاگو که مدتی با آقای سید هادی هاشمی در زندان رژیم پهلوی هم‌بند بوده درباره افکار انحرافی سید مهدی می‌گوید:

> اساساً جریان مهدی هاشمی، مسئله‌ای است که از قبل تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ادامه پیدا می‌کند. این جریان، انحراف و ناهنجاری فکری

---

۱. پرونده سید مهدی هاشمی، کیفرخواست، ص ۶.
۲. *خاطرات سال‌های نجف*، خاطرات آیت‌الله محمدرضا رحمت، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۷.

و اندیشه و بینش مذهبی منحرف‌شده‌ای است که قبل از انقلاب اسلامی شکل گرفت. آنها به دلیل بی‌سوادی و فقدان قدرت فکری بالا و خصلت‌های حل‌نشده در درون خود به نقطه‌ای از باور رسیدند که تصور می کردند بهتر از همه می‌فهمند. مهدی هاشمی قبل از پیروزی انقلاب معتقد بود که حتی بهتر از امام خمینی مسائل را می‌فهمد. با هوشمندی‌های سیاسی که داشتند، موضوعات را به مسائل مذهبی و تخصصی تسری می‌دادند و درباره همه چیز با بینش خاص خودشان استنتاج و قضاوت می کردند و هر کسی را که با جریان فکری آنها مخالف بود، بلافاصله اعدام می کردند.[1]

حتی در روزهای اوج انقلاب و آشفتگی نهادهای انتظامی و امنیتی رژیم پهلوی در زمستان سال ۱۳۵۷، گروه سید مهدی هاشمی در تاریخ ۲۲دی‌ماه آن سال اقدام به قتل فجیع آقای قنبرعلی فانی در قهدریجان اصفهان کردند، که جسدش سیزده سال بعد در تاریخ ۱۳۷۰/۴/۲۶ کشف شد. جرم او مخالفت با جنایات «گروه هدفی‌ها» بود و در زمان تشکیل دادگاه قاتلان آیت‌الله شمس‌آبادی در سال ۱۳۵۵ او علیه تروریست‌ها شهادت داده بود.

علت قتل اخیر آن بود که با وجود همه جار و جنجال‌هایی که رژیم پهلوی در هنگام دستگیری و محاکمه گروه هدفی‌ها از فروردین سال ۱۳۵۵ تا فروردین سال ۱۳۵۶ به راه انداخته بودند و شش نفر از آنها نیز از جمله سید مهدی هاشمی محکوم به اعدام شده بودند، ولی باز هم هیچ یک از اعضای این شبکه تروریستی اعدام نشدند. این امر، هم موجب ناامیدی مردم از دستگاه قضایی و امنیتی رژیم شده بود و هم موجب فعال شدن بقایای این باند در اصفهان؛ مخصوصاً علیه خانواده‌های مقتولان که مصر به اجرای حکم بودند و نیز علیه کسانی که در دادگاه به نفع مقتولان شهادت داده‌اند. چنانکه رئیس ساواک اصفهان در تاریخ ۲۲مهر سال ۱۳۵۷ به ساواک تهران نوشت:

> با آن که حکم صادره در مورد هدفی‌ها به جز سید مهدی هاشمی تأیید گردیده، تاکنون عملاً محکومین مورد نظر اعدام نشده‌اند. اقوام و بستگان محکومین چند روزی است که با مراجعه مستقیم و غیرمستقیم، و [به] وسیله تلفن، به خانواده و کسان مرحوم شمس‌آبادی، آنها را تهدید [می کنند] و می‌خواهند وادار نمایند که در دادگاه حاضر و رضایت خود را اعلام نمایند، و اگر رضایت ندهند برادر یا کسان مرحوم شمس‌آبادی را

۱. زهره کلاچیان، *خاطرات حجت‌الاسلام دعاگو*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص۱۶۵.

سید مهدی هاشمی نه برای مبارزه با رژیم شاه که در اصل برای اهداف نفسانی خود در اوایل دهه پنجاه اقدام به تشکیل گروهی نمود که معروف به «گروه هدفی‌ها» شد. زیرا رهبر این گروه اسلام را دینی یک‌بعدی می‌پنداشت و معتقد بود که اسلام و مکتب تشیع تنها یک «هدف انقلابی» است و بس

بربایند و یا به قتل رسانند...[1]

او در ادامه خواستار اجرای سریع احکام صادره شد. اما رئیس ساواک در کمال بی‌اعتنایی دستور بایگانی این نامه را داد! این امر نشان می‌دهد که جان و مال و ناموس مردم بـــرای رژیم اهمیت نداشته، زیرا با آن که شاه دستور انجام محاکمه را صادر نموده ولی پیداست که رژیم پهلوی نه دنبال مجازات واقعی قاتـــلان، بلکه در پی بهره‌برداری سیاســـی از این ماجرا بوده است، که واقعاً به حد کافی در سال ۱۳۵۵ از آن علیه نهضت امام خمینی و تحقیر مبارزان مسلمان و تبلیغ علیه مقدسات سوءاستفاده کرد. از آن پس این موضوع برای رژیم یک سوژه سوخته بود. به همین جهت نه مطبوعات آن را دنبال می کردند و نه نهادهای قضایی، حقوقی، انتظامی، امنیتی و نه شخص شاه می‌پرسید نتیجه دادگاه و متهمان چه شد؟! چندی بعد هم همه محکومان به خاطر پیروزی انقلاب اسلامی آزاد شدند. به عبارت دیگر رژیم پهلوی عدالت را در این پرونده قربانی مطامع خود کرد؛ همان‌طور که باند سید مهدی هاشمی با مردم بی‌گناه چنین کردند.

البته این نکته قابل ذکر است که چون سید مهدی هاشمی به ساواک قول همکاری داده بود و در کشـــف جرایم همکاران خود نیز خیلی به مأموران کمک کرد، با پیگیری مجدانه ساواک، حکم اعدام او در دیوانعالی کشور نقض شد و در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۱۹ نتیجه آن ابلاغ گردید. ولی او تا سقوط رژیم شاه در زندان باقی ماند و نزدیک پیروزی انقلاب همراه با بقیه زندانیان آزاد شد.

رهایی از زندان و استمرار کژراهه

سید مهدی هاشمی پس از رهایی از زندان رژیم شـــاه، به جای تنبُّه و قدردانی از نعمت آزادی که از برکت انقلاب نصیبش شـــده، به کژراهه خود اصرار ورزید و با آن که در نظر انقلابیون، او لااقل به عنوان یک متهم به قتل شناخته می‌شد، اما در پناه حمایت‌های آیت‌الله منتظری آزادانه به شیطنت‌های سابق خود ادامه داد، به طوری که هم عضو شورای فرماندهی ستاد مرکزی سپاه پاسداران شد و هم مســـئول واحد نهضت‌های آزادی‌بخش سپاه همراه

۱. بن‌بست؛ *مهدی هاشمی*، همان، ج ۳، ص ۲۳۴.

با بودجه و امکانات و اختیارات زیاد و ماشـین‌آلات لوکس.[1] او حتی گروهی به نام «گروه ضربت» راه انداخت و مخالفانش را قلع و قمع می‌کرد. در این میان او به پخش شایعه، نفوذ در مراکز مهم سیاسی و نظامی، اختلاف بین نهادهای انقلابی و بین مردم و مسئولان، تسلط بر ارکان دفتر و مدارس علمیه آیت‌الله منتظری و نیز کشتن مخالفانش در منطقه اصفهان پرداخت که از جمله ترور مهندس امیرعباس بحرینیان مسئول کمیته‌های انقلاب اسلامی استان اصفهان در تاریخ ۱۵دی سال ۱۳۵۸، و قتل عباسقلی حشمت و دو پسرش به نام‌های همایون و سعید در تاریخ ۹خرداد سال ۱۳۶۴ می‌باشد. به عبارت دیگر، او «گروه هدفی‌ها» را که قبل از انقلاب راه انداخته بود و بدنام شده بود، بعد از انقلاب به «گروه ضربت» تغییر داد و با امکانات و افزایش نیروهای جدید و سازماندهی بهتر به قدرت‌نمایی در منطقه پرداخت.

او نه تنها خود معتقد به نظم و آرامش نبـود بلکه بعد از پیروزی انقلاب جامعه را نیز در خطر آشفتگی قرار می‌داد. چنان که خود در مورد رفتارهایش در ابتدای انقلاب می‌گوید:

> من معتقد بودم انقلاب باید آن شـور را همچنان حفظ کند و با هر گونه برقراری نظم و مدیریت و برنامه‌ریزی مخالفت می‌کردم و لذا به این نظم‌ها و مدیریت‌ها معتقد نشدم و نوعی خودمحوری و گستاخی در وجودم ظهور کرد و من فراموش نمی‌کنم زمانی که عضو شـورای فرماندهی سپاه بودم در سـال‌های اول انقلاب، گاهی بر خلاف نظر شورا و فرماندهی، خودم با تشـخیص خودم تصمیم‌گیری می‌کردم و کار می‌کردم و نتایج تلخی هم داشت.[2]

آیت‌الله محمد یزدی که اطلاعات قدیمی از اقدامات او دارد، می‌گوید:

---

۱. در حالی که همه می‌دانند سید مهدی هاشمی با حمایت آقای منتظری وارد شورای مرکزی سپاه پاسداران و مسئول واحد نهضت‌های آزادی‌بخش آن شده، اما آقای هاشمی رفسنجانی برخلاف انتظار، چند سال پیش در مصاحبه با یکی از رسانه‌ها، نسبت دروغی به امام خمینی داد که هیچ مدرک و سندی ندارد. ایشان می‌گوید: «سید مهدی هاشمی در نهضت‌های آزادی‌بخش خارج از کشـور از طرف امام مسئولیت داشتند و به ایشان مسئولیت دادند. کارهایی که در افغانستان شد، بیشتر توسط آقای سید مهدی اداره می‌شد. حتی چیزهایی که به خارج برد و به ما صدمه زد.» [رک: tarikhirani.ir/fa/news/4/bodyView/774] جای تعجب است که چرا آقای هاشمی رفسنجانی چنین نسبت ناروایی را به امام می‌دهد. چون امام از قبل انقلاب سید مهدی هاشمی را می‌شناخت و با او مخالف بود. از طرف دیگر آقای هاشمی رفسنجانی خوب می‌داند که هر مسئولیتی مخصوصاً در چنین مشاغل حساسی با حکم کتبی و رسمی انجام می‌شود، اگر این ادعای او درست باشد، پس چرا در کتاب ۲۲ جلدی *صحیفه امام* یک کلمه در این خصوص وجود ندارد؟ حتی خود آقایان منتظری و سـید مهدی هاشـمی در اعترافات و خاطراتشان یک کلمه نگفته‌اند که امام به او چنین مسئولیتی داده است. اگر بود آنها بهتر و زودتر از این موضوع به نفع خود بهره‌برداری می‌کردند. آقای هاشمی رفسنجانی به خاطر دلبستگی شخصی و خانوادگی که به منتظری داشته و نقش پررنگی که در تأیید مرجعیت و انتخاب او به عنوان قائم‌مقام رهبری ایفا کرده- و از این بابت به شدت مورد نقد است- در جای جای خاطرات، مصاحبه‌ها و سـخنرانی‌های خود، خطاهای منتظری را توجیه و فرافکنی می‌کند.

۲. پرونده سید مهدی هاشمی، ج۵، ص ۷۵۰.

یکی از جنایاتی که باند مهدی هاشمی مرتکب شد، قتل مرحوم بحرینی بود که در اوایل انقلاب [سال ۱۳۵۸] رخ داد و بنده در سفری که به همراه آیت‌الله مهدوی کنی - که در آن ایام ریاست کمیته‌های انقلاب را به عهده داشتند - به اصفهان رفته بودم، در ریز جریان این جنایت قرار گرفتم و حتی حکم قتل آن مرحوم را که توسط سران این باند صادر شده بود، مشاهده کردم. این دستور شکل عجیبی داشت و در آن آمده بود: هر جا که بحرینی را دیدید، به هر نحو که توانستید او را سر به نیست کنید.

در آنجا یکی از دوستان اصفهانی به من گفت: «اگر شما قول بدهی که اسناد را به دست حضرت امام برسانی، من حاضرم موارد ذی‌قیمتی را از این باند مخوف در اختیار شما قرار دهم.»

پذیرفتم که این کار را انجام دهم. فرد مزبور مجدداً اهمیت مسئله را به این نحو به من یادآوری کرد که اگر این اسناد به دست افراد غیرصالح بیفتد، می‌تواند برای ما دردسر تولید کند. من هم بار دیگر قول دادم که آنها را بی کم و کاست در اختیار امام قرار دهم. پس از مدت کوتاهی دوست اصفهانی ما جزوه‌ای در حدود صد صفحه برای من آورد که حاوی نکات تازه‌ای راجع به باند مهدی هاشمی بود. در آن جزوه، نامه‌ها و دستورات باند مزبور در زمینه‌های مختلف گردآوری شده بود و من بعد از آن تأسف خوردم که چرا نسخه‌ای از آن برای خودم فتوکپی نگرفتم. تنها در خلال بازگشت به قم و تحویل جزوه به حضرت امام که در آن مقطع در قم به سر می‌برد،[1] موفق شدم جزوه مزبور را تورق کنم و با برخی از مفاسد و جنایات و کارهای خلاف این گروه آشنا شوم. وقتی در قم به خدمت امام که در منزل ما اقامت داشتند، رسیدم، جزوه را به ایشان دادم. امام فرمودند: «من در جریان کارها و فعالیت‌های این گروه هستم و با سوابق آنها آشنایی دارم. با این حال این جزوه هم بد نیست.»

ظاهراً حضرت امام پس از مطالعه اسناد مزبور به اطلاعات تازه‌تری در مورد مهدی هاشمی و باند تبهکار وی رسیده بودند و بعد از آن در مقام گفت‌وگو با آقای منتظری و موارد دیگر با قاطعیت بیشتری برخورد می‌کردند و اسناد مزبور در حال حاضر ظاهراً در اختیار مؤسسه تنظیم و

۱. امام خمینی بعد از پیروزی انقلاب از روز پنجشنبه ۱۰ اسفند سال ۱۳۵۷ تا سوم بهمن سال ۱۳۵۸ ساکن قم بودند.

نشر آثار امام خمینی است. بنده شخصاً چند بار با آقای منتظری بر سر قضیه مهدی هاشمی جر و بحث کرده‌ام و بر سر ایشان فریاد کشیده‌ام.[1]

یکی از خلاف‌های سید مهدی هاشمی انتقال اسلحه به افغانستان و ایجاد درگیری و برادرکشی بود. طوری که صدای اعتراض مبارزان افغان درآمد. به گفته آیت‌الله محمد یزدی، «آقایان افاغنه از دست او شاکی شدند و نزد من آمدند و گفتند این شخص به جای آن که کمکی به ما بکند، سلاح‌ها را از ایران به آنجا می‌برد و برادرکشی راه می‌اندازد... ما خدمت قائم مقام رهبری [منتظری] رفتیم و این مطالب را به ایشان اطلاع دادیم؛ ولی نپذیرفتند و طوری راجع به سید مهدی صحبت کردند که انگار او یک پیغمبر است.»[2]

دستور امام در سال‌های اول انقلاب

برای اطلاع بیشتر از سوابق فعالیت‌های خلاف سید مهدی هاشمی در سال‌های اول انقلاب، مطالعه گزارش رئیس سابق واحد اطلاعات سپاه پاسداران کشور حائز اهمیت است:

پس از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، فرماندهی سپاه پاسداران نیز تغییر کرد. اولین جلسه شورای عالی سپاه با ترکیب جدید در حضور حضرت امام تشکیل شد (در سال ۱۳۶۱). در این جلسه افرادی چون شهید محلاتی، فرمانده سپاه و مسئولان واحدهای مختلف سپاه حضور داشتند. مهدی هاشمی نیز، که با توصیه و حمایت کسانی چون آقای منتظری و شهید محمد منتظری مسئولیت واحد نهضت‌های سپاه را برعهده گرفته بود، در این جلسه شرکت داشت. افراد حاضر خدمت امام معرفی شدند و هر یک از مسئولان واحدها گزارشی از موضوع، شیوه کار خود و... ارایه کردند. حضرت امام گزارش‌ها را شنیده و مطالبی می‌فرمودند.

مهدی هاشمی، ضمن گزارش خود، به شیوه صدور انقلاب و... اشاره کرد. حضرت امام پس از صحبت‌های مهدی هاشمی مطالبی را عنوان فرمودند که عمدتاً رد نظرات او بود. لحن حضرت امام در عدم تأیید و نارضایتی از او به حدی آشکار و صریح بود که سبب تعجب همگان و ناراحتی مهدی هاشمی شد.

در بخش پایانی جلسه، چند تن از حاضران، به منظور ارایه گزارشی سری

1. *خاطرات آیت‌الله محمد یزدی*، همان، ص ۵۲۱.
2. همان.

از اوضاع کشـــور، نزد حضرت امام ماندند. من نیز به عنوان مسئول واحد اطلاعات سپاه جزء این جمع بودم. حضرت امام فرمودند: «مواظب مهدی هاشمی باشید.»

از برخورد قاطع و در عین حال روشنگرانه حضرت امام با مهدی هاشمی این احساس در ما شکل گرفت که از دیدگاه ایشان، مهدی هاشمی فردی سالم و قابل اعتماد نیست. نفوذ مهدی هاشمی و همفکران او در دستگاه‌های مختلف و در پناه حمایت‌هـــای آقای منتظری و بیت ایشـــان، موقعیت مستحکمی را برای مهدی هاشمی به وجود آورده بود. حتی پس از تصویب اساسنامه سپاه در مجلس شورای اسلامی، برکناری او از مسئولیت واحد نهضت‌ها با زحمت زیاد انجام شد. (در اساسنامه جدید، تشکیلاتی به نام واحد نهضت‌ها به رسمیت شناخته نشده بود). با این همه، او از فعالیت‌های خود دست برنداشت و با اتکاء و اســـتناد به حکم آقای منتظری، کارهای خود را از طریق تشکیلاتی غیرعلنی ادامه داد. اسناد، لوازم، وسایل، سلاح‌ها و همه امکانات واحد نهضت‌ها توسط مهدی هاشمی و همفکران او از سپاه خارج و به مراکز مورد نظر آنان انتقال یافت. این عمل غیرقانونی خدمت حضرت امام گزارش شد. تهران و قم و اصفهان، سه مرکز عمده فعالیت‌های مهدی هاشمی و همفکران او بود. به این خاطر مهدی هاشمی بی‌میل نبود که امورات سپاه در این سه نقطه به شکلی مختل شده و در حاکمیت ایادی او قرار گیرد. تشنج در سپاه اصفهان، از نمونه‌های تبلور این تمایل بود. ایادی او یکی از طرفین این درگیری‌ها بودند که حتی در تشـــنجات سطح شهر اصفهان نیز دست داشتند.

با توجه به نفوذ مهدی هاشـــمی در اصفهان، قهدریجان- زادگاه وی- و سپاه آن شهر، مقرر شـــد تغییرات و اصلاحاتی در مدیریت سپاه صورت گیرد. در حوالی نیمـــه دی‌ماه ۱۳۶۲، با نظر مبـــارک حضرت امام (و در چهارچوب اقدامات حضرت ایشان درباره قضایای اصفهان که اخبار آن به ایشان رسیده بود) قرار شد که به اصفهان عزیمت نمایم. پیش از عزیمت به اصفهان و برای کسب اطلاع از نظر آقای منتظری عازم قم شدم. دیداری خصوصی بود و ایشان به مجرد طرح مسئله از سوی من، ضمن ابراز علاقه به این جانب، مرا از رفتن به مأموریت فرماندهی منطقه ۲ کشور بازداشت.

منبع اطلاعات ایشان درباره موضوع چه بود؟ آگاهی‌های ایشان اطلاعاتی جهت‌یافته بود که توسط جریان حاکم بر سپاه اصفهان، جریان مهدی هاشمی، در اختیار ایشان قرار گرفته بود. آنان مایل بودند فردی عهده‌دار مسئولیت سپاه اصفهان شود که افراد مسئول در کارهای کلیدی سپاه، خصوصاً واحد اطلاعات را (که از جریان مهدی هاشمی بود)، ابقاء و تقویت کنند. در این صورت بود که جریانات در کنترل ایشان باقی می‌ماند.

پس از برخورد و مخالفت آقای منتظری با عزیمت اینجانب به اصفهان - که مورد نظر و تأکید حضرت امام بود - گزارشی تهیه و خدمت حضرت امام ارسال شد. ایشان پس از شنیدن موضوع بر انجام مأموریت و عزیمت اینجانب به اصفهان تأکید کردند. پس از این که مهیای رفتن شدم، به همراه شهید محلاتی به خدمت حضرت امام رسیدیم. ایشان مطالبی را فرمودند که بخشی از آن به شرح زیر است:

«اصفهان مردم خوب و متدینی دارد. آقایان که می‌روند آنجا توجه داشته باشند که به هیچ کس گرایش پیدا نکنند و سعی کنند سپاه مستقل باشد. البته نسبت به همه با صمیمیت برخورد کنید، سعی کنید اختلاف نظرها را در تمام جاها به سپاه نکشانید. توجه اصلیتان به جنگ باشد و سعی کنید مردم را دلگرم کنید، و امیدوارم موفق باشید تا کارها خوب انجام گیرد.»

پس از چندی با شیطنت‌ها و مداخله‌های مهدی هاشمی و همفکران او در امور داخلی سپاه [اصفهان] به ویژه در برخی از مناطق، مانند قهدریجان مواجه شدیم. در ملاقاتی که حدوداً سه ماه بعد از عزیمت به اصفهان [در فروردین سال ۱۳۶۳] با حضرت امام انجام شد، گزارشی از مسائل اصفهان و از جمله فعالیت‌های جریان مهدی هاشمی را ارایه کردیم. حضرت امام پرسیدند: آیا مهدی هاشمی با آقای منتظری و بیت ایشان هم رفت و آمد دارد؟ ایشان در ادامه جلسه چنین دستور دادند: در مورد فعالیت اینها [مهدی هاشمی و جریان او] کنترل داشته باشید و آنها را زیر نظر داشته باشید، اینها باید قلع و قمع شوند.

حضرت امام - رضوان‌الله تعالی علیه - در حین ادای این جملات بسیار جدی و ناراحت به نظر می‌رسیدند. لحن ایشان به ویژه هنگام گفتن «اینها باید قلع و قمع شوند»، نمایانگر این بود که حضرت امام توطئه‌ای شدید را

علیه انقلاب از سوی این جریان احساس می‌کنند.

پس از این ملاقات بود که با وجود مشـــکلات و موانع بسیار گزارشی از فعالیت‌های غیرمجاز، انحرافی و غیرقانونی مهدی هاشمی و هم‌قطاران او، مربوط به پیش و پس از انقلاب به ویژه جریان قتل‌ها، اعضا و افراد گروه او و... تهیه و خدمت حضرت امام ارسال شد.[1]

آیت‌الله منتظری: همه بی‌خود می‌گویند!

در سال ۱۳۶۳ وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران با تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان تشکیل شد. از آن پس پیگیری پرونده و مراقبت از سید مهدی هاشمی که پیش از آن به عهده سپاه پاسداران بود به وزارت اطلاعات محول شد. آقای محمد محمدی ری‌شهری وزیر اطلاعات آن زمان در خاطراتش می‌نویسد:

نخستین‌بار که موضوع ســـید مهدی هاشمی را با آقای منتظری مطرح کردم، روزهای پایانی ســـال ۱۳۶۴ بود. [او تازه حـــدود چهار ماه بود که قائم‌مقام رهبری شده بود.] در ملاقاتی که در اتاق مطالعه ایشان برگزار شد تلاش کردم ماجرای مهدی هاشمی را به میان کشیده و با ایشان در این باره گفت‌وگو کنم. خلاصه کلام این بود: ارتباط مهدی هاشمی و همکاران او با بیت شما در شرایطی که همه مسئولان و دوستان و خطوط سیاسی وفادار به انقلاب با آنان مخالفت می‌کنند، ممکن است چندان به مصلحت شما نباشد. جناح‌های سیاســـی موجود، دفتر تبلیغات، جامعه مدرسین و... حتی آقای هاشمی رفسنجانی نیز به این رابطه خوش‌بین نیستند... منتظری پرسید: آقای هاشمی هم؟! پاسخ دادم: آری. ایشان بسیار محکم گفت: همه آنها بی‌خود می‌گویند! من به او اطمینان دارم. من او را از کودکی می‌شناسم. با ما هم‌پیاله بود و با محمد ما بود و از شـــما چه پنهان که من، به اینها کمک می‌کنم تا سلاح بخرند.

ادامه بحث را مصلحت ندانستم. حتی در موقع خداحافظی گفتند: شما هم شک نکن و به او اعتماد داشته باش!

واقعاً عجیب بود. حضرت امام هیچ کس را به طور مطلق تأیید نمی‌کند. چگونه آقای منتظری چنین بی‌حد و مرز و به نحو مطلق، مهدی هاشمی را

1. محمد محمدی ری‌شهری، *همان*، ص۲۸-۲۶.

تأیید می‌نماید؟ آن هم در مقابل مخالفت تقریباً تمامی یاران اصیل انقلاب؟! حضرت امام از سپاه می‌خواهند که مهدی هاشمی را به عنوان مظنون تحت نظر قرار دهند و آقای منتظری از من می‌خواهند به او اعتماد کنم![1]

آقای ری‌شهری در ادامه می گوید:

در اوایل سال ۱۳۶۵ اوراقی بر ضد یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی پخش شد. تحقیقات انجام‌شده نشان می‌داد که مهدی هاشمی، پیش از پیروزی انقلاب، گزارش‌هایی بر ضد وی به ساواک داده است. برای روشن شدن موضوع، پرونده مهدی هاشمی را از اداره کل اطلاعات اصفهان خواستم. با ملاحظه پرونده مهدی هاشمی به مطلب مهمتری رسیدم و آن این که نقش وی در قتل مرحوم آقای شمس آبادی قطعی است. علاوه بر این او با ساواک رژیم شاه همکاری داشته است... مطمئن بودم اگر آقای منتظری بفهمد که مهدی هاشمی در قتل مرحوم شمس آبادی نقش و با ساواک همکاری داشته، متأثر می‌شود و لااقل دست از حمایت وی برخواهد داشت.

با این تصور خام به ملاقات آقای منتظری رفتم و رونوشت بخشی از اسناد موجود در پرونده مهدی هاشمی را در اختیار ایشان گذاشتم. اما با کمال تعجب، نه تنها تأثیری در ایشان مشاهده نکردم، بلکه دیدم ایشان همکاری وی را با ساواک به دلیل این که تحت فشار بوده توجیه می کند. باری این دیدار هیچ نتیجه‌ای نداشت، اما ایشان اسناد یادشده را نزد خود نگه داشت. نکته قابل توجه این که من از ایشان تقاضا کردم اسناد مذکور را در اختیار سید مهدی هاشمی قرار ندهد، ولی بعدها معلوم شد که در اختیار وی قرار گرفته است.[2]

سید مهدی هاشمی نه تنها در قتل‌های سیاسی قبل از انقلاب در منطقه اصفهان دست داشت، بلکه در درگیری خونین دو نهاد سپاه و کمیته نیز بعد از انقلاب در مناطق فلاورجان و قهدریجان (استان اصفهان) دخیل بود. سردار یوسف فروتن فرمانده وقت سپاه منطقه سه کشور در این زمینه می گوید:

برای من کاملاً ثابت شده بود که گزارش‌های کذب به آیت‌الله منتظری

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *سنجه انصاف*، قم، دارالحدیث، ۱۳۹۱، ص ۵۴.
۲. *همان*، ص ۵۶-۵۵.

می‌رسد و او قدرت تجزیه و تحلیل ندارد. به عنوان نمونه در مورد سید مهدی هاشمی (برادر دامادش) من با دلیل به آیت‌الله منتظری عرض کردم در رابطه با قضیه درگیری فلاورجان و قهدریجان - که یازده نفر کشته شدند - سید مهدی نقش داشت. عوامل او بودند که این فاجعه را به بار آوردند. ایشان با صراحت می‌گفت دروغ است. شما با سید مهدی دشمنی می‌کنید که این حرف‌ها را می‌زنید.

هر چه من سعی کردم از اول نیز گزارش بدهم و بگویم سه روز من و استاندار و نماینده آقای طاهری بین این دو گروه بست نشستیم تا توانستیم درگیری را متوقف کنیم، او قبول نکرد که نکرد؛ و نهایتاً کار سید مهدی به اعدام انجامید. با این وجود هنوز هم نمی‌توانست قبول کند. اصلاً در ذهنش خطور نمی‌کرد که سید مهدی مشکل زیربنایی دارد.[۱]

جرایم سید مهدی هاشمی

سید مهدی هاشمی و باندش از سال ۱۳۵۴ تا سال ۱۳۶۵ - که توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی دستگیر و متلاشی شدند - جرایم زیادی مرتکب شده بودند. از جمله:

۱. همکاری با ساواک، سازمان اطلاعات و امنیت رژیم پهلوی

۲. دعا برای خانواده سلطنتی شاه و تمجید از حزب رستاخیز و انقلاب سفید شاه

۳. قتل آیت‌الله شمس‌آبادی

۴. قتل حجت‌الاسلام سید اسماعیل حسنی

۵. قتل حجت‌الاسلام شیخ قنبرعلی صفرزاده

۶. قتل جهان سلطان آقایی، رمضان مهدیزاده. مهدی نوروزی کودک دوازده ساله، محسن موسوی بیدآبادی کودک چهار ساله و قتل آقای قنبرعلی فانی

۷. قتل مهندس امیرعباس بحرینیان مسئول کمیته‌های انقلاب اسلامی اصفهان

۸. قتل عباسقلی حشمت و دو فرزندش و قتل‌های دیگر

۹. دستور اختفاء مقادیر قابل توجهی اسلحه و مهمات و مواد منفجره

۱۰. تحریک سپاه لنجان و سپاه‌های خمینی‌شهر، درچه و مبارکه به اتحاد و ایستادگی در مقابل سپاه اصفهان و کشته شدن یازده نفر

۱۱. جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضلای افغانی علیه وزارت خارجه

---

۱. مصاحبه مؤلف با سردار یوسف فروتن، ۱۳۹۶/۲/۳۱.

۱۲. جعل سند ساواکی بودن دکتر هادی و علیه بعضی روحانیون اصفهان
۱۳. دامن زدن به اختلاف سپاه و کمیته
۱۴. انحلال سازمان نصر افغانستان و درگیری و آدم‌کشی در آن که منجر به کشته شدن ده‌ها افغانی شد.
۱۵. جعل اسناد دولتی
۱۶. نگهداری اسناد طبقه‌بندی‌شده دولتی
۱۷. چاپ و نشر اعلامیه با عنوان‌های مختلف علیه مسئولین نظام و جرایم زیاد دیگر.[۱]

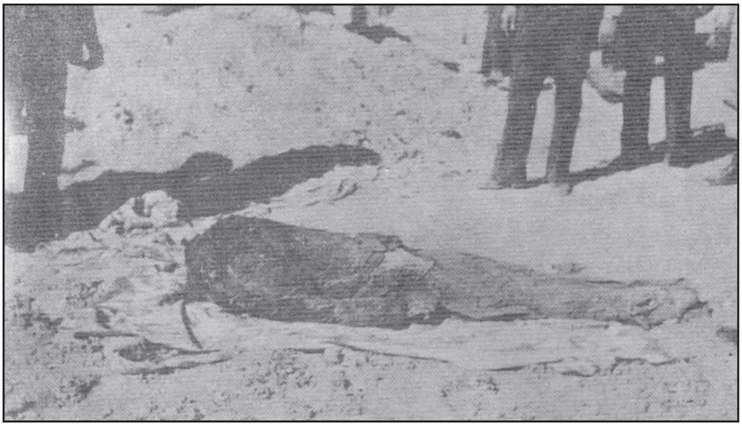

تلاش مردم و مأموران برای یافتن اجساد مقتولان باند مهدی هاشمی

با وجود ده‌ها جرم و جنایت قطعی که سید مهدی هاشمی مرتکب شده بود، باز آیت‌الله منتظری از او دفاع می‌کرد و او را مثل یک قدیس مورد حمایت قرار می‌داد. در این میان باز هم بسیاری از مسئولان بلندپایه کشور، با صداقت و خلوص، تلاش خود را صرف حمایت از جایگاه و موقعیت آقای منتظری و نجات او از این مسیر خطرناک کردند. چنان‌که آیت‌الله محمدی ری‌شهری – وزیر وقت اطلاعات – می‌گوید:

> در پیگیری پرونده مهدی هاشمی آن قدر حزم و احتیاط به کار بردیم که ممکن است خواننده در چَنگ این پرسش قرار گیرد که آیا لازم بود برای موضوعاتی چنان کم‌بها، وقت حضرت امام گرفته شود و ذهن ایشان به ارایه راهنمایی‌های جزیی مشغول گردد؟ آری، برای این که به دنبال حضرت امام حرکت کرده باشیم و در ادای تکلیف، چنان که ایشان بیان کرده‌اند،

۱. سید احمد خمینی، همان، ص ۳۲؛ و بن‌بست؛ *مهدی هاشمی*، همان، ج ۳، صفحات مختلف.

بری از اشتباه و مصون از اعمال نظرهای فردی بمانیم، در کوچکترین موارد نیز به ایشان مراجعه می کردیم. در این مراجعه‌ها، حضرت ایشان نظرات ما را جویا می‌شدند و آنچه به مصلحت دیده می‌شد، عنوان می گشت. ملاحظات و احتیاط‌هایی که در حفظ موقعیت آقای منتظری ضروری به نظر می‌رسید آنقدر عنوان می‌شد که حتی یک بار حضرت امام فرمودند که این کار [پیگیری پرونده سید مهدی هاشمی] را اگر طرفدار آقای منتظری هم هستید باید انجام دهید.[1]

از طرفی چون خلاف‌های سید مهدی هاشمی مربوط به امنیت ملی کشور می‌شد، امام رسیدگی به آن را منحصراً در وظایف وزارت اطلاعات می‌دید. لذا این وزارتخانه که هم از سوابق آدم کشی او اطلاع داشت و هم یکی از خانه‌های تیمی او را با مقدار زیادی سلاح نظامی و مواد منفجره کشف کرده بود، با مجوز امام تصمیم به بازداشت او گرفت. اما وقتی می‌خواستند سید مهدی هاشمی را دستگیر کنند، سران کشور نزد امام رفتند تا به خاطر وابستگی این شخص به منتظری، از این حکم ممانعت نمایند. ولی امام زیر بار نرفت و حتی گفت اگر منتظری هم خلاف کرده باید دستگیر شود. آیت‌الله خامنه‌ای که در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۶ به دانشکده وزارت اطلاعات رفته بود به طور خصوصی به آقای ری‌شهری گفت برای این که امام در دستور خود نسبت به دستگیری مهدی هاشمی تجدیدنظر کند، به ایشان گفته شد: «اگر اینها خلافکارند، آقای منتظری هم خلاف کرده، اگر اینها باید دستگیر شوند، آقای منتظری هم باید دستگیر شود.» حضرت امام در پاسخ بدون آن که از قاطعیت کلام و اراده خود بکاهد، فرمود: «اگر او هم خلاف کرده دستگیر شود.»[2]

امام برای حفظ مصلحت اسلام و انقلاب اسلامی با هیچ کس شوخی نداشت. چون او می‌دانست که قوانین جزایی فقط برای مجازات ضعفا تصویب نشده، بلکه اُمرا و اَقویا هم باید مثل بقیه مردم در برابر جرایم خود مجازات شوند. به عبارت دیگر همه در برابر قانون یکسان هستند و هر کس غیر از این عمل کند خلاف کرده است.[3]

ادعای دروغین

البته آیت‌الله منتظری مدعی است که امام هیچ‌گاه راجع به سید مهدی تذکری به وی نداده است، که این خلاف واقع است، زیرا امام از سال ۱۳۶۲ به بعد و مخصوصاً از سال ۱۳۶۵

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *خاطرات سیاسی (۶۶-۱۳۶۵)*، همان، ص ۱۳-۱۲.
۲. محمد محمدی ری‌شهری، *سنجه انصاف*، همان، ص ۷۰.
۳. غلامرضا خارکوهی، *همان*.

زمانی که سید مهدی هاشمی به جرم این قتل‌ها و رهبری گروه هدفی‌ها در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ در زندان به سر می‌برد، به گفته آقای هاشمی رفسنجانی، در آن زمان آیت‌الله منتظری از او تمجید می‌کرد، طوری که قادر است ایران را مدیریت نماید

تا فروردین سال ۱۳۶۸، با سخنرانی، به صورت حضوری، با نوشتن نامه، فرستادن پیغام شفاهی و نیز اعزام افراد مختلف، همواره تأکید و توصیه نموده‌اند که بیت خود را از شیاطین و نفوذ افراد و جریانات مخالف جمهوری اسلامی مخصوصاً از وجود سید مهدی هاشمی پاک کند، و مانع از تماس خود و نزدیکانش با منافقین، لیبرال‌ها، مخالفین نظام و جاسوسان بیگانه شود. به طور مثال امام یک سال قبل از دستگیری سید مهدی هاشمی، افراد مختلفی را نزد منتظری فرستاد تا به او تفهیم کنند که این فرد خطرناک است و او را از خود دور سازد، اما گوش نکرد. امام، آیت‌الله طاهری اصفهانی را فرستاد که به ایشان خطر سید مهدی هاشمی را خاطرنشان و او را از بیت خود اخراج کند. ولی نه تنها نپذیرفت بلکه آقای طاهری که از علاقه‌مندان بسیار جدی منتظری بود، مبغوضش شد.[1] علاوه بر این، افراد شناخته‌شده دیگری نیز از سوی امام نزد منتظری رفتند تا شاید دست از لجاجت و حمایت از طیف مهدی هاشمی بردارد، اما بی‌نتیجه بود. سید احمد خمینی در این زمینه می‌گوید:

> آیا حضرت امام من را با آقای موسوی خوئینی خدمت شما نفرستادند که آقا مهدی هاشمی ساواکی است خوبست از طرف شما فردی معین شود تا با فردی از اطلاعات به این موضوع رسیدگی نمایند؟ و من آقای هادی هاشمی - برادر او - را به عنوان نماینده شما برای رسیدگی به این پرونده پیشنهاد دادم. مگر شما گوش دادی؟
>
> امام به من فرمودند: وقتی با آقایان خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و نخست‌وزیر پیش آقای منتظری رفتید، مسئله مهدی هاشمی را مطرح کنید شاید ایشان قبول کنند و آقا مهدی را از منزلشان اخراج کنند. من مسئله را مطرح کردم و آقای رفسنجانی برای حل مسئله پیشنهاد داد که حالا که امام روی ایشان حساس‌اند خوبست جنابعالی موافقت کنید ایشان در یکی از دفاتر فرهنگی ایران در خارج از کشور خدمت کند. بعدها گفتید می‌خواهند ایشان را تبعید کنند. امام دیگر چه می‌توانستند بکنند؟[2]

۱. سید احمد خمینی، *همان*، ص ۴۴.
۲. *همان*.

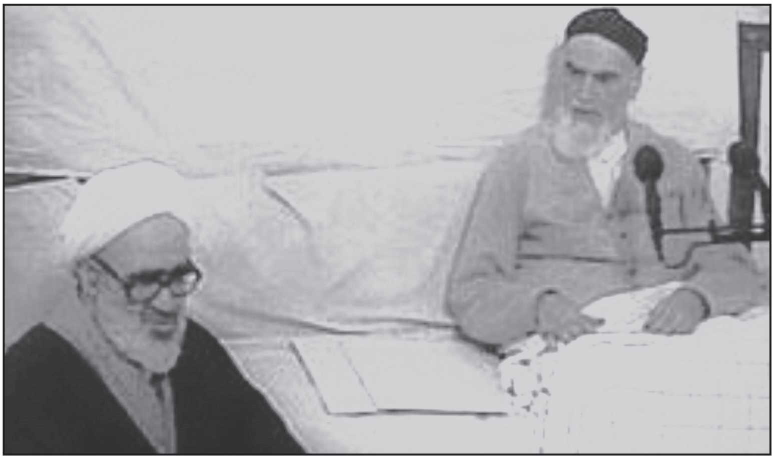

نگرانی امام خمینی از ساده‌لوحی و کج‌اندیشی آیت‌الله منتظری

به گفته مرحوم سید احمد خمینی، حال مردم عزیز باید توجه کنند که ناگهان آقای منتظری از قائم‌مقام رهبری کنار گذاشته نشده است، بلکه سه سال قبل از قضیه سید مهدی هاشمی، امام در اعلامیه خود برای خبرگان و یک سال قبل از دستگیری او، دوستان واقعی انقلاب و امام و آیت‌الله منتظری، تلاش کردند که نگذارند ایشان در خط حمایت از ضد انقلاب حرکت کند، و از همه بیشتر تلاش شخص امام بود که بی‌حاصل ماند و فقط توطئه سید مهدی هاشمی مؤثر شد. همان گونه که او در بازجویی خود آورده که: «طیف ما تمام نقاط حساس بیت ایشان را تسخیر نموده بود و نمی‌گذاشت کسی واقعیات را به ایشان بگوید.»[1]

البته حساسیت امام نسبت به بیت و دفتر منتظری به خاطر جایگاه مهم او در رهبری آینده انقلاب بود. زیرا در ساختار سیاسی کشور شخص رهبر از منزلت بسیار رفیعی برخوردار است و مهم‌ترین امور کشور مستقیم یا با واسطه زیر نظر اوست. لذا در صورتی که اطرافیان و معتمدین رهبری افرادی فاقد صلاحیت و دارای خصلت‌های ناشایست باشند، آن گاه حتی اگر رهبر شخصاً نیز از هوشیاری بالایی برخوردار باشد، باز هم امکان تأثیر گذاری بر وی فراهم می‌شود. از طرفی بیت و دفتر رهبری مرکز و مخزن سری‌ترین و مهم‌ترین تصمیمات و اطلاعات مملکتی به شمار می‌رود، لذا افراد حاضر در آن باید کسانی باشند که اعتماد صددرصد به آنها وجود داشته باشد. اما افراد دفتر آیت‌الله منتظری چنین نبودند، و امام نسبت به آنجا کاملاً احساس نگرانی می کرد.[2]

۱. *همان*، ص ۶۳

۲. غلامرضا خارکوهی، *همان*.

سید مهدی هاشمی پس از رهایی از زندان رژیم شاه، به جای تنبُّه و قدردانی از نعمت آزادی که از برکت انقلاب نصیبش شده، به کژراهه خود اصرار ورزید و با آن که در نظر انقلابیون، او لااقل به عنوان یک متهم به قتل شناخته می‌شد، اما در پناه حمایت‌های آیت‌الله منتظری آزادانه به شیطنت‌های سابق خود ادامه داد

دو نامه متفاوت

امام خمینی که می‌دید اکنون موقعیت و مقام منتظری فقط متعلق به شخص خودش نیست - چون او در سال ۱۳۶۴ از طرف مجلس خبرگان به عنوان جانشین امام انتخاب شده و قرار بود رهبر آینده این نظام شود - تمام هم و غم خود را بر نجات منتظری از این مهلکه متمرکز کرد. یکی از مهم‌ترین و شفاف‌ترین اقدامات امام در این زمینه، نامه مستدل و دلسوزانه‌ای است که او در تاریخ ۱۲ مهر سال ۱۳۶۵ - یعنی هشت روز قبل از بازداشت سید مهدی هاشمی - مستقیماً خطاب به آقای منتظری نوشت و او را در جریان امر قرار داد و سفارشات لازم را به قائم مقام خود کرد. امام در این نامه ضمن ابراز علاقه به آقای منتظری، حتی بار دیگر تعبیر «فقیه عالیقدر» را برای او به کار برد و بر عدم حمایت وی از سید مهدی هاشمی تأکید نمود و در مورد دسیسه‌های منافقین هشدار داد:

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین، فقیه عالیقدر، آقای منتظری - دامت ایام برکاته

پس از اهدای سلام و تحیت، علاقه اینجانب به جنابعالی بر خود شما روشن‌تر از دیگران است. به حسب قاعده طول آشنایی صمیمانه و معاشرت از نزدیک، مقام ارجمند علمی و عملی شما، مجاهدت با ستمگران و قلدران، و رنج‌های فراموش‌نشدنی جنابعالی در سال‌های طولانی برای اهداف اسلامی، قداست و وجاهت و وارستگی کم‌نظیر آن جناب، و بالاتر حیثیت بلندپایه‌ای که دنباله این امور به خواست خداوند تعالی برای شما [به عنوان رهبر آینده] فعلاً حاصل است، و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جنابعالی دارد، انگیزه علاقه مبرم است. لهذا این حیثیت مقدس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد. حفظ این حیثیت به جهات عدیده بر شما و همه ماها واجب، و احتمال خدشه‌دار شدن آن نیز منجز است برای اهمیت بسیار آن.

با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب‌المراعاه به احتمال قوی، بلکه ظن نزدیک به قطع، در معرض خطر است؛ خصوصاً با داشتن مخالفین

مؤثر در حوزه قم، که ممکن است دنبال بهانه‌ای باشند.

این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سید مهدی هاشمی است به شما. من نمی‌خواهم بگویم که ایشان حقیقتاً مرتکب چیزهایی شدند؛ بلکه می‌خواهم عرض کنم ایشان متهم به جنایات بسیار، از قبیل قتل، مباشرت یا تسبیباً، و امثال آن می‌باشند. و چنین شخصی، ولو مُبرا باشد، ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب مؤکد است.

آنچه مسلم است و در آن پافشاری دارم، رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام او است، رسیدگی به خانه تیمی و انباشتن اسلحه، آن هم با پول ملت، به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادی‌بخش. اصولاً یک همچو اعمالی بدون دخالت دولت جرم است و باید ایشان که صلاحیت این امر را ولو واقعاً برای این سازمان‌ها باشد ندارد و دخالت در حکومت است، جواب بدهد. این امر قطعی است؛ و آنچه از شما می‌خواهم در رتبه اول پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امور است، و اگر برای شما محذور دارد، به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است. حتی در محافل خصوصی دفاع از یک همچو شخصی که خطر برای حیثیت شما است و احتمال فساد و خونریزی بی‌گناهان است سم قاتل است. باید تمام فعالیت‌ها که به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادی‌بخش است قطع شود، و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند محاکمه شوند.

و آنچه مسلم است و مایه تأسف، حسن ظن جنابعالی به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌هاست که به مجرد وصول به شما، ترتیب اثر می‌دهید و در مجمع عمومی صحبت می‌کنید و به قوه قضاییه و غیره سفارش می‌دهید، و من از شما که دوست صمیمی سابق و حال من هستید و مورد علاقه ملت، تقاضا می‌کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمایید، پس از آن ترتیب اثر بدهید، تا خدای نخواسته لطمه به حیثیت شما- که برگشت به حیثیت جمهوری است- نخورد.

آزادی بی‌رویه چند صد نفر منافق، به دستور هیئتی که با رقت قلب و حسن ظنشان واقع شد، آمار انفجارها و ترورها و دزدی‌ها را بالا برده است. «ترحم بر پلنگ تیز دندان- ستمکاری بود بر گوسفندان».

من تأکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سید مهدی پاک کنید که این راه بهتر است؛ و الا هیچ عکس‌العملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام حتمی است.

سلامت و توفیق جنابعالی را خواهانم. ۱۲مهرماه ۶۵

روح‌الله الموسوی الخمینی[۱]

به قول مرحوم سید احمد خمینی، امام از یک سال قبل از دستگیری سید مهدی هاشمی، از هر راهی که ممکن بود تلاش کرد تا ارتباط منتظری را با این شخص قطع نماید که وقتی او دستگیر شد به عنوان عضو دفتر منتظری نباشد. ولی منتظری دست‌بردار نبود. با وجود این امام نامه بسیار محترمانه فوق را برای او نوشت. اما او به جای اطاعت از ولی امر و رهبر و استاد خود، نامه خصوصی امام را به اطلاع سید مهدی هاشمی رساند. این در حالی بود که سید مهدی در آن زمان توسط وزارت اطلاعات احضار شده بود، ولی هنوز آزاد بود، چون آقای منتظری از او حمایت می‌کرد و مانع دستگیری او می‌شد.

در این راستا حتی منتظری در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۱۷ -سه روز قبل از بازداشت سید مهدی هاشمی- نامه گستاخانه‌ای به حجم نه صفحه در پاسخ به نامه مؤدبانه امام نوشت که محتوایش عقده‌گشایی و کینه‌توزی بود. او سپس به سید مهدی هاشمی گفت من نامه‌ای نوشته‌ام که خواب را از چشم امام می‌گیرد! و آن قسمتی که مستقیماً در دفاع از سید مهدی بود را به اطلاع او رساند، که این دون شأن امام و قائم‌مقامش و برخلاف مقررات اداری و اسرار مملکتی بود.[۲]

بازداشت سید مهدی هاشمی و واکنش منتظری

سرانجام پس از چند روز تأخیر، به دستور مؤکد امام، سید مهدی هاشمی در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۲۰ به خاطر جرایم بی‌شمار بازداشت شد. آیت‌الله منتظری در اعتراض به این

---

۱. *صحیفه امام*، ج ۲۰، ص۱۳۸-۱۳۷.

۲. در اینجا فرازهایی از نامه تند مورخ ۱۳۶۵/۷/۱۷ آقای منتظری در پاسخ به نامه محترمانه و پدرانه امام را می‌آوریم، این نامه توسط مرحوم سید احمد خمینی در کتاب *رنجنامه* به طور مفصل نقد شده است. در این نامه که منتظری پنج روز بعد از نامه امام نوشته، آورده که: «افراد نهضت‌ها[ی آزادی‌بخش جهان] می‌آیند تا با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند، غافل از این که اصلاً امام خمینی نهضت‌های اسلامی را جرم می‌دانند.» اما سید احمد خمینی در پاسخ به آقای منتظری می‌گوید: امام با نهضت‌هایی که آقا مهدی [هاشمی] در رأسش باشد مخالف است... راستی آیا امام نهضت‌های آزادی‌بخش را جرم می‌دانستند؟... آیا ایشان در اعلامیه‌های خود از نهضت‌ها دفاع نمی‌کردند؟ آیا شعار تشکیل هسته‌های مقاومت حزب‌الله در تمام جهان مربوط به امام نبود؟...

آقای منتظری در همین نامه نوشته که: «سید مهدی هاشمی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد، ولی دیوان عالی کشور زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند.»

←

دستگیری درس‌ها و ملاقات‌های عمومی و خصوصی خود را تعطیل کرد و دست به اعتصاب زد و قهر نمود. عوامل بیت او و باند سید مهدی و دوستانش در قم و تهران مشغول جوسازی به نفع منتظری شدند. برخی از آنها حتی شـــایع کردند که در این ماجرا سید احمد خمینی مقصر است که مانع ملاقات منتظری با امام شـــده است. در حالی که این حرف دروغ بود، به قول آقای هاشمی رفسنجانی، او «بیشترین تلاش را برای اعتبار آقای منتظری» داشت.[1]

آقای مرتضی بنی‌فضل از قم تلفنی با آقای هاشـــمی رفسنجانی در زمینه قطع ملاقات‌ها و پخش خبر اعتصاب منتظری و ناراحتی طلبه‌هـــا در این خصوص صحبت کرد. جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز نگران اعتصاب منتظری بودند و از رئیس مجلس - آقای هاشمی رفسنجانی - خواستند تا برای پیگیری این موضوع به قم برود. او هم پذیرفت و در این خصوص با سید احمد خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای - رئیس‌جمهور - تلفنی مشورت کرد.[2] در نتیجه ساعت ۳ بعدازظهر آن روز به طرف قم حرکت کرد و به منزل منتظری رفت

← باز سید احمد خمینی در نقد آن می‌گوید: من خواهش می‌کنم صفحه اول پرونده آقای مهدی هاشمی را در سند شماره ۱/۱۱ (ص ۲۰ اسناد) در بازجویی ایشـــان بخوانید تا معلوم شود آیا ایشان در زمان شاه انقلابی بودند یا ساواکی؟ آیا دیوان عالی کشور زمان شاه بدون ساواکی بودن ایشان این عرضه و استقلال را داشته است که حکم دادگاهی را که به زور ساواک مهدی هاشمی را به ســـه بار اعدام محکوم کرده بود لغو کند؟ او به مناسبت ضعف نفسی که داشته است به همان صورتی که تمام مطالبش را به سربازان گمنام امام زمان داده است به ساواک شاه هم تمامی اطلاعات خود را حتی اسم کسانی را که دستور قتل مرحوم شمس‌آبادی و دیگران را به آنان داده بود می‌دهد و همه آنها دستگیر می‌شوند.

آقای منتظری در همین نامه ۱۳۶۵/۷/۱۷ آورده که: «من ترس از بیان حقیقت ندارم... سید مهدی را از وقتی بچه بود و با مرحوم محمد هم‌بحث بود و به درس *مکاسب* من می‌آمد می‌شناختم، پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است. من تمام خصوصیات او را می‌دانم او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرتعالی (امام)، هم خوش استعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل، تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است، و در تعهد و تقوی هم از آنان کمتر نیست...»

سید احمد خمینی در نقد آن می‌گوید: سید مهدی هاشـــمی در نامه‌ای برای شما در تاریخ ۱۳۶۶/۵/۷ چنین آورده: «از این که به دلایل نفسانی حضرتعالی را در جریان کلیه اعمال و رفتار خود قرار نداده و هویت کامل خویش را در محضر شما بازگو نکرده‌ام بسیار متأسف و شرمنده‌ام، و به طور کلی از این که انسان آلوده به لغزش‌های فراوان و آغشته به ناخالصی‌ها و هواپرستی‌های بی‌شمار مورد توجه و عنایت شخصیتی الهی و منزه و پاک و در جوار او قرار گرفته بود عمیقاً اندوهگین و خجلت‌زده‌ام...»

حضرت آیت‌الله منتظری! شما تصور بفرمایید که مهدی هاشمی بنابر این اعترافات تا چه اندازه در تمامی مسائل سیاسی - اجتماعی، شما را تحت تأثیر خویش قرار داده است که شما در موقعی که او برای آخرین بار می‌خواسته از شما جدا بشود او را تشویق می‌کردید که هر چه کردی بگو فلانی گفته است. [مهدی هاشمی] در صفحه ۲۳ پرونده خود... آورده است: «من از ایشان جدا شدم ولی در اندرون وجودی خود واقف بودم که چه مجسمه‌ای از شر و فساد و فتنه و انحراف مورد تأیید فقیه عالیقدر قرار گرفته است...»

حضرت آیت‌الله! [با این شواهد] آیا شما ساده‌اندیش نیستید؟ آیا شما از تمام خصوصیات آقای مهدی هاشمی اطلاع داشتید؟ (برای آشنایی بیشـــتر با محتوای این نامه و پاسخ آن، به کتاب ارزشمند «*رنجنامه* حجت‌الاسلام سید احمد خمینی» از صفحه ۲۵ به بعد مراجعه کنید.)

۱. *اوج دفاع (کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۵ اکبر هاشمی رفسنجانی)*، تهران، دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۹۳، ص ۳۰۵.

۲. *همان.*

یکی از فرماندهان اسبق سپاه اصفهان: در ملاقاتی که حدوداً سه ماه بعد از عزیمت به اصفهان [در فروردین سال ۱۳۶۳] با حضرت امام انجام شد... پرسیدند: آیا مهدی هاشمی با آقای منتظری و بیت ایشان هم رفت و آمد دارد؟ ایشان در ادامه جلسه چنین دستور دادند: در مورد فعالیت اینها [مهدی هاشمی و جریان او] کنترل داشته باشید و آنها را زیر نظر داشته باشید، اینها باید قلع و قمع شوند

و با او مذاکره نمود. شام هم مهمان او بود و ساعت حدود ۹ شب برگشت. اما منتظری حاضر به شکستن اعتصابش نشد. چون او مثل همیشه مدافع گروه سید مهدی بود و در این زمینه امام و سید احمد و وزارت اطلاعات را مقصر می‌دانست.

روز چهارشنبه ۲۳مهر سال ۱۳۶۵- اوایل شب- آقایان خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی- سران قوای سه‌گانه کشور- در منزل آیت‌الله موسوی اردبیلی جمع بودند، بیشتر صحبت‌ها درباره منتظری و اعتصاب او بود. آقای هاشمی رفسنجانی گزارش دیدار خود را با او ارایه داد. قرار شد آیت‌الله خامنه‌ای- رئیس‌جمهور- هم فردا به قم برود و با او صحبت کند،[1] شاید دست از اعتصاب بردارد. او فردا نزد منتظری رفت و به مذاکره پرداخت، بی‌اثر نبود، ولی اعتصابش هنوز برقرار بود. تاکنون تلاش‌ها بی‌نتیجه بوده، حتی منتظری، آیت‌الله ابراهیم امینی را هم به منزلش راه نداده است. سران عالی‌رتبه کشور مشغول چاره‌اندیشی شدند. آقای هاشمی رفسنجانی می‌نویسد:

[صبح روز جمعه ۲۵مهر سال ۱۳۶۵] احمد آقا [فرزند امام] آمد. درباره حل مشکل آیت‌الله منتظری صحبت کردیم. قرار شد از امام تقاضا کنیم که ایشان را به تهران بخواهند و به ایشان محبت نمایند. سپس تلاش شود که خاطر ایشان راضی شود. عصر احمد آقا اطلاع داد که امام دستور داده‌اند که ایشان به تهران بیایند و قرار شد شب در جلسه سران قوا هم باشند... شب آیت‌الله منتظری از قم آمدند. با آقایان خامنه‌ای و اردبیلی مهمان احمد آقا بودیم. امام هم شرکت کردند. به آقای منتظری خیلی محبت کردند و گفتند وجود شما برای انقلاب ضرورت دارد و حفظ اعتبار شما وظیفه همه است و دستور تعقیب گروه سید مهدی هاشمی هم به همین منظور بود که بیت شما مطهر شود. به ایشان دستور دادند که وضع خودشان را عادی کنند و دوباره عفو زندانیان را امضا نمایند. آقای منتظری نمی‌پذیرفتند، ولی امام اصرار کردند. نزدیک بود امام عصبانی شوند که با دخالت ماها وضع بهتر شد. امام

۱. *همان*، ص۳۰۸-۳۰۷.

خیلی کوتاه آمدند و متأسفانه آقای منتظری نرم نمی‌شوند.

امام یکی، دو بار صریحاً گفتند که عمرشان نزدیک به پایان است و شاید چند روز دیگر بیشتر زنده نباشند. دکترها گفته‌اند امام نباید دچار عصبانیت شوند. خیلی متأثر شدیم. ضمناً به مناسبتی فرمودند احمد آقا که اَعزِّ اشخاص در دل ایشان‌اند، اگر خطایی کند مثل دیگران او را تعقیب می کنند.

بالأخره آقای منتظری قبول کردند که ملاقات‌ها را به طور محدود شروع کنند، ولی نپذیرفتند که مثل گذشته صحبت و سخنرانی و دخالت در امور نمایند.[1]

این جلسه در منزل سید احمد خمینی تشکیل شده بود. با این که امام بسیار با ملاطفت و محترمانه نسبت به مضرات اعتصاب منتظری با او صحبت کرد، اما گویی امام و سایر سران با دیوار آهنین صحبت می کردند. چراکه منتظری به خاطر بازداشت یک جنایتکار با همه حاضران با خشونت برخورد نمود. به همین جهت او زیر بار هیچ پیشنهادی نرفت.

امام به منتظری گفتند: آیا شما ماها را دشمن خود می‌دانید؟ یقیناً این را نمی‌توانید بگویید. بعد با حالت بسیار صمیمی و گرم فرمودند: من از شما خواهش می کنم که این کارها را کنار بگذارید و مشغول کار خود بشوید. اما او قبول نکرد.

فرمودند: من ارادت به شما دارم، من مخلص شما هستم از این مرید و مخلص خود قبول بفرمایید و به کار خود مشغول شوید. اما منتظری با کمال خشونت گفت: لا یُکَلّفُ الله نَفساً اِلا وُسعَها.[2]

جو جلسه به خاطر یکدندگی آقای منتظری سنگین شد و همه را بهت‌زده کرد. چنین برخوردی را هیچ کس از منتظری در مقابل امام و سران نظام- رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و رئیس مجلس- توقع نداشت. آنها فکر نمی کردند کسی که خود صدها صفحه کتاب درباره وجوب اطاعت از ولی‌فقیه نوشته و همگان را به اطاعت از امام و ولی‌فقیه دعوت کرده، اکنون خودش نه تنها از دستور ولی و رهبرش، بلکه از خواهش و تمنای او هم، با صراحت سر باز می‌زند. سید احمد خمینی که در آن جلسه ناظر این رفتار منتظری بوده، می گوید:

در این هنگام من به دوستان نگاه کردم دیدم همگی از شرم و حیا سرهایشان را پایین انداخته‌اند و آقای خامنه‌ای اشک در چشمانشان بود،

۱. *همان*، ص ۳۰۹-۳۰۸.

۲. سید احمد خمینی، *همان*، ص ۴۵-۴۴.

با اعترافات سید مهدی هاشمی، حقانیت هشدارهای چندساله امام خمینی به منتظری و حساسیت‌های وزارت اطلاعات نسبت به بیت او آشکار شد. زیرا سید مهدی در این مصاحبه علاوه بر اقرار به آدم‌کشی‌ها و جرم‌های مختلف، از نفوذ خود در بیت آیت‌الله منتظری و مدارس حوزوی او و اطرافیانش پرده برداشت

آقای رفسنجانی و من در جلوی امام به شما گفتیم که شما قائل به ولایت‌فقیه هستید و به قول خودتان ۷۰۰ صفحه پیرامون آن مطلب نوشته‌اید (البته تا آن موقع)،[۱] چرا گوش به حرف امام نمی‌دهید؟ باز همان جمله «لا یکلف الله نفساً» را به زبان آوردید و امام با خونسردی به شما نگاه می‌کردند. مُسلم وسواسان خنّاس به شما گفته بودند که نباید کوتاه بیایید تا آقا مهدی را آزاد کنند.[۲]

البته دلبستگی آقای منتظری به فرد بدنام و مجرمی مثل سید مهدی هاشمی واقعاً برای هیچ کس حتی دوستان قدیمی‌اش قابل هضم نبود.[۳] مخصوصاً که به طرق مختلف برای رهایی او تلاش می‌کرد. چنان که سید احمد خمینی می‌گوید سید هادی در تمام ملاقات‌هایش با من، روی این مطلب تأکید می‌کرد که منتظری نسبت به افراد و طیف آقا مهدی که در زندان هستند، حساس است و باید آنها آزاد شوند. خود منتظری هم دو بار همین را از من خواست. گویی تمام دین او در این طیف خلاصه شده است.[۴]

پافشاری آقای منتظری بر اعتصاب، باعث شد که رسانه‌های بیگانه نیز از این موضوع تفسیرهای مغرضانه داشته باشند. رادیو بی‌بی‌سی لندن نیز، در بخش خبری ساعت ۱۹/۴۵ روز ۲۹مهرماه سال ۱۳۶۵ اعلام کرد:

> گزارش‌های رسیده از قم حاکی است به دنبال بازداشت سید مهدی هاشمی، دفتر آیت‌الله منتظری در قم چند روز تعطیل بوده، و آیت‌الله منتظری برای اعتراض به این بازداشت، هفته پیش با آیت‌الله خمینی ملاقات کرد... آیت‌الله خمینی در گذشته همیشه توانسته است خود را از مبارزات داخلی- که مایه دردسر این رژیم بود- به دور نگاه دارد. این

۱. البته منتظری بعداً این ۷۰۰ صفحه را به چند هزار صفحه رساند و در قالب یک دوره کتاب چند جلدی به نام *دَرسات ولایت فقیه* به زبان عربی منتشر کرد.

۲. سید احمد خمینی، *همان*، ص۴۵.

۳. البته مجلس خبرگان بعد از تأیید قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری باید به وظیفه نظارتی خود درباره او عمل می‌کرد. چون رفتارهای نادرست او در مهرماه سال ۱۳۶۵ و سرپیچی مکرر او از فرامین ولی‌فقیه و قانون اساسی به خاطر دفاع از امیال نفسانی خودش و سید مهدی هاشمی و دامادش، کافی بود برای این که مجلس خبرگان به فوریت تشکیل جلسه بدهد و ضمن ارزیابی رفتار و مواضع او، مصوبه سال گذشته خود را لغو و منتظری را از قائم‌مقامی عزل نماید. چون این بهترین زمان برای برکناری و ختم غائله او بود.

۴. سید احمد خمینی، *همان*، ص۴۷-۴۶.

درگیری می‌تواند برای آن وحدت ظاهری که آیت‌الله خمینی توانسته است وجهه آن را در جمهوری اسلامی حفظ کند، زیان‌آور باشد.[1]

رادیو اسرائیل نیز اعلام کرد:

روز ۲۰ اکتبر [۱۹۸۶م/ دوشنبه ۲۸ مهر سال ۱۳۶۵] خبری در اختیار روزنامه *لوموند* [فرانسه] و ایستگاه‌های رادیویی اپوزیسیون نهاده می‌شود، دایر بر این که آیت‌الله منتظری از سمت خود کناره‌گیری کرده است.[2]

روزنامه فرانسوی *لوموند* نیز در تحلیل خود نوشت:

ابهام بسیار بزرگی بر سرنوشت آیت‌الله منتظری که از مهدی هاشمی دفاع کرد، سایه افکنده است. به گفته برخی وی ممکن است در خانه‌اش در قم محبوس باشد و برخی می‌گویند که به خانه‌اش در نجف‌آباد عزیمت کرده است.[3]

علاوه بر اعتصاب، آیت‌الله منتظری و تیم مشترک بیت او و بقایای باند سید مهدی هاشمی، دست به اقدام دیگری زدند و آن انتشار اطلاعیه‌ها و نامه‌های جعلی متعدد در کشور بود. آنها خبر تحصن منتظری را با تیتر درشت تحت عنوان «چرا ملاقات‌های قائم‌مقام رهبری لغو شده است؟» به صورت اعلامیه منتشر و چنان وانمود کردند که امام و جمهوری اسلامی زیر سـؤال برود. آنها ظرف مدت دو هفته از ۲۴مهر تا ۱۰آبان سال ۱۳۶۵ حداقل هفت اطلاعیه در دفاع از منتظری و سید مهدی هاشمی منتشر کردند. یعنی به طور متوسط هر دو روز یک اطلاعیه. جالب این که آقای منتظری با این همه نفوذ و محبوبیت خیالی که برای سید مهدی در میان «حزب‌اللهی‌ها و جبهه‌رفته‌ها» قائل بود، هیچ کدام از اطلاعیه‌ها را به نام واقعی صادر نکردند. بلکه همه را با عناوین جعلی منتشر نمودند. این عناوین عبارت‌اند از: ۱. جمعی از فضلا و طلاب حوزه علمیه قم ۲. جمعی از اساتید حوزه علمیه قم ۳. گروهی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران ۴. جمعی از طلاب حوزه علمیه قم ۵. تعدادی از نمایندگان حزب‌الله مجلس ۶. جمعی از طلاب قم ۷. حسنعلی نوری‌ها- حوزه علمیه قم.

حتی برخی از این اطلاعیه‌های جعلی در جلسات درس آقای منتظری توزیع و قرائت شد! به عبارت دیگر این اطلاعیه‌ها را، هم در بیت منتظری تدوین و تکثیر، و هم از عناوین مقدس حوزه علمیه قم و دانشجویان تهران و مجلس شورای اسلامی سوءاستفاده می‌کردند. آیت‌الله منتظری نه تنها از انتشار این اطلاعیه‌های جعلی و غیرقانونی ممانعت نکرد، بلکه در تدوین و

---

۱. اخبار تاریخ ۲۹ مهرماه سال ۱۳۶۵ رادیو بی‌بی‌سی.

۲. اخبار تاریخ ۱۰ آبان سال ۱۳۶۵، رادیو اسرائیل.

۳. خبر تاریخ ۱۵ آبان سال ۱۳۶۵، روزنامه *لوموند*.

با وجود همه جار و جنجال‌هایی که رژیم پهلوی در هنگام دستگیری و محاکمه گروه هدفی‌ها به راه انداخت و شش نفر از آنها نیز از جمله سید مهدی هاشمی محکوم به اعدام شده بودند، ولی هیچ یک از اعضای این شبکه تروریستی اعدام نشدند. این امر، هم موجب ناامیدی مردم از دستگاه قضایی و امنیتی رژیم شده بود و هم موجب فعال شدن بقایای این باند در اصفهان

انتشار آنها کمک فکری و مساعدت تدارکاتی و مالی مثل دادن دستگاه تکثیر و تایپ و امکان توزیع با همراهی فرزندانش نمود و به آنها گفت من وظیفه خود را در این اعتراض‌ها انجام دادم شما هم انجام بدهید.

امام با مطالعه این اعلامیه‌ها به خوبی دست عاملانش را رو کرد و تهیه‌کنندگان آنها را افراد ضد انقلاب و منحرف وابسته به سید مهدی هاشمی دانست و انتشار آنها را دلیل مستقلی بر انحرافشان از انقلاب و اسلام معرفی کرد.[1]

اعترافات تلویزیونی سید مهدی و التهاب سیاسی

آقای منتظری در آن سال‌ها چنان مجذوب سید مهدی هاشمی بود که به هیچ یک از تذکرات صادقانه امام و دلسوزان انقلاب توجه نمی‌کرد و همه تذکرات را ناشی از بدفهمی و توطئه‌گری می‌پنداشت.[2] در حالی که جرایم سید مهدی هاشمی قبل و بعد از پیروزی انقلاب تا سال ۱۳۶۵ آنقدر زیاد بود که جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذاشت. لذا وزارت اطلاعات طبق دستور امام با جدیت به این پرونده رسیدگی نمود. تا این که سید مهدی هاشمی، زبان به اعتراف گشود و روز سه‌شنبه ۱۸ آذر سال ۱۳۶۵ مصاحبه اعترافات سید مهدی هاشمی از صدا و سیمای ایران پخش شد و فردای آن روز در مطبوعات و رسانه‌های داخلی و خارجی منتشر گردید. اما قبل از پخش آن در صدا و سیما، وقتی آقای منتظری از موضوع مطلع شد، به آقای هاشمی رفسنجانی پیغام داد اگر این مصاحبه پخش شود من موضع‌گیری خواهم کرد و علیه وزارت اطلاعات سخنرانی می‌کنم و اعلامیه خواهم داد. اگر شما بخواهید می‌توانید جلوی این اقدام را بگیرید. به دنبال آن آقای هاشمی رفسنجانی صبح روز ۱۸ آذر به قم نزد آقای منتظری رفت. اما این تلاش‌ها بی‌فایده بود، زیرا این مصاحبه به دستور امام باید پخش می‌شد. در نتیجه آن روز - هنگام شب - اعترافات سید مهدی هاشمی به طور مشروح پخش گردید. هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود تصریح می‌کند:

---

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *سنجه انصاف*، همان، ص ۳۲۶.

۲. پاسداشت حقیقت، *بازخوانی خاطرات آیت‌الله منتظری*، تهران، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، ۱۳۸۱.

پس از دستگیری سید مهدی هاشمی خبر رسید که قرار است مصاحبه او از تلویزیون پخش شود. این امر موجب نگرانی آیت‌الله منتظری شده بود...[1] مصاحبه سید مهدی را از رادیوی ماشین گوش دادم. چیزهایی در مورد بیت و مدارس و کتابخانه سیاسی ایشان گفت که به نفع آیت‌الله منتظری نبود.[2]

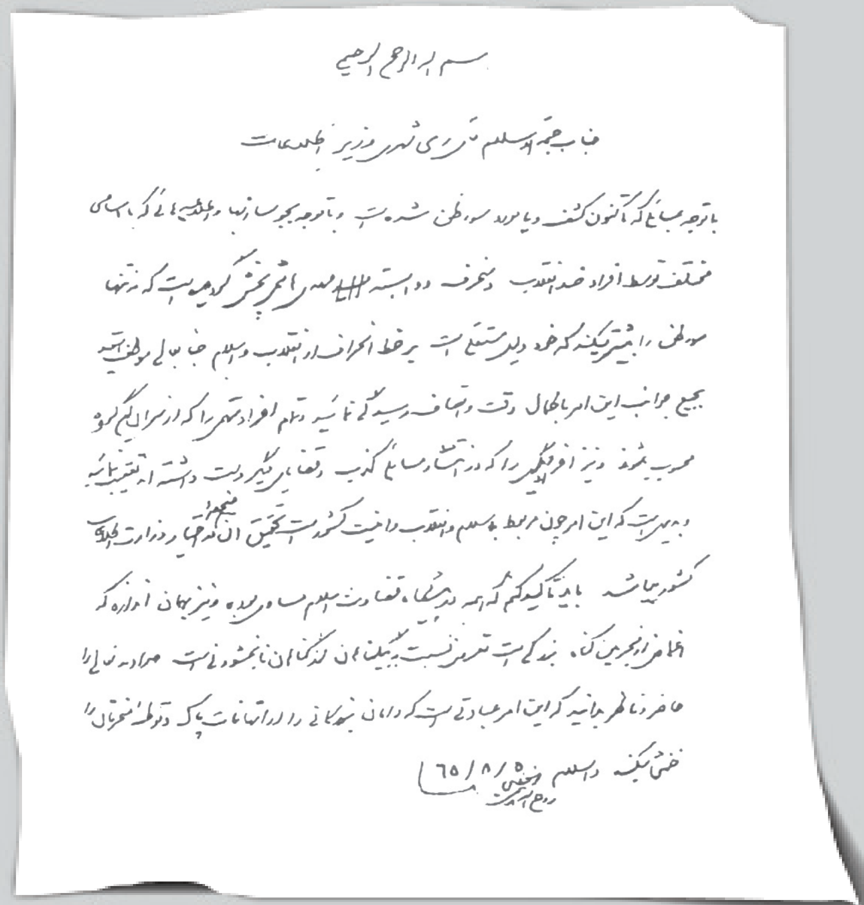

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب حجت‌الاسلام آقای ری‌شهری وزیر اطلاعات

با توجه به مسائلی که تاکنون کشف و یا مورد سوءظن شده است و با توجه به پخش سخنرانی‌ها و اطلاعیه‌هایی که به اسامی مختلف توسط افراد ضدانقلاب و منحرف و وابسته به سید مهدی هاشمی پخش گردیده است که نه تنها سوءظن را بیشتر می‌کند که خود دلیل مستقلی است بر خط انحراف از انقلاب و اسلام جنابعالی موظف هستید به جمیع جوانب این امر با کمال دقت و انصاف رسیدگی نمایید و تمام افراد متهمی را که از سران این گروه محسوب می‌شوند و نیز افراد دیگری را که در انتشار مسائل کذب و قطعاً برای تیرگی روابط دست داشته‌اند تعقیب نمایید و بدیهی است که این امر چون مربوط به اسلام و انقلاب و امنیت کشور است تحقیق آن منحصراً در حوزه وزارت اطلاعات کشور می‌باشد. باید تأکید کنم که همه دستگاه‌ها قضاوت اسلام [illegible] و نیز جهان آخرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که این امر عبادتی است [illegible] را از اتهامات پاک و [illegible] را خوشحال می‌کند. والسلام

روح‌الله الموسوی الخمینی ۶۵/۸/۵

دستور امام به وزیر اطلاعات وقت در خصوص باند مهدی هاشمی

---

۱. *اوج دفاع (کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۵ اکبر هاشمی رفسنجانی)*، همان، ص ۳۶۹.
۲. همان، ص ۳۷۰.

سـید مهدی هاشـمی در این مصاحبه علاوه بر تشـریح قتل‌هایی که قبل از انقلاب مرتکب شده، مخصوصاً قتل آقای شمس‌آبادی، به خودسری‌های خـود در سـپاه پاسـداران و واحـد نهضت‌های آزادی‌بخش نیز پرداخـت. همچنین او دو موضوع مهم را نیز در ارتباط با آیت‌الله منتظری تشریح نمود که خیلی حساس بود:

با وجود این همه جنایاتی که سید مهدی هاشمی مرتکب شد و در دادگاه نیز ثابت گردید، باز آیت‌الله منتظری او را «مفسد و مجرم» نمی‌دانست! بلکه فردی انقلابی، حزب‌اللهی، با اعتقاد، قابل عفو و طرفدار امام می‌دانست! به همین جهت تا آخرین لحظه از او دفاع کرد

موضوع اول درباره نفوذ خـودش در حوزه‌های علمیه و کتابخانه سیاسی تحت نظر آقای منتظری است. سید مهدی هاشمی با اشاره به این که وقتی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم می‌خواست بر مدارس حوزوی مسلط شود، ما این سیسـتم را قبول نداشتیم، و همزمان آقای منتظری مدارس جدید خود را تأسیس کرد و این مدارس رسماً آغاز به کار نمودند، گفت:

ما حس کردیم که از طریق این مدارس [منتظری] می‌توانیم آن افکار و اندیشه‌هایمان را به نحو احسن در کشور عملی بکنیم، و لذا من خودم را نزدیک کردم به جریان این مدارس. در این جمله عرض کنم که مدارس ذاتاً یک جای مقدسی بود که فقیه عالیقدر اعلام کردند، منتها من که آن همه آلودگی فکری و عملی داشتم و من با این تفکرات اشتباه خودم نمی‌بایست به آن نزدیک می‌شدم، ولی در آن جو عمل‌زدگی نزدیک شدم به مسئله مدارس. [به طوری که] بعضی از مسئولین این مدارس را خود من پیشنهاد می‌دادم، مثل آقای کیمیایی که به پیشنهاد من مسئول مدرسه شد. بعضی مسئولیت‌های مدارس را به هم‌فکر خودم می‌دادم و برای این که آن افکار خودمان را بر کشور جامه عمل بپوشانیم، احساس کردیم که باید شورایی تشکیل شود برای مدیریت و برنامه‌ریزی این مدارس؛ و لذا من از جناب آقای کیمیایی و آقای صلواتی و همچنین آقایان محمودی و صفوی و جناب آقای شکوری دعوت کردم. با خودم می‌نشستیم هر دو، سه هفته یک‌بار، و مسائل مدارس را مطرح می‌کردیم. کتابخانه سیاسی قبلاً در دفتر تبلیغات [وابسته به حوزه علمیه قم] بود و بعداً اختلافی بروز کرد بین آقای محمودی [مسئول کتابخانه] و دفتر تبلیغات، و بعد از این که ما دیدیم این اختلاف به جایی نمی‌رسـد و آقای محمودی هم هم‌فکر ما بود... جلبش کردیم به

جلسات خودمان و در آن جلسات او هم شرکت می کرد. بنابراین در این جلسات ما حس می کردیم باید مدیریت مدارس و کتابخانه سیاسی را در حوزه با نظر آیت‌الله منتظری ما هدایت بکنیم.[1]

موضوع دوم این بود که سید مهدی هاشمی در این اعترافات به نفوذ و القای افکار شیطانی خود در بیت و ذهن منتظری پرداخت و گفت:

در اینجا یک محور دیگری که باید به آن اشاره کنم و آن هم یک نقطه عطفی است در بازشناسی و بازیابی اشتباهات خودم و انحرافات خودم [این بود که می‌خواستم] مسئله دفتر فقیه عالیقدر را به عنوان یک پایگاه برای تحقق اهداف خودم، اهدافی که به آن ایمان داشتم و فکر می کردم اهداف حق مطلق اســت، انتخاب بکنم. زمینه‌هایی که مثبت بود و من را در این تخیل، یاری می کرد، چند چیز بود:

اول آن که مســئول دفتر [منتظری]، برادر من بود و آن رابطه و اعتماد متقابلی که بین من و اخوی [سید هادی هاشمی] وجود داشت، این زمینه پارامتر مثبتی بود که مرا در این فکر موفق بکند.

از آن طرف، فقیه عالیقدر از سال‌های خیلی دور [به من] اعتماد داشتند و این اعتماد را من یک پارامتر مثبتی در جهت اهداف خودم می‌دانستم.

ســوم این که آقا ســعید، فرزند آیت‌الله [منتظری] هم با ما همدلی و هماهنگی داشت.

از آن طرف، تعدادی از دوستان هم، از قدیم و جدید در دفتر [منتظری] وجود داشتند.

از طرف دیگر، در شــخص فقیه عالیقدر، من یک سلسله رهنمودهایی را می‌دیدم که ایشان دارند که اینها را برای آینده کشور، کارساز و طلیعه خوشبختی آینده می‌دانستم.

اینها، مجموعاً عوامل مثبتی بود که من را جذب کرد به طرف این که دفتر [منتظری] را تصور کنم که پایگاه من است و من می‌توانم از طریق دفتر [او]، تمایلاتم را جامه عمل بپوشانم.

مسئله چهارم، یک سلسله از نیروهای کشور بودند. همفکران ما در سراسر کشور که به ما مراجعه می کردند و مراجعات داشتند به دفتر [منتظری]،

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۵/۹/۱۹، ص ۱۱.

از طریق ما انجام می‌گرفت بعضی از آن، و ما هم در این رابطه با دفتر، رفت و آمد می‌کردیم.

از آن طرف، ملاقات‌های حضوری که با فقیه عالیقدر داشتم من - که حضوراً مسئله را گزارش بدهم یا به طور کتبی خدمتشان بنویسم - این هم یک عاملی بود که ما را با دفتر [منتظری]، مربوط می‌کرد.

از آن طرف تماس خود را با اخوی [یعنی سید هادی] بیشتر می‌کردم برای تحلیل و بحث و بررسی، که چه باید کرد؟

از آن طرف، گزارشاتی به آقا [منتظری] می‌نوشتم که معتقد بودم کارساز است، و در همین جا باید عرض کنم من با گزارشاتی که به آقا می‌نوشتم، در حقیقت، از اعتماد پاک و بی‌شائبه فقیه عالیقدر نسبت به خودم سوءاستفاده کردم. من می‌خواستم با نوشتن این نامه‌ها و گزارشات به خدمت ایشان، در حقیقت افکار خودم را القا کنم و خط بدهم...[1]

دو روز بعد از پخش این مصاحبه، دفتر آیت‌الله منتظری در اطلاعیه‌ای هر گونه دخالت سید مهدی هاشمی در دفتر و مدارس ایشان را تکذیب کرد. گرچه اعترافات سید مهدی درست و صحیح بود، ولی به خاطر حفظ جایگاه منتظری به عنوان قائم‌مقام رهبری و بسته شدن دهان رادیوهای خارجی، تکذیبیه ظاهری او در رسانه‌ها منتشر شد.

امام جمعه موقت تهران - آیت‌الله امامی کاشانی - نیز در خطبه دوم نماز جمعه مورخ ۲۱آذر سال ۱۳۶۵ ضمن تقبیح جرم‌های سید مهدی هاشمی، به تعریف و تمجید زیاد از منتظری پرداخت تا جایگاه او به عنوان قائم‌مقام رهبری صدمه نبیند. امامی کاشانی گفت:

خدا به محمد و آل محمد(ص) قامت بلند و رسای امام عزیز را تا ظهور حضرت ولی‌الله‌الاعظم(عج) بر سر ما مستدام و استوار و سالم بدارد، و در عین حال آیت‌الله‌العظمی منتظری قائم‌مقام رهبری هستند و شخصیت والا و با ارزش ایشان قابل تجلیل و تمجید است و این حرف‌ها[ی سید مهدی هاشمی] و اینها هم هیچ به دامن با ارزش و بلند ایشان نمی‌چسبد.[2]

آیت‌الله علی مشکینی دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و رئیس مجلس خبرگان نیز در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۲۵ طی نامه‌ای خطاب به امام خمینی نوشت:

شکرگزاریم که پروردگار متعال با نعمت وجود رهبری، بحران‌های

۱. *همان*.

۲. *همان*، ۱۳۶۵/۹/۲۲، ص ۹.

مختلف انقلاب اسلامی را یکی پس از دیگری برطرف نموده و نابسامانی‌ها را به سامان رسانده و می‌رسانند. توجه به خطر گروه منحرف و توطئه‌گر «وابسته به مهدی هاشمی» و روشن کردن زیان‌ها و لطماتی که از ناحیه آنان به اسلام و مسلمین و انقلاب اسلامی و روحانیت و حوزه‌های علمیه به ویژه، حوزه علمیه قم متوجه بود، مائده‌ای است آسمانی، که امام بزرگوار در کنار پیروزی‌های بزرگ جبهه‌های جنگ تحمیلی و نیز رسوایی جهانی امریکا، به ملت شهیدپرور هدیه فرمودند.

او در پایان اظهار امیدواری کرد نسبت به جرایم و اتهامات آنان بدون اغماض و مطابق با موازین عدل اسلامی «ولو بلغ ما بلغ» رسیدگی شود. چراکه خطر گروه‌هایی که با اتکا به برداشت‌های غلط، لطمه به اسلام و نظام می‌زنند از خطر کفر و استکبار جهانی کمتر نیست.[1]

با اعترافات سید مهدی هاشمی، حقانیت هشدارهای چندساله امام خمینی به منتظری و حساسیت‌های وزارت اطلاعات نسبت به بیت او آشکار شد. زیرا سید مهدی در این مصاحبه علاوه بر اقرار به آدم‌کشی‌ها و جرم‌های مختلف، از نفوذ خود در بیت آیت‌الله منتظری و مدارس حوزوی او و اطرافیانش پرده برداشت.

پس از این مصاحبه فضای عمومی کشور دیگر مثل گذشته به نفع آقای منتظری نبود. معلوم بود که مردم فهیم ایران از یک تکذیبیه سه خطی دفتر او قانع نشده‌اند و ایشان به شدت زیر سؤال رفته که چرا به چنین فرد منحرفی اجازه نفوذ در بیت و مدارس خود را داده است. در نتیجه یک هفته بعد در تاریخ ۲۴آذر سال ۱۳۶۵ خود آیت‌الله منتظری شخصاً وارد عمل شد و بر خلاف میلش نامه‌ای به امام نوشت و ضمن تشکر از برخورد قاطع او با این جریان انحرافی، از او خواست: «جرائم و اتهامات سید مهدی هاشمی و افراد مربوط به وی، بدون اغماض و با کمال دقت، مطابق موازین عدل اسلامی – ولو بلغ ما بلغ[2] – رسیدگی شود.»[3]

البته او این نامه را برخلاف میلش و برای تسکین افکار عمومی و از ترس واکنش مردم صادر کرد، وگرنه راضی نبود یک لحظه سید مهدی هاشمی بازداشت شود تا چه رسد که بخواهد او را محاکمه کنند. زیرا به رغم همه جرایم سنگینی که سید مهدی تعمداً قبل و بعد از انقلاب مرتکب شده بود، باز آقای منتظری جنایات او را «اشتباهات جزئی» می‌خواند. از طرف دیگر منتظری چه این نامه را صادر می‌کرد چه نمی‌کرد، هیچ تأثیری در سرنوشت و مجازات سید مهدی نداشت،

---

۱. سید محسن صالح، *جامعه مدسین حوزه علمیه قم از آغاز تاکنون*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۲۶۷.

۲. یعنی به هر کجا و به هر نتیجه‌ای که برسد.

۳. محمد محمدی ری‌شهری، *سنجه انصاف*، همان، ص ۱۶۷.

چون طبق دستور صریح امام او بازداشت شده و به خاطر جرایمش محاکمه می‌شد.[1]

آخرین تلاش منتظری برای تبرئه سید مهدی

با وجود این همه جنایاتی که سید مهدی هاشمی مرتکب شد و در دادگاه نیز ثابت گردید، باز آیت‌الله منتظری او را «مفسد و مجرم» نمی‌دانست! بلکه فردی انقلابی، حزب‌اللهی، با اعتقاد، قابل عفو و طرفدار امام می‌دانست! به همین جهت تا آخرین لحظه از او دفاع کرد.[2] این موضوع در نامه‌ای که آقای منتظری در تاریخ ۵مهر ماه سال ۱۳۶۶ - یک روز قبل از اعدام سید مهدی - به امام نگاشته کاملاً مشهود است. در واقع این نامه آخرین تلاش او برای لغو حکم اعدام و نجات سید مهدی هاشمی بود:

> سید مهدی هر چه بود و شد، بالأخره بیست سال سنگ اسلام و انقلاب و امام را به سینه زد... او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیست، و مادر پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحم‌اند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است... او نه مرتد است و نه محارب و نه مفسد، و بالأخره به انقلاب و اسلام، اعتقاد کامل دارد، هر چند در سلیقه خطاکار باشد و هست... اعدام و خونریزی بالأخره بسی کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه میسر است؛ ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد.[3]

---

۱. غلامرضا خارکوهی، *همان*.

۲. مریدان سیاسی و افراطی آقای منتظری که در برابر اعترافاتِ سید مهدی هاشمی کم آورده‌اند، هر زمان به شکلی دنبال توجیه اشتباهات منتظری هستند. برخی از آنها اخیراً اعلام کرده‌اند او بعد از پخش اعترافاتِ سید مهدی از رسانه‌ها، دیگر از او حمایت نکرد و فقط از نظر حقوقی حمایت نمود! در حالی که این طور نیست. اولاً آقای منتظری تا زمان اعدامش، او را بهترین فرد از نظر مدیریت، پاکی، صداقت و تقوا، و بهتر از همه مسئولان کشور می‌دانست و اعتقاد داشت او می‌تواند ایران را اداره نماید، فقط بز اخفش نیست. به عبارت دیگر به زعم آقای منتظری همه مسئولان بز اخفش هستند! الا سید مهدی! ثانیاً حمایت‌ها و تعریف و تمجیدهایی که منتظری قبل و بعد از بازداشت سید مهدی از او به عمل آورده، بی‌سابقه است. در واقع منتظری تنها مقام بلندپایه‌ای بود که همیشه برای حمایت از او سنگ تمام می‌گذاشت. ثالثاً هیچ یک از حمایت‌های منتظری از سید مهدی جنبه حقوقی نداشت، بلکه همه سیاسی و عاطفی بود. حتی بعد از بازداشت و پخش اعترافات مفصل او نیز منتظریِ چه با نامه‌نگاری و چه در ملاقات با سید احمد خمینی و سایر مسئولان به ادامه همین رویه پرداخت و یک بار مثلاً حرفی از تعیین وکیل مدافع برای او نزد، بلکه مکرر توصیه می‌کرد سید مهدی و افراد باندش را عفو و آزاد کنید! به طور نمونه اگر به نامه مورخ ۵مهر ماه سال ۱۳۶۶ منتظری که یک روز قبل از اعدامش به امام نگاشته، دقت کنید درمی‌یابید که یک کلمه جنبه حقوقی ندارد، بلکه صرفاً یک پیام سیاسی و عاطفی برای حمایت از او است.

۳. *خاطرات آیت‌الله منتظری*، اتحادیه ناشران ایرانی در اروپا، چ ۲، ۱۳۷۹،ص ۱۲۱۵ - آقای منتظری این نامه را حدود ده ماه بعد از پخش مصاحبه تلویزیونی اعترافات سید مهدی هاشمی نگاشته، و با وجود اطلاع از آن همه جرایم او، باز با تمام قدرت از او دفاع کرده و در خاطراتش می‌گوید: «من پیش از مصاحبه [تلویزیونی] سید مهدی از ارتباط او با قتل‌های قهدریجان هیچ اطلاعی نداشتم...» ر ک: *خاطرات آیت‌الله منتظری*، همان، ص ۶۱۳. او در حالی از قتل‌های سید مهدی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند که امام و وزیر اطلاعات و سایر مسئولان قبلاً بارها این موضوع را به طور شفاهی و مکتوب به او اعلام کرده بودند.

چنان که پیداست آقای منتظری نامه فوق را با ادبیاتی غیرمتعارف خطاب به امام خمینی نگاشته است. با دقت در بندهای این نامه مطالب زیادی روشن می‌شود، از جمله این که منتظری، برای سید مهدی هاشمی به دروغ بیست سال سابقه مبارزاتی می‌سازد و می‌گوید: «بیست سال سنگ اسلام و انقلاب و امام را به سینه زد.»!

منتظری، سید مهدی را با وجود کشتن بیش از صد نفر باز قابل عفو و ترحم می‌داند و معتقد است که باید از همه جنایات او چشم پوشید و او را عفو نمود! در حالی که امام خمینی هیچ‌گاه چنین افراد جنایتکاری را عفو نکرده و نمی‌کرد. با وجود این همه جرم‌هایی که سید مهدی بر ضد جمهوری اسلامی انجام داده، باز منتظری او را فردی می‌داند که «به انقلاب و اسلام، اعتقاد کامل دارد، هر چند در سلیقه خطاکار باشد!» واقعاً چنین فرد جانی‌ای را چگونه می‌توان به عنوان فردی با اعتقاد معرفی کرد؟! آیا او با این افکار غلط و تیم آدم‌کش حرفه‌ای که داشت، صرفاً دچار یک «خطای سلیقه‌ای» بود؟!

به رغم همه اسناد متقن قبل و بعد از انقلاب درباره جرایم سید مهدی هاشمی، ولی آقای منتظری گویی اعتقاد به معصومیت او داشت و قبول نمی‌کرد که او تعمداً این همه آدم‌کشی و جنایت را مرتکب شده است. به همین علت تنها معتقد بود که او اشتباهات جزیی مرتکب است! «ممکن است در ضمن کارش، اشتباهات جزیی هم داشته باشد[!]»[1] جای تعجب است که آقای منتظری، کشتن بیش از صد انسان بی‌گناه و سرقت صدها اسلحه و اسناد و اسرار مملکت را توسط یکی از بستگان خود «اشتباهات جزیی» می‌نامد!

عاقبت سید مهدی هاشمی پس از چند جلسه محاکمه و پذیرش جرم‌های خود، در تاریخ ۶مهر سال ۱۳۶۶ اعدام شد. اما دقت در نوع رفتار آیت‌الله منتظری نشان می‌دهد که او پس از اعدام سید مهدی هاشمی تا پایان عمر مدافع او بود و به خاطر او آشکارا در مقابل رهبر انقلاب و نظام اسلامی ایستاد.[2]

۱. نامه ۱۳۶۵/۷/۱۷ منتظری به امام
۲. غلامرضا خارکوهی، *همان*.

چپاول گری های پهلوی اول از منبع ملی نفت ایران

صادق علی‌پور

مقدمه

استفاده‌های شخصی رضاخان از منابع ملی و حتی مصادره دارایی‌های شخصی مردم ایران‌زمین، به عنوان یک واقعیت مسلم تاریخی، امری غیر قابل انکار است. هر چند تلاش زیادی می‌شود تا به خصوص در فضای مجازی، که عمدتاً مباحث تخصصی به قهقرا رفته و جای خود را به فضاسازی‌های پوچ رسانه‌ای می‌دهد، تصویری دیگر از رضاخان در اذهان عمومی جای بگیرد. در این فضاسازی‌ها، او فردی بیگانه‌ستیز (خصوصاً در تقابل با بریتانیای استعماری) و ضد فساد اقتصادی به تصویر کشیده می‌شود در حالی که واقعیت‌های به دست آمده از فضای به شدت اختناق آلود دوران پهلوی اول که روشنفکر نمایان وطن‌فروش در ظهور و استحکام این دیکتاتوری سبوعانه و بعداً در تطهیر آن خوش‌خدمتی‌های فراوان کرده‌اند، چیز دیگری را نشان می‌دهد. واقعیتی که با قرائن، شواهد و ادله قابل اعتنایی به اثبات رسیده، شخصیتی را توصیف می‌کند که در قساوت نسبت به ملت خود یکی از نمونه‌های کم‌نظیر در میان دیکتاتورهای معاصر، در غصب دارایی‌های منقول و غیر منقول

چرا در ذهن رضاخان، عدم پرداخت سهم سالیانه ایران به میزان چهار میلیون پوند در بازه دو ساله آخری که در سخنان بولارد به آن اشاره شد (یعنی حداکثر هشت میلیون پوند) از نقض تعهدات بریتانیا در تولید و ارسال تجهیزات نظامی و ریل راه‌آهن، به ارزش ۲۵ میلیون پوند، آن هم به صورت پیش پرداخت، اهمیت بیشتری داشته است؟!

آنها، یکی از بی‌پرواترین و حریص‌ترین چپاول گران و در زبونی مقابل بیگانگان و پذیرش سلطه آنها بر کشور تحت امر خود، یکی از بی‌خاصیت‌ترین حاکمان ایران‌زمین بوده است. غارتگری‌های پهلوی اول، طیف وسیعی از دارایی‌های ملی و خصوصی مردم ایران را شامل می‌شود و با توجه به گستردگی چپاول گری‌های وی، بسیار سخت می‌توان میزان و ارزش آنچه او به صورت نامشروع تصاحب کرده را به دست آورد؛ هر چند گویا آنچه فرزند خلفش در ادامه راه پدر صورت داد، بسیار ننگین‌تر بوده است. در هر صورت آنچه در این نوشتار می‌خوانید تلاشی متواضعانه و غیرمکفی در جهت کنار هم قرار دادن برخی از دلایل و قرائنی می‌باشد که نشان می‌دهد، پهلوی اول درآمدهای نفتی را، به عنوان یکی از ارزشمندترین مصادیق ثروت ملی، غارت کرده است.

دو خسارت برای ایران و واکنش متفاوت رضاخان نسبت به آنها

سر ریدر بولارد[1] به عنوان وزیرمختار و سپس سفیر ویژه بریتانیا در ایران، در زندگینامه خودنگاشتی که به یادگار گذارده، آغاز کارش را در مراسم تقدیم استوارنامه خود به رضاخان این چنین گزارش می‌دهد:

در مراسم تقدیم استوارنامه، مذاکره ما با رضاشاه پیرامون این مسئله بود که چطور می‌توانیم در موقعیت جنگی موجود، رضایت خاطر او را از نظر تجارت خارجی ایران فراهم آوریم. شاه قبلاً سفارش مقداری اسلحه و ریل آهن به انگلیس داده بود ولی پس از گسترش جنگ، ما پس از تحویل مقدار کمی از ریل‌ها، دنباله کار را متوقف کرده بودیم. در مورد اسلحه نیز باید گفت که یکی از سفارش‌های رضاشاه، خرید هواپیماهای «هاریکن»[2] از انگلیس بود که در آن موقعیت ما به هیچ وجه نمی‌توانستیم هواپیماهای مورد نیاز او را تحویل دهیم. با اینکه رضاشاه قبلاً اعتباری به مبلغ ۲۵ میلیون پوند برای خرید اسلحه در اختیار دولت انگلیس قرار داده بود، مع‌هذا موقعی

1. Sir Reader William Bullard
2. Hurricane

که فهمید نخواهد توانست به سلاح‌های مورد نظرش دست یابد، از پافشاری در به دست آوردن آنها صرف‌نظر کرد. دولت انگلیس نیز در مقابل، با کمال آزادمنشی[!] اجازه داد کلیه کالاهایی که رضاشاه قبل از شروع جنگ به دولت آلمان سفارش داده بود، وارد ایران شود. گو اینکه معاملات ایران با آلمان همیشه به سود آلمان سنگینی می‌کرد و اصل تبادلات پایاپای نیز به هیچ‌وجه مراعات نمی‌شد. ولی چون به هر حال لازم بود که سفارش‌های قبلی ایران به آلمان تا دریافت کلیه آنها ادامه داشته باشد دولت انگلیس از ورود این کالاها به خاک ایران جلوگیری به عمل نمی‌آورد.[1]

سپس، به مسئله دومی اشاره می‌کند که آن هم خوشایند رضاخان نیست:

پس از شروع جنگ، میزان حمل نفت از ایران، توسط کمپانی نفت انگلیس به مقدار زیادی کاهش یافته بود و به همین جهت، روزنامه‌های ایران، کمپانی انگلیس را متهم می‌کردند که برای در فشار گذاشتن ایران دست به چنین اقدامی زده است. در حالی که دولت انگلیس چون به سبب مسائل جنگی مجبور بود نفت مورد نیاز خود را از محلی نزدیک‌تر تأمین کند، ناچار تانکرهای نفتکش را از سواحل به مناطق نفت‌خیز امریکای شمالی و مرکزی اعزام می‌داشت. همین امر باعث شده بود صدور نفت از ایران کاهش یابد و در نتیجه از میزان پرداختی به دولت ایران کاسته شود. رضاشاه از این مسئله سخت ناراحت بود و با تأکید بر این نکته که مسئله جنگ به او هیچ ارتباطی ندارد، اصرار داشت کمپانی نفت، پرداخت حداقل سالانه ۴ میلیون پوند را برای مدت دو سال بابت حق‌السهم ایران و بدهی‌های معوق تضمین کند.[2]

آنچه بولارد به آن اذعان کرده، موارد جالب و بسیار مهمی را از شیوه تعامل حکومت استعماری بریتانیا با پادشاهی وقت ایران در زمان پهلوی اول به خوبی به نمایش می‌گذارد که می‌توان آن را در نکات ذیل دید:

۱. انگلیسی‌ها نقض عهد و پیمان کرده و با وجود در اختیار گرفتن مبالغ ایران، بدون بازگرداندن آن یا حتی جبران خسارت به خاطر تأخیر یا اساساً لغو آن، ایران را از دریافت آنچه قبل از جنگ، پیش‌خرید کرده بود (ریل‌ها و اسلحه‌ها)، محروم ساختند.

۲. انگلیسی‌ها در معاملات تجاری ایران مداخله کرده و به جای ایران تصمیم می‌گرفتند

۱. سر ریدر بولارد، *شترها باید بروند*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴، ص ۳۱-۳۰.
۲. *همان*، ص ۳۱.

زیرا عدم ایجاد ممانعت از ورود کالاهای آلمانی به خاک ایران را- به شرطی که خرید آنها پیش از وقوع جنگ جهانی دوم بوده باشد- به عنوان یک لطف به ایران و در ازای عدم تعهد به مفاد قرارداد ۲۵ میلیون پوندی پیشین خود ذکر کرده‌اند. بنابراین اعتراف کرده‌اند پس از شروع جنگ جهانی، به ایران اجازه انجام معاملات دلخواه نمی‌داده‌اند.

۳. وقاحت انگلیسی‌ها در اجازه به انجام معاملات میان ایران و آلمان آن هم محدود به آنهایی که پیش از شروع جنگ بوده‌اند، به صورت کاملاً عیان به نمایش گذارده شده است. بولارد چنین چیزی را «کمال آزادمنشی» توصیف می‌کند و این یکی از مصادیق وقاحت به سبک انگلیسی است.

۴. بر خلاف آنچه از بیگانه‌ستیزی و تفکر منفی رضاخان نسبت به خارجی‌ها (حتی در خاطرات بولارد) گفته می‌شود، او چنین چیزی را اصلاً از خود نشان نداده است. موافقت با عدم تعهد انگلستان با وجود پرداخت ۲۵میلیون پوند به آنها در ازای تسلیحات و ریل راه‌آهن و پذیرش حقارت محدودیت روابط تجاری ایران با آلمان، تماماً بر خلاف آن چیزی است که در مورد حدت و شدت احساسات ملی‌گرایانه رضاخان و سوءظن به خارجی‌ها[1] گفته شده است. چنین چیزی می‌تواند این تصور را تقویت کند که نمایش یک شخصیت بیگانه‌ستیز از رضاخان، اساساً یک پروژه انگلیسی بوده است.

۵. تفاوت برخورد رضاخان در مورد دو نقض عهد بریتانیا کاملاً قابل توجه است. در مورد اول که مربوط به پیش‌خریدهای اسلحه و ریل برای راه‌آهن (به مبلغ ۲۵ میلیون پوند) می‌باشد، به سادگی با ماجرا کنار می‌آید اما در ماجرای دوم که مربوط به پرداخت سالیانه چهار میلیون پوند برای دو سال است، از چنین موضوعی آشکارا اعلام نارضایتی، ناراحتی و عصبانیت می‌کند.

نکات فوق همگی از اهمیت تاریخی بسیار زیادی برخوردار بوده و با توجه به آن که بر اساس نوشته‌های مقام رسمی بریتانیا در ایران به دست می‌آیند، در برخی از موارد می‌توانند همانند اعترافاتی از سوی یک مجرم قلمداد شوند. آنچه بیشتر با محتوای این نوشتار ارتباط دارد، تفاوت ملموس و عجیب در واکنش‌های رضاخان نسبت به این دو نقض عهد از سوی بریتانیاست. چنین تفاوت ملموسی، قاعدتاً این پرسش را برای هر مخاطبی برجسته خواهد کرد که چرا در ذهن رضاخان، عدم پرداخت سهم سالیانه ایران به میزان چهار میلیون پوند[2] در بازه دو ساله آخری که در سخنان بولارد به آن اشاره شد (یعنی حداکثر هشت میلیون

۱. *همان*، ص۲۸.

۲. اینکه سهم دقیق یا منصفانه ایران از قرارداد مذکور، برابر با این میزان بوده یا خیر، موضوع این نوشتار نیست.

اساساً درآمدهای نفتی، وارد بودجه دولتی نمی‌شد تا این نهاد بتواند آن را در هزینه‌های جاری همچون پرداخت حقوق کارمندان، تأمین کالاهای ضروری، مخارج طرح‌های عمرانی و... صرف کند

پوند) از نقض تعهدات بریتانیا در تولید و ارسال تجهیزات نظامی و ریل راه‌آهن، به ارزش ۲۵ میلیون پوند، آن هم به صورت پیش‌پرداخت، اهمیت بیشتری داشته است؟! چنین چیزی بیشتر با این تلقی تاریخ‌نگاران سازگار می‌باشد که رضاخان، به طور ویژه از عایدات نفت، سهم کشی داشته است. این نتیجه‌گیری، صرفاً به تفاوت واکنش شاه وقت نسبت به دو خسارت عمده ایران که ناشی از نقض عهد بریتانیا بوده، باز نمی‌گردد و دلایل متقن دیگری نیز در تأیید آن وجود دارد.

تفکیک درآمدهای نفتی از بودجه جاری دولت در زمان پهلوی اول

شاید در نظر برخی، تفاوت برخورد ملموسی را که پهلوی اول درباره دو نقض عهد از سوی بریتانیا و خسارت به ایران نشان داده، بتوان به این توجیه بازگرداند که دولت وقت ایران نیازمند پول نقد برای مخارج جاری خود بوده و همین باعث می‌شود عصبانیت پهلوی اول، جنبه ملی‌گرایی و وطن‌دوستانه پیدا کند. اما چنین توجیهی کارآمد نیست. زیرا اولاً ۲۵ میلیون پوند، به خودی خود اقتضای اظهار وطن‌دوستی و ملی‌گرایی بیشتری داشت و ثانیاً طبق نوشته‌های بولارد، دولت در زمان پهلوی اول، هیچ کنترلی بر درآمدهای نفتی نداشت و اساساً این درآمدها وارد بودجه کشور نمی‌شد تا توسط این نهاد به مصارف عامه برسد. او در این باره به وضوح می‌نویسد:

> درآمد حاصل از نفت در بودجه کل کشور وارد نمی‌شد و چگونگی استفاده از آن فقط توسط شخص شاه معین می‌گردید که البته بیشترین قسمتش نیز به خرید اسلحه اختصاص می‌یافت... بی‌کفایتی رضاشاه در استفاده از درآمد نفت به حدی آشکار بود که به آسانی توجه هر ناظری را جلب می‌کرد زیرا چیزی تحت عنوان شبکه آبرسانی حتی برای تهران و حتی برای کاخ‌های مجلل خود رضا پهلوی هم وجود نداشت! مردم فقیر کوچه و بازار از همان سیستم آبرسانی قدیمی به قدمت قرن‌ها قبل، یعنی قنوات آن هم پس از جاری شدن در جوی کنار خیابان استفاده می‌کردند.[1]

از این گذشته طبق اسناد وزارت امور خارجه ایالات متحده و طبق آنچه از تصویب‌نامه

۱. سر ریدر بولارد، *همان*، ص ۲۵-۲۴.

با وجود در اختیار داشتن دویست هواپیما و صد تانک در آن زمان، مهمات ارتش، پاسخ‌گوی حتی یک روز جنگ نیز نبوده است! بنابراین به شکل غیر قابل اجتنابی این سؤال مطرح می‌گردد که درآمدهای نفتی که به بهانه تأمین نیازهای ارتش، در اختیار شخص رضاخان قرار می‌گرفت، صرف چه اموری شده است؟!

مجلس شورای ملی، که تنها دو روز پس از خروج (و در واقع فرار) رضاخان پس از اشغال ایران به تصویب رسید، به دست می‌آید، درآمدهای سالیانه نفتی ایران (یعنی آنچه تحت عنوان حق‌الامتیازها و درآمدهای به دست آمده از شرکت) در بودجه عادی گنجانده نمی‌شد و به همین دلیل، دولت‌های وقت، کنترلی بر این درآمدها نداشته‌اند. در این باره گزارشی از لوییس دریفوس پسر [1] به عنوان وزیر مختار امریکا در تهران وجود دارد که بیان می‌دارد:

> چنان که وزارت امور خارجه مستحضر است درآمدها و حق‌الامتیازهایی که شرکت نفت انگلیس و ایران می‌پردازد، به یک صندوق ذخیره واریز می‌شود و در بودجه عادی مملکت منظور نمی‌گردد. امور این ذخیره، همیشه محرمانه بوده است. [2]

مجلس با تصویب قانونی در ۳۰سپتامبر، اختیار حق‌الامتیازهای سالیانه نفت و ذخیره مملکتی را که پیش از این در بودجه منظور نمی‌شد و کاملاً در اختیار رضاشاه بود، به دست گرفت. [3]

حسین مکی در این رابطه و به نقل از مؤید احمدی، نماینده کرمان در مجلس شورای ملی و در سال ۱۳۲۰، در سؤال از اعتمادالدوله به عنوان مخبر (گزارشگر) کمیسیون بودجه، می‌آورد: «از سال ۱۳۰۳، عایدات نفت جنوب، از بودجه کشور خارج و به نام ذخیره مملکتی اندوخته شده» [4] بود. در واقع این تصمیم در زمانی صورت گرفت که رضاخان هم رئیس‌الوزرا و هم متصدی وزارت جنگ بود و اندکی بعد عنوان پادشاهی را هم تصاحب کرد.

بنابراین صرفاً پس از تصویب این قانون در سال ۱۳۲۰ (یعنی بعد از فرار رضاخان از کشور) بود که درآمدهای محرمانه نفتی در اختیار وزارت مالیه ایران قرار گرفت. در نتیجه نمی‌توان

---

۱. لوئیس گوته دریفوس پسر (Louis Goethe Dreyfus Jr) که از دسامبر ۱۹۴۰ تا دسامبر ۱۹۴۳ فرستاده ویژه و وزیر مختار ایالات متحده در ایران بود. منبع: سایت رسمی وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا؛ https://history.state.gov/departmenthistory/people/dreyfus-louis-goethe-jr

۲. محمدقلی مجد، *رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه امریکا*، ترجمه مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۳.

۳. *همان*، ص ۲۷۶.

۴. حسین مکی، *تاریخ بیست‌ساله؛ استحکام دیکتاتوری رضاشاه پهلوی*، تهران، ناشر، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۴۱۸.

تفاوت واکنش پهلوی اول نسبت به دو نقض عهد بریتانیا را به این توجیه احتمالی باز گرداند که دولت وقت برای تأمین مخارج روزمره خود، به پول نقدی که انگلستان آن را متعهد شده، نیازمند بود زیرا اساساً درآمدهای نفتی، وارد بودجه دولتی نمی‌شد تا این نهاد بتواند آن را در هزینه‌های جاری همچون پرداخت حقـــوق کارمندان، تأمین کالاهای ضروری، مخارج طرح‌های عمرانی و... صرف کند.

وضعیت نابسامان و مغشوش ارتش در زمانه پهلوی اول

از این گذشته حتی مخارجی که تحت عنوان هزینه‌های نظامی (خرید تجهیزات جنگی و دیگر ملزومات ارتشی) مطرح شده نیز چندان مؤید سلامتی مالی رضاخان در این بخش نیســـت. ربط بودجه ارتش به چپاول گری‌های رضاخان از منبع ملی نفت، از این طریق به محتوای این نوشـــتار پیوند می‌یابد که مدیریت درآمدهای حاصل از آن، به بهانه تأمین هزینه‌های ارتش، انحصاراً در اختیار رضاخان قرار می گرفـــت. برخلاف ادعاهای فراوان سلطنت‌طلبان و همچنین معاندین با جمهوری اسلامی در مورد ارتش شاهنشاهی، این نهاد مثلاً مدرن که از سرهم‌بندی نیروهای متعدد و به منظور حفاظت از تمامیت ارضی و اقتدار ملی تشکیل شده بود، حتی از همان آغاز نیز دچار مشکلات متعدد و ناکارآمدی‌های عجیبی بوده است.

میلسپو (میلســـپاو)[1] به عنوان مستشار و مسئول مالیه ایران در ســـال‌های ابتدایی قرن چهاردهم شمسی بیان می‌دارد که هیچ گونه گزارشـــی در مورد چگونگی مصارف بودجه ارتش به او ارسال نمی‌شد و حتی در مواردی که وی چنین گزارش‌هایی را از شخص رضاخان درخواست کرد با پاسخ منفی و قاطع وی مواجه شده است.[2] میلسپو در گزارشی بیان می‌دارد به رغم وجوه هنگفتی که در بودجه ارتش لحاظ می‌شد، حقوق سربازان به تعویق افتاده بود. او در این باره می‌نویسد:

۱. آرتور چستر میلسپا (Arthur Chester Milspaugh) دومین مستشار مالی امریکایی در ایران (پس از مورگان شوستر (Morgan Shuster)) به حساب می آید و در لابه‌لای تاریخ‌نگاری‌هایی که به دست طیف قابل تسمیه به غرب گرا نوشته شده، واجد احترامی خاص است. او دو بار و در خلال سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ (۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷) و ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ (۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵) به عنوان رئیس مالیه ایران مشـــغول به کار بود. وی دو کتاب با عنوان‌های *مأموریت امریکایی در ایران* (۱۹۲۵) و *امریکایی‌ها در ایران* (۱۹۴۶) را در این باره نگاشته است. ماهیت کار او در ایران و قضاوت در مورد خدمات، صدمات یا خیانت به منافع ملی ایران، بایستی موضوع تحقیقیٍ دیگر باشد و آنچه از او در اینجا نقل می گردد به عنوان تأییداتی بر غارت گری‌های پهلوی آورده شده که مجموعاً با دیگر مدارک و شواهد، سازگار است.

۲. محمدقلی مجد، *از پهلوی به قاجار بر اساس اسناد وزارت امور خارجه امریکا*، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹، ص ۴۲۳-۴۲۲.

پرداخت وجوه از خزانه مملکت به فرماندهان قشون در ایالات به تعویق افتاده است؛ سربازان حقوق نگرفته‌اند؛ دیون و معوقه‌های قشون، مبالغ هنگفتی را تشکیل می‌دهد. به تعویق افتادن حقوق قشون، تهدیدی جدی برای اعتبار و روحیه ارتش اســت و حتی امنیت کشور را نیز در معرض خطر قرار می‌دهد. هنگامی که حقوق ســربازها به طور نامنظم پرداخت می‌شود و یا به تعویق می‌افتد، نظم و انضباط در آنها تضعیف شده و به جای اینکه حافظ مملکت باشند احتمالاً خودشان تهدیدی برای آن خواهند بود. فرماندهان نظامی در ایالات مختلف در پی به تعویق افتادن حقوق‌شان از مأموران مالی درخواست مساعده و وام می کنند و اگر با تقاضای مساعده یا وام آنها موافقت نشود، احتمالاً پول مورد نیازشان را از آژانس‌های مالی و یا مردم می گیرند.[۱و۲]

در گزارشی دیگر از مجموعه اسناد وزارت امور خارجه امریکا به نقل از هافمن فیلیپ،[۳] وزیرمختار ایالات متحده در ایران آمده است:

چند ماه پیش دکتر میلسپو توجه مرا به شرایط نامطلوب تشکیلات مالی کشور جلب کرد که علت اصلی‌اش استقلال وزارت جنگ از این تشکیلات و امتناع از اعمال نظارت‌های مالی اســت... خلاصــه اینکه وزارت مالیه، سالیانه اعتباری کلی به وزارت جنگ تخصیص می‌دهد که نزدیک به نیمی از درآمدهای دولت است ولی هیچ حسابرسی‌ای در کار نیست. علاوه بر این وزارت مالیه مطلع است که قشون، وجوه هنگفتی را نیز از سایر منابع داخلی دریافت می کند که آن وزارت‌خانه رسماً قادر به شناسایی و ثبت آنها نیست. در همین ارتباط، دکتر میلسپو چندی پیش، تنها کپی موجود از گزارش جامع و محرمانه‌ای را در اختیار من گذاشت که در دسامبر ۱۹۲۵ تهیه کرده بود و تمام جزئیات این موضوع را روشن می‌ساخت... هدف اصلی دکتر میلسپو از تهیه این گزارش جلب توجه دولت ایران به خطر تداوم شرایط فعلی و

۱. *همان*، ص ۴۲۵.

۲. ایجاد قشون متحدالشکل و جلوگیری از بی‌نظمی و نظام خان‌خانی، همواره به عنوان یکی از خدمات ستودنی رضاخان توسط روشنفکران یا نویسندگان وابسته به اردوگاه‌های بیگانه، معرفی می‌شود اما از این اسناد به دست می‌آید که حتی این دستاورد نیز تا حد بسیاری غیرواقعی است؛ ارتشی که قرار بود نظم و امنیت را برقرار کرده و از چپاول‌های خان‌ها جلوگیری کند، به دلایلی که در بالا ذکر شد، خود به عاملی مخل نظم و امنیت تبدیل گردید.

۳. Hoffman Philip؛ او از ژانویه ۱۹۲۶ تا سپتامبر ۱۹۲۸ در این منصب بوده است. منبع: سایت رسمی وزارت امور خارجه ایالات متحده؛ https://history.state.gov/departmenthistory/people/philip-hoffman

> ضرورت مشمول کردن وزارت جنگ در نظام بودجه‌ای است که او درباره همه ادارات دولت به کار بسته است. دکتر میلسپو قرار است موضوع این گزارش را با وزرای جدید جنگ و مالیه مطرح کند. با اینکه بعید است شاه هرگز این گزارش بلندبالا و محرمانه را خوانده باشد، اما حالا احتمالاً نکات اصلی آن به استحضارش خواهد رسید. احتمال دارد برخی از مفاد این گزارش به مذاقش خوش نیاید، ولی گمان می کنم آن قدر بصیرت دارد که منطق آنها را بفهمد. (توضیحات موری[1]: «نه!»)[2]

نکات فراوانی در این گزارش وجود دارد[3] اما آنچه به محتوای این نوشتار مرتبط می‌باشد، فقدان نظارت و حسابرسی در مورد اعتبارات اعطاشده به وزارت جنگی است که نیمی از کل درآمدهای دولت را می‌بلعید. این مبلغ در قیاس با بودجه کل کشور، در حدود ۲۵ الی ۳۰ و حتی در مواردی ۴۰ درصد را شامل می‌شد[4] که سهمی بسیار حجیم و غیرمنطقی برای بودجه هر کشوری محسوب می‌شود؛ خصوصاً برای ایران که در آن زمان، ملتی بسیار فقیر داشت.

میلسپو در کتاب خاطراتش بیان می‌دارد:

> ماه‌ها بود که گزارش‌هایی از سراسر کشور در مورد مصادره پول، غلات، اسب و حتی افراد را از روستاها دریافت می کردم. در حقیقت این غارت‌ها در برخی مواقع به گونه‌ای بود که هیچ چیزی را برای پرداخت مالیات از سوی روستاییان باقی نمی گذاشت. پس از آن که رضا، شاه شد، درخواست ملاقات کرده و خلاصه‌ای از گزارش‌ها را به او عرضه داشتم. او عصبانی شد و علی‌رغم رنجی که در اظهار احترام به او می کشیدم و علی‌رغم واقعیت‌های ارایه‌شده به او، عصبانیتش را نه بر روی ارتشِ خویش بلکه متوجه من ساخت.[5]

---

۱. قاعدتاً یکی از مقامات مسئول در وزارت امور خارجه وقت امریکا می‌باشد. چنین اظهارنظری، نشان از نهایت اعتبار و فهمی است که آنها در این مورد از رضاخان انتظار داشته‌اند!

۲. محمدقلی مجد، *همان*، ص ۴۱۶-۴۱۵.

۳. مهم‌ترین نکته در این مورد، اذعان به انتقال نسخه‌ای منحصر به فرد از گزارش‌های محرمانه مربوط به اوضاع مالی ایران توسط میلسپو به مقامات رسمی ایالات متحده می‌باشد. از آنجایی که میلسپو کارمند رسمی دولت ایران و نه ایالات متحده محسوب می‌شد، چنین چیزی را رسماً می‌توان جاسوسی و عمل برخلاف منافع ملی ایران دانست و همین می‌تواند سرنخی از ماهیت حقیقی مأموریت‌های میلسپو، فارغ از شواهدی که از عملکرد غیرقابل دفاع رضاخان در زمینه مالی ارایه می‌دهد، به حساب آید.

۴. محمدرسول آهنگران، «نقد اصلاحات اقتصادی رضاخان با رویکرد توسعه در مراکز نظامی و انتظامی و بررسی نتایج آنها»، فصلنامه *علمی- پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی*، س ۱۳۸۷، ش ۱۳، ص ۲۲.

5. Arthur C. Millspaugh, *Americans in Persia* (Washington D. C: The Brookings Institution, 1946), 25.

دولت‌های انگلیس و ایران، به ویژه محمدعلی فروغی، رفیق شفیق رضاشاه، در پنهان ساختن حساب‌های خارجی او نقش بسزایی داشتند. انگلیسی‌ها که هم‌دست رضاشاه بودند، منافع گسترده‌ای در پنهان ساختن بزرگی این غارت عظیم داشتند. همین طور فروغی در فساد با رضاشاه هم‌دست بود و از رشوه‌ها و پیش‌کش‌ها سهم می‌برد

واضح‌ترین شاهد بر ناکارآمدی و همچنین غیرمنطقی بودن هزینه‌های صرف‌شده برای ارتش را می‌توان در این واقعیت دید که پس از چهارده سال تخصیص نیمی از درآمدهای دولت (به تعبیر میلسپو) و بین ۲۵ تا ۴۰ درصد از بودجه کل کشور (به تعبیر آهنگران)، ارتش نوین رضاشاهی حتی نتوانست در اجرای یک مقاومت نمایشی حداقلی در برابر تجاوزهای متفقین در شهریور ۱۳۲۰، مفید و کارا باشد.

فردوست، رئیس دفتر ویژه اطلاعات محمدرضا پهلوی که چندین دهه به عنوان محرم راز در کنار وی قرار داشته، درباره مقاومت نمایشی این ارتش نوین اظهار می‌دارد که تنها در جنوب، یک درجه‌دار به نام سرتیپ بایندر، مقاومت را جدی گرفت و در مقابل ناوهای امریکایی ایستاد و به شهادت رسید. ایستادگی بایندر نیز به روحیات خاص او مربوط می‌شد و اگر مقاومت نمی‌کرد، خطری جانش را تهدید نمی‌کرد! او می‌افزاید که در مجموع می‌توان گفت پیش‌روی امریکایی‌ها در محور دزفول، به راحتی صورت گرفت و خبری از چیزی به نام «مقاومت» در کار نبود. از طرف دیگر شوروی‌ها از شمال به راحتی پیش‌روی کرده و مقاومتی نیز در برابر آنها رخ نداد بلکه لشکر خراسان به گونه‌ای پا به فرار گذارد که طبق اطلاعات واصله به فردوست، بخشی از آنان در بندرعباس یافت شدند! لشکر کردستان نیز با فرار فرمانده‌اش، تنها باعث شد دو یا سه ساعت روند حرکت انگلیسی‌ها به تأخیر رخ دهد.[1]

اما صرفاً خیانت و بزدلی طیف وسیعی از مقامات ارشد لشکری و کشوری در خودداری از مقاومت در برابر متجاوزین، مسبب این فضاحت تاریخی نبود؛ بلکه می‌توان در میان خاطرات فردوست، به خیانتی دیگر از سوی خاندان پهلوی اشاره کرد که موجب ناکارآمدی حتی همان ارتش به اصطلاح نوین نیز بوده است. او در مورد بازدیدها و بازرسی‌های خود در زمانه وقوع حمله متفقین در شهریور ۱۳۲۰، ذکر می‌کند:

> واحدی که در مهرآباد بود، روی زمین صاف مستقر شده بود و نه سنگری داشت و نه خاکریزی! من پرسیدم که چرا این طور است؟ یک فرمانده دسته گفت: «چه سنگری و چه خاکریزی؟! وضع تفنگ ما این طور است!»

۱. عبدالله شهبازی، *ظهور و سقوط پهلوی*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۹۴-۹۳.

تفنگش را گرفتم و نگاه کردم؛ دیدم تفنگ مشقی است که برای پیش‌فنگ و پافنگ در سربازخانه‌ها درست می‌کردند تا برنوهای جنگی مستعمل نشود. این حادثه ظاهراً به حساب اشتباه اسلحه‌خانه گذاشته شد![1]

هر چند صرفاً با استناد به یک حادثه گزارش‌شــده، نمی‌توان چنین رسوایی بزرگی را به تمامی ارتش آن روز تعمیم داد اما حقیقتاً بعید است که اشتباهی تا به این حد وحشتناک، از سوی اسلحه‌خانه‌ای آن هم در تهران یعنی نقطه ثقل حضور نیمی از ارتش آن روز ایران،[2] رخ دهد. به نظر می‌رسد برخلاف تبلیغات پر سر و صدای تطهیر کنندگان امروز و دیروز سلسله پهلوی و علی‌رغم ادعای صرف بودجه‌های هنگفت برای ارتش، اساسی‌ترین نیازهای ارتش به عنوان تنها نهاد دفاع از کشور در برابر تجاوز خارجی، برآورده نمی‌گردید. این برداشت با این قرینه تأیید می‌شود که به گفته مجد، با وجود در اختیار داشتن دویست هواپیما و صد تانک در آن زمان، مهمات ارتش، پاسخ‌گوی حتی یک روز جنگ نیز نبوده است![3] بنابراین به شکل غیر قابل اجتنابی این سؤال مطرح می‌گردد که درآمدهای نفتی که به بهانه تأمین نیازهای ارتش، در اختیار شخص رضاخان قرار می‌گرفت، صرف چه اموری شده است؟!

نامعلوم بودن سرنوشت میلیون‌ها پوند (لیره) از اموال ملت ایران پس از سقوط پهلوی اول

پس از فرار رضاشاه از کشــور و در جریان مذاکرات مجلس شورای ملی، برای اولین‌بار فاش شد که از سرنوشت مبلغی در حد ۲۷ میلیون لیره، اطلاعی در دست نیست. دریفوس در این باره گزارش می‌دهد:

آمار و ارقام مربوط به ذخیره مملکتی ایــران، اولین‌بار در زمان بحث و بررسی لایحه قانونی فوق در مجلس فاش شد. آقای اعتبار، مخبر کمیسیون بودجه مجلس، فاش کرد که در طول چهارده سال فعالیت صندوق، مبلغ ۳۱ میلیون لیره به آن واریز شده بود که از آن مبلغ، ۲۷ میلیون لیره خرج شده و ۳ میلیون لیره هم طلا خریداری شده بود. او می گوید که موجودی فعلی صندوق پس از کسر ۶۰۰ هزار لیره تعهدات جاری آن برابر با یک میلیون و سیصد هزار لیره است. اگرچه احتمالاً حساب و کتاب‌های آقای اعتبار خالی از ایراد نیســت، گمان می‌رود که ذخایر رسمی فعل صندوق

---

۱. *همان*، ص ۹۱.

۲. *همان*، ص ۷۶.

۳. محمدقلی مجد، *رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه امریکا*، همان، ص ۲۷۶.

همان یک میلیون و سیصد هزار لیره باشد. مخبر کمیسیون بودجه گفت که نمی‌داند ۲۷ میلیون لیره دیگر به چه مصرفی رسیده است[!] ولی ای کاش پول بیشتری صرف خرید طلا می‌شد.[1]

حسین مکی، ماوقع این مذاکرات را چنین نقل می‌کند:

در جلســـه اول مهرماه ۱۳۲۰ [یعنی اندکی پس از فرار رضاخان] مؤید احمدی چنین سؤال می‌نماید:

«... از ســـال ۱۳۰۳، عایدات نفت جنوب از بودجه کشور خارج و به نام ذخیره مملکتی اندوخته شده، گاهی از این محل، اعتباراتی تصویب کرده‌ایم که یا به مصارف راه‌آهن و یا احتیاجات وزارت جنگ رسیده است. صورت درآمد معلوم اســـت. هزینه آن را باید به اطلاع مجلس برسانند و معلوم شود که عواید نفت جنوب به چه مصرف رسیده. به طور کلی، جمع و خرج آن را باید اطلاع دهند...»

اعتبار (اعتبارالدوله)، مخبر کمیسیون بودجه، در جلسه هفتم آذر سال ۱۳۲۰ چنین پاسخ داده است:

«از سال ۱۳۰۶ مبلغی که از نفت عاید می‌شد برای ذخیره کشور در نظر گرفته شده بود و این مبلغ تا حال، معادل ۳۱ میلیون لیره بوده، از این مبلغ به موجب قوانینی که از تصویب مجلس گذشته، ۲۷ میلیون خرج شده و معلوم نیست به چه ترتیب و به چه مصرفی رسیده است. سه میلیون لیره هم ارز خریداری شده تا برای پشتوانه اسکناس به کار رود. و ای کاش قسمت عمده این مبلغ صرف این قبیل کارها شده بود... ما الان مقابل ۳۱ میلیون مخارجی هستیم که اصلاً نمی‌دانیم چه طور خرج شده...»[2]

طبق آنچه مکی آورده، واریز درآمدهای نفتی به صندوق ذخیره مملکتی از سال ۱۳۰۳ آغاز شـــد و به گفته نماینده کرمان در آن زمان، مؤید احمدی، قرار بود تا ۲۷ میلیون لیره (پوند) برای خرید احتیاجات وزارت جنگ و یا مصارف راه‌آهن اختصاص یابد. از این منظر، با ۲۵ میلیون پوند پیش‌خریدهای ایران از بریتانیا که در خاطرات بولارد نیز به آن اشـــاره شده، تا حدی هم‌پوشانی خواهد داشت اما جالب اینجاست که طبق پاسخ اعتبارالدوله که به عنوان سخنگوی کمیسیون بودجه مجلس شورای ملی وقت، نتایج تحقیقات در مورد چگونگی

۱. *همان*، ص ۲۷۴.

۲. حسین مکی، *همان*، ص ۴۱۹-۴۱۸.

هزینه‌های مورد بحث را شرح می‌داد، مشخص نیست که این مبلغ هنگفت، صرف چه اموری شده است! چنین سخنی نشان می‌دهد اگر این مبلغ صرف خریدهای نظامی و یا ریل راه‌آهن (به گفته بولارد و مؤید احمدی) شده بود، بایستی در گزارش‌های مالی بررسی‌شده توسط این کمیسیون، انعکاس می‌یافت در حالی که اعتبارالدوله نه تنها در مورد ۲۷ میلیون لیره بلکه در مورد هزینه‌کرد تمامی ۳۱ میلیون لیره صندوق ذخیره مملکتی ابراز بی‌اطلاعی می‌کند.

از آنجایی که در دوران دیکتاتوری مطلقه پهلوی، تمامی امور کشـــور از مجرای اعمال قدرت جبارانه رضاخان تمشیت می‌شد، و همچنین از آنجا که درآمدهای نفت به هیچ‌وجه در بودجه عادی دولت‌ها وارد نشده و به بهانه صرف در ارتش، انحصاراً تحت نظر وی قرار داشت، او متهم ردیف اول و غیرقابل تبرئه در مورد سرنوشت این مبالغ هنگفت از ثروت ملی سرزمین ایران می‌باشد.

هزینه‌های ارتش به عنوان بهانه‌ای برای غارتگری؛ سندی از اظهارات قوام‌الدوله

در اسناد راکد وزارت امور خارجه بریتانیا، گزارشی از ســـر رابرت کلایو،[1] وزیرمختار بریتانیا در ایران وجود دارد که به شـــرح دیدارش با نصرت‌الله شـــکری‌خان معروف به قوام‌الدوله پرداخته است. طبق این گزارش که در سال ۱۹۲۸ به وزارت امور خارجه بریتانیا ارسال گردیده، قوام‌الدوله از ثروت‌های نجومی رضاخان در بانک‌های خارجی خبر می‌دهد که با هماهنگی و همکاری محمدعلی فروغی از ایران خارج شـــده است. او در دیدار خود با وزیرمختار بریتانیا، این ثروت به یغما رفته در آن ســـال (۱۳۰۵ه‌ش) را ۳۹ میلیون دلار تخمین زده و به نوشته کلایو، بیان می‌دارد:

> تا بهار سال گذشته (فروردین ۱۳۰۵ه‌ش) پهلوی، ۳۹ میلیون دلار دارایی نقدی داشته که قسمت عمده آن به عنوان سپرده ثابت به بانک‌های امریکا سپرده شده است. و علت اینکه چندی پیش جداً تصمیم گرفت که کلک میلسپو را از ایران بکند، همین بود که وی نسبت به این قضیه (دارایی شاه در خارج از کشور) بر مبنای برگه‌هایی که به دستش افتاده بود، ظنین شده بود. اگر به خاطرت باشد شاه در گذشـــته هرگز به میلسپو اجازه نمی‌داد که درباره آن ۱۰ میلیون تومان بودجه ســـالانه ارتش دخالت یا بازرسی کند. رسم بر این بود که مجلس همه ساله، بودجه نظامی کشور را یک قلم

1. Sir Robert Clive

تصویب می کرد ولی به اعضای هیأت مالـــی امریکا که دخل و خرج تمام وزارت‌خانه‌های ایران را زیر نظر داشتند و اصولاً به هیچ کسی (جز اجزای بلاواسطه شاه) اجازه داده نمی‌شد که درباره هزینه‌های وزارت جنگ، تحقیق یا بازرسی کند.[1]

رابرت کلایو ادامه می‌دهد:

بنا به گفته‌های قوام‌الدوله، از این بودجه ۱۰ میلیون تومانی، فقط ۵ میلیون و نیم آن به مصارف سالانه ارتش می‌رسد و بقیه به حساب شخصی شاه در بانک‌های خارجه سرازیر می گردد. در عرض شش سال گذشته، رضاشاه پهلوی (به عنوان رئیس‌الوزرا، فرمانده کل قوا و پادشاه ایران) در موقعیتی بوده که می‌توانسته است اعتبارات مالی وزارت جنگ را کلاً تحت نظارت مستقیم خود قرار دهد.[2]

اظهارات قوام‌الدوله توسط وزیرمختار بریتانیا در تهران مورد راستی‌آزمایی قرار می گیرد و او با اشاره به نظر تخصصی فردی به نام ویلکن‌سون[3] به عنوان رئیس بانک شاهنشاهی ایران،[4] بیان می‌دارد که سخنان قوام، چندان واجد اعتبار نیست و رضاخان، ممکن است نهایتاً یک میلیون تومان (معادل دویست هزار لیره[5] انگلیسی) در بانک‌های خارجی داشته باشد. اما در عین حال کلایو، این هشدار را به مقامات بالادستی خود انتقال می‌دهد که گذشته از ارقام معتبر یا نامعتبر از میزان غارت گری‌های پهلوی اول، او نه تنها حقیقتاً غارتگر است بلکه در افکار عمومی، علاوه بر منفوریتی که به خاطر القای ترس در قلوب مردم کسب کرده، از جهت سلامت مالی نیز مبغوض می‌باشد. وی عقیده داشت این تلقی از سوی افکار عمومی، وضعیت آینده ایران را که ثباتش به شدت برای منافع بریتانیا اهمیت دارد، دچار مشکل خواهد نمود زیرا ولیعهد در آن زمان، صرفاً هشت سال داشته و حتی اگر شخص رضاخان، نهایتاً ده سال دیگر عمر کند، شاه جوان آینده، تنها هجده سال داشته و همین باعث خواهد شد تا حکومتی به شدت متزلزل و بر پایه خشم و نفرت مردمی را تحویل بگیرد. حاشیه‌های قرار داده شده بر سند یادشده، نشان می‌دهد که هشـــدارهای کلایو، در مجموع توسط سه تن از مدیران

۱. جواد شیخ‌الاسلامی، *قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر*، «گوشه‌ای از فعالیت‌های سیاسی شکرالله خان صدر (قوام‌الدوله) و روابط نزدیک او با سفارت انگلیس در تهران»، تهران، کیهان، ۱۳۶۸، ص۱۸۸-۱۸۷.

۲. *همان*.

3. Wilkinson

۴. که در واقع یک بانک انگلیسی بوده است.

۵. لیره استرلینگ همان پوند استرلینگ می‌باشد.

رده بالای وزارت امور خارجه بریتانیا (از جمله شخص وزیر) مورد تأیید قرار گرفته است[۱] اما در عین حال وزیر امور خارجه وقت بریتانیا هیچ گونه اقدام رسمی را برای برآورد ثروت رضاخان در حساب‌های خارجی، به مصلحت نمی‌داند![۲]

مجد عقیده دارد که بیست تا ســی میلیون لیره، که بخش عمده درآمدهای نفتی ایران بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ را شامل می‌شود، به بهانه خرید اسلحه به حساب‌های بانکی رضاخان در اروپا و ایالات متحده منتقل شده اســت. به گفته او ۲۷ میلیون لیره‌ای که در

---

۱. نکته جالب در میان اظهارات وزیر امور خارجه وقت بریتانیا، آقای لنسلوت آلیفنت (Lancelot Oliphant)، این است که به صراحت اعتراف می‌کند: «عمر آن دوران‌هایی که می‌توانستیم در تهران کابینه‌ها بسازیم و کابینه‌ها براندازیم و حتی شاهان را تغییر دهیم برای همیشه سپری شده است.» (جواد شیخ‌الاسلامی، *همان*، ص ۱۹۴). این اعترافی صریح و آشکار از سوی مقامات بریتانیا در براندازی‌های عامدانه و دخالت در ایران می‌باشد. هر چند این اعتراف به گونه‌ای است که سعی می‌شود تا ادامه چنین مداخله‌های اخلال‌گرانه در تعیین سرنوشت ملت ایران به خصوص در مورد برآمدن پهلوی‌ها، انکار شود. وی می افزاید: «افکار عمومی در ایران کماکان بر این اعتقاد باقی است که این ما بودیم که رضاشاه را بر تخت سلطنت نشاندیم. در این باره شکی نیست که دولت انگلستان نخستین دولتی بود که سلطنت او را به رسمیت شناخت و باعث این پیش‌قدمی، تلگرافات مکرر سر پرسی لرن، وزیرمختار سابق ما در تهران بود که چنین سیاســتی را جداً توصیه می‌کرد. اما این عقیده‌ای که به ذهن ایرانیان فرو رفته که ما رضاشــاه را خلق کرده‌ایم، با توجه به حقایق اوضاع، کاملاً صحیح نیســت.» (*همان*). هر چند نیاز است تا نحوه ترجمه آقای شیخ‌الاسلامی بررسی گردد و اینکه آیا مدعای وزیرخارجه انگلیس این است که خلق پهلوی‌ها توسط بریتانیا «کاملاً صحیح نیست» یا آن که «به هیچ وجه صحیح نیســت»! چنانچه منظور وی همان جمله اول باشد، خود اعترافی در جهت تقویت نقش انگلستان در برآمدن پهلوی‌هاست. اما در هر صورت تلاش انگلیسی‌ها و به تبع آنها، روشنفکران ایرانی برای تطهیر نقش بریتانیا در برآمدن پهلوی‌ها، اولاً ادعایی بیش نیست، ثانیاً با حقایق موجه دیگر در تعارض قرار دارد و ثالثاً کاملاً قابل درک است. قابل درک بودن چنین رویکردی از آن روست که به دلیل مشارکت عمیق و گسترده شخصیت‌های برجسته روشنفکری وغرب‌زده ایرانی در ظهور و استحکام دیکتاتوری پهلوی، آنها چاره‌ای جز مستقل دانستن ظهور آنها نمی‌بینند وگرنه اتهام وابستگی به سیاست‌های بریتانیا به آنان سرایت خواهد کرد. همچنان که واقعیت و شواهد متعدد، چنین چیزی را نشان می‌دهد. یکی از مستندات جالبی که به خوبی ادعای عدم دخالت بریتانیا در کودتای اسفند ۱۲۹۹ را مفتضح می‌سازد، خاطرات منتشرشده هارولد نیکلسون (Harold Nicolson) یعنی مشاور وقت سفارت بریتانیا در تهران می‌باشد که اتفاقاً متولد و بزرگ‌شده در این شهر نیز می‌باشد و از این منظر می‌تواند یکی از پراطلاع‌ترین افراد سفارت این کشور در ایران محسوب گردد. او در کتاب *صبح‌های جمعه* (Friday Mornings1941-1944) که در سال ۱۹۴۴ منتشر شده می‌نویسد: «رضاخان، ارتقای درجات خود را در بریگاد قزاق مدیون لرد آیرون‌ساید بود... همچنین بیش از همه، او صعودش به قدرت را مدیون یک انگلیسی دیگر به نام سر پرســی لورین بود. پس از فروپاشی قرارداد ۱۹۱۹، واضح بود که ایران به سمت یک تجزیه کامل می‌رفت و تنها امید برای بازسازی آن، قرار گرفتن تحت یک رهبری داخلی قدرتمند بود. سر پرسی لورین به درستی دریافت که رضاخان، قادر به چنین کاری هست.»؛

Harold Nicolson, *Friday Mornings 1941-1944*, 1st ed, London, Constable & Co LTD, 1944, p7

از طرف دیگر، با توجه به نگرانی‌های تأکیدشده در سند مذکور، توجیه مقبولی درباره چرایی اشغال ایران و کنار زدن رضاخان و جانشین شدن پسرش محمدرضا، به دست می‌آید؛ بر این اساس، حضور مستشاران و اتباع آلمانی، صرفاً یک بهانه غیر کافی تلقی می‌شود؛ بنابراین دلیل اشغال ایران، می‌تواند صرفاً – یا حداقل عمدتاً – ترس از اوضاع متشنجی باشد که می‌توانست بهترین گزینه برای مهار ایران به نفع بریتانیا را دچار مشکل کند. رضاخان، خواهی نخواهی در سال‌های بعد، به مرگ طبیعی یا غیر طبیعی، از میان می‌رفت و خشم و نفرت انباشته مردمی از اقدامات جبارانه و سبوعانه وی، ادامه این سلسله منحوس را تهدید می‌کرد. بنابراین اشغال ایران و کنترل اوضاع از سوی آنها برای حمایت از استمرار سلســله پهلوی، به عنوان بهترین راه‌کار برای حفظ بهترین عامل تأمین‌کننده منافع قدرت‌های سه‌گانه آن روز (یعنی سلطنت پهلوی‌ها)، ضروری بوده است.

۲. جواد شیخ الاسلامی، *همان*، ص ۱۹۴-۱۹۰.

گزارش دریفوس آمده، معادل با ۱۳۵ میلیون دلار می‌باشد.[۱] این مطلب باعث می‌شود تا سخنان قوام‌الدوله در مورد ثروت ۳۹ میلیون دلاری رضاخان که تا ۱۳۰۵ش به خارج از کشور منتقل شده است، تقویت گردد.

از این گذشته، مجد عقیده دارد این مبلغ نمی‌توانسته صرف «خریدهای نظامی» شده باشد زیرا فهرست کاملی از خریدهای ایران در اسناد محرمانه ارتش امریکا و گزارش‌های سفارتخانه این کشور وجود دارد که نشان می‌دهد مبالغ مندرج‌شده در گزارش‌ها، صرف خرید اسلحه نشده است. به گفته او قیمت پیشرفته‌ترین هواپیماهای جنگی امریکایی (شامل هزینه سیستم تسلیحاتی و حتی هزینه تعمیرکاران) هفتاد هزار دلار و پیشرفته‌ترین تانک امریکایی بیست هزار دلار بوده و اگر این وجوه، صرف خرید این تجهیزات شده بود، ایران بایستی تعداد زیادی هواپیمای جنگی و تانک در اختیار داشته باشد اما در سال ۱۹۴۱، صرفاً دویست هواپیمای انگلیسی به همراه صد تانک ساخت چک‌اسلواکی در ارتش ایران وجود داشت که آن نیز به خاطر کمبود مهمات به هیچ کاری نمی‌آمد زیرا مهمات توپخانه ایران حتی برای یک روز جنگ نیز کافی نبود! از طرف دیگر، هزینه‌های هنگفتی که برای تجهیز نیروی دریایی ایران خرج می‌شد، ما حصلی نداشت جز کشتی‌های بازسازی‌شده از آهن‌قراضه‌هایی که حتی موتوری نو نیز در آن تعبیه نشده بود.[۲]

میلسپو نیز در کتاب خود، پس از بیان وضعیت ناخوشایند مصادره اموال مردم توسط نظامیان و واکنش منفی رضاخان به ارایه این گزارش، می‌نویسد:

> به خوبی مشخص بود که رضا، خود را کاملاً راحت و آزاد، از منابع مالی ارتش بهره‌مند ساخته و از آنها برای منافع شخصی خود استفاده می‌کرد. او پیش از این نیز هدیه‌هایی از روستاها دریافت می‌داشت؛ هدایایی که با اجبار و یا ترس به او تقدیم می‌شد. حتی پیش از زمانی که او شاه شود، طمع شگفت‌انگیزش او را ثروتمند ساخته بود![۳]

بولارد نیز به عنوان وزیرمختار بریتانیا در کتاب خاطرات خود بیان می‌دارد که استفاده‌های پهلوی اول از منابع ملی به گونه‌ای بود که باعث می‌شد «اصولاً حد و مرز مشخصی میان آنچه درآمد ملی خوانده می‌شود و آنچه به جیب شخص شاه ایران سرازیر می‌شد، وجود نداشته باشد.»[۴]

---

۱. محمدقلی مجد، *همان*، ص ۲۷۷-۲۷۶.

۲. *همان*.

3. Millspaugh, *Americans in Persia*, 25.

۴ سر ریدر بولارد، *همان*، ص ۲۴.

حساب‌های خارجی رضاخان

به جز گزارش رابرت کلایو از اظهارات قوام‌الدوله نسبت به وجود حساب‌های خارجی برای رضاخان، شـــواهد و مدارک قابل اعتنای دیگری نیز در این باره وجود دارد. پس از اشغال ایران توسط قوای متفقین، در اوت ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰)، دولت انگلستان اعلام کرد ایرانیانی که در لندن حساب دارند، هیچ محدودیتی در دسترسی به پول‌های خود نخواهند داشت. از نظر مجد، از آنجایی که تنها تبعه ایرانی که مبالغ هنگفتی در بانک‌های لندن داشت، رضاخان بود، هدف از این اعلام را می‌توان ترغیب او به همکاری با انگلیسی‌ها برای تسلیمی بی‌سر و صدا تفسیر کرد.[1]

همچنین مجد بـــه نقل از کتاب خاطـــرات منوچهـــر فرمان‌فرماییان بیـــان می‌دارد: «عبدالحسین هژیر، از دستیاران معتمد خاندان پهلوی در اوایل دهه ۱۹۴۰ به انگلستان رفته بود تا ثروت رضاشاه را آزاد کند - چیزی در حدود بیست تا سی میلیون لیره یا بیشتر - که دولت بریتانیا در طول جنگ مسدود کرده بود.»[2]

و از طرف دیگر نامه‌ای از توران امیرسلیمانی خطاب به پسرش غلامرضا در سال ۱۹۴۵، یعنی اندکی پس از فوت رضاخان در سال ۱۹۴۴، وجود دارد که پرده از وجود حساب‌های خارجی او در بانک‌های امریکایی برمی‌دارد. او در این نامه می‌نگارد:

> از منابع مختلف شنیده‌ام که علاء به جز وظیفه رسمی سفارت، مأموریت دیگری هم دارد که به «ثروت رضاشـــاه در بانک‌های امریکایی» مربوط می‌شود. عزیزم! چشم و گوشت را خوب باز کن و نگذار حوادثی که بعد از فوت پدرت اتفاق افتاد تکرار بشود. یادت باشد که آن آدم‌های رذل[3] چگونه پس از فوتش، جواهراتش را دزدیدند و حالا دارند در ناز و نعمت در تهران زندگی می‌کنند.[4]

در این نامه به صراحت از وجود ثروت رضاخان در بانک‌های امریکایی ســـخن به میان آمده که بنابر اظهارات قوام‌الدوله از غارت بودجه نظامی کشور تأمین می‌شد که آن نیز از منبع درآمدهای فروش نفت ایران به دست آمده بود. نه فقط در امریکا بلکه بر اساس اسناد وزارت امور خارجه این کشور، ثروت‌های کلانی در حساب‌های خارجی رضاخان در بریتانیا، سوییس و همچنین در داخل ایران نیز وجود داشته است. مجد در این رابطه می‌نویسد:

---

۱. محمدقلی مجد، *همان*، ص ۳۳۶.

۲. *همان*.

۳. به صورت خاص به محمدرضا، اشرف پهلوی و مادر آنها اشاره دارد.

۴. *همان*، ص ۳۷۳.

آرشـیو وزارت امور خارجه امریکا شواهـد مسـتندی از ثروت رضاشاه در بانک‌های خارجی به دسـت می‌دهد. بر اساس این سوابق می‌دانیم که سـپرده‌های بانکی رضاشاه در لندن متجاوز از بیسـت میلیون لیره (صد میلیون دلار) بود که احتمالاً رقم واقعی آن ۲۵ میلیون لیره (۱۲۵میلیون دلار) بوده است. آمار مربوط به دارایی‌های خارجی در ایالات متحده در سال ۱۹۴۱ نشان می‌دهد که دارایی‌های رضاشاه در این کشور به هنگام برکناری‌اش حداقل ۱۸/۵ میلیون دلار بود. از گزارش دیپلمـات‌هـای امریکـایی در سوییس نیز می‌توان نتیجه گرفت که موجودی حسـاب‌هـای رضاشاه نزد بانک‌های سوییسـی نیز بسـیار قابـل ملاحظه بوده است. علاوه بر این، در سال ۱۹۴۱ شـاه نزدیک به پنجاه میلیون دلار سپرده نیز نزد بانک‌هـای ایرانی داشت. بنـابراین، شـاه حـداقل ثروتی بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار در بانـک‌هـای لنـدن، نیویورک، سوییس، تهران و تورنتو برای خودش انباشته بود. این پول به نرخ امروز حداقل هفت میلیـارد دلار ارزش داشت؛[1] البته جـدای از سـهام و اوراق قرضه‌اش در امریکا و اروپا، املاک وسـیعش، زمین‌های کشاورزی، بنگاه‌های صـنعتی و بازرگانی، و صد البته عالی‌ترین بخش از جواهرات سـلطنتی باسـتانی ایران [که به سرقت برده بود]. این دزدی، چه با معیارهای نسبی و چه مطلق، از بزرگترین دزدی‌هایی است که یک نفر در طول تاریخ انجام داده است. این مسئله همچنین نشان می‌دهد که غارت ثروت یک ملت، سـپس حفظ و انتقال آن به نسل بعد چقدر ساده است![2]

بخشی از این وجوه از حق‌الامتیاز نفت جنوب تأمین و به حسـابی در شعبه لندن بانک شاهنشاهی واریز می‌گردید. مجد، تبیین خوبی از چگونگی انحرافات به وجود آمده در مسیر درآمدهای نفتی ایران ارایه می‌دهد:

سپرده‌گذاری درآمدهای نفتی در حساب‌های بانکی لندن، انحرافی شدید از رویه‌های مرسوم بود. تا پیش از سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۵ش)، شرکت نفت انگلیس و ایران، حق‌الامتیازهای نفت را به استرلینگ پرداخته و در حسابی

۱. البته بر اساس محاسبات تارنمای www.usinflationcalculator.com، ارزش دویست میلیون دلار در سال ۱۹۴۱ برابر با بیش از سه میلیارد و ۵۷۸ میلیون دلار در حال حاضر می‌باشد که حتی همین مقدار نیز مبلغ بسیار هنگفتی است؛ خصوصاً آن که صرفاً شامل آن دسته از چپاول‌های رضاخان می‌باشد که به صورت دارایی پولی در حساب‌های داخلی و خارجی وجود داشته است.

۲. *همان*، ص ۳۶۲-۳۶۱.

در شعبه لندن بانک شاهنشاهی ایران واریز می کرد و وجوه مزبور سپس به ایران انتقال می‌یافت. ولی از سال ۱۹۲۷ به بعد، مبالغ حق‌الامتیاز به ایران انتقال نیافت و در حکم ذخیره در لندن نگهداری شـــد. انحراف بعدی از رویه‌های مرسوم، جدا کردن درآمدهای نفتی از بودجه عادی کشور بود و بدین‌ترتیب، درآمدهای نفتی دیگر حکم درآمدهای ثابت دولت را نداشت و وارد جریان عادی امور مربوط به بودجه کشور نمی‌شود؛ بنابراین به مدت چهارده سال، ایران عملاً اقتصادی بدون نفت داشت.[۱]

البته این اقتصاد بدون نفت، با جلوگیـــری از ورود درآمدهای حاصل از فروش این ماده ارزشمند در بودجه جاری دولت یا اهتمام به صرف این مبالغ در طرح‌های مربوط به توسعه ملی محقق نشده بود بلکه با محروم ماندن ایران از درآمدهای نفتی خود و با غارت آن به دست یکی از بی کفایت‌ترین سلسله‌های پادشاهی تاریخ این کشور، به دست آمد. یعنی کشور ایران علاوه بر اجحاف بریتانیایی‌ها در چپاول این ثروت ملی، از اندک درآمدهای حاصله از فروش آن نیز بهره چندانی نبرد زیرا رضاخان، آن را به جیب خود واریز می کرد!

همکاری فروغی و دیگران با رضاخان در غارت منابع ملی

نویسنده کتاب *قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر*، همچون مقامات انگلیسی،[۲] تلاش زیادی کرد تا اعتبار سخنان قوام‌الدوله را به چالش بکشد؛ به خصوص آن که پای محمدعلی فروغی به عنوان یکی از بزرگان روشنفکری ایران نیز در میان بوده و شیخ‌الاسلامی، تلاش واضحی در تبرئه او دارد. او بدون آن که ربطی میان محتوای گزارش ارسالی کلایو در مورد سخنان قوام‌الدوله با آیت‌الله شهید مدرس(ره) وجود داشته باشد، به ذکر ادعاهایی از اغفال مدرس توسط قوام‌الدوله[۳] یا تنقیص شخصیت ایشـــان می‌پردازد، به گونه‌ای که می‌توان چنین رویکردی را اقدامی در جهت بازسازی شخصیت تخریب‌شده فروغی و انتقام از شهید مدرس(ره) تعبیر کرد. نویســـنده، در مورد این شهید بزرگوار و قهرمان دفاع از منافع ملی ایران در برابر دیکتاتوری سبوعانه پهلوی اول و در روزگار سکوت یا همراهی روشنفکرنمایان با این دیکتاتور، می‌نگارد:

> قوام‌الدوله چنان به مدرس نزدیک و چنان با وی هم‌راز شده بود که هر رئیس‌الوزرایی که می‌خواست نظر مساعد این روحانی با نفوذ را نسبت به

۱. *همان*، ص ۲۸۰.

۲. اگر نگوییم نویسندگانی که سند مذکور را گلچین یا ویرایش کرده یا حتی ساخته‌اند.

۳. جواد شیخ‌الاسلامی، *همان*، ص ۱۸۳-۱۸۲.

کابینه‌اش جلب کند، یکی از پست‌های حساس همان کابینه را به قوام‌الدوله تخصیص می‌داد.[1]

سپس به نقل از حسین مکی می‌آورد:

سردار سپه... تشخیص داد که مدرس نه علاقه خاصی به قاجاریه دارد و نه با خود او دشمن است بلکه فقط معتقد است که در مملکت هیچ فکری قوی‌تر از فکر خودش وجود ندارد و هر کسی که از فکر او تبعیت نکند، راه خطا می‌رود.[2]

حتی اگر فروغی هیچ دخالتی در انتقال غارت‌های رضاشاه از منبع نفت یا دیگر منابع ملی به خارج از کشور نداشته باشد، باز هم او و جریان‌های روشنفکری، حداقل به عنوان عاملان خلق سلطنت پهلوی و استحکام‌دهندگان حکومت او، شریک جرم‌های این خاندان منحوس بوده و یکی دیگر از فصل‌های ننگین روشـــنفکری‌های وارداتی را رقم زده‌اند. اما ماجرای دخالت آنها در جنایت‌های پهلوی اول، صرفاً به این حداقل‌ها منوط نیست؛ جالب است که علی‌رغم تلاش شیخ‌الاسلامی برای تبرئه پهلوی اول نسبت به میزان مبالغ چپاول‌شده توسط او و همچنین تطهیر فروغی و انگلیسی‌ها در این رابطه، محمدقلی مجد بر اساس مطالعاتی که در اسناد انتشاریافته وزارت امور خارجه امریکا انجام داده، هر دو دسته مقامات بریتانیا و ایران (خصوصاً محمدعلی فروغی) را در پنهان کردن مبالغ غارت‌شده توسط پهلوی اول، هم‌دست می‌داند:

دولت‌های انگلیس و ایـــران، به ویژه محمدعلی فروغی، رفیق شـــفیق رضاشاه، در پنهان ساختن حســـاب‌های خارجی او نقش بسزایی داشتند. انگلیسی‌ها که هم‌دست رضاشاه بودند، منافع گسترده‌ای در پنهان ساختن بزرگی این غارت عظیم داشـــتند. همین طور فروغی در فساد با رضاشاه هم‌دست بود و از رشوه‌ها و پیش‌کش‌ها ســـهم می‌برد. ایرانی‌هایی که در انتقال پول به بانک‌های خارجی، به رضاشـــاه کمک کرده و اطلاعی از این موضوع داشتند، همگی در ایران و در پست‌های عالی خود باقی ماندند؛ همه رؤسای سابق بانک ملی و رؤسای کمیسیون اسعار خارجی وزارت مالیه... اکثر آنها همچنان در مناصب عالی به خدمت ادامه دادند؛ دو تن از وزرای کابینه فروغی، یعنی عباس‌قلی گلشائیان و یدالله عضدی و... دو فرد دیگر از

---

۱. *همان*، ص ۱۸۴.

۲. *همان*.

کسانی که از سال ۱۹۳۳، سال‌ها رئیس بانک ملی ایران بودند یعنی ژنرال رضاقلی امیرخسروی و محمدعلی فرزین.[۱]

همچنان که پیش‌تر ذکر گردید، در گفت‌وگوهای مجلس پس از فرار رضاخان، به صراحت بیان شد که از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۲۰، مبلغ ۲۷ میلیون لیره (پوند) برای خرید ملزومات نظامی و همچنین راه‌آهن تخصیص گردید. همچنین ذکر شد که بولارد در کتاب خاطرات خود از ۲۵ میلیون پوند، اعتبارات پرداخته‌شده توسط ایران خبر داده بود. این اعتبارات هنگفت قرار بود تا صرف خرید ریل و اسلحه گردد که به صورت مصداقی بیانگر همان چیزهایی بود که مجلس شورای ملی برای واردات آنها مصوباتی داشته است. فارغ از آن که دو میلیون پوند مابه‌التفاوت موجود در میان این ارقام چه می‌شود، می‌توان با توجه به اثبات چپاول گری‌های پهلوی اول از ذخایر ارزی کشـــور، قرینه دیگری بر چرایی وجود تفاوت ملموس برخورد رضاخان در قبال دو نقض عهد ذکرشده در ابتدای نوشتار یافت؛ و آن اینکه دلیل خونسردی رضا پهلوی در قبال نقض تعهد بریتانیا در ارسال خریدهای بسیار ضروری همچون اسلحه و ریل به ایران، چیزی نبود جز اطمینان خاطری که وی نسبت به غارت‌هایش از پول نفت ایران از قبل ۲۵ میلیون پوند اذعان شده توسط بولارد داشت؛ به این معنا که هم وی و هم انگلیسی‌ها می‌دانستند که قرار بود صرفاً مبلغ غیر قابل اعتنایی از آن پول هنگفت، صرف خرید این ملزومات شود و باقی آنها به عنوان دارایی شخصی رضاخان در لندن می‌ماند یا آن که بخش‌هایی از آن طبق مطالعات مجد، به حساب‌های وی در دیگر کشورهای جهان (از جمله سوییس و امریکا) منتقل می‌شد. اما چنین اطمینانی برای چهار میلیون پوند حق‌السهم سالیانه ایران در کار نبود زیرا به گفته بولارد، بریتانیا به جای خرید نفت از ایران، به بهانه عدم نزدیکی آن به بریتانیا در بحبوحه جنگ جهانی دوم، فروشندگان دیگری را جایگزین ساخته بود و بدین‌ترتیب اساســـاً پولی بابت فروش نفت به ایران پرداخت نمی‌گردید تا رضاخان بتواند آن را چپاول کند.

از طرف دیگر، این واقعیت نشـــان می‌دهد که چگونه عوامل داخلی (همچون پهلوی‌ها، فروغی و دیگران) و همچنین عوامل خارجی (همچون حکومت‌های بریتانیا، امریکا و...) در غارت منابع نفتی و ارزی ایران با یکدیگر همدست بوده‌اند.

۱. محمدقلی مجد، *همان*، ص ۳۶۳.

نتیجه

با توجه به گستردگی دست‌اندازی پهلوی اول نسبت به دارایی‌های ملی و حتی خصوصی مردم ایران، بسیار مشکل می‌توان برآوردی از میزان این چپاول‌گری‌ها داشت. این خیانت علیه ملت ایران، طیف‌ها و ابعاد مختلفی را به خود اختصاص داده که صرفاً در این نوشتار بر روی غارت درآمدهای حاصله از امتیاز اســـتخراج نفت از شرکت نفت انگلیس و ایران تمرکز شده است. رضاخان در برخورد با دو نقض عهد دردناک نسبت به منافع ایران توسط بریتانیا، برخوردهایی کاملاً متفاوت از خود نشان داد. بر اساس گفت‌وگوهای مجلس پس از فرار رضاخان، هیچ کس نمی‌توانست بیان کند ۲۷ میلیون لیره (پوند) از ذخایر موجود در صندوق ذخیره مملکتی ایران در شعبه بانک شاهنشاهی لندن که خود یک بانک انگلیسی و نه ایرانی است، صرف چه اموری شده است. در زمانه دیکتاتوری جبارانه و اقتدارگرایانه وی، درآمدهای نفتی به ایران منتقل نشده بلکه در این صندوق ذخیره می‌شدند. محققان معتقدند این مقادیر به حساب‌های رضاخان در کشورهای بریتانیا، امریکا و سوییس منتقل می‌شده و شواهد متقنی در وجود این گونه حساب‌ها در دست می‌باشد. فرآیند طی‌شده برای مخفی ساختن این غارت، از طریق هزینه‌های اعلام‌شـــده برای ارتش صورت می‌گرفت و بر این اساس، بودجه ارتش در برخی از سال‌ها حتی به چهل درصد از بودجه کل کشور می‌رسید و در عین حال بر اساس شواهد گوناگون، نابسامانی‌های متعدد و شرم‌آور در پرداخت حقوق به نظامیان و چپاول‌گری‌های آنان و همچنین عدم تناسب در میزان دارایی‌های نظامی ایران و ناکارآمدی‌های فاحش، نشان از انحراف شدید و عمیق در منابع مالی ارتش دارد. گذشته از آن که گزارش‌های تأییدشده، نشان می‌دهد که چگونه درآمدهای نفت به بهانه هزینه‌های ارتش توسط پهلوی اول غارت می‌شده است.

نکته‌ها و ناگفته‌هایی از زندگانی شخصی و کارنامه سیاسی علامه مصباح یزدی

گفت‌وگوی اختصاصی بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین علی مصباح

مقدمه

آنچه در پی می‌آید متن کامل دو جلسه مصاحبه با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین علی مصباح است[1] که حاوی نکاتی ناب پیرامون سلوک فردی و سیره سیاسی مرحوم علامه مصباح یزدی است و برای نخستین‌بار در این مجموعه منتشر می‌گردد.[2]

تشکر می‌کنیم از وقتی که به بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی اختصاص فرمودید. راجع به مرحوم علامه مصباح خاطراتی منتشر شده و خاطراتی در حال انتشار است. گرچه در این خاطرات نکاتی راجع به پیشینه خانوادگی یا سال‌های اولیه طلبگی

---

۱. این مصاحبه‌ها در تاریخ ۲۷آبان و ۱۸آذرماه ۱۴۰۰ در اتاق ساده ایشان در طبقه پنجم مؤسسه امام خمینی انجام گرفته است. در تنظیم دقیق و سریع این مصاحبه، مدیون برادر ارجمندم جناب حجت‌الاسلام خاکپور هستم. لطف ویژه حضرت علی آقای مصباح به این کمترین موجب شد در کوران برنامه‌های سالگرد ارتحال حضرت والد، فرصتی را برای مصاحبه اختصاص دهند و دیگر آن که در پاسخ به برخی سؤالات که جنبه شخصی و چالشی داشت، صمیمانه و صریح و با طمأنینه پاسخ گفتند که از این بابت، بیش از پیش مرا مشمول لطف خویش نمودند. باشد که انقلابیون، حق‌جویان و جبهه مستضعفان، از این چهره‌های متفکر، متقی و انقلابی، نهایت بهره را ببرند. (۲۸آذرماه ۱۴۰۰- سهراب مقدمی شهیدانی)

۲. سخنان ایشان به طور کامل و دقیق انعکاس یافته و تنها در اندک موارد، برخی نکات و اسامی خاص جهت مراعات بعضی ملاحظات اخلاقی و جهات دیگر، حذف شده است.

ایشان وجود دارد اما بسیار اندک است، مخصوصاً دوران تحصیل در یزد. با این مقدمه جزئیاتی از زندگانی و دوران طلبگی ایشان بیان بفرمایید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. در این زمینه آن مصاحبه‌هایی که خود حاج آقا داشتند و در این یکی، دو سال اخیر؛ هم دوباره یک دوره دیگر هم مصاحبه‌هایی از ایشان ضبط کردند، شاید آنها گویاتر و جزیی‌تر و دقیق‌تر باشد و بنده آن چیزی که از شنیده‌ها یادم هست یکی مسئله آن خوابی است که والده ایشان قبل از تولد دیدند که این چند بار نقل شده و مستحضر هستید و شاید تکرارش خیلی لطفی نداشته باشد. راجع به تحصیلات قبل از دبستانشان هم می‌فرمودند یک مکتب‌خانه‌ای بود، یک خانمی آنجا قرآن درس می‌داد و گویا شاید حدود ۵-۶ سالگی بود. مکتب‌خانه آن طرف شهر بود و هر روز به تنهایی پیاده می‌رفتم تا آن سر شهر، در مکتب شرکت می کردم و برمی گشتم. خاطره دیگری که از تحصیلات مدرسه‌شان نقل می‌فرمودند این بود که از وضعیت فقر فرهنگی و به اصطلاح فقر استاد در مسائل اسلامی می‌فرمودند که: معلم قرآن ما در مدرسه، یک زرتشتی بود! و معلم‌های دیگر هم که مسلمان بودند اگر یک وقت مشکل داشتند می‌رفتند از او می‌پرسیدند.

این جور که هم خودشان نقل فرمودند و بعضی از هم‌دوره‌ای‌هایشان را دیدم که نقل فرمودند، همیشه شاگرد اول بودند و همه به ایشان امید داشتند که در آینده فرد مؤثری باشند. نحوه طلبه‌شدنشان را شاید شنیدید که فامیل ایشان پدرشان را تشویق کرده بودند که ایشان را برای طلبگی در نظر بگیرند و خودشان هم خیلی علاقه‌مند بودند.

در آن سال‌هایی هم که در یزد تشریف داشتند گویا یکی از معلم‌های زبان فرانسه از ایشان خواسته بود که عربی به من درس بده و ایشان هم فرموده بود پس شما هم به من فرانسه یاد بده و لذا در ضمن درس‌های طلبگی که می‌خواندند، یک مقدار زبان فرانسه آنجا یاد گرفته بودند.

مرحوم ابوترابی فرموده‌اند که ایشان در سال‌های اولیه طلبگی کتابی در باب ادبیات عرب نوشته‌اند به نام *فوائد التقویه*؛ آیا شما با این کتاب آشنا هستید؟ آیا نسخه‌ای از آن موجود است؟

بله فکر کنم دیده‌ام. نسخه‌اش دست‌نویس بود. قاعدتاً من جزئیاتش را یادم نمی‌آید. نسخه‌ای از آن را فکر کنم در مجموعه آثارشان نگهداری می کنند. نسخه‌های دست‌نویس‌شان را جمع‌آوری کردند و نگهداری می کنند و باید باشد. چون دیده بودم نسخه‌اش را.

با توجه به توضیحاتی که خود ایشان از پیشینه خانوادگی می گویند و محیطی که در آن

بودند که حالا بخشی از آن را هم جنابعالی توضیح فرمودید، چطور ایشان قلم به دست می‌گیرند یا از ابتدای طلبگی - همان طور که در خاطرات ایشان هست - به فکر اصلاحات حوزه می‌افتند؟ این جرقه‌اش از فرد خاصی بوده یا منشأش خودشان بودند؟

مورد خاصی الان در ذهنم نمی‌آید. ولی بعدها که به نجف مشـــرف شده بودند آیت‌الله [سید علی] فانی که پیش ایشان به نظرم *رسائل* و *مکاسب* و اینها می‌خواندند، می‌فرمودند ایشان خیلی مرا تشویق کرد که جزوات درســـی را بنویسم و به عربی هم بنویسم، خیلی به اصطلاح این را یک نقطه عطفی در کارهایشان می‌دانستند که تشویق‌های آیت‌الله فانی برای اینکه حتماً به عربی هم بنویسند، گویا باعث شده بود که در این زمینه بیشتر کار کنند و با جدیت بیشتری به این مسئله اهمیت داده بودند. به نظرم می‌آید که می‌فرمودند جزوه‌ای را نوشته بودم داده بودم خدمت ایشان خیلی خوششان آمده بود که هم عربی‌اش صحیح است و هم سبک نگارش را پسندیده بودند و خیلی تشویق کرده بودند که این کار را ادامه بدهید.

ظاهراً مرحوم علامه مصباح بسیار به خانواده وابستگی داشتند و ظاهراً این انس طرفینی هم بوده است؛ چند جا از خاطرات ایشان آمده و به آن اشاره شده؛ آیا مهاجرت خانواده از یزد به نجف و سپس سکونت در تهران فقط به خاطر حاج آقا بوده یا دلیل دیگری هم داشته؟

بله؛ تا آنجایی که من اطلاع دارم به خصوص والده‌شان نمی‌توانستند از ایشان جدا شوند. کل خانه‌شان و مغازه‌شان البته نمی‌دانم مغازه از خودشان داشتند یا نه، به هر حال هر چه دار و ندارشان را فروخته بودند و راهی نجف شدند.

ابعاد شخصی و خانوادگی مرحوم علامه، خیلی کم مطرح شده است اما اشاراتی هست؛ از جمله این که در ماجرای بازگشت از نجف و همچنین بعد از ارتحال پدر و مادرشان، نکاتی در این جهت نقل شده است. لطفاً این جهات را یک مقدار تبیین بفرمایید.

تا آنجایی که من راجع به آن دوران شنیدم، ایشان فرمودند که وقتی [خانواده] از جهت مالی در نجف به مشکل برخوردند و می‌خواستم برگردم، هم آیت‌الله فانی و هم [برخی دیگر از] اساتیدشان آمدند منزل ما و با پدرم صحبت کردند که خیلی حیف است، ایشان می‌تواند ترقی کند، شما مشکل دارید برگردید، ولی ایشان بماند. و حتی این جوری تعبیر کرده بودند که اگر این کار را بکنید و ایشان را ببرید، پیش امام زمان(عج) [مدیونید]. ایشان می‌فرمودند پدرم گفتند من حرفی ندارم، ولی من برای جان مادرش می‌ترسم و گاهی وقت‌ها از آن حالتی که وقتی می‌خواستند برگردند یاد می‌کردند، خیلی متأثر می‌شدند که توسلاتی که داشتند که بتوانند بمانند آنجا و ادامه تحصیل بدهند و اینها، ولی به هر حال به همین دلیل مجبور شدند

که برگردند. زمانی هم که [می‌خواستند] به قم مشرف شوند، فرمودند که پدرم ما را می‌آورد تا گاراژ اتوبوس‌هایی که می‌آمد قم و می‌ایستاد تا ماشین راه می‌افتاد، وقتی که راه می‌افتاد همین‌جور اشک از چشم‌های پدرم می‌ریخت تا اینکه ماشین دور می‌شد. یک رابطه خیلی شدید عاطفی بینشان وجود داشت و بعد از رحلت والدینشان، [از آنجا که] آیت‌الله مصباح خیلی کتوم (درون‌گرا) بود و از رفتار ظاهریشان نمی‌شد فهمید درونشان چه خبر هست لذا ما هیچ وقت ناشکیبایی و جزع و فزع از ایشان ندیدیم ولی پیدا بود که این رابطه طرفینی است.

در مورد خود جنابعالی و اخوی هم چنین رابطه‌ای با حاج آقا برقرار بود؟

بنده خودم که چون سنگ‌دل هستم و قسی‌القلب ملاک نیست[1] لکن حاج آقا بی‌بهره نبودند از آن عواطف. ولی می‌گویم که، ایشان خیلی کتوم بودند و به نظرم می‌آید که خیلی تمرین کرده بودند برای این کار! کسی هست ذاتاً عاطفی نیست، آن خیلی هم انتظاری از او نیست اما وقتی کسی در آن جو عاطفی بزرگ شده، کتمان کردن عواطفش نیاز به تمرین و کار دارد. کم پیش می‌آمد که ایشان به اصطلاح این نوع عواطف را اظهار بکنند. چیزی را که من در مجموع می‌دیدم این بود که ایشان حتی عواطفشان را در مسیر آن هدفی که داشتند، مدیریت می‌کردند. یعنی اگر احساس می‌کردند اینجا اگر عواطف شدیدی نشان بدهند فرد به ایشان وابسته می‌شود، یا ممکن است آن اثری را که باید در مجموع داشته باشد خنثی می‌کند، آن را مدیریت می‌کردند. این جور نبود که خودشان را بدهند دست عواطف، حالا فرض کنید دلشان تنگ می‌شود یا دلشان می‌سوزد، برای چیزی سریع ابراز بکنند، [این طور نبود]. حساب می‌کردند ابرازش چه فایده‌ای دارد، چه اثری دارد. و تا چه حدی‌اش مناسب است.

راجع به خانواده والده‌تان و ازدواجشان و پیشینه خانواده‌شان و شخصیت مادر بزرگوارتان مطالبی اگر بفرمایید بسیار مناسب است. به هر حال نقش والده مکرمه نیز در موفقیت‌های مرحوم علامه بسیار حائز اهمیت است. طبیعتاً در همه شخصیت‌های شبیه به آیت‌الله مصباح این مسئله وجود دارد. مخصوصاً که حالا تربیت فرزندان هم با توجه به مشغله حاج آقا، به چه شکل بوده، سهم مادر چقدر بوده، و به طور کلی پیرامون شخصیت مادر توضیحاتی بفرمایید.

آشنایی‌شان با خانواده والده‌مان به واسطه آیت‌الله نوری همدانی بوده است. به واسطه آشنایی که با آیت‌الله نوری داشتند ایشان هم معرفی کرده بودند که ما یک خواهرزاده‌ای

1. واضح است که این قبیل تعابیر از تواضع و روحیه کتمان ایشان نشئت می‌گیرد؛ میراثی که از مرحوم علامه به ایشان رسیده است.

داریم مثلاً مناسب هست و از همان جا وصلت سر می‌گیرد. پدر والده‌مان آقای حبیب‌الله قلیایی، تا آنجایی که من یادم می‌آید بقالی داشتند. یک بقالی خیلی مختصر و تا اواخر عمرشان هم شغل‌شان همان بود و حدود سال ۱۳۵۰ فوت شدند. ایشان خیلی پیرمرد ساده و به یک معنا مستضعفی که تا آخر عمر هم خانه ملکی نداشت. دو تا اتاق در یک خانه‌ای اجاره کرده بودند و آنجا زندگی می‌کردند. آدم متدین و سربه‌زیری بود و کاری به کارهای سیاسی نداشت.

حاج خانم تحصیلات دارند؟

ایشان برادرهایشان در منزل به ایشان درس داده بودند. لذا به مدرسه نرفته بودند ولی پیش برادرانشان تحصیلات غیررسمی داشتند. خیلی به شعر علاقه‌مند بودند.

از روحیات و سبک زندگی و شخصیت خانم والده بفرمایید.

ایشان خیلی صبور و همراه با پستی و بلندی‌های زندگی حاج آقا که به هر حال یک زندگی آرامی نداشتند، هیچ وقت از دوران مبارزات قبل و بعد از انقلاب زندگیشان آرام و یکنواخت نبود، ولی ایشان هم من یادم نمی‌آید هیچ وقت اعتراضی، شکایتی، یا گله‌ای داشته باشند. و از اول که ازدواج کرده بودند هجده ماه در اتاقی در خانه یکی از رفقایشان، [ساکن بودند] یعنی خانه ما اتاقی بود که نصفش فقط فرش داشت و نصفش یک چادر شب داشت. فرمودند حتی وقتی فرزند اولمان به دنیا آمد، گهواره‌اش را آنجایی گذاشته بودیم که فرش نبود و نصف اتاق یک چادر شب بود که این هم اتاق نشیمن بود. چه آن زمان و چه زمان‌های بعد، ایشان با فراز و نشیب‌ها، صبور و بساز و به راهی که حاج آقا داشتند و انتخاب کرده بودند، مؤمن بودند.

حاج آقا چه سالی ازدواج کردند؟ چند تا برادر و خواهر هستید؟

فکر می‌کنم ۳۴ باید باشد. الان دقیقش نمی‌دانم. ما دوتا برادر هستیم و یک خواهر.

مناسبات خانه را مقداری شرح بفرمایید؛ حاج آقا در امور خانه، چقدر مشارکت داشتند؟ این نکات در تحلیل شخصیت حاج آقا مهم است.

تا جایی که من در ذهنم می‌توانم به عقب برگردم، اقتضائات زندگی اخیرشان یک جور بود، اقتضائات دوران قدیمشان به شکلی دیگر بوده. اینکه عرض می‌کنم اقتضائات قدیم فرق می‌کند، مثلاً آن زمانی که آب لوله‌کشی نداشتند و من یادم هست تا یک مدتی‌اش را که آب لوله‌کشی نبود، می‌بایست نصف شب بیدار می‌شدند تا نوبت آبشان از دست نرود، چون آب را توی جوب‌ها می‌آوردند و هر خانه‌ای یک سهمیه‌ای داشت. آب را باز می‌کردند تا برود داخل یک خانه، بعد جلویش را می‌بستند تا برود خانه‌ای دیگر. مسئولش، میرآبی بود.

بعد مثلاً افراد بیدار می‌ماندند که نوبتشان برسد و از دست نرود و کسی دیگر آب را نبرد. بعد که آب وارد آب‌انبار می‌شد منتظر می‌ماندند گِل ته‌نشین شود، بعداً به وسیله تلمبه‌ای که سر حوض بود، با دست تلمبه می‌زدند که آب از توی آب‌انبار بیاید داخل حوض تا بتوانند استفاده کنند. خب اینها کار مرد خانه بود. اینها قطعاً خیلی وقت می‌گرفت. در دوران اخیر چون پسرها بزرگ شده بودند و کمک می‌کردند، حاج آقا کمتر مجبور بودند به این کارها بپردازند و وقت بگذارند. ولی اگر فرصتی پیش می‌آمد و در کارهای خانه هم کمک می‌کردند و از جمله آشپزیشان خوب بود. البته کم پیش می‌آمد که حاج خانم به حاج آقا راه دست بدهند که بخواهند برای این کار وقت بگذارند ولی در مواقعی که حاج خانم مسافرت بودند و اینها، حاج آقا آشپزی هم می‌کردند و آشپزیشان هم بد نبود.

خود خانم والده در جهات معنوی، چه روحیات و رویه‌ای داشتند و دارند؛ آیا هم‌پای حاج آقا در این جهت‌ها بودند یا معمولی بودند؟

به هر حال در یک خانواده متدینی بزرگ شده بودند و البته در خانه حاج آقا هم از اول در واقع به نظرم فرمودند از همان سال اول به ایشان درس عربی هم می‌دادند و بعدها هم یادم است کلاس‌های طلبگی را شرکت می‌کردند، موقعیتش پیش می‌آمد درس‌های حوزوی را هم به طور غیررسمی [پیگیری می‌کردند.] فکر کنم مقدمات را خوانده بودند ولی سطح را من خاطرم نیست.

در دوران طلبگی ایشان در قم، ارتباط ویژه حاج آقا با مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم آیت‌الله‌العظمی بهجت خیلی برجسته است. این ارتباط‌ها در خانه چه انعکاسی داشت و آیا این طور بود که احیاناً خود فرزندان هم با آیت‌الله بهجت ارتباط داشته باشند و تحت تربیت باشند و استفاده کنند یا از آن طرف، حاج آقای بهجت به خانواده آقای مصباح عنایت داشته باشند؟

بله؛ یک چیزی را خود حاج آقا نقل می‌فرمودند که آن زمانی که حاج آقا فراری بودند و چند ماه در قم نبودند، آقای بهجت یک موقعی، یک پولی گویا برای خانواده حاج آقا فرستاده بودند. خودشان نیامده بودند. حاج آقا تفسیرشان این بود که در روایات مکروه است که زنی که شوهرش نیست مرد نامحرم برود در خانه‌اش. به نظرم به آقازاده‌شان داده بودند و آورده بودند. این نشان‌دهنده این هست که توجه داشتند که رسیدگی بکنند به امور ایشان. خاطرم هست وقتی که بچه‌تر بودم، حاج آقا سر درس آیت‌الله بهجت که می‌رفتند، من را هم می‌بردند. [آن زمان] درس در منزلشان [برقرار] بود، از یک زمانی به بعد که مقداری بزرگتر شده بودیم، راهنمایی‌مان کرده بودند نمازشان هم [شرکت کنیم]. جلسات روضه‌شان را

می‌رفتیم. بله عنایت داشتند که ما هم مرتبط بشویم ولی ما چموش بودیم و توفیق نداشتیم و استفاده‌ای نتوانستیم بکنیم.

شناخت شما از سلوک معنوی ایشـــان - که به جهت کتوم بودن کمتر گفته شده- چیست؟ هم مشاهدات و هم تحلیل‌تان را در این مورد بفرمایید.

متأسفانه چون ما خیلی اهلش نبودیم، چندان متوجه نبودیم و دقت نمی‌کردیم. من خودم را عرض می‌کنم. ولی آن مقداری‌اش که ظاهر بود، اهل تهجد بودند، اذکار و اینها [داشتند.] منتها نه به این شـــکل که همیشه تسبیح دستشان باشد و همیشـــه ذکر بگویند. ولی خب ذکرهایی که وارد شـــده بود، ایام خاصی بود، اینها را مقید بودند. زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها و جمکران را خیلی عنایت داشتند. قبل از آن که این محدودیت‌ها پیش بیاید و مثلاً برایش پاسدار بگذارند، تقریباً هر روز صبح بعد از نماز صبح، مشرف می‌شدند حرم. منزل‌مان چهارراه غفاری بود و هر روز صبح پیاده به حرم مشرف می‌شدند و برمی‌گشتند. قبل از انقلاب که ماشین نداشتند، بعد از انقلاب هم هیچ وقت ماشین شخصی نداشتند. قبل از انقلاب هم ماشین و راننده و اینها نداشتند اگر جایی می‌خواستند بروند، یا پیاده می‌رفتند یا اگر دور بود، با تاکسی می‌رفتند.

در اوقات حضور در منزل برای تهجد یا انس با قرآن وقت می گذاشتند یا این قبیل امورشان خیلی در معرض و مرئی نبود؟

انس با قرآن‌شـــان خیلی زیاد بود، شاید آن قرآنی که همیشـــه از روی آن می‌خواندند، شیرازه‌اش از هم در رفته بود.

دوستان خانوادگی حاج آقا چه کسانی بودند؟

دوستان خانوادگی عمدتاً دوســـتان دوران طلبگی‌شان بودند. خیلی انس و رفت و آمد با مرحوم حاج آقای پهلوانی داشتند. رفت و آمد خانوادگی داشتیم. با خانواده آیت‌الله نوری و اخویشان، نسبت خانوادگی هم داشتند و مرحوم آیت‌الله بهجتی (شفق). اینها بیشتر افرادی بودند که رفت و آمد داشتند.

آقای ســـید احمد دعایی چطور؟ ظاهراً با مرحوم علامه عقد اخوت داشتند و فامیلی ایشان هم با پیشنهاد آقای دعایی تغییر کرد!

ایشان قم نبودند، بیشـــتر یزد بودند. بله؛ آقای بهجتی و آقای دعایی و یک نفر دیگر که اسمش در ذهنم نیست با هم عقد اخوت بســـته بودند. ولی چون آقای دعایی قم نبودند، با ایشان رفت و آمد نداشتند. گویا [آقای ســـید احمد دعایی] خوابی دیده بودند و «مصباح

الهدی» را پیشنهاد کرده بودند و ایشان مصباح را پسندیدند.

از ارتباط با آقا سید مصطفی خمینی چیزی نشـــنیدید؟ در بعضی از نقل‌ها هست که روابط خوبی داشتند و گاهی رفت و آمد داشتند.

بله؛ کم و بیش، نه زیاد، من چیزی خاطرم نیست، قاعدتاً برای قبل از دوران ما هست. چون بعدش که امام را تبعید کردند حاج آقا مصطفی هم ایـــران نبودند ولی در همین حد که به اصطلاح روابط و رفت و آمدی داشتند.

روابط شخصی آیت‌الله مصباح با شهید بهشتی، مقام معظم رهبری و این آقایان چطور بود؟

با شهید بهشتی که ارتباطشان زیاد بود. هم در اداره مدرسه حقانی که عضو هیئت‌مدیره بودند و هفتگی با هم جلساتی داشتند. هم قبلش در جریان مبارزات و هیئت مؤتلفه و اینها با هم همکاری داشتند. خاطرم هست بعد از اینکه شهید بهشتی از آلمان برگشته بودند یک‌بار خانوادگی آمدند منزل ما و یک روزی آنجا بودند. یک صبح تا عصری را ماندند. در ذهنم هست که با بچه‌هایشان بازی می‌کردیم. ولی آیت‌الله خامنه‌ای ایشان چون آن موقع که ما یادمان می‌آید در قم تشریف نداشتند، لذا ارتباط و رفت و آمد این چنینی نداشتیم.

بعد از بالا گرفتن آن بحث آقای شریعتی که نهایتاً منجر به جدایی آیت‌الله مصباح از مدرسه حقانی شد، شهید بهشتی چند جا نقل کرده‌اند که یکی از دوستان نزدیک ما سر این قصه از ما جدا شد البته تعابیر نسبت به مرحوم علامه مصباح کاملاً محترمانه است. تعابیر ایشان نسبت به شهید بهشتی نیز همواره با تجلیل و تمجید همراه بوده است. ضمن اینکه طرفین همواره در تبیین موضع خویش نیز راسخ بوده‌اند. آیا بعد از ماجرای مدرسه حقانی این دو عزیز با یکدیگر رابطه‌ای و مواجهه‌ای داشـــته‌اند؟ طبعاً این تحولات که مربوط به سال ۵۶ به بعد است مربوط به دوره‌ای هست که باید جنابعالی جزئیاتش را به خاطر داشته باشید. این مسئله از آنجا اهمیت دارد که در برخی منابع بحث قطع ارتباط مطرح شده است که بعید به نظر می‌رسد.

قاعدتاً منظور از قطع ارتباط، همان قطع ارتباط کاری در مدرسه حقانی است. یعنی سر این مسئله به جایی رسید که حاج آقا گفت من دیگر نمی‌توانم با این مجموعه کار بکنم ولی هیچ موقع از حاج آقا چیزی منفی راجع به شهید بهشتی نشنیدم. یک نمونه‌اش هم این است بعد اینکه این اتفاق افتاد، تابستان بعدش در خوانسار یک برنامه‌ای بود که به اصطلاح، مدرسه تازه‌سازی را مرحوم آقای ابن‌الرضا در خوانسار می‌ساختند یک بخشی از آن ساخته شده

بود و یک بخشی هم داشت ساخته می‌شد، ایشان [از آیت‌الله مصباح] دعوت کرده بودند که یک برنامه بگذارید اینجا برای طلبه‌ها و هوا هم خوب است و یک برنامه‌ای بود، یک عده از طلبه‌ها بودند، آیت‌الله مصباح بود. آقای یوسفی غروی و مرحوم آقای تسخیری و اینها، یک عده از اساتیدی بودند که درس می‌دادند؛ آقای تسخیری *اقتصادنا* درس می‌دادند و آقای یوسفی غروی یادم نیست چه درس می‌دادند و آیت‌الله مصباح هم درس خودشناسی و اینها.

این برنامه آنجا بود و یک نیمه‌شعبانی بود که شهید بهشتی آمدند آنجا توی آن مدرسه. این نشان می‌داد که هم شهید بهشتی آن احترام و علاقه را حفظ کردند [هم حاج آقا] تا آنجا که شهید بهشتی تشریف آوردند، حاج آقا به من گفتند که دست آقا را ببوس! و آن جلسه هم خیلی جلسه انسی بود.[1] یادم نمی‌آید دیدار دیگری اتفاق افتاده باشد. البته همیشه می فرمودند که اختلاف نظر وجود دارد و ایشان نظرشان این است و من نظرم این و هر کسی باید به نظر خودش عمل بکند.

خاطره جالب جنابعالی از دیدار آقایان بهشتی و مصباح در خوانسار حکایت از این دارد که رابطه شخصی این دو شخصیت، بعد از اختلافات مدرسه حقانی به هم نخورد و به قطع ارتباط کشیده نشد. پیرامون این اختلاف‌نظر فکری خاطره یا نکته دیگری ندارید؟ چون یکی از مناقشاتی است که خیلی مطرح می‌شود.[2]

نکته دیگری که در همین زمینه من بعدها شنیدم این بود که در یک جلسه‌ای در خدمت شهید بهشتی راجع به نحوه برخورد آیت‌الله مصباح و مسئله شریعتی صحبت شده بود و مثلاً اعتراض شده بود که چرا آقای مصباح چنین می کند و درست نیست. نقل شد که شهید بهشتی جواب داده بودند که آقای مصباح معتقد است که شریعتی برای عده‌ای بُت شده، بُت را باید چکار کرد؟ گفته بودند بُت را باید شکست! گفت آقای مصباح هم دارد همین کار را می کند. یعنی یک نوع دفاعی با اینکه ایشان حالا از جهت تشخیص مصداقی نظرشان با آیت‌الله مصباح تفاوت داشت ولی در این که آیت‌الله مصباح بر اساس وظیفه‌ای که تشخیص می‌دهد دارد عمل می کند و بر اساس آن تشخیص همین کار را باید بکند، این را مطرح کرد. این مطلب را کسی برای آیت‌الله مصباح نقل کرده بود و من از ایشان شنیدم. ولی اینکه کجا بوده و کی بوده را نمی‌دانم.

آیت‌الله مصباح تا همین اواخر هم از چند ویژگی و امتیاز شهید بهشتی خیلی تعریف

۱. جناب حجت‌الاسلام والمسلمین مجتبی مصباح در گفت‌وگو با نگارنده، ضمن یادکرد این دیدار، متذکر شدند علامه مصباح در این دیدار، نماز جماعت را به امامت شهید بهشتی اقامه کردند.

۲. از اینجا به بعد مربوط به جلسه دوم مصاحبه است.

می‌کردند. یکی مسئله نظم ایشان بود. یکی مسئله تدین ایشان بود و ایشان [خدا را] واقعاً باور داشت. خدا، قیامت و دین را جدی می‌گرفت و اینکه ایشان در جلسات اداری و اینها، ساعت مچی‌اش را درمی‌آورد می‌گذاشت جلویش؛ در جلسات هیئت‌مدیره مدرسه حقانی شهید بهشتی و شهید قدوسی و آیت‌الله مصباح بودند، این جلسه [معمولاً در مدرسه و] شاید یک وقت‌هایی هم در منزل شهید قدوسی تشکیل می‌شد. [آیت‌الله مصباح] فرمودند جلسه که می‌نشستیم شهید بهشتی ساعتش را درمی‌آورد می‌گذاشت جلوش، موقع نماز وسط جمله‌شان هم اگر بود بلند می‌شد و همان‌جا که نشسته بود رو به قبله می‌نشست، وسط جلسه، پا می‌شد «الله‌اکبر» [می‌گفت و] نمازشان را می‌خواند. خیلی ایشان خوشش می‌آمد از اینکه شهید بهشتی اینقدر مقید بود، حتی به مستحبات و اینها. ضمن اینکه حالا یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان را روشنفکر بودن و اینکه یک خط مشی خلاف سنت‌های حوزوی و اینها داشت و خانمش در خیابان چادرنماز سرش می‌کرد و شهید بهشتی با خانمش می‌رفتند خرید- کاری که برای یک روحانی یک مقدار غیرعادی بود- اینها را داشت و در عین حال، خیلی مقید و متعبد بود و دین و خدا را باور داشت.

یکی از اختلاف‌نظرهایی که در این سال‌ها بر آن خیلی تکیه شد و در قالب شبهه مطرح شد، ماجرایی است که به طور خاص آقای هاشمی مطرح می‌کرد، این بود که مرحوم علامه مصباح و مقام معظم رهبری بر سر حمایت کردن یا نکردن بعضی از گروه‌های مبارز مسلح، اختلاف‌نظر داشتند و یک خاطره‌ای را اشاره می‌کنند و ادعا شده مدتی رابطه‌شان قطع بود و قهر بودند. گرچه پیشتر خود مرحوم علامه مصباح به این شبهه پاسخ داده‌اند اما خوب است جنابعالی ضمن پاسخ به این مطلب، پیرامون رابطه طرفینی آیت‌الله مصباح و حضرت آقا، در دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نکاتی را بیان بفرمایید.

این واقعه مربوط به زمانی هست که بنده خیلی بچه‌تر از حالا بودم و یادم نمی‌آید ولی آنچه که آیت‌الله مصباح از آن جلسه نقل فرمودند- و چند جای دیگر هم نقل کردند و در مجلات مختلف هم به مناسبت‌هایی اینها را منتشر کردند- این بود که بحث بر سر «منافقین» و «مجاهدین خلق» آن روز بود و اصلاً منزل ما بود، نه منزل شهید قدوسی و بحث آقای هاشمی این بود که باید یک جبهه ضد امپریالیستی تشکیل بدهیم و با مارکسیست‌ها و مجاهدین همکاری کنیم که این هدف پیش برود. آیت‌الله مصباح فرمودند که در آن جلسه از ابتدا تا انتها حضرت آقا هیچ صحبتی نکردند و فقط آقای هاشمی صحبت کردند و هیچ بحثی از اینکه بین ایشان و حضرت آقا مسئله‌ای سر این نکته پیش آمده باشد، مطرح نفرمودند. البته

چون آیت‌الله خامنه‌ای (ادام الله ظله العالی) عمدتاً در مشهد مستقر بودند، ارتباط زیادی با آیت‌الله مصباح نداشتند، از جهتی که بتوانیم بفهمیم حالا اگر ارتباطات مکتوب یا با واسطه بوده، من اطلاعی ندارم ولی اینکه رفت و آمد زیادی داشته باشند، اینجور نبوده، چون فاصله زیادی بود و امکان ارتباط نبود اما اینکه بینشان اختلاف‌نظری در این جهت پیش آمده باشد که برسد به قهر و اینها، به هیچ‌وجه چنین چیزی را آیت‌الله مصباح تأیید نکرد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی رابطه ایشان با آقا چطور بود؟ چه در دوران ریاست‌جمهوری و چه دوران رهبری‌شان.

تا آنجایی که بنده در جریان قرار گرفتم و اطلاع پیدا کردم، در دوره ریاست‌جمهوری حضرت آقا چندبار با ایشان ملاقات داشتند؛ یک بار بابت دفتر همکاری حوزه و دانشگاه که قبل از ریاست‌جمهوری ایشان تشکیل شده بود و کارهایی انجام داده بودند، بعد از ریاست‌جمهوری ایشان یک ملاقاتی داشتند، گزارشی دادند از اینکه ما داریم این کارها را می‌کنیم و این برنامه‌ها را داریم و اجمالاً مورد تأیید ایشان قرار گرفته بود، چند ملاقات خصوصی هم در ذهنم می‌آید که داشتند، بعداً نقل فرمودند خدمت حضرت آقا بودیم حالا من موضوع آن ملاقات را خاطرم نیست [ولی] از آن جلسات چند نکته در ذهنم هست که نقل کردند؛ یکی از این نکات این بود که موقع ناهار شد و فرمودند که ناهار پیش ما باشید و اینها و دو تا ظرف غذا آوردند با اینکه یکی از آقازاده‌هایشان هم آنجا بودند، در جلسه دو تا ظرف غذای عدس‌پلو آوردند، فرمودند من عرض کردم برای آقازاده هم بیاورند، که ایشان [=آقا] فرمودند: این غذا مال ریاست‌جمهوری است، ایشان باید بروند، منزل غذا بخورند.

یک نکته دیگری که از همان جلسه یا جلسه دیگری که خدمت آقا بودند در همان دوره ریاست‌جمهوری زمان جنگ، فرمودند که حضرت آقا فرمودند از وقتی که گوشت کوپنی شده، ما در خانه‌مان گوشت گرم نخریدیم و گوشت خانه ما همین گوشت یخ‌زده‌ای هست که بقیه مردم می‌گیرند! منتها اضافه کردند که نمی‌گویم که گوشت گرم نخوردم، گاهی جایی مهمان بودیم خوردم، منتها برای خانه‌مان نخریدم، برای اینکه همپای مردم باشیم و هر چه مردم استفاده می‌کنند ما هم راضی هستیم. خب در زمان جنگ گوشت گرم کم بود و گوشت‌های یخ‌زده می‌آوردند و چون آنها هم مقدارش کم بود و وارداتی بود کوپنی بود. در ماه به هر خانواده دو کیلو یا یک کیلو گوشت یخ‌زده می‌دادند، گوشت گرم در بازار هم بود منتها قیمتش نسبت به گوشت یخ‌زده بیشتر بود.

اینها چندتا نکته بود از ملاقات‌های خصوصی‌شان از دوران ریاست‌جمهوری من در ذهنم هست. حالا یادم نیست اینها مربوط به یک جلسه است یا چند جلسه.

در دوران رهبری چطور؟

در دوران رهبری، هم ملاقات‌هایشان زیاد بود و هم عنایت حضرت آقا نسبت به ایشان و نسبت به مؤسسه زیاد بود و هم ایشان ارتباطشان خیلی قوی بود و خیلی ارتباط داشتند.

آیت‌الله مصباح با بعضی از آقایان مثل آقای هاشـــمی در برخی فعالیت‌های سیاسی از جمله انتشار نشریه بعثت و تشکیل گروه سری ۱۱ نفره و... همکاری‌هایی داشتند و روابطشان فراز و فرودهایی داشت. نقاط اشتراک در مبارزه و البته اختلاف‌نظرهای جدی بین اینان وجود داشت که از جمله در مورد حمایت از سازمان مجاهدین، اصل مبارزات مسلحانه و چیزهای مختلفی که در خاطرات مرحوم علامه مصباح هم به برخی از آنها اشاراتی هست و جاهای دیگر هم ثبت شده است. این دو شخصیت سیاسی - مذهبی را می‌توان نماد دو مدل خاص سیاست‌اندیشی و سیاست‌ورزی در انقلاب اسلامی دانست. ارتباط این دو نفر از زاویه دید حضرتعالی چه فراز و فرودهایی داشته است و تحلیلتان چیست؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ارتباط زیادی را من به خاطرم نمی‌آید که آیت‌الله مصباح با آقای هاشمی داشته باشد.

جهتش چی بود؟ اگر خاطراتی و مسموعاتی در این جهت هست برای اینکه ثبت شود خیلی خوب هست.

برداشت من این هست یکی از نقاط اصلی افتراق فکری ایشان با آقای هاشمی بر سر اصل ولایت فقیه است. آیت‌الله مصباح ولایت فقیه را یک امر به اصطلاح جدی می‌دانستند؛ یعنی ولایت را به عنوان یک امری که از خدای متعال به پیامبر(ص) می‌رسد و از پیامبر به ائمه(ع) می‌رسد و فقهای واجد شرایط در زمان غیبت منسوب از طرف ائمه(ع) هستند و آن را تشبیه می‌کردند به والیانی که در زمان امیرالمؤمنین(ع) و اینها از طرف ایشـــان برای یک منطقه اسلامی منصوب می‌شدند که مشروعیت دخالت‌هایشان در امور اجتماعی و وجوب اطاعت از آنها ناشی از ولایتی بود که ائمه(ع) به آنها تفویض می‌کردند و ولایت فقیه در زمان غیبت را به همین معنا می‌دانستند و وجوب اطاعت از ولی را در سطح اطاعت از امام معصوم(ع) باور داشتند. خب این خیلی متفاوت بود با برداشتی که آقای هاشمی از بحث حکومت اسلامی و ولایت و اینها داشتند که گاهی هم تصریح کرده بودند که حکومت یک امر زمینی هست و به این معنا که مردم باید انتخاب کنند و ربطی به خدا و اینها مثلاً ندارد و در تعاملشان با ولی فقیه- چه با حضرت امام رضوان‌الله علیه در زمان رهبری ایشـــان و چه بعداً در زمان رهبری حضرت آقا- این نگاه خیلی تأثیرگذار است در اینکه چطور تعامل بکند. چه جور، آن

سلسله مراتب مشروعیت و اطاعت را لحاظ کند، اطاعت کند یا نکند. بعدها نقل شد که آقای خاتمی [در دوران تصدی ریاست‌جمهوری] یک موقعی گفته بود که من نمی‌توانم مثلاً در این سیستم رئیس‌جمهور باشم، به دلیل اینکه فکر و تشخیصم با حضرت آقا متفاوت است، آقا چیزی می‌گوید من نمی‌توانم عمل کنم. و نقل شد که، ایشان نقل کرده بود که آقای هاشمی گفته بود طوری نیست، همان جوری که ما با امام رفتار کردیم، شما هم با آقا رفتار کنید! ما می‌رفتیم خدمت امام و ایشان فرمایشاتی داشتند و ما هم می‌گفتیم بله و گوش می‌کردیم، بعد که می‌آمدیم بیرون، کار خودمان را می‌کردیم، هر چه که خودمان تشخیص می‌دادیم. شما هم همین کار را بکن، به جایی برنمی‌خورد. تا حالا همین‌جور بوده، از این به بعد هم همین‌جور.

اگر این نقل درست باشد - که حالا به نظر می‌آید شاید انگیزه‌ای برای کذبش هم نباشد - نشان‌دهنده آن نگاه به مسئله ولایت فقیه و رابطه عوامل حکومت با ولی فقیه است که کاملاً در تضاد با آن نظریه آیت‌الله مصباح هست. خیلی طبیعی بود که به اصطلاح این دو دیدگاه در بحث حکومت، در بحث مسائل اجتماعی، حتی در مسئله مبارزه، نتوانند [با هم کنار بیایند] و آبشان در یک جوب نرود.

در دوره ریاست‌جمهوری آقای هاشمی که تقریباً فعالیت‌های فکری مرحوم علامه مصباح سر و سامان و انسجام مفصلی پیدا می‌کند و کادرهای تربیت‌یافته و محصولات فکری ایشان به تولید انبوه رسیده بود، برخی معتقدند ما نقد علنی و صریح و البته مصداقی، نسبت به جریان سازندگی، خیلی کم سراغ داریم! البته با قطعیت نمی‌توان این تحلیل را پذیرفت اما در حد سؤال قابل طرح است. با توجه به آن رویکرد ایشان که وظیفه‌شان را افشای خطوط انحرافی و تبیین خط انقلابی‌گری ناب می‌دانستند، که درست هم بود، چطور در دوره سازندگی که در واقع ریل انقلاب اسلامی در بعضی جهت‌ها داشت تغییر می‌کرد و برخی محققان، آغاز ترمیدور انقلاب را به همین دوران برمی‌گردانند، چرا ما در این دوران نقد صریحی از مرحوم علامه مصباح علیه این جریان نمی‌بینیم؟ یا لااقل تبیین جامعی از اقدامات ایشان در این دوران صورت نگرفته است. آیا علت خاصی داشته و این طور صلاح می‌دیدند؟ اگر نکات و خاطراتی در این زمینه هست، استفاده می‌کنیم.

عموماً آیت‌الله مصباح به اصطلاح نظرشان این بود تا وقتی که مبانی فکری اصلاح نشود بقیه مسائل روبنایی است و آنها اصلاح نخواهد شد و این فکر را قبل از انقلاب و دوران مبارزه هم داشتند؛ به همین دلیل در مبارزات هم رفتند سراغ مبارزات فکری و تا آن نشریه *انتقام* که با یک اسم کاملاً حماسی و مبارزاتی منتشر می‌شد عمدتاً تکیه‌اش روی مبانی فکری حکومت

اسلامی و اینها بود. به دلیل اینکه معتقد بودند که اگر ما افرادی را تربیت نکنیم که بر اساس مبانی صحیح فکری، فکر بکنند و باور داشته باشند و عمل بکنند، در بقیه مسائل، هر چقدر مدیر تربیت کنیم، هر چقدر افراد متدین نمازخوان باسواد تربیت کنیم، اینها تضمین کننده انقلاب اسلامی و اسلامی ماندن انقلاب نیست. لذا در هر برهه‌ای ایشان می‌رفتند سراغ آن مبانی فکری. در دوران سازندگی هم ایشان ضمن اینکه بحث دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را برای اسلامی‌سازی علوم انسانی و پایه گذاری علوم انسانی مبتنی بر اسلام، بنیان گذاری کردند و عملاً وارد این عرصه شدند و بعد تأسیس بنیاد باقرالعلوم(ع) برای همین‌منظور و مؤسسه امام خمینی و الی آخر، همه اینها در این جهت بود که آن نگاه لیبرالی که در تصمیم گیران و کارگزاران دولتی وجود دارد، آن را قبول نداشتند. منتها چه چیزی را جایگزین می کردند؟ باید یک نیروهایی را تربیت می کردند که بتوانند در این زمینه‌ها نظریه‌پردازی کنند و بگویند این نظریه نه و به جایش آن نظریه! لذا عمده فعالیت ایشان در آن دوره صرف تربیت نیروهایی شد که این زمینه را پیش ببرند، ضمن اینکه آن انحرافات فکری که در همان زمان هم از طرف افرادی مثل سروش و اینها، کلیدش زده شد؛ بحث قبض و بسط شریعت، بحث‌های دیگری که به دنبالش آمد، در آنجا ایشان ساکت ننشستند و خیلی جدی وارد این حوزه شدند. چون این را مخل و سست کننده پایه‌های فکری نظام و پایه‌های فکری مربوط به اسلام می‌دانستند. لذا آن موقع هم در این زمینه خیلی فعال بودند و کوتاه نیامدند.

یکی دیگر از اجحاف‌هایی که برخی عناصر سیاسی در مورد علامه مصباح انجام داده‌اند، ادعای همگرایی و همفکری ایشان با بعضی از تشکل‌های انحرافی بدسابقه مثل انجمن حجتیه است. که البته این مطالب مستندی ندارد و ادعای واهی‌ست. منتها در اینجا ضمن پرسش از نظر جنابعالی در پاسخ به این قبیل شبهات، می‌خواهیم یک مقدار فراتر از این ادعاها برویم و اساساً به تحلیلی از الگوی کنش گری فکری- سیاسی آیت‌الله مصباح در مقایسه با برخی جریان‌های بدلی برسیم. این مطلب از آنجا اهمیت می‌یابد که از یک‌سو آرمان مرحوم ابوی مبارزه فکری بود و در عین حال، ادعای انجمنی‌ها و برخی نحله‌های دیگر نیز همین است که می‌خواهیم مرزبانی عقیدتی- فکری بکنیم! یا مثلاً می‌خواهیم برای ایجاد مقدمات ظهور کادرسازی کنیم. مدل تربیتی و الگوی مبارزه فرهنگی آیت‌الله مصباح تفاوت و مرزبندی‌اش با تشکل‌هایی مثل انجمن چه بود؟ می‌خواهیم موضوع را یک مقدار فراتر از بحث‌های تاریخی هم ببینیم و البته اگر خاطراتی هم داشته باشید که ترابط یا مخالفت ایشان با سران یا اعضای انجمن را هم روشن کند که خیلی راهگشاست.

من در طول مدتی که در خدمت ایشـــان بودم به خاطر نمی‌آورم که حتی یک بار ایشان روی خوشی به انجمن نشان داده باشند، تعریفی کرده باشند، از سران‌شان و حتی از علمایی که به نوعی رهبری این جریان را داشتند، من یادم نمی‌آید که حتی یک بار با دید مثبت از آنها یاد کرده باشند، یا تعریف کرده باشند، یا کسی را سفارش کرده باشند که با اینها همکاری بکنید و به نظرم می‌آید که کار آنها را یک نوع انحراف در مسیر مبارزه می‌دانستند.

یعنی اینکه این ادعا که انجمن بگوید که می‌خواهیم مبارزه فکری کنیم، [باید از آنها پرسید] با چه چیزی می‌خواهید مبارزه فکری کنید؟ اینکه رفتند سراغ بهایی‌ها و مبارزه با بهائیت به عنوان یک جریان فرعی که حالا روی یک مسئله زوم کرده بودند و آن مسئله حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف بود و این را به عنوان اصلی‌ترین موضوع و اصلی‌ترین خطر برای تفکر اسلامی و برای جامعه اسلامی تلقی می کردند، این را حداقل یک بدسلیقگی و اشتباه در تشخیص اگر خیلی خوش‌بینانه قضاوت کنیم، می‌دانستند و آیت‌الله مصباح به اصطلاح، مورد نیاز فکری جامعه را، خیلی فراتر از این و عمیق‌تر از این [قبیل اقدامات امثال انجمن حجتیه] می‌دانســـتند. بنابراین ما بپردازیم به یک مسئله جزئی فرعی، بدون اینکه مبانی‌اش را ببینیم، از کجا آب می‌خورد و چرا مثلاً کسی به این گرایش پیدا می کند، مبارزه با این مسئله را یک مسئله انحرافی می‌دانستند. گذشته از اینکه مسئله بهائیت فقط یک مسئله فکری نبود، یک مسئله سیاسی بود، ریشه در خارج از کشور داشت و بسیاری از سیاسیون داخل هم دست‌شان در این مسئله باز بود و خود این درگیری‌های سر این مسئله می‌توانست بخشـــی از نیروهایی را که باید به کارهای اصلی بپردازند، مشغول کند و آن انرژی را اینجا تلف کنند، به جای اینکه به کارهای اصلی‌تر بپردازند. من هیچ وقت یادم نمی‌آید که ایشان از کارهای انجمن حجتیه تجلیل کرده باشند و تأیید کرده باشند.

آیا به یاد دارید از طرف سران یا بدنه انجمنی‌ها به حاج آقا مراجعاتی شده باشد؟ چون طبیعی است که آنها بخواهند به چنین فردی که اولویت و تمرکزش مبارزات فرهنگی و مرزبانی عقیدتی و فعال در زمینه اصول اعتقادی است، مراجعه بکنند.

نه! من موردی در ذهنم نیست.

بحث دیگری که به طور پراکنده در خاطرات مرحوم ابوی دیدم راجع به جریان آقای منتظری هست. اینکه ایشـــان از قبل از پیروزی انقلاب در دوران مبارزه روابط خاصی نداشتند با ایشان البته طبق شواهد و اسناد به دست می‌آید این خودش یک مسئله است که چرا ارتباط اینقدر ضعیف بوده آن موقع با اینکه سایر آقایانی که در این سطح بودند و در مبارزه هم بودند معمولاً روابط خوبی با آقا منتظری داشتند. آیا این برمی‌گشت به

آن حساسیتی که ایشان به این جریان داشتند؟ یا تصریحاتی، اشاراتی، خاطراتی در این زمینه دارید یا نه؟

من تا آنجایی که به خاطر دارم ایشان آقای منتظری را خیلی جدی نمی‌گرفت. گاهی نقل می‌کردند که موقع مبارزات وقتی می‌خواستند اعلامیه‌ای بنویسند، یا اقدامی بکنند و لازم بود که مشورت بکنند و نظر افراد را جلب بکنند و موافقتشان را بخواهند، وقتی که صحبت می‌شد که مثلاً نظر آقای منتظری را هم بپرسیم، آقای هاشمی آن موقع می‌گفت جلب موافقت ایشان با من! من توجیه می‌کنم ایشان قبول کند! این سادگی و عدم استقلال رأی را از خیلی قدیم من می‌شنیدم. در جریان مبارزات و اینها هم خیلی [آقای منتظری را] جدی نمی‌گرفتند که ایشان مثلاً از خودش نظری داشته باشند و به عنوان یک پایه مبارزه بتواند نقش ایفا کند. همین سادگی را ایشان هم پیش‌بینی می‌کردند و هم عملاً که اتفاق افتاد، که منجر شد که ایشان کاملاً قطع ارتباط کردند با آقای منتظری!

بعد از عزل کاملاً قطع ارتباط کردند یا قبل از آن؟

نه خیر؛ مورد خاصی که من الان در ذهنم هست [مربوط به] همان سال‌های ۶۲-۶۱ بود که به اصطلاح بحث دفتر همکاری حوزه و دانشگاه مطرح بود و پیش رئیس‌جمهور و رئیس‌مجلس و اینها می‌رفتند و گزارش می‌دادند که مثلاً این کارها را کردیم و این کارها را می‌کنیم، این هدف‌ها را داریم و فلان و ملاقات با بزرگان به هر حال بخشی از کار تبلیغاتی هر مجموعه اینچنینی بود و هست. برای ملاقات با آقای منتظری به عنوان یکی از افراد برجسته و اینها خب خیلی فشار بود که حتماً این ملاقات هم باشد! خدمت ایشان هم برویم و گزارش بدهیم! مثلاً جلسه‌ای باشد. حتی بعد از اینکه به خاطر این فشارها، به هر حال ملاقات اتفاق افتاد و قرار شد مجموعه دفتر همکاری بروند آنجا، ولی آیت‌الله مصباح نرفتند!

ایشان به عنوان رئیس مجموعه، به ملاقات نرفتند؟ تبعاتش چه بود؟

بله؛ نرفتند! حالا تبعات قابل پیش‌بینی بود که آن عدم همکاری‌ها و سنگ‌اندازی‌ها بیشتر شد و شاید هم یک بخشی [از همین کارشکنی‌ها] منجر به تعطیلی دفتر همکاری شد. ولی آیت‌الله مصباح مصمم بودند که این دیدار کاری نیست که به نفع نظام باشد. چون نوعی تأیید ایشان محسوب می‌شود و این به نفع نظام نیست.

بعد از آن تعبیر امام که به ساده‌لوحی و ساده‌اندیشی آقای منتظری تصریح کردند، خیلی‌ها بر این توصیفات تأکید می‌کنند ولی این یک معمای حل شده است و باید دید قبل از تصریح امام چه کسانی به این معنا پی برده بودند. این تعبیری که شما

می‌فرمایید خیلی جالب توجه است که از مدت‌ها قبل از ماجرای عزل و حتی در دوران مبارزه، آیت‌الله مصباح آن تشخیص را در مورد آقای منتظری داشتند و عملاً طبق همین تشخیص، روابط‌شان را تنظیم می‌کردند!

بله؛ شاید همین نقل قولی را که عرض کردم راجع به بحث دوران مبارزات، حالا خاطرم نیست این را قبل از پیروزی انقلاب [از آیت‌الله مصباح] شنیدم یا بعد از انقلاب، [اما] در ذهنم هست گویا قبل از انقلاب و جریان مبارزات این را من شنیدم، جریانی که راجع به آقای هاشمی و آقای منتظری نقل کردم، اینجور در ذهنم هست که قبل از انقلاب این را شنیدم ولی قطعاً قبل از عزل هست. اگر بعد از انقلاب بوده، قطعاً قبل از عزل هست و مربوط به ماه‌های اول بعد از انقلاب هست.

بعد از اینکه مسئله قائم‌مقامی آقای منتظری اعلام شد، واکنش مرحوم آقای مصباح چه بود؟ بالأخره اتفاق مهمی است و قرار بود این فرد بعد از امام، در کسوت رهبری انقلاب اسلامی قرار بگیرد!

قابل حدس زدن هست! با آن سابقه و شناختی که از ایشان داشتند خب اصلاً این کار را به صلاح نمی‌دانستند و موافقش نبودند! الان چیز خاصی در این موضوع در ذهنم نیست اما این یک چیز یقینی است از نحوه برخورد ایشان از قبل و بعد!

آیا آیت‌الله مصباح از این انتخاب احساس خطر نکردند؟ چون بالأخره چنین چیزی محتمل بود که چنین کسی رهبری نظام را بر عهده بگیرد!

قطعاً احساس خطر می‌کردند ولی مسئله‌ای که من بتوانم نقل قول خاصی بکنم به ذهنم نمی‌رسد.

بعد از شهادت آیت‌الله آقا مصطفی خمینی، سیل تلگراف‌ها و تسلیت‌نامه‌های جمعی و فردی به سمت نجف سرازیر شد اما در میان تسلیت‌نامه‌های جمعی، نام آیت‌الله مصباح به چشم نمی‌خورد و از طرفی، برخی نقل‌های شفاهی حکایت از آن دارد که ایشان تسلیتی به امام فرستاده‌اند. آیا شما از جزئیات این مسئله اطلاع دارید؟

پیام‌های تسلیتی از طرف علما و طلاب و حوزه امضا می‌کردند و پیام تسلیتی را آورده بودند خدمت آیت‌الله مصباح و ایشان آن را امضا کرده بودند اما بعد شنیدم یکی از کسانی که دست‌اندرکار جمع‌آوری امضا بود، امضای ایشان را خط زده بود! من پرس‌وجو نکردم جهتش چی بوده [اما] بعد از آن، آیت‌الله مصباح یک تسلیت جداگانه‌ای نوشته بودند و داده بودند کسی که به عراق می‌رفته، ببرد خدمت امام. یادم نیست آن فرد که پیام را برد چه

کسی بود اما بعد، جواب امام را، دستخطشان را دیدم، در جواب تسلیتی که داده بودند.[1]

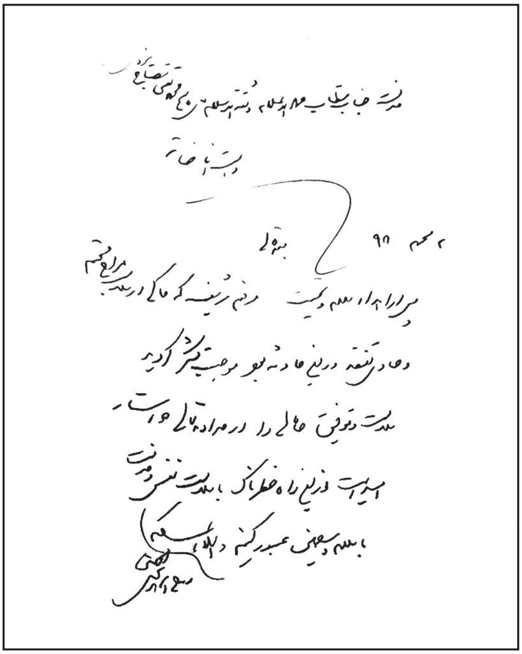

پیرامون کارنامه و خدمات مرحوم آیت‌الله مصباح به نکات خوبی اشاره فرمودید و از شما صمیمانه تشکر می‌کنم. البته همچنان سؤالات فراوانی وجود دارد و مسائل مهمی قابل بحث و بررسی است که ان‌شاءالله در آینده باید از جنابعالی پی بگیریم.

انشاءالله توفیق بشود که در خدمت‌تان باشیم. به هر حال اگر جای سؤال و ابهامی باشد و چیزی بلد باشم در خدمت‌تان هستم.

خیلی متشکرم. اگر جمله و نکته پایانی هست بفرمایید استفاده کنیم.

تشکر می‌کنم از زحماتی که می‌کشید و ان‌شاءالله مأجور باشید و خدا به کار شما برکت و توفیق عنایت کند. والسلام علیکم و رحمت الله.

۱. این دستخط با مساعدت و لطف جناب علی آقای مصباح در اختیار اینجانب قرار گرفت و برای نخستین‌بار در یادنامه ایشان نیز با عنوان «عمار انقلاب» منتشر گردید.

پرونده ویژه

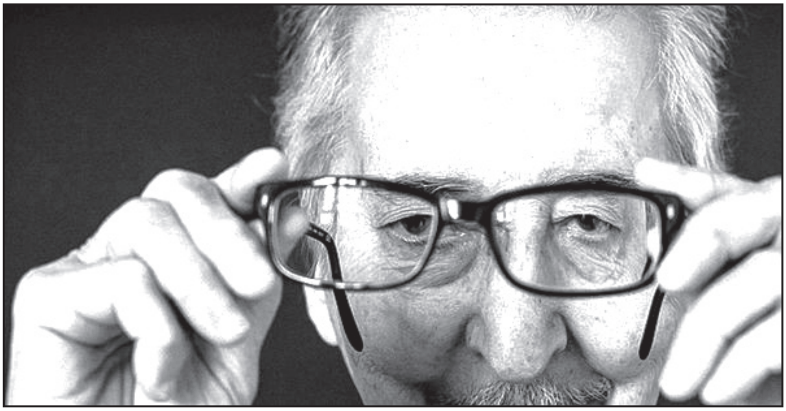

بنی‌صدر؛ رئیس جمهوری که اعتماد ملت ایران را برای بیگانگان به مزایده گذاشت

گروه پژوهشی بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

من یک کلمه به آقای بنی‌صدر تذکـــر می‌دهم، که آن یک کلمه تذکر برای همه اســـت: حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه؛ هر مقامی که برای بشـــر حاصل می‌شـــود، چه مقام‌های معنوی و چه مقام‌های مادی روزی گرفته خواهد شد و آن روز هم نامعلوم است. توجه داشته باشند همه کسانی که برای بشر خدمت می کنند، کسانی که دارای مقامی هستند، دارای پستی هســـتند، که مقامْ آنها را مغرور نکند. مقام رفتنی است و انسان در حضور خدای تبارک و تعالی ماندنی است. من از آقای بنی‌صدر می‌خواهم که مابین قبل از ریاست‌جمهور و بعد از ریاست‌جمهور در اخلاق روحی‌شان تفاوتی نباشد. تفاوت بودن دلیل بر ضعف نفس است و من از همه کسانی که در مقامی هستند، چه مقام‌های کشوری و چه مقام‌های لشکری می‌خواهم که به مقامات خودشان مغرور نباشند، و در راه اعتلای اسلام و اعتلای ملت مسلمان و اعتلای کشور ایران کوشا باشند. و این طور نباشد که به واسطه

تقدم و تأخر یک نفر یا چند نفر موقتاً اسباب این بشود که کناره‌گیری کنند و یا خدای نخواسته، مخالفت و کارشکنی. از خداوند تعالی مسئلت می‌کنم که همه ما را به راه خدا، به راه راست هدایت کند و از گرایش به شرق و غرب حفظ کند و از خوف از ابرقدرت‌ها حفظ کند.[1]

امام خمینی(ره)

بالأخره داستان زندگی سراسر عبرت‌آموز ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهوری که به اعتماد ملت ایران خیانت کرد و آن را برای بیگانگان به مزایده گذاشت و در نهایت به ثمن بخس، این اعتماد را با شقی‌ترین دشمنان داخلی و خارجی، یعنی منافقین و امریکای جهانخوار و نوکران اروپایی و آسیای اش معامله کرد، به پایان رسید و او در ۱۷مهر ۱۴۰۰ش، در سرزمینی که از اساس بدان تعلق داشت، به خاک گور سپرده شد.

هدف این مقاله، گزارش برآمدن و فرجام ذلت‌بار زندگی ابوالحسن بنی‌صدر در تاریخ تحولات دوران معاصر نیست. ملت ایران از این زندگی سراسر غرور، خودخواهی، کینه و لجاجت آگاه است و آن را در حافظه تاریخی خود نهادینه کرده است. مرگ بنی‌صدر نه در تاریخی که به منافقین پیوست و نه در زمانی که برای امریکایی‌ها و اروپایی‌ها اسرار ملت ایران را افشا می‌کرد و نه در دورانی که با شعار زمین می‌دهیم و زمان می‌گیریم، اجازه داد بخش اعظمی از سرزمین ایران به اشغال رژیم جنایتکار صدام درآید، اتفاق نیفتاد؛ بلکه مرگ او زمانی اتفاق افتاد که واقعیت‌های تاریخ ایران را نادیده گرفت و ادعا کرد روحانیت استعداد و توانایی رهبری جنبش‌های اجتماعی در دوران جدید را ندارد. مرگ او از زمانی آغاز شد که پس از هجرت امام به فرانسه و جهانی شدن پیام انقلاب اسلامی و شنیده شدن ناقوس سقوط حتمی رژیم پهلوی، او مانند اغلب فرصت‌طلبان تاریخ، سراسیمه خود را به مکان استقرار امام در نوفل‌لوشاتو رساند و با دادن بعضی از تحلیل‌ها به اطرافیان تلاش کرد جای پایی در میان نزدیکان امام برای خود دست و پا کند. او وقتی مرد که ملت ایران بار سنگین سازندگی ایران بر مبنای آرمان‌های انقلاب اسلامی را به وی سپرد و او لیاقت و ظرفیت کافی برای تحمل این بار سنگین را نداشت. مرگ او زمانی اتفاق افتاد که به توصیه امام خمینی در هنگام تنفیذ ریاست‌جمهوری که فرموده بود حب دنیا رأس تمام خطاهاست، توجه نکرد. او چنان مست قدرت شد که فکر می‌کرد همه آرمان‌های یک انقلاب بزرگ فقط با او تعریف می‌شود. بنی‌صدر تفسیر عینی و دقیق اثری به نام «کیش شخصیت»ی بود که خود در سال ۱۳۵۵ منتشر کرد. آنهایی که می‌خواهند خمیرمایه بنی‌صدر و علل سقوط او را متوجه شوند باید به

۱. *صحیفه امام*، سخنرانی در مراسم تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری بنی‌صدر، ۱۵بهمن۱۳۵۸، ج ۱۲، ص ۱۴۲-۱۴۱.

این کتاب رجوع کنند. بنی‌صدر در این کتاب ویژگی‌های خودش را به تصویر کشیده بود و چه عمیق و دقیق خودش را تحلیل کرد. شخصیت‌پرستی و خودپرستی، جاه‌طلبی، چاپلوسی، خودرأیی و تک‌محوری، دروغگویی، پیمان‌شکنی، دورویی و نفاق، عناد و لجاجت و بدگمانی و بداقبال‌گرایی، سرفصل‌های کتاب *کیش شخصیت* است که بنی‌صدر نماد عینی آن بود.

او مصداق تضاد در ادعاهای توحیـــدی خود بود. فردی که درکـــی از توحید و یگانگی نداشـــت و همه چیز را از زاویه تضاد می‌دید. بنی‌صدر ضد نوشته‌های خود بود. مکنونات قلبی او با مکنونات قلمی وی در تضاد و تناقض بود. مثلاً او ادعای مصدقی داشت و می‌گفت که رهبرش مصدق اســـت ولی در خاطراتش که به نام *درس تجربه* توسط تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد منتشر شد از تردد سرلشکر زاهدی عامل کودتای ۲۸مرداد سال ۱۳۳۲ علیه دولت مصدق، به منزل خود و دوستی پدرش با وی سخن می‌گوید.[۱] او در سخت‌ترین شرایط که بخشی از ایران به اشغال اذناب امریکا و شوروی و اروپا درآمده بود، و وی به عنوان رئیس‌جمهور باید در کنار همه نیروهای رزمنده تمـــام فکر و انرژی خود را صرف دفاع از تمامیت ارضی و اســـتقلال ایران می‌کرد با دامن زدن به تنش‌های کاذب و ایجاد تفرقه، و درگیری بین مردم، به امید ملت ایران خیانت کرد و سپس این خیانت را تبدیل به کتاب کرد و حقایق تاریخی را وارونه جلوه داد.[۲]

شاید برای نسل امروز و نسل آینده سؤال باشد که چرا بنی‌صدر راه و رسم ناسازگاری، تضاد و دیکتاتوری و پناه بردن به دشمنان ملت ایران را در پیش گرفت؟ او و امثال وی که از برکت خون شهدا و جانفشانی‌های ملت بزرگ ایران، از بیغوله‌های پاریس و پرسه زدن در خیابان‌های لندن و لس‌آنجلس و... و دلهره شکار شدن توسط رژیم پهلوی نجات یافته بودند و نابرده رنج، به گنج قدرت آن هم بیش از ظرفیت و توانایی‌های خود پس از انقلاب اسلامی دست پیدا کرده بودند چرا کفران نعمت نموده و علیه ولی‌نعمت خود که ملت ایران بود، خیانت کردند؟

پاسخ این پرسش را باید در سابقه تاریخی «جوشنفکری ایران» در دوران قاجاری و رژیم منحوس پهلوی و نوع باورها و اعتقادات، پیوستگی‌ها و وابســـتگی‌ها، علایق و سلایق آنها جست‌وجو کرد. پیچ و مهره‌های ذهن بنی‌صدر در همین شبکه شل و سفت می‌شد. این شبکه از اساس وابسته به بیگانه متولد شد، فقط درجه این وابستگی متفاوت است. بروز و ظهور این جریان با گرایش‌های چپ و راست و اعتدالگری و محافظه‌کاری در جنبش‌های اجتماعی

۱. *درس تجربه*، خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر، پاریس، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۴۴.
۲. ابوالحسن بنی‌صدر، *خیانت به امید*، بی‌نا، بی‌تا.

دوران معاصر، از سر اعتقاد به آزادی و اســتقلال، عزت و مصلحت و حمایت از پیشرفت و رشد ملت ایران نبوده و نیســت؛ فقط از باب فرصت‌طلبی، نفوذ، جاسوسی برای اربابان اصلی و بهره‌گیری و ارتزاق از سفره‌ای است که با رنج و تلاش ملت ایران فراهم شده است. کین‌ورزی جریان جوشنفکری نسبت به تمامی جریان‌های اصیل تاریخ ایران که در رأس آن نیروهای اسلامی و روحانیت قرار دارد، برای تاریخ‌پژوهانی که از سر انصاف مستندات تاریخی را داوری می کنند، پوشیده نیست. این جریان با وجود این که خود هیچ استعدادی برای هدایت جنبش‌های اصیل ملی را نــدارد اما هیچگاه رهبری روحانیت در جنبش‌های معاصر را برنتابیده و اگر در مقاطعی با این جنبش‌ها همراه شدند صرفاً از باب نفوذ و مصادره این جنبش‌ها به نفع جریانات وابســته به خود بود. آنها در هر فرصتی که به دست آوردند به جنبش ملت ایران خیانت کردند و راه وابســتگی، واداد گی، خیانت و معامله آرمان‌های جنبش را با بیگانگان هموار ساختند. جنبش تحریم، جنبش مشروطه، جنبش کوچک جنگلی در شمال ایران، جنبش تنگستانی‌ها و دلواری‌ها در جنوب، جنبش حاج آقا نورالله اصفهانی علیه رضاخان، جنبش ملی شدن نفت، جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و انقلاب اسلامی خاطره‌های رنج‌آوری از این خیانت‌ها را در سینه دارد.

بنی‌صدر و جریان او بخشی از این تاریخ خیانت‌بار هستند که باید روایت شوند. بنی‌صدر نه قبل از انقلاب اسلامی و نه بعد از این که تظاهر به اعتقاد به راه، مرام و منش امام خمینی نشان داد، معتقد به این راه نبود؛ او مزورانه فقط می‌خواست از این راه اعتماد ملت ایران را به خود جلب کند و رئیس‌جمهور ایران شود. به رغم این که مردم ایران شناختی از بنی‌صدر نداشتند ولی او به برکت چسباندن خود به بعضی از نزدیکان امام خمینی به عنوان اولین رئیس‌جمهور ایران انتخاب شــد؛ در حالی که اعتقادی به توانایی مذهب و روحانیت و در رأس آن امام خمینی در رهبری جنبش‌های اجتماعی نداشت و همانطوری که خود گفته بود، مانند همتای دیگر خود علی شریعتی، مأموریت داشت که تیشه‌های پی در پی به بنیادهای روحانیت وارد آورد تا به زعم خود نیروهای جوان، نیروهای قالب‌شکن آزاد شوند. بر اساس همین مأموریت بود که از ابتدای ریاست‌جمهوری و در انتخاب و معرفی اولین نخست‌وزیر نظام جمهوری اسلامی ماهیت خودش را برملا کرد و خیلی زود خصلت فریبکاری و کاذب خود را نشان داد. خصلتی که ناشی از عدم درک دقیق و عمیق از تفکر اسلامی در صورت‌بندی‌های ناب دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی است.

قبل از انقلاب اسلامی شاید تنها کسی که متوجه این ناتوانی در بنی‌صدر شد، استاد شهید مرتضی مطهری بود. شــهید مطهری به رغم این که بنی‌صدر را از نزدیک ندیده بود و با

او حشر و نشـــری نداشت اما با خواندن یکی از مقالاتش به نام «در روش» این ناتوانی را به نقد کشید.

اگرچـــه شـــوربختانه بـــه دلیل ســـیطره فضای مجازی، دردمندی کمتری برای رجوع به منابع اصیـــل تاریخی برای درک دقیـــق و عمیـــق از این واقعیت برای نسل امروز و شاید نسل‌های آینده وجود دارد، اما این واقعیت برای آنهایی که دل به آزادی و استقلال این مرز و بوم دارند رفع تکلیف نمی کند.

در این گزارش که در دو بخش ارایه می‌شود و مبتنی بر اسناد تاریخی است ابتدا نقد استاد مطهری بر مقاله‌ای به نام «در روش» نوشته ابوالحسن بنی‌صدر را خواهیم آورد. بنی‌صدر به رغم این که پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی را دیده بود ولی کین‌توزانه همان مقاله در روش را که در نشریات قبل انقلاب اسلامی در انتقاد از رهبری روحانیت چاپ کرده بود در دو شماره روزنامه *انقلاب اسلامی* چاپ کرد. انتشار این مقاله آن هم بعد از پیروزی انقلاب به رهبری خمینی کبیر در اولین شماره‌های روزنامه *انقلاب اسلامی* که صاحب امتیاز آن خود بنی‌صدر بود، نشان می‌دهد که وی در دفاع از افکار و اندیشه‌های امام در بعضی از یادداشت‌های بعد از انقلاب اسلامی صادق و باورمند نبود.

بخش دوم ایـــن گزارش مربوط بـــه انتخاب اولین نخســـت‌وزیر ایران توســـط اولین رئیس‌جمهور است. این انتخاب یکی از جنجالی‌ترین انتخاب‌هایی است که در دیوانسالاری ایران در دوران معاصر اتفاق افتاد. در نامه‌هایی که بین بنی‌صدر و شهید رجایی رد و بدل شد به روشنی می‌توان عمق کین‌ورزی این عنصر متکبر، خودخواه و مستبد را نسبت به نیروهای مذهبی مشاهده کرد.

هر دو موضوع اگرچه زمینه‌های متفاوتی دارند ولی در یک مسئله مشترک هستند. هر دو گزارش نوع اعتقادات وشیوه عمل اولین رئیس‌جمهور نظام جمهوری اسلامی بر اساس اعتقادات را به خوبی تبیین می کند.

بخش اول

استاد شهید مرتضی مطهری و نقدی بر مقاله «در روش» ابوالحسن بنی‌صدر

قبل از انقلاب اسلامی ابوالحســن بنی‌صدر در پاریس مقاله‌ای با نام «در روش» درباره نقش روحانیت در جنبش‌های اجتماعی معاصر نوشت و در این مقاله ادعا کرد که روحانیت سنتی نمی‌تواند رهبری قیام را بر عهده داشته باشــد، بلکه این روشنفکران هستند که باید مردم را در رسیدن به پیروزی رهبری نمایند. این مقاله همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، پس از انقلاب در شماره اول و دوم روزنامه *انقلاب اسلامی* در تاریخ سه‌شنبه و چهارشنبه ۲۹ و ۳۰ خرداد ۱۳۵۸ به چاپ رسید.

شهید مطهری نقد جانانه‌ای به این مقاله می‌زند و در این نقد از رهبری روحانیت و در رأس آن امام خمینی دفاع عقلانی، تاریخی و حماسی می کند. اگرچه بیش از پنجاه سال از نگارش مقاله بنی‌صدر و پاسخ شهید مطهری گذشته است اما یک واقعیت تاریخی که هم در مقاله بنی‌صدر و هم در پاسخ استاد مطهری وجود دارد را نباید از حافظه تاریخی ملت ایران پاک کرد و آن واقعیت این است که جریان جوشــنفکری به اعتبار همین توهمات شبه‌تاریخی، که بنی‌صدر از آن دم می‌زند، هیچ گاه نتوانســت حقیقت رهبری و پیشتازی روحانیت در جنبش‌های اجتماعی را قبول کند و همین لجاجت در انکار این رهبری، یکی از علت‌های اصلی شکست جنبش‌هایی چون مشروطه و ملی شدن صنعت نفت در ایران است و از طرفی خود

این جریان، دانش، بینش، توانایی و مقبولیت رهبری جنبش‌ها را در میان ملت ایران ندارد. امیدواریم نسل حاضر با مطالعه این گزارش، درک دقیق و عمیقی از علل اصلی کین‌ورزی جریان‌های جوشنفکری نسبت به تحولات دوران معاصر به دست آورد. قابل ذکر است که در اینجا گزیده‌ای از مقاله مذکور آورده شده و خوانندگان برای مطالعه کامل می‌توانند به کلیشه روزنامه در انتهای این گزارش رجوع کنند.

«در روش»

ابوالحسن بنی‌صدر

به سال ۱۹۶۳ در پاریس روزی چند به گفت‌وگو نشستیم. چه باید کرد؟ صحبت به حرکت و بنیاد کشید، که حرکت به بنیاد تبدیل می‌شود و وقتی قالب سخت شد نیروها نمی‌توانند از قالب بیرون بروند و در همان چهار دیواری جذب و یا حذف می‌شوند. نیروهای اجتماعی ما اگر پیاپی چون موج برمی‌خیزند و جذب می‌شوند به خاطر تبدیل حرکت به بنیاد است. به خاطر قالب پیدا کردن اندیشه و عمل است. پس کار اول اینست که قالب یا قالب‌ها را بشکنیم.

چگونه بشکنیم؟ قالب‌هایی را که طی قرن‌ها تمامی نیروها را گرفته و صرف سخت‌تر کردن خود کرده است، چگونه بشکنیم؟ چگونه وارد این میدان بشویم؟ از کجا شروع کنیم و در چه جهت ادامه بدهیم؟

اول تکلیف موافق و مخالف و دوست و دشمن را معلوم کنیم. حرف شد که رهنما در کتاب پیامبر می‌گوید:

«اسلام دین جوانان است. قالب‌شکن جوانانند.» حاصل مباحثاتمان به اینجا کشید که:

۱. از رهبری «سنتی» که پاسدار بنیادهای فرهنگی است، کاری ساخته نیست، چرا که طی دو قرن تمام عرصه‌های اندیشه و عمل را از او گرفته‌اند و هنوز نیز می‌گیرند و این رهبری گاه مقاومتکی کارپذیرانه می‌کند و تسلیم می‌شود. در میان این رهبری البته سید جمال، مدرس و... خمینی و طالقانی و... به وجود آمده‌اند اما اینها را نیز پیش از آن که دشمنی از پا دربیاورد، همین «رهبری» سنتی عاجز کرده و می‌کند اینها دوستانند و باید بدان‌ها یاری رساند و از آنها یاری گرفت.

۲. گروه‌های «روشنفکر» که در جریان سلطه همه‌جانبه غرب بر ایران بیانگر «ایدئولوژی‌ها»یی هستند که به این یا آن صورت سلطه غرب را توجیه می‌کنند و پاسدار بنیادهایی هستند که سلطه‌گر ایجاد می‌کند. از روی انصاف که بنگریم یکی از عوامل عمده

شکست جنبش‌های ایرانیان و کشورهای دیگر اسلامی این دو دسته بوده‌اند، که حرکت و جنبش اجتماعی را سرانجام در چهارچوب بنیادها مهار کرده‌اند. اینها نه تنها انقلابی را نمی‌تواند بانی و رهبر باشند بلکه دعواشان با هم بر سر متولی گری است. یکی معرف گذشته شکست‌خورده‌ای است و دیگری عامل و رهبر تجزیه و تلاش همه‌جانبه. اینها مسلماً وقتی تیشه را به بنیاد بنیادها آشنا کنی، به مقابله خواهند شتافت و هر دسته از یکسو، در میان این دسته هم کسانی یافت می‌شوند، که فریادی را که از ژرفای درونشان برمی‌خیزد و پیش از بیرون آمدن از گلو خفه می‌کنند، سرانجام سر می‌دهند، به خود باز می‌گردند، اینها هم دوستانند. باید بدین‌ها یاری رساند و از اینها یاری گرفت.

۳. و کسانی که بیانگر آن نیروهای محبوسند که می‌خواهند قالب را بشکنند و از چهارچوب‌های «سنتی» و «مدرن» که به یکدیگر جوش خورده و سختی و صلابت بیشتری پیدا کرده‌اند، بیرون بروند. باید جزء این نیروها قرار گرفت و بیانگر این نیروها شد. اما چگونه باید شروع کرد، از کجا باید شروع کرد و چگونه عمل کرد تا حمله به بنیادهای کهن به سود بنیادهایی که ره‌آورد سلطه‌گران عربی است تمام نشود و این یکی که خطرناک‌تر است حاکم بلامنازع نشود، بلکه دوباره به بنیاد تبدیل نشود و بعد از مدتی باز در «امامزاده» و متولی خلاصه نگردد؟

بنابراین کار اول اینست که حمله را بر هر دو دسته بنیادها بریم و تیشه‌ها را پی در پی به بنیادهای «سنتی» و «مدرن» وارد آوریم. با این کار نیروهای جوان، نیروهای قالب‌شکن آزاد می‌شوند. کار دوم اینست که این نیروها تا انقلاب پیش بروند.

انقلاب اسلامی
سه‌شنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۸ - شماره ۱ - سال اول ۲

درروش

بسال ۱۹۶۳ در پاریس روزی چند بگفتگونشستیم. چه‌بایدکرد؟ صحبت به حرکت و بنیاد کشید، که حرکت به بنیاد تبدیل میشود و وقتی قالب سخت شد نیروها نمیتوانند ازقالب بیرون بروند و در همان چهار دیواری جذب و یاحذف میشوند. نیروهای اجتماعی ما اگر پیاپی چون موج برمیخیزند و جذب میشوند بخاطر تبدیل حرکت به بنیاد است. بخاطر قالب‌پیداکردن اندیشه و عمل است. پس کار اول اینست که قالب یا قالب ها را بشکنیم.

چگونه بشکنیم؟ قالبهائی را که طی قرنها تمامی نیروها را گرفته و صرف سخت‌ترکردن خودکرده‌است، چگونه بکشنیم؟ چگونه وارد این میدان بشویم؟ از کجا شروع کنیم و در چه جهت ادامه بدهیم؟

اول تکلیف موافق و مخالف و دوست و دشمن را معلوم کنیم. حرف شد که رهنما در کتاب پیامبر میگوید. " اسلام‌دین جوانان‌است". قالب شکن جوانانند. حاصل مباحثاتمان به اینجا کشید که:

۱- از رهبری " سنتی " که پاسدار بنیادهای فرهنگی است، کاری ساخته نیست، چرا که طی دو قرن تمام عرصه‌های اندیشه و عمل را از او گرفته‌اند و هنوز نیزمیگیرند و این‌رهبری‌گاه مقاومتکی کارپذیرانه میکند و تسلیم میشود. در میان این رهبری البته سیدجمال، مدرس و... خمینی وطالقانی و... بوجود آمده‌اند اما اینها را نیز پیش ازآنکه دشمنی از پا دربیآورد، همین "رهبری " سنتی عاجز کرده و میکند اینها دوستانند و بایدبدانها یاری رساند و از آنها یاری گرفت.

۲- گروه‌های " روشنفکر " که در جریان سلطه همه جانبه غرب بر ایران بیانگر " ایدئولوژیها " ئی هستندکه به این یا آن صورت سلطه غرب را توجیه میکنندو پاسدار بنیادهائی هستندکه سلطه‌گر ایجاد میکند. از روی انصاف که بنگریم یکی‌ازعوامل عمده شکست جنبشهای ایرانیان و کشورهای دیگر اسلامی این دو دسته بوده‌اند، که حرکت و جنبش اجتماعی‌را سرانجام در چهارچوب بنیادها مهار کرده‌اند. اینها نه تنها انقلابی را نمیتواند بانی‌و رهبر باشند بلکه دعواشان با هم بر سر متولی گری است. یکی معرف‌گذشته شکست خورده‌ئی است و دیگری عامل و رهبر تجزیه وتلاش همه جانبه. اینها مسلما وقتی تیشه را به بنیاد بنیادها آشنا کنی، به مقابله‌خواهندشتافت‌وهردسته‌ازیکسو در میان‌این دسته هم‌کسانی یافت میشوند، که فریادی را که از ژرفای درونشان بر میخیزد و پیش از بیرون آمدن ازگلو خفه میکنند، سرانجام سر میدهند، بخود باز میگردند، اینها هم دوستانند. باید بدینها یاری رساند و از اینها یاری گرفت.

۳- و کسانی که بیانگرآن نیروهای محبوسند که میخواهند قالب را بشکنند و از چهار چوبهای " سنتی " و "مدرن " که بیکدیگر جوش خورده و سختی و صلابت بیشتری پیدا کرده‌اند، بیرون بروند. باید جزء این نیروها قرار گرفت و بیانگر این نیروهاشد.

اما چگونه باید شروع کرد، از کجا باید شروع کرد و چگونه عمل کرد تا حمله به بنیادهای کهن‌بسود بنیادهائی که ره آورد سلطه گران غربی است تمام نشود و این یکی که خطرناک‌تر است حاکم بلامنازع نشود، بلکه دوباره به بنیاد تبدیل نشود و بعد از مدتی باز در " امام زاده " و متولی خلاصه نگردد؟

بنابراین کار اول اینست که حمله را بر هر دو دسته بنیادها بریم و تیشه‌ها را پی در پی به بنیادهای " سنتی " و " مدرن " وارد آوریم با این کار نیروهای جوان، نیروهای قالب شکن آزاد میشوند. کار دوم اینست که این نیروها تاانقلاب پیش بروند. برای اینکار باید از سرچشمه زلال اسلام روشها را بازجست و در اختیار گذارد. در یک کلام:

" یک انقلاب تمام عیار در اندیشه و عمل لازم است. "

چهاردیواری "ملاحظات"

کار مشکل شد. وارد شدن در این صحنه زهره شیر میخواهد. برای اینکه آمادگی لورود به این میدان را پیدا کنیم باید اول ذهن خود را از چهاردیواری" ملاحظات " آزاد کنیم. اگر مکانیسمهای ذهنی تبدیل واقعیتها به اندیشه و عمل انسانی همان مکانیسمهائی باشندکه آن دو دسته دارند، ممکن است حرفهای تازه و بکری بزنیم، امااین حرفها همان کالاهابا شکل و تراش تازه‌اند والبته در بازار جائی پیدا میکنند. همین و دیگر هیچ. ملاحظاتی که باید کنار گذاشت کدامهایند؟:

- ملاحظات‌از متولیهای بنیادهای " سنتی‌و " مدرن ".
- ملاحظات از تعصبات‌عامیانه که متولیها در برانگیختن آن استادند.
- ملاحظات از دستگاه و پلیس مرئی و نامرئیش.
- ملاحظات‌از غرب، مکتبها و ایدئولوژیهایش، که این غیر از ملاحظات از غرب زده هاست.
- ملاحظات از " دوستان " و لزوم رعایت وضعیاتشان.
- ملاحظات از " مریدها " که کارشان اینست‌که آدم را هنوزنمرده به‌امام زاده تبدیل‌کنند و متولیش بشوند. و هنوز قالبها نشکسته قالبی‌درکنارقالبهابوجود بیآورند.

این ملاحظات را باید کنار گذاشت: اوه، پس اینست، مقصود قرآن از این سخن که تا" منقلب نشوی منقلب نمیکنی " اینست.

باید به هر قیمت از جذب شدن سرباز زد. چگونه‌آنهمه وسایل دارند و تا بجنبی آدم را خراب میکنند.

ادامه‌دارد.

انقلاب اسلامی — اندیشه — چهارشنبه ۳۰ خرداد ماه ۱۳۵۸ـ شمارهٔ ۲ — ۶

دو سال از شهادت غمبار شریعتی میگذرد..

بقیه در روش

اگر هم نتوانند جذب کنند، آنقدر نسبت بتو "حساسیت" درست میکنند که دیگر کسی بتو نزدیک نمیشود، موسی از همین جذب شدن و با تنها شدن بود که ملاحظه میکرد و با خدا سر قبول رسالت چانه میزد. از قرآن روشها را میگیریم و بکار میبریم. مگر ابراهیم نمیخواست مطمئن بشود. روشهای قرآن را بکار میبریم امتحان میکنیم و مطمئن میشویم.

بهر حال این کار بعد است، عجالتا همینقدر میدانیم که باید یقه خود را گرفتار این "حساسیت"ها نکرد.

و به میدان نبرد رفت و این نبرد را بدون آنکه محل عمل را عوض کند، باوجود همه حساسیتها که نسبت به او بوجود آوردند؛ ادامه داد.

معنی تبدیل حرکت به بنیاد:

بر آن نیستم که آنچه را در مبحث دوم "کیش شخصیت" تشریح کرده‌ام بازگو کنم و به توضیح این معنی بپردازم که چگونه حرکت وقتی از موازنه منفی به موازنه مثبت گذر میکند، تبدیل به بنیاد میشود. میخواهم یک نکته بسیار مهم و اساسی را شرح کنم. این نکته سخت

«نقد مقاله در روش»
استاد شهید مرتضی مطهری

چند روز پیش یکی از دوستان کتابی به من ارایه داد که مجموعه‌ای از مقالات بود و مرا به خواندن و اظهارنظر درباره یکی از آن مقالات تشویق کرد. آن مقاله تحت عنوان «در روش» و به قلم یکی از دوستان نادیده بود که سال‌ها است در اروپا است و غیاباً به ایشان ارادت دارم زیرا تا آنجا که شنیده و اطلاع دارم مرد مسلمان با حسن نیتی است. در قسمتی از این مقاله بحث «رهبری به اصطلاح سنتی» نقد شده بود.

در آغاز آن مقاله مسئله «حرکت» و «بنیاد» و تبدیل شدن حرکت به بنیاد مطرح شده است که چگونه حرکت‌ها و جنبش‌ها تغییر ماهیت می‌دهند و به صورت نظام‌ها و قالب‌ها درمی‌آیند و یک امر «پویا» تبدیل به یک امر «ایستا» می‌گردد. نیروهای اجتماعی ما اگر پیاپی چون موج برمی‌خیزند و جذب می‌شوند به خاطر تبدیل حرکت به بنیاد است، به خاطر قالب پیدا کردن اندیشه و عمل است. پس کار اول اینست که قالب یا قالب‌ها را بشکنیم. آنگاه این مسئله مطرح شده است که اسلام دین جوانان است و جوان قالب‌شکن است پس اسلام دین قالب‌شکنی است، سپس سخن به مسئله «رهبری» که اکنون مورد بحث است کشیده شده است و از «رهبری سنتی» آغاز شده است.

در آن مقاله چنین آمده است:

«از رهبری سنتی که پاسدار بنیادهای فرهنگی است کاری ساخته نیست چراکه طی دو قرن تمام عرصه‌های اندیشه را از او گرفته‌اند و هنوز نیز می‌گیرند و این رهبری گاهی مقاومتکی کارپذیرانه می‌کند و تسلیم می‌شود. در میان این رهبری البته سید جمال، مدرس و... خمینی و طالقانی و... به وجود آمدند اما اینها را نیز پیش از آن که دشمنی از پا در آورد، همین «رهبری» سنتی عاجز کرده و می‌کند، اینها دوستانند و باید بدان‌ها یاری رساند و از آنها یاری گرفت.»

قطعاً این دوست عزیز نادیده اجازه خواهد داد نقدی علمی از گفتار ایشان بشود و ما نیز به نوبه خود آماده‌ایم که اگر ضعفی در گفتار ما مشاهده کردند تذکر دهند. از تذکرات ایشان خوشوقت خواهیم شد.

اولاً گویا دوست عزیز ما پنداشته است که لازمه حرکت و جنبش اینست که هیچ ثباتی در کار نباشد. ایشان توجه نفرموده‌اند که اگر حرکت باشد و هیچ گونه ثباتی نباشد هرج و مرج است نه تکامل. قرآن که هدایت و حرکت و تکامل را تعلیم می‌دهد، صراط مستقیم را هم تعلیم می‌دهد. انسان در صراط مستقیم حالت پویایی دارد، اما خود صراط مستقیم چطور؟ آیا

صراط مستقیم هم پویا است و آیا راه هم در راه است و آیا آن که پاسدار صراط مستقیم است و مراقب پویندگان است که از صراط مستقیم منحرف نشوند، عامل تبدیل حرکت به بنیاد است؟ آیا برای رهبری سنتی گناه است که پاسدار فرهنگی است که آن فرهنگ، فرهنگ تکامل و حرکت بر صراط مستقیم است؟ چه خوب می گوید اقبال:

«نباید فراموش کنیم که زندگی، تغییر محض و ساده نیست، در درون خود عناصر بقا و دوام نیز دارد.»

و هم او می گوید: «اسلام وفاداری نسبت به خدا را خواستار است، نه وفاداری نسبت به حکومت استبدادی را. و چون خدا بنیاد روحانی نهایی هر زندگی است، وفاداری به خدا عملاً وفاداری به طبیعت مثالی خود او است، اجتماعی که بر چنین تصوری از واقعیت بنا شده باشد، باید در زندگی خود مقوله‌های «ابدیت» و «تغییر» را با هم سازگار کند، بایستی برای تنظیم حیات اجتماعی خود اصولی ابدی در اختیار داشته باشد، چه آنچه ابدی و دایمی است، در این جهان تغییر دایمی، جای پای محکمی برای ما می‌سازد.»

دوست عزیز ما «ثابت» را با «ساکن» اشتباه فرموده‌اند، اگر با فرهنگ اسلامی آشنا می‌بودند می‌دانستند که تغییر بدون ثبات، متغیر بدون ثابت ناممکن است. هر متحرک، و لااقل هر متحرک به حرکت تکاملی در همان حال که تغییر منزل و مرحله می‌دهد، در مداری مشخص و معین، یعنی مداری ثابت به حرکت خود ادامه می‌دهد. آنچه موجود متحرک از آن عبور می کند و آن را پشت سر می گذارد مرحله و منزل است، نه مدار و مسیر.

ثانیاً اگر دوست عزیز ما برای همه چیز «وجود تاریخی» قائل است، حتی برای اصول و حقایق و مکتب‌ها و ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌ها (هر فرهنگی و با هر ریشه‌ای)، پس دیگر از اسلام هزار و چهار صد سال پیش که از جان و دل از آن دفاع می کند چه می‌خواهد؟

خواهید گفت: اسلام خود، حرکت و جنبش است که به وجود خود ادامه می‌دهد، نه بنیاد و نظام، پاسخ اینست که اسلام نه حرکت است و نه متحرک، نه جنبش است و نه جنبنده، این جامعه اسلامی است که در مدار اسلام و صراط مستقیم اسلام در حرکت است و یا باید در حرکت باشد نه اسلام.

ثالثاً البته صحیح است که گاهی یک جریان موج‌خیز و حرکت‌زای اجتماعی، روح خود را از دست می‌دهد و از آن جز یک سلسله آداب و تشریفاتی بی‌اثر باقی نمی‌ماند.

امیرالمؤمنین فرمود: اسلام به دست امویها مانند ظرفی که وارونه شود و محتوایش بیرون بریزد و جز خود ظرف باقی نماند؛ وارونه می‌شود و از محتوای خود خالی می‌شود. «یکفا الاسلام کما یکفا الاناء» و ما با شما همراهی کرده، نام این پدیده اجتماعی را تبدیل حرکت به

بنیاد می‌نهیم. با ذکر یک مثال توضیح می‌دهم:

عزاداری سنتی امروز امام حسین علیه‌السلام تبدیل حرکت به بنیاد است. این عزاداری که به حق درباره‌اش گفته شده:

«من بکی أو ابکی أو تباکی وجبت له الجنه»

که حتی برای تباکی (خود را شبیه گریه کن ساختن) هم ارزش فراوان قائل شده، در اصل فلسفه‌اش تهییج احساسات علیه یزیدها و ابن‌زیادها و به سود حسین‌ها و حسینی‌ها بود. در شرایطی که حسین به صورت یک مکتب در یک زمان حضور دارد و سمبل راه و روش اجتماعی معین و نفی کننده راه و روش موجود معین دیگری است، یک قطره اشک برایش ریختن واقعاً نوعی سربازی است. در شرایط خشن یزیدی، در حزب حسینی‌ها شرکت کردن و تظاهر به گریه کردن بر شهدا، نوعی اعلام وابسته بودن به گروه اهل حق و اعلان جنگ با گروه اهل باطل و در حقیقت نوعی از خودگذشتگی است. اینجا است که عزاداری حسین‌بن‌علی یک حرکت است، یک موج است، یک مبارزه اجتماعی است.

اما تدریجاً روح و فلسفه این دستور فراموش می‌شود و محتوای این ظرف بیرون می‌ریزد و مسئله شکل یک «عادت» به خود می‌گیرد که مردمی دور هم جمع بشوند و به مراسم عزاداری مشغول شوند، بدون اینکه نمایانگر یک جهتگیری خاص اجتماعی باشد و بدون آن که از نظر اجتماعی عمل «معنی‌داری» به شمار رود، فقط برای کسب ثواب (که البته دیگر ثوابی هم در کار نخواهد بود) مراسمی را مجرد از وظایف اجتماعی و بی‌رابطه با حسین‌های زمان و بی‌رابطه با یزیدها و عبیدالله‌های زمان به پا دارند، اینجا است که حرکت تبدیل به بنیاد یعنی عادت شده و محتوای ظرف بیرون ریخته و ظرف خالی باقی مانده است. در چنین مراسمی است که اگر شخص یزیدبن‌معاویه هم از گور به در آید، حاضر است که شرکت کند بلکه بزرگترین مراسم را بپا دارد. در چنین مراسم است که نه تنها «تباکی» اثر ندارد، اگر یک من اشک هم نثار کنیم به جایی برنمی‌خورد.

این مطلب، صحیح است و ما مکرر به زبان‌ها و بیان‌های دیگر درباره‌اش سخن گفته‌ایم.

اما پرسش ما از دوست عزیز اینست که آیا «فرهنگ کهن» ما که رهبری سنتی پاسدار آنهاست، این چنین چیزهایی است؟ آیا امثال سید جمال، مدرس، آیت‌الله خمینی، طالقانی پاسدار این مراسم و تشریفات‌اند؟

رابعاً کدام رهبری توانسته است مانند همین رهبری سنتی موج بیافریند و حرکت خلق کند؟ در این صد ساله اخیر که از قضا دوره فرنگ‌رفته‌ها و روشنفکران متجدد ضد سنت است، کدام رهبری غیرسنتی توانسته است یک دهم رهبری سنتی جنبش به وجود آورد؟

برخی دیگر به شکل دیگر درباره ضرورت انتقال رهبری نهضت اسلامی از «روحانیت» به طبقه به اصطلاح «روشنفکر» اظهار عقیده کرده‌اند. و آن اینکه جامعه امروز ایران جامعه‌ای است مذهبی، ایران امروز از نظر زمان اجتماعی مانند اروپای قرن پانزدهم و شانزدهم است که در فضای مذهبی تنفس می کرد و تنها با شعارهای مذهبی به هیجان می آمد.

و از طرف دیگر مذهب این مردم اسلام است، خصوصاً اسلام شیعی که مذهبی است انقلابی و حرکت آفرین.

و از ناحیه سوم در هر جامعه‌ای گروه خاص روشنفکران که خودآگاهی انسانی دارند و درد انسان امروز را احساس می کنند، تنها گروه صلاحیت‌داری هستند که مسئول رهایی و نجات جامعه خویش‌اند. روشنفکران جامعه امروز ایران نباید ایران امروز را با اروپای امروز اشتباه کنند و همان نسخه را برای ایران تجویز کنند که روشنفکران اروپا از قبیل سارتر و راسل برای اروپای معاصر تجویز می کنند.

آنها باید بدانند که اولاً جامعه امروز ایران در سطح اروپای قرن پانزدهم و شانزدهم است، نه در سطح اروپای قرن بیستم، و ثانیاً اسلام، مسیحیت نیست. اسلام و بالخصوص اسلام شیعی، مذهب حرکت و انقلاب و خون و آزادی و جهاد و شهادت است.

روشنفکر ایرانی به توهم اینکه در اروپای امروز مذهب نقش ندارد، و نقش خود را در گذشته ایفا کرده است، نقش مذهب را در ایران نیز تمام‌شده تلقی نکند که نه ایران، اروپا است و نه اسلام، مسیحیت است. روشنفکر ایرانی باید از این منبع عظیم حرکت و انرژی برای نجات مردم خود بهره گیری نماید. و البته شروطی دارد: اولین شرط اینست که از متولیان و پاسداران فعلی مذهب «خلع ید» نماید.

در پاسخ این روشنفکران محترم باید عرض کنیم اولاً اسلام در ذات خود یک «حقیقت» است نه یک «مصلحت»، یک «هدف» است نه یک «وسیله» و تنها افرادی می‌توانند از این منبع انرژی اجتماعی بهره گیری نمایند که به اسلام به چشم «حقیقت» و «هدف» بنگرند نه به چشم «مصلحت» و «وسیله». اسلام یک «ابزار» نیست که در مقتضیات قرن ۱۶ مورد استفاده قرار گیرد و در مقتضیات قرن بیستم به تاریخ سپرده شود. اسلام صراط مستقیم انسانیت است، انسان متمدن به همان اندازه به آن نیازمند است که انسان نیمه‌وحشی، و به انسان پیشرفته همان اندازه نجات و سعادت می‌بخشد که به انسان ابتدایی. آن که به اسلام به چشم یک وسیله و یک مصلحت و بالأخره به چشم یک امر موقت می‌نگرد که در شرایط جهانی و اجتماعی خاص فقط به کار گرفته می‌شود، اسلام را به درستی نشناخته است و با آن بیگانه است. پس بهتر آن که آن را به همان کسانی وابگذاریم که به آن به چشم حقیقت و

هدف می‌نگرند نه به چشم مصلحت و وسیله، آن را «مطلق» می‌بینند نه «نسبی».

ثانیاً اگر اسلام به عنوان یک وسیله و ابزار، کارآمد باشد قطعاً اسلام راستین و اسلام واقعی است، نه هر چه به نام اسلام قالب زده شود. چگونه است که بهره‌گیری از هر «ابزار» و «وسیله»ای تخصص می‌خواهد و بهره‌گیری از این وسیله تخصص نمی‌خواهد. خیال کرده‌اید هر مدعی روشنفکری که چند صباح با فلان پروفسور صبحانه صرف کرده است قادر خواهد بود اسلام راستین را از اسلام دروغین باز شناسد و به سود جامعه از آن استفاده نماید.

ثالثاً متأسفانه باید عرض کنم که این روشنفکران محترم کمی دیر از خواب برخاسته‌اند. زیرا متولیان قدیمی این منبع عظیم حرکت و انرژی نشان دادند که خود طرز بهره‌برداری از این منبع عظیم را خوب می‌دانند و بنابراین فرصت «خلع ید» به کسی نخواهند داد.

بهتر است که این روشنفکران عزیز که هر روز صبح به امید «انتقال» از خواب برمی‌خیزند. و هر شب «خلع ید» خواب می‌بینند فکر کار و خدمت دیگری به عالم انسانیت بفرمایند. بگذارند اسلام و فرهنگ اسلامی و منابع انرژی روانی اسلامی در اختیار همان متولیان باقی بماند که در همان فضا پرورش‌یافته و همان رنگ و بو را یافته‌اند و مردم ما هم با آهنگ و صدای آنها بهتر آشنا هستند.

در رساله «اقبال، معمار تجدید بنای اسلام» درباره سید جمال و شعاع گسترده عملش و اینکه چگونه یک «سید یک‌لاقبا» توانست رستاخیزی در جهان اسلام برپا کند، می‌گوید:

«این همه قدرت و نفوذ چرا؟ چه عاملی موجب شد که فریاد این یک تن تنها تا اعماق دل‌ها و تا اقصای سرزمین‌ها راه کشد؟ جز این بود که ملت‌های مسلمان این ندا را ندای دعوت یک آشنا احساس کردند؟ احساس کردند که این صدا از اعماق روح فرهنگ و تاریخ پر از افتخار و حیات و حماسه خودشان درآمده است. این صدا یکی از انعکاسات همان فریادی است که در حراء در مکه، در مدینه، در احد، در قادسیه، در بیت‌المقدس، در تنگه الطارق، در جنگ‌های صلیبی می‌پیچید، همان صدای حیات‌بخش دعوت به جهاد و عزت و قدرت است که در گوش تاریخ پر از حماسه اسلام طنین‌افکن است.»

آری سخن درست همین است، صدای سید جمال از آن نظر در گوش‌ها و هوش‌ها و دل‌ها طنین داشت که از اعماق روح فرهنگ و تاریخ پر افتخار اسلامی برمی‌خاست. چرا این صدا از اعماق چنین روحی برمی‌خاست، زیرا سید جمال خود پرورده همین فرهنگ بود، ابعاد روحش در فضای همین فرهنگ ساخته شده بود.

نهضت اسلامی ایران مفتخر است که در حال حاضر رهبری آن را مراجعی آگاه و شجاع و مبارز برعهده گرفته‌اند که نیازهای زمان را تشخیص می‌دهند، با مردم هم‌دردند، سودای

اعتلای اسلام دارند، یأس و نومیدی و ترس را که از جنود ابلیس است به خود راه نمی‌دهند.

مراجعی که حوزه مرجعیتشان از مراجعی که امروز رهبری نهضت را بر عهده گرفته‌اند بسی وسیع‌تر بوده و عدد مقلدین‌شان بسی افزون‌تر بوده داشته‌ایم. اما این محبوبیت و این نفوذ کلمه و این آمیخته شدن با روح و جان مردم را تا این حد نداشته و یا کمتر داشته‌ایم.

و اما آن «سفر برده»[1] که صدها قافله دل همراه او است، نام او، یاد او، شنیدن سخنان او، روح گرم و پرخروش او، اراده و عزم آهنین او، استقامت او، شجاعت او، روشن‌بینی او، ایمان جوشان او که زبانزد خاص و عام است، یعنی جان جانان، قهرمان قهرمانان، نور چشم و عزیز روح ملت ایران استاد عالیقدر و بزرگوار ما حضرت آیت‌الله العظمی خمینی ادام الله ظلاله، حسنه‌ای است که خداوند به قرن ما و روزگار ما عنایت فرموده و مصداق بارز و روشن «ان لله فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف المبطلین»[2] است.

قلم بی‌تابی می‌کند که به پاس دوازده سال فیض‌گیری از محضر آن استاد بزرگوار و به شکرانه بهره‌های روحی و معنوی که از برکت نزدیک بودن به آن منبع فضیلت و مکرمت کسب کرده‌ام اندکی از بسیار را بازگو کنم.

این نفس جان دامنم برتافته است   بوی پیراهان یوسف یافته است

---

۱. منظور استاد مطهری، امام خمینی است.

۲. اشــاره بِه حدیث امام صادق(ع) که فرموده‌اند: إنَّ فینا أهلَ البَیتِ فی کُلِّ خَلَفٍ عُدولاً؛ یَنفونَ عَنهُ تَحریفَ الغالینَ، وَانتِحالَ المُبطِلینَ، وتَأویلَ الجاهلینَ.

در میانِ ما اهل بیت، در هر پشتی، عادلانی هســتند که تحریف غلوکنندگان، دین‌تراشی باطل‌کیشان و تأویل نادانان را از آن (دین)، دور می‌سازند.

بخش دوم
بدمستی و بدعهدی
«بازخوانی مکاتبات اولین رئیس جمهور با اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران»

داستان انتخاب اولین نخست‌وزیر توسط اولین رئیس‌جمهور در نظام جمهوری اسلامی ایران داستان خوشایندی برای جمهوری نوپای ما نبود. ملت ایران که پس از قرن‌ها اولین بار بود که حاکم بر سرنوشت خود شدند و بدون هیچ فشار و نمایش و فرمایشی در انتخابات شرکت کردند و رئیس‌جمهور خود را به این امید انتخاب کردند که این رئیس‌جمهور با گردن نهادن به قانون اساسی که ثمره خون هزاران شهید گلگون کفن بود، انسان‌های توانا و سالمی را در پست‌های دولتی بگمارد؛ اما فرآیند انتخاب نخست‌وزیر و وزرای دولت تبدیل به یک مناقشه ریشه‌ای در تاریخ جمهوریت ما شد.

بنی‌صدر به دلیل همان باورهایی که ریشه در نوشته‌های وی داشت و ما در بخش قبلی شمه‌ای از آن را برملا کردیم، از اساس: اولاً با انتخاب مدیران متخصص مکتبی (به تعبیر آن روزها) مشکل داشت و ثانیاً به جای ایفای نقش هماهنگی دولت با سایر قوا که قانون اساسی برای رئیس‌جمهور ترسیم کرده بود، شدیداً تمایل به قبضه قدرت و دخالت در تمامی امور علی‌الخصوص در حوزه امنیتی، اقتصادی و سیاست خارجی داشت.

از آنجایی که ملت ایران در این دوران، تجربه‌های تلخی از این تمایلات در حافظه تاریخی خود داشت و شامه تیز مردم بوی ناخوشایند دیکتاتوری و استبداد را خوب تشخیص می‌داد مجادله بنی‌صدر در انتخاب نخست‌وزیر و هیئت دولت از درون دیوانسالاری به یک مجادله ملی و فراگیر تبدیل شد. منطق این مجادله چیزی جز مقابله با شکل‌گیری یک استبداد جدید در پوشش جمهوری نبود. همان مأموریتی که جریان جوشنفکری ابتدا در شعار جمهوری رضاخانی تعریف کرد و صحنه سیاسی ایران را آنچنان به هم ریخت که بسیاری در آن دوران نتوانستند تشخیص دهند که در منطق جمهوری، رئیس‌جمهور از پیش تعیین‌شده با اختیارات مادام‌العمر و خارج از قوانین مورد تأیید مردم، آن هم بدون برگزاری هیچ انتخاباتی، منطق ابلهان است.

بنی‌صدر آمده بود که با لفاظی و بازی با کلمات و هیاهو و جنجال، فراتر از قوانین مصوب، مجدداً منطق جمهوری رضاخانی را زنده کند. کلیدواژه اصلی این عوام‌فریبی هم رفراندم یا مراجعه به آرای عمومی بود. یعنی کلیدواژه‌ای که اغلب شخصیت‌های به‌ظاهر ملی برای تثبیت دیکتاتوری و به کرسی نشاندن تمایلات استبدادی خود در تاریخ معاصر از آن

استفاده کردند و مسیر جنبش‌های اجتماعی را به انحراف و استحاله کشاندند. بنی‌صدر هم به پیروی از رهبر خود دکتر مصدق (که با به راه انداختن رفراندم برای گردن ننهادن به نظرات مجلس شورای ملی و انحلال مجلس، مسیر جنبش ملی شدن صنعت نفت را به سمت کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲ هدایت کرد)، برای گریز از قانون و دور زدن مجلس شورای اسلامی و سایر نهادهای قانونی، در انتخاب نخست‌وزیر و سایر اختلافاتی که با دادستانی، قوه قضاییه و قوه مجریه داشت، داستان رفراندم و رجوع به مردم را پیش کشید. در حالی که مسئله رجوع به رفراندم در مسائلی که قانون اساسی صراحت دارد از جنبه حقوق اساسی در هیچ نظام مردم‌سالاری وجه قانونی، حقوقی و عقلی ندارد. این بازی خطرناک می‌تواند در هر شرایطی که قانون باب طبع اصحاب قدرت نیست، گریزگاهی برای دور زدن قانون و برپایی دیکتاتوری به دفعات مختلف باشد. برای همین است که اغلب نظام‌های مردم‌سالار در دنیا جز در موارد نادری که عموماً به بازنگری قانون اساسی مربوط است جایی برای رفراندم در حقوق اساسی خود پیش‌بینی نکرده‌اند.

بنابراین نمایش رفراندم که قبل از انقلاب اسلامی در رژیم پهلوی توسط شاه و حتی دولت مصدق مبنایی برای دست‌درازی به قانون اساسی شد، با بنی‌صدر به دوره جمهوری اسلامی نیز راه یافت و بعد از بنی‌صدر، خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی نیز برای القای تمایلات استبدادی خود، در هر جایی که قانون را باب میل خود نیافتند، خیمه‌شب‌بازی رفراندم راه انداختند.

انقلاب اسلامی
چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ - ۱۵ رجب ۱۴۰۱ - ۲۰ مه ۱۹۸۱ - شماره ۵۲۳
سال دوم - ۱۲ صفحه - تکشماره ۱۵ ریال

توسط توپخانه نیروی زمینی:
پاسگاه «الشهدای» عراق زیر آتش شدید قرار گرفت
طی عملیات موفقیت‌آمیزی در جبهه آبادان ۵۵ عراقی کشته و ۷۷ تن زخمی شدند

جنگنده‌های نیروی هوائی پالایشگاه خانقین را زیر آتش گرفتند

رئیس جمهور: برای خروج کشور از بن بست کنونی — اختصاصی
سالمترین راه بدون بحران این است که همه موافقت بکنند به مردم مراجعه کنیم و با رأی عمومی آنچه باید بشود، بشود

● آنچه از نظر من اصل است اینست که رهبری نمیباید تضعیف بشود
● قرار بر متارکه بود و متارکه معنایش این بود که آقایان این لوایحی را که به مجلس برده‌اند، نبرند. قسمت دیگر متارکه مربوط به این بود که آزادیهای عمومی را به مخاطره نیاندازند
● اصل قضیه این است که مسائل را از مردم پوشیده نداریم
● امام فرمودند: برخورد اینها خوب نیست و من خودم اقدام میکنم که این لایحه را پس بگیرند
● چطور است که بانک مرکزی در حوزه کار وزارت دارائی است ولی وزیر غیر دارائی اصرار در تغییر آن دارد؟!
● اگر یک طرف حق دارد برود چهارساعت در مجلس بطور مخفی حرف بزند، طرف دیگر هم حق دارد که بگوید واقعیت چه بوده است

● حذف لایحه «فرمان همایونی»

کارنامه رئیس جمهور

در جلسه علنی امروز مجلس:
کلیات لایحه

به حکم دادستانی انقلاب تهران
مدیرکل کنسولی

رئیس مجلس در پاسخ درخواست رئیس جمهور مبنی بر دریافت نوار مجلس غیرعلنی:

شماره ۱۲۲

نشریه مجاهدین ★ خلق ایران

فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما

سال دوم – پنج‌شنبه ۷ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ – تکشماره ۳۰ ریال

مجاهدین خلق ایران

دستور تخلیهٔ کانون وکلا را

مردود و محکوم می شمارند

درصفحه‌ی ۲۹

● درصفحات شورا

* دکتر علی اصغر حاج سید جوادی
* دکتر پوران شریعت‌رضوی
* آیت‌الله عالمی
* نامه ۱۷ تن از شخصیت‌های مبارز به آیت‌الله خمینی

عید مبعث گرامی باد

مبعث، میلاد تاریخی نور در سرزمین انسان

درصفحه‌ی ۳

★ مجاهدین خلق ایران با نثار پاک‌ترین درودهای انقلابی بر آستان پیامبر بزرگ اسلام محمد (ص) وضمن تبریک عید بزرگ مبعث به خلق قهرمان ایران و تمامی خلق‌های ستمدیده و بپاخاسته‌ی جهان، آرزومی کنند که در راستای مبارزات انقلابی و اسلامی خود، یکبار دیگر بتوانند رسالت و پیام پرشکوه انبیاء را در میدان پرشورترین مبارزات انقلابی خلق زنده سازند وپرچم توحیدی و یگانه‌ساز آنان را برفراز قله‌ی رفیع آزادی ونجات زحمتکشان برافرازند

ماجرای اسناد وزارت خارجه

برگی دیگر از افلاس نامهٔ ارتجاع

* رجاله‌های تازه به قدرت خزیده در وزارت خارجه، به محض اشغال غیرقانونی مقامات جدید خود، به فکر افتادند که چگونه می‌توان با یک تیر دو نشان زد و با صحنه‌سازی مفتضح اخیر به خیال خودشان هم بنی‌صدر و هم مجاهدین را یکجا هدف قرار دادند!

درصفحه‌ی ۱۱

سرمقاله:

رفراندم

● اکنون بگذارید یک هیات حل اختلاف ۳۶ میلیون نفری به داوری قطعی درباره‌ی اختلافات ومسائل جاری مملکت وتعیین سرنوشت سیاسی جامعه‌ی خود بنشیند.

پیام‌های نیروها و شخصیت‌های مترقی ملی و بین‌المللی به

درحاشیه مغازلهٔ

توطئه رفراندم بنی‌صدر با نهیب امام خمینی در تاریخ خرداد سال ۱۳۶۰ به جایی نرسید. امام فرمود:

قانون برای نفع ملت است، برای نفع جامعه است، برای نفع بعضی اشخاص و بعضی گروه‌ها نیست. قانون توجه به تمام جامعه کرده است. قانون برای تهذیب تمام جامعه است. البته دزدها از قانون بدشان می‌آید و دیکتاتورها هم از قانون بدشان می‌آید و کسانی که مخالفت‌ها می‌خواهند بکنند از قانون بدشان می‌آید، لکن قانونی که مال همه ملت است و برای تهذیب همه ملت است و برای آرامش خاطر همه ملت است و برای مصالح همه ملت است، باید محترم شمرده بشود. نباید چنانچه یک قانونی بر خلاف نظر من بود، من بیایم بیرون و هیاهو کنم که من این قانون را قبول ندارم، این قانون خوب قانونی نیست. قانون خوب است، شماها باید خودتان را تطبیق بدهید با قانون، نه قانون [خودش را] با شما تطبیق بدهد. اگر قانون بنا باشد که خودش را تطبیق بدهد با یک گروه، تطبیق بدهد با یک جمعیت، تطبیق بدهد با یک شخص، این قانون نیست. قانون در رأس واقع شده است و همه افراد هر کشوری باید خودشان را با آن تطبیق بدهند. اگر قانون بر خلاف خودشان هم حکمی کرد، باید خودشان را در مقابل قانون تسلیم کنند، آن وقت است که کشور، کشور قانون می‌شود. اگر یک جایی عمل به قانون شد و یک گروهی در خیابان‌ها بر ضد این عمل بخواهند عرض اندام کنند، این همان معنای دیکتاتوری است که مکرر گفته‌ام که قدم به قدم پیش می‌رود، این همان دیکتاتوری است که به هیتلر مبدل می‌شود انسان، این همان دیکتاتوری است که به استالین انسان را مبدل می کند. اگر قانون در یک کشوری عمل نشود، کسانی که می‌خواهند قانون را بشکنند اینها دیکتاتورانی هستند که به صورت اسلامی پیش آمده‌اند یا به صورت آزادی و امثال این حرف‌ها. اگر همه این آقایان که ادعای این را می کنند که ما طرفدار قوانین هستیم، اینها با هم بنشینند و قانون را باز کنند و تکلیف را از روی قانون همه‌شان معین کنند و بعد هم ملتزم باشند که اگر قانون بر خلاف رأی من هم بود من خاضعم، اگر بر وفاق هم بود من خاضعم، دیگر دعوایی پیش نمی‌آید؛ هیاهو پیش نمی‌آید.[۱]

۱. *صحیفه امام*، ج ۱۴، ص ۴۱۸-۴۱۳.

دیکتاتوری همان است که به مجلس سر فرود نمی‌آورند نه به قوانین مجلس و نه به شورای نگهبان و نه به تایید شورای نگهبان و نه به قوه قضاییه و نه به دادستانی و نه به شورای دادستانی و همین‌طور سایر ارگانها

امام: هرکس برخلاف قانون عمل کند دیکتاتور است

کیهان

۱۲ اسفند

با اشخاصی که در مقابل مجلس و دادستانی صف آرائی کنند، آن خواهیم کرد که با شاه کردیم

دیکتاتورها از قانون

۱۱ منطقه مرزی و چند پادگان عراق در کنترل نیروهای ایران قرار گرفت

طرح اوپک کنفرانس بغداد برای جبهه مصلحتی اسرائیل به عراق عملی شد

نامه رئیس جمهور به نخست وزیر

ES FILA

PHOTO : ESNA

امام در سخنرانی دیگری داستان قانون گریزی بنی‌صدر را که گفته بود من شورای نگهبان را قبول ندارم، به چالش کشید و فرمود:

من اول سال به آقایان عرض کردم که این سال خوب است سال اجرای قانون باشد. باید حدود معلوم بشود. آقای رئیس‌جمهور حدودش در قانون اساسی چه هست، یک قدم آن‌ور بگذارد من با او مخالفت می کنم. اگر همه مردم هم موافق باشند، من مخالفت می کنم. آقای نخست‌وزیر حدودش چه قدر است، از آن حدود نباید خارج بشـــود. یک قدم کنار برود با او هم مخالفت می کنم. مجلس حدودش چه قدر است، روی حدود خودش عمل کند. شورای نگهبان حدودش چه قدر است؛ قوه قضاییه حدودش چی است؛ قوه اجراییه. قانون معین شده است. نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم. غلط می کنی قانون را قبول نداری! قانون تو را قبول ندارد. نباید از مردم پذیرفت، از کسی پذیرفت، که ما شورای نگهبان را قبول نداریم. نمی‌توانی قبول نداشته باشی. مردم رأی دادند به اینها، مردم شانزده میلیون تقریباً یا یک قدری بیشتر رأی دادند به قانون اساسی. مردمی که به قانون اساسی رأی دادند منتظرند که قانون اساسی اجرا بشود؛ نه هر کس از هر جا صبح بلند می‌شود بگوید من شورای نگهبان را قبول ندارم، من قانون اساسی را قبول ندارم، من مجلس را قبول ندارم، من رئیس‌جمهور را قبول ندارم، من دولت را قبول ندارم. نه! همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید، و لو بر خلاف رأی شما باشد. باید بپذیرید، برای اینکه میزان اکثریت است؛ و تشخیص شورای نگهبان که این مخالف قانون نیست و مخالف اسلام هم نیست، میزان است که همه ما باید بپذیریم.[1]

تجلی روحیه استبدادی بنی‌صدر در انتخاب نخست‌وزیر و مکاتباتی که بین وی و شهید رجایی رد و بدل شـــد، به خوبی نشان می‌دهد که اگر نبود هوشـــیاری امام خمینی و سایر نیروهای انقلابی در مجلس و شورای انقلاب، معلوم نبود سرنوشت انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی به کجا ختم می‌شد. اکنون بیش از چهل ســـال از شهادت شهید رجایی و شهید محمدجواد باهنر گذشته است. شهید شـــدن این دو مسئول محصول کین‌ورزی مشترک بنی‌صدر و منافقین و تمامی جریان‌هایی است که از ابتدا میانه خوبی با مردم‌سالاری و حل مسائل از طریق قانون نداشتند. بازخوانی بخشـــی از پرونده مربوط به انتخاب اولین

۱. *همان*، ص ۳۷۷.

نخست‌وزیر توسط اولین رئیس‌جمهور به نسل حاضر که شاید هیچ درکی از زمینه‌های وقوع این رخدادها در تاریخ معاصر ایران ندارند کمک می‌کند تا حداقل نسبت به ارزش آرایی که در صندوق‌ها می‌ریزند دغدغه بیشتری داشته باشند.

اسناد این بخش برای اولین‌بار تحت عنوان «چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی با بنی‌صدر» توسط دفتر تحقیقات و انتشارات روابط عمومی نخست‌وزیری در شهریور ۱۳۶۰، منتشر شد. مسئولیت این دفتر در آن دوران با طنزنویس معاصر، مرحوم کیومرث صابری فومنی مشهور به گل‌آقا، نویسنده ستون تاریخی و جذاب «دو کلمه حرف حساب» در روزنامه *اطلاعات* و مدیر مسئول نشریه *گل‌آقا* بود.

مرحوم گل‌آقا در مقدمه چاپ سوم[1] این اثر می‌نویسد:

> چاپ اول و دوم این کتاب در شهریور و دی ۱۳۶۰ در پنجاه هزار نسخه منتشر شد. کمتر کتابی از این نوع را می‌توان یافت که در مدتی کمتر از ۵ ماه در چنین تعدادی منتشر شده و تا این حد مورد توجه مردم قرار گرفته باشد. علت واقعی و اصلی استقبال کم‌نظیر از این کتاب را باید قبل از هر چیز در علاقه و احترام عمیق و قلبی مردم به شخصیت والای مرد تقوی و فضیلت، معلم انقلاب و حامی مستضعفان، شهید رجایی جست. این کتاب که بخش کوچکی از توطئه عظیم ضدانقلاب را به سرکردگی رئیس‌جمهور مخلوع علیه دولت شهید رجایی افشا می‌کند در حقیقت تاریخ فصل و دورانی پر کشمکش برای استقرار جمهوری اسلامی و حاکمیت قانون اساسی در کشور از یکسو و تلاش برای ایجاد انحراف در انقلاب توسط عوامل سازشکار و وابسته از سویی دیگر است. در این کتاب نه دو فرد که در واقع ویژگی‌های دو جریان سیاسی و دو بینش اعتقادی همراه با اسناد و مدارک مطرح می‌شود.

فرآیند ابلاغ حکم نخست‌وزیری شهید رجایی

در تاریخ ۲۹مرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر با صدور حکمی عجیب و غریب که در تاریخ دیوانسالاری دنیا در نظام‌های مردم‌سالار سابقه ندارد، شهید محمدعلی رجایی را به نخست‌وزیری منصوب می‌کند.

۱. کیومرث صابری، *مکاتبات شهید رجایی با بنی‌صدر*، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۶۲، ص ۱۰-۹.

بسم الله الرحمن الرحیم

شماره ۱۱۰۷۳
تاریخ ۵۹/۵/۲۹

جناب محمد علی رجائی

با توجه به جریان گزینش شما و رای تمایل نمایندگان محترم به سمت نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران منصوب میشوید.

لازم به یادآوری است که در شرایط حساس کنونی شما بعنوان نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران باید قبل از هر چیز نص و مفاد قانون اساسی را نصب العین خود قرار دهید و با کوشش در طریق استقرار امنیت و وحدت و بازسازی اقتصادی و متعین ساختن معنویت اسلامی در روابط بین مردم و حکومت، دفاع از استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور و تامین حقوق و آزادیهای افراد ملت را سرلوحه برنامه دولت خویش قرار دهید و این کار میسر نیست جز با دستیابی به وحدت و تفاهم بین نیروهای متعهد نسبت به انقلاب اسلامی ایران.

با امید و آرزوی موفقیت برای شما از ایزد متعال

رئیس جمهوری
ابوالحسن بنی صدر

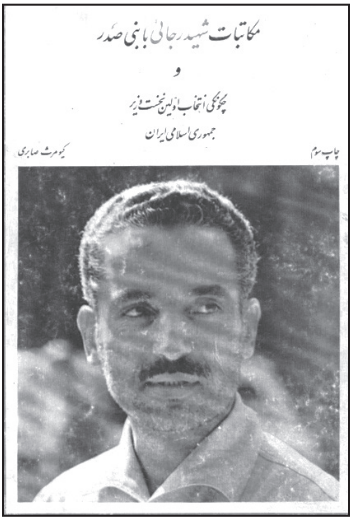

عبارت مبهم و زننده و تحقیر آمیز (جریان گزینش شما و رأی تمایل نمایندگان) در ابتدای حکم، آغاز مهمترین مناقشه جریان منافقین و جوشنفکری به سردمداری رئیس‌جمهور مغرور و متکبری به نام بنی‌صدر، که تکبر و جهل او در واژه واژه این حکم پیدا است، نشان می‌داد که اساس مقابله با انقلاب اسلامی خیلی زود وارد مهمترین ارکان نظام نوپای جمهوری اسلامی یعنی قوه مجریه شده است. بنی‌صدر چهار روز پس از صدور این حکم در دوم شهریور ۱۳۵۹ فراز دیگری از تکبر و خودخواهی و کین‌ورزی خود را به نمایش گذاشت و در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو- تلویزیونی اعلام کرد: «من اگر دیدم که این دولت خط مرا ندارد و مردم هم از من خواستند، خوب من باید به مردم بگویم که این دولت، دولت من نیست. بنابراین من ابزار کار ندارم که شما از من چیزی بخواهید.»[1] این بداخلاقی رئیس‌جمهور در حالی به فضای عمومی کشیده شد که اصل ۱۲۴ قانون اساسی اول، تأکید داشت رئیس‌جمهور فردی را برای نخست‌وزیری نامزد می کند و پس از کسب رأی تمایل از مجلس شورای اسلامی، حکم نخست‌وزیری برای او صادر می‌شود. بنی‌صدر می‌دانست که کسب نظر مجلس برای فرد منتخب، یک اصل قانونی است. بنابراین استفاده از عبارت جریان گزینش و رأی تمایل مجلس در حکم نخست‌وزیر بیش از هر چیز گویای دامن زدن به مناقشه‌ای غیرقانونی و هوچی‌گرانه برای تحمیل عقیده رئیس‌جمهور به قوه مقننه است.

۱. کیومرث صابری، *چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران؛ مکاتبات رجایی با بنی‌صدر*، تهران، دفتر تحقیقات و انتشارات روابط عمومی نخست‌وزیری، ۱۳۶۰، ص ۶.

قبل از پرداختن به نامه‌هایی که بین بنی‌صدر و شـــهید رجایی در دوران نخست‌وزیری مبادله گردید، به اختصار به فرآیند انتخاب شهید رجایی به نخست‌وزیری اشاره می‌شود.

چهارشنبه اول مرداد:

اولین شخصیتی که از جانب بنی‌صدر بعنوان نامزد نخست‌ـ وزیری در سطح جامعه مطرح شد «حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی» بود.

روزنامهٔ انقلاب اسلامی این موضوع را بصورت تیتر و در بالای صفحه اول شمارهٔ ۳۱۱ روز چهارشنبه اول مردادماه به‌چاپ رساند. در همین شماره روزنامه انقلاب اسلامی، پیشنهاد نخست وزیری «جلال‌الدین فارسی» از سوی حزب جمهوری اسلامی نیز به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، چاپ شد و با همه این احوال، همین روزنامه در همین شماره و در جـوار دوخبر فوق، با تیتر درشت نـوشت: «رئیس‌جمهور از اظهارنظر در مورد معرفـی نخست‌وزیر خودداری کرد.»

واقعیت امر این بودکه بنی‌صدر بجای‌اینکه برطبق اصل۱۲۴ قانون اساسی درپی کسب رأی تمایل مجلس باشد و نامزد نخست وزیری را به‌این منظور به‌مجلس معرفی کند، مستقیماً به‌امام نامه نوشت. تصور بنی‌صدر این بود که اگر امام با پیشنهاد وی در مورد نامزد نخست‌وزیری موافقت کند، مجلس در مقابـل عمل انجام شده قرار خواهد گرفت وچاره‌ای جزپذیرفتن نظراو نخواهد داشت. اگر نقشه بنی‌صدر عملـی می‌شد، او میتوانست نامزد موردنظر خود را به‌مجلس تحمیل کند. اما هوشیاری و قاطعیت امام این نقشه را بی‌اثر ساخت و حیثیت و اعتبار مجلس‌که پیوسته مورد تائید و حمایت امام بوده و هست، محفوظ ماند.

متن نامه بنی‌صدر به‌امام، چنین است:

«حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی
رهبر انقلاب اسلامی ایران»

بعرض میرساند در اوضاع و احوال فعلی و باتوجه به‌اینکه جامعهٔ ما جامعهٔ جوانی است و هیجان مثبت کار

برای قراردادن کشور در خط تولید و فعالیت، جنبهٔ معنوی و هیجان‌آفرین را جنبه اصلی می‌گرداند، حجت‌الاسلام حاج احمدآقا یکی از مناسب‌ترین اشخاص برای تصدی نخست‌وزیری است در صورتی‌که موافقت‌فرمائید عین صواب است.

ابوالحسن بنی‌صدر

امام به‌این پیشنهاد پر از لفاظی و عبارت‌پردازی، بنحو صریح و روشن جواب منفی داد. متن پاسخ امام چنین است:

بسمه تعالی

بناندارم اشخاص منسوب به‌من، متصدی این امور شوند. احمد خدمتگزار ملت است و در این مرحله، با آزادی بهتر میتواند خدمت کند.

والسلام‌علیکم

روح‌الله الموسوی الخمینی

بنی‌صدر از این عمل، چند منظور داشت:

۱ـ اگر امام پیشنهاد وی را می‌پذیرفت، همانطور که در بالا گفته شد، به‌تصور او مجلس در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گرفت و بعنوان یکی از سه رکن جمهوری اسلامی، از ایفای یکی از مهمترین وظایف خود که دادن رأی تمایل به‌نخست‌وزیر است، باز می‌ماند. در آنصورت، مجلس که بقول امام «عصاره ملت» است، در اولین قدم خود برای تأئید نخست‌وزیر، از محتوی خالی میشد و این سابقه، در دوره‌های آینده، مسأله تمایل مجلس به نخست‌وزیر را بی‌اعتبار می‌کرد.

بهترین شیوه برای تضعیف و بی‌اعتبار کردن مجلس، همین شیوه بود. اما طبق معمول امام از این کار سیاسی «بازی نخورد» و نقشه بی‌اعتبار کردن قوه مقننه، ناموفق ماند.

۲ـ اگر امام پیشنهاد وی را نمی‌پذیرفت، بنی‌صدر به‌هدف دیگری میرسید و آن هدف، این بود که خود را بصورت فردی که

تسلیم نظر امام است، در افکار عمومی مطرح می‌کرد، در اینصورت، مسأله نقض قانون اساسی و بی‌اعتنایی وی به‌قوه مقننه در زمینه عدم کسب رأی تمایل مجلس به‌نامزد نخست‌وزیری، تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت و به‌احترام شخصیت امام، کسی او را مورد سئوال قرار نمیداد که چرا بجای کسب رأی تمایل مجلس، درصدد کسب رأی تمایل رهبر برآمده است. و دیدیم که در این زمینه، تا مدتی، موفق هم بود.

۳ـ در هردو صورت، چه امام قبول می‌کردند و چه رد می‌کردند، نامزد کردن حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی برای نخست‌وزیری، از نظر بنی‌صدر، یك موفقیت سیاسی محسوب میشد. چرا که او گمان می‌برد با این عمل، اعتماد و اطمینان وی را جلب خواهد کرد و از نام و اعتبار حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی، برای تبلیغ اهداف سیاسی و خط‌مشی و اقدامات خود، بهره خواهد گرفت. اگر چه فرزند امام در نهایت، خط امام را بهتر از بنی‌صدر تشخیص میداد و دیدیم که بنی‌صدر نتوانست در درازمدت به‌هدف خود در این مورد برسد، ولی عملا در مواردی، از نام و عنوان او برای تبلیغ نظرات خود و مطرح کردن شخصیت خود، سوءاستفاده کرد.

پس از ناکام شدن نقشه بنی‌صدر در معرفی مرحوم سید احمد خمینی، داستان معرفی جلال‌الدین فارسی، غرضی، میرسلیم و رجایی در جلسه مورخ ۳۰تیر ۱۳۵۹ حزب جمهوری اسلامی مطرح شد و به رغم این که حزب، جلال‌الدین فارسی را به بنی‌صدر پیشنهاد کرد روزنامه *انقلاب اسلامی* بنی‌صدر، مصطفی میرسلیم را به عنوان نخست‌وزیر تیتر اول خود کرد.

انقلاب اسلامی

پنجشنبه ۲ مردادماه ۱۳۵۹ـ شماره ۳۱۲

به‌احتمال زیاد

مصطفی میرسلیم بعنوان نخست‌وزیر به‌مجلس معرفی میشود

میرسلیم با امام و رئیس جمهوری ملاقات کرد

بدنبال شایعاتی که پس از رسمیت یافتن مجلس شورای‌اسلامی برسر زبانها افتاده است چنین بنظر میرسد که از میان اشخاصی که نامشان برای احراز پست نخست‌وزیری برده میشود مصطفی میرسلیم سرپرست شهربانی و معاون سیاسی وزارت‌کشور شانس بیشتری برای انتخاب مقام نخست‌وزیری داشته باشد.

این شایعات زمانی قوت گرفت میرسلیم پس از یک ملاقات دو ساعته با رئیس جمهوری به حضور امام خمینی رسید و مدت زیادی در محضر ایشان بود یکی از نزدیکان

مصطفی میرسلیم به خبرنگار ما گفت، موضوع اصلی گفتگوی میرسلیم با امام خمینی در باره خصوصیات وزیران و دولت آینده بوده است.

ملاقات میرسلیم با رئیس جمهوری

تهران ـ خبرگزاری پارس: مصطفی میرسلیم معاون سیاسی وزارت کشور و سرپرست شهربانی جمهوری اسلامی ایران بعد از ظهر دیروز با آقای ابوالحسن ـ بنی‌صدر دیدار و گفتگو کرد. با توجه به مساله گزینش نخست‌وزیر که قرار است بزودی انجام‌گیرد دیدار دوساعتی دیروز آقای میرسلیم با رئیس جمهوری با اهمیت بسیاری تلقی شده است.

آقای میرسلیم در دولت پرمسئولیت معاونت سیاسی‌وزارت کشور و سرپرستی شهربانی کل کشور از آغاز کار همکاری بسیار گسترده‌ای با رئیس‌جمهوری داشته است و بگفته آگاهان از حمایت حزب جمهوری اسلامی نیز برخوردار است. با توجه بابنکه در روزهای اخیر مسالهٔ حادی در زمینه‌های انتظامی کشور وجود نداشته که گزارش آن به رئیس جمهوری در این زمان ۲ ساعت بطول انجامد تصور میرود دکتر بنی‌صدر و آقای میرسلیم در زمینه تشکیل دولت بوسیله آقای میرسلیم مشغول گفتگو بوده‌اند.

آقای میرسلیم در پایان این دیدار به خبرنگار خبرگزاری‌پارس که از ایشان در مورد احتمال نخست‌وزیر بودنشان می‌پرسید گفت: همه چیز ممکن است.

میرسلیم سرپرست شهربانی با امام ملاقات کرد

دیروز آقای مهندس مصطفی میرسلیم سرپرست شهربانی جمهوری اسلامی ایران و معاون وزارت کشور بحضور امام رسید دراین ملاقات که حجت‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی نیز حضور داشت پیرامون وضع شهربانی مطالبی باستحضار امام رسید در پایان این دیدار آقای میرسلیم درپاسخ این سئوال که چه مطالبی درحضور امام مورد بحث و تبادل‌نظر قرار گرفت گفت در این ملاقات بطورکلی درمورد وضع سیاسی داخلی مملکت و لزوم مراعات حدود مشخص‌شده در قانون اساسی توسط قوای مجریه و قوه قضائیه و مقننه بعد از تعیین دولت انقلابی بحث شد

آقای میرسلیم درمورد انفجارات اخیر تهران بویژه انفجار دیروز پاساژ کمپانی گفت: یک خطوطی بدست آمده که البته مشغول بررسی آن هستم و امیدواریم با کمک مردم موفق شویم عوامل این انفجارات را دستگیر کنیم و برای این‌منظور ضرورت دارد که عموم همشهریان هرگونه رفتار مشکوک ازطرف افراد یا گروهها را که مشاهده میکنند بدون فوت‌وقت بمقامات انتظامی اطلاع دهند که جز با همکاری نزدیک بین قوای انتظامی و مردم نمیتوان اقدامات وحشیانه و نامردمی این عناصر تبهکار را خنثی کرد.

انقلاب اسلامی
یکشنبه ۵ مرداد ماه ۱۳۵۹ - شماره ۳۱۴

رئیس جمهور: پس از دو بار صحبت کردن با آقای میرسلیم امیدوار شدم بلکه ایشان بتواند معرف یک تفاهمی بشود

رئیس جمهور: اگر نظریات من پذیرفته نشود تعهدی نمی پذیرم

ملاحظه جو موجود عامل مؤثرتری در این انتخاب بوده است

رئیس جمهوری نسبت به دولتی که نتواند با آن کار کند از خود سلب مسئولیت کرد

مکتبی برای هر گروه یک معنی پیدا کرده است

در صفحه ۲

پس از این کش و قوس‌ها بنی‌صدر طی نامه‌ای میرسلیم را برای پست نخست‌وزیری به مجلس معرفی می‌کند.

انقلاب اسلامی یکشنبه ۵ مردادماه ۱۳۵۹ ـ شماره ۳۱۴

● رئیس‌جمهور: میرسلیم جزء کسانی بود که من نسبت به او حسن نظر داشتم

در رابطه با معرفی مصطفی میرسلیم از سوی دکتر بنی‌صدر رئیس جمهوری و مسائلی که در اطراف این انتخاب در جامعه مطرح شده است و همچنین اظهارنظرهائی که در جلسه پنجشنبه گذشته مجلس شورای اسلامی در مخالفت با شخص رئیس جمهوری مطرح شد مصاحبه کوتاهی با دکتر بنی‌صدر داشتیم که متن آن در زیر از نظر خوانندگان میگذرد.

رئیس جمهوری در پاسخ خبرنگارما که پرسیده بود بعضی‌ها با انتخاب آقای میرسلیم شما را به سازشکاری متهم میکنند ممکن است در این مورد توضیح دهید اظهار داشت:

سازشکاری معنی ندارد. سازشکاری آنست که ما دو دسته باشیم و نشسته باشیم توافقی کرده باشیم در حالیکه ما یک جوی را درنظر گرفتیم و متناسب با آن جو یک انتخابی کردیم. البته درحدودی که امکان داشته است و تعهداتی که میپذیریم در حدودی است که نظریات ما تامین بشود، اگر نشد تعهدی نمی‌پذیریم. آنوقت خودجامعه هست و مردم هستند، می‌بینند و قضاوت میکنند و عمل‌میکنند.

خبرنگارما پرسید آیا فکر میکنید که مجلس شورای اسلامی به آقای میرسلیم رای‌اعتماد بدهد؟

دکتربنی‌صدر پاسخ داد، خدا میداند.

خبرنگار ما سئوال کرد برخی میگویند در انتخاب آقای میرسلیم مسائلی به شما تحمیل شده است آیا این صحت دارد؟ -

رئیس جمهور در پاسخ گفت: البته اگر بگوئیم یک جو آرامی بوده است و دراین جو آرام چنین تصمیمی گرفته شده، خیر این صحیح نیست، اما در هر حال میرسلیم جزء کسانی بود که من نسبت به او حسن نظر داشتم.

خبرنگار پرسید، نظرتان در مورد تصویب اعتبارنامه حسن آیت در مجلس شورای اسلامی چیست؟

رئیس جمهوری پاسخ داد، چون تصویب شده است و بعد از وقوع جریان است بهتر است که من در این مورد اظهار نظر نکنم من خیال میکنم جامعه قضاوت روشنی نسبت به آنچه که بود و شد پیدا کرد. آنچه که من می‌توانم بگویم آنستکه آنچه که در آن نوار آمده است یک بیک انجام گرفت از جمله کوشش برای مقابل کردن مجلس با رئیس‌جمهوری و حتی بیشتر از این امام با رئیس‌جمهوری. امیدوارم لااقل آنهائی که آگاه شده‌اند نگذارند این دو مرحله طرح شوم اجرا بشود که بعدش خدای نکرده سقوط است.

سئوال شد، آقای موسوی خوئینی‌ها درجلسه روز پنجشنبه مجلس شورای اسلامی بهنگام رای گیری برای تعیین وضعیت اعتبارنامه حسن آیت رسما" مخالفت خودشان را با شما اعلام کردند، ممکن است بگوئید معنی این عمل چیست و بطور کلی نظرشما نسبت به این عمل چیست؟

رئیس‌جمهوری در پاسخ به خبرنگار ما اظهار داشت: هر کسی آزاد است با دیگری موافق یا مخالف باشد. اما حق این بود که آقای خوئینی‌ها در وقتی که داوطلب نمایندگی مجلس شورای اسلامی میشدند این حرف و نظر خود را با مردم در میان میگذاشتند تا مردم از روی آگاهی رای میدادند.

نظر یدالله سحابی گلزاده غفوری حجتی کرمانی کاظم سامی وهادی غفاری درباره نخست وزیری میرسلیم

صفحه ۱۱

انقلاب اسلامی
یکشنبه ۵ مردادماه ۱۳۵۹ - شماره ۳۱۴

مصطفی میرسلیم بعنوان نخست‌وزیر به مجلس پیشنهاد شد

خبرگزاری پارس - مصطفی میرسلیم از سوی دکتر ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهوری بعنوان نخست‌وزیر به مجلس شورای اسلامی پیشنهاد شد گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس حاکیست ساعت یازده امروز (دیروز) مصطفی میرسلیم با دکتر بنی‌صدر رئیس‌جمهوری دیدار و گفتگو کرد.

میرسلیم درپایان این ملاقات که حدود ۲ ساعت بطول انجامید در گفتگوئی اختصاصی با خبرنگار خبرگزاری پارس در پاسخ این سئوال که در این ملاقات چه مطالبی مورد بحث قرار گرفت؟ گفت: درمورد نامه‌ای که آقای بنی‌صدر نوشتند و به مجلس داده خواهد شد مذاکره شد.

وی افزود که همین امروز (دیروز) این نامه به مجلس داده خواهد شد وی درمورد این سئوال که آیا کابینه خود را در نظر گرفته‌اید گفت: امروز (دیروز) به من پیشنهاد شده اما وقت میخواهد افرادی را که شایستگی و لیاقت این کار را دارند انتخاب شوند.

وی در پاسخ این سئوال که شما کی در مجلس حاضر خواهید شد گفت: پس از اینکه از طرف مجلس رای تمایل داده شده من در مجلس حاضر خواهم شد.

تاکنون هیچیک از وزرای کابینه مشخص نشده‌اند

آقای میرسلیم صبح امروز طی تماس کوتاهی با خبرنگار ما اعلام کرد که تاکنون هیچیک از وزرای کابینه مشخص نشده‌اند و هرگونه پیش‌بینی و اعلام احتمالی اسامی نظر شخصی خبرنگارانیست که گزارش تهیه میکنند و من تاکنون اسمی از کسی نبرده‌ام.

زندگینامه میرسلیم

مهندس مصطفی میرسلیم اولین نخست‌وزیر بعد از دولت‌موقت انقلاب در رژیم جمهوری اسلامی در سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد دوره متوسطه را در سال ۱۳۴۴ در دبیرستان البرز باتمام رسانید و بلافاصله برای ادامه تحصیل بفرانسه سفر کرد پس از گذراندن دوره‌مهندسی‌مکانیک‌ماشین‌آلات و تخصصی نفت و موتور در سال ۵۱ در شهر مولوز دریک کارخانه مشغول بکار شد و در آنشهر مرکز اسلامی مسلمانان ایالت آلزاس را بنیاد نهاد که مرکزتبلیغات سیاسی‌فرهنگی اسلامی در غرب فرانسه بود که باتفاق برادران‌الجزایری در جهت دادن به افکار مهاجرین عرب در آلزاس سهم زیادی داشت در سال ۵۴ بایران بازگشت و بلافاصله در دانشکده پلی‌تکنیک تهران بطور تمام وقت مشغول تدریس شد و در آنزمان با دانشجویان و دانشگاهیان مسلمان و مردم متعهد کشور ارتباط نزدیک برقرار کرد. سال بعد تحت عنوان کارشناس در متروی تهران‌مشغول بکار شد وسپس مسئول آموزش و مدیز بهره‌برداری درآنجا گردید که تحت این پوشش مبادرت به سفرهای مختلفی بخارج از کشورمینمود که در این‌سفرها ارتباط خود را با مبارزین خارج از کشور از جمله آقای بنی‌صدر محکمتر مینمود.

از بدو ورود به ایران مبادرت به تشکیل یکی از گروههای‌توحیدی که‌برنامه‌های سیاسی فرهنگی داشته مینماید که برنامه کار و مبارزه‌اشان در آنجا تعیین و باجراء گذارده میشده.

پس از حمله پلیس در ابتدای راهپیمائی پرشکوه ۱۶ شهریور ایشان با اصابت گلوله‌مجروح میشود که‌بمدت یکماه از مبارزات محروم میماند.

بلافاصله بعد از انقلاب جزو اولین گروه‌ها باتفاق برادر ابوشریف مبادرت به شکل‌دادن به اولین گروه مسلح‌سپاه وآموزش و تربیت آنها مینماید. در اسفندماه ۵۷ بعنوان‌عضو شورای‌مرکزی حزب جمهوری‌اسلامی تعیین میشود که تا اکنون نیز در این مقام باقیست در انجام رفراندوم جمهوری اسلامی وی تشکیل‌دهنده ارگان نظارت با همکاری دفتر تبلیغات امام و مسئول تبلیغات حزب بود و در انتخابات خبرگان از طرف وزارت کشور مأمور تشکیل ستاد بازرسی انتخابات‌شد.

پس از استعفای دولت موقت بازرگان و تصدی امور وزارت کشور بوسیله حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی ایشان بسمت معاونت امور سیاسی و اجتماعی در آن وزارتخانه منصوب شد و مسئولیت اجرائی رفراندوم قانون‌اساسی و انتخابات رئیس جمهور و دو دور انتخابات مجلس شورای اسلامی را برعهده داشت در زمان وزارت آیت‌الله مهدوی کنی نیز وی با حفظ سمت در اسفند ۵۸ بریاست شهربانی کل منصوب می‌شود که بلافاصله نسبت به پاکسازی و بازسازی درآنجا اقدام می‌نماید.

تا اینکه روز گذشته‌ایشان از طرف ریاست جمهوری بعنوان اولین نخست‌وزیر بعد از دولت موقت بمجلس شورای اسلامی معرفی میگردد.

میرسلیم متاهل و دارای یک دختر و یک پسر است.

بنی‌صدر وقتی متوجه شـــد نمی‌تواند طبق اصل ۱۲۴ قانون اساسی که چندان هم باب طبعش نبود، نظر مساعد نمایندگان مجلس را برای میرسلیم کسب نماید، طی نامه‌ای به مجلس موضوع نخست‌وزیری میرسلیم را مسکوت اعلام کرد.

متن نامهٔ بنی‌صدر به‌مجلس شورای اسلامی چنین است:[۷]

بسم‌الله الرحمن الرحیم

نمایندگان محترم

به‌مقتضای جو موجود و برای‌آنکه استعدادهای کار‌آمد و مسلمان و مؤمن به‌انقلاب اسلامی در راه بیرون کشیدن کشور از بحرانهای ناشی از سلطه قدرتهای بیگانه در دوران رژیم پیشین متحد و بسیج شوند، آقای مصطفی میرسلیم را بعنوان نخست‌وزیر پیشنهاد می‌نماید. امیدوارم بتواند تمایل نمایندگان محترم را جلب و بیانگر هماهنگیهای ضرور بگردد.

رئیس‌جمهور ــ ابوالحسن بنی‌صدر

این نامه در جلسه علنی روز یکشنبه پنجم مردادماه مجلس شورای اسلامی قرائت گردید و قرار براین شد که بعد از ظهر همانروز در یك جلسه خصوصی، پیرامون انتخاب نخست‌وزیر بحث و مذاکره شود.

دوشنبه ششم مرداد:

با همه تلاش آقای بنی‌صدر و جوسازی‌های روزنامه انقلاب اسلامی، نخست‌وزیری مصطفی میرسلیم، مورد تمایل نمایندگان مجلس واقع نشد. آنچه این عدم تمایل را موجب شد، شخصیت میرسلیم نبود. واقعیت امر این بود که مجلس در نخست‌وزیر آینده، خصوصیات و شرایط و مشخصاتی را می‌جست که در دیگران، محققتر و بارزتر بود. مجلس رسالتی برای خود قائل بود و سیاسی کاری و جوسازی بنی‌صدر نتوانست آن رسالت را تحت‌الشعاع قرار دهد.

مسکوت بگذارد. عین نامه بنی‌صدر به مجلس شورای اسلامی، چنین است:

بسمه تعالی

رئیس محترم مجلس شورای اسلامی

بعد از حضور در آن مجلس محترم و پیشنهادی که در جلسه‌خصوصی به‌تصویب‌رسید، ناگزیر فعلا اخذرأی تمایل نسبت به‌نامزد نخست‌وزیری بی‌وجه بنظر میرسد. بنابراین تا اطلاع ثانوی موضوع را مسکوت بگذارید.

رئیس‌جمهور ـ سیدابوالحسن بنی‌صدر

انقلاب اسلامی چهارشنبه ۱۵ مردادماه ۱۳۵۹ - شماره ۳۲۱

امروز هیئت بررسی صلاحیت نخست‌وزیر نظر خود را اعلام می‌کند

پس‌از آنکه مصطفی میرسلیم از سوی رئیس‌جمهور بعنوان نخست‌وزیر به مجلس شورای اسلامی معرفی شد و مشخص شد که مجلس بنا ندارد وی را به عنوان نخست‌وزیر بپذیرد، تصمیم گرفته‌شد که هیئتی از نمایندگان مجلس و ریاست جمهوری به بررسی صلاحیت و خصوصیات افراد واجدشرائط، احراز پست نخست‌وزیری بپردازد و نظر خودش را در اختیار رئیس‌جمهور قراردهد تا وی از آن میان یکنفر را به مجلس معرفی نماید. حالا پس ازگذشت بیش از یکهفته از آن زمان بنظرمیرسدکه بررسی هیئت مزبور خاتمه‌یافته باشد.

صبح امروز خبرنگار ما در تماسی با دفترریاست جمهوری اطلاع یافت که هیئت بررسی صلاحیت نخست‌وزیر امروز نظر خودش رااعلام میکند و احتمالا تا پس‌فردا نخست‌وزیر از سوی رئیس‌جمهوری به مجلس معرفی خواهد شد.

روزها بر رئیس جمهور چگونه میگذرد

در منزل معین‌فر من پرسیدم، چرا از میرسلیم که عضو حزب هم بود دفاع نکرد ید گفتند: آقایان بهشتی یا هاشمی نخست‌وزیر شوند، گفتم هیچ عیبی نـدارد بشرط اینکه مسئولیتی متوجه من نباشد

با تفاصیل مذکور و به رغم اینکه بنی‌صدر و جریان رسانه‌ای روزنامه *انقلاب اسلامی* برای جوسازی علیه مجلس و دور زدن اصل ۱۲۴ قانون اساسی، مقاومت‌های زیادی کردند اما بنی‌صدر مجبور شد در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۲۹ حکم نخست‌وزیری شهید رجایی را با آن عبارات سخیفی که در این حکم آمده بود، ابلاغ نماید.

مکاتبات شهید رجایی و بنی‌صدر در دوران نخست‌وزیری

بیشترین مجادلات بنی‌صدر با شهید رجایی در تشکیل کابینه و تأیید وزیران بود. طبق اصل ۱۳۳ قانون اساسی، وزرا به پیشنهاد نخست‌وزیر و تصویب رئیس‌جمهور معین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند. رجایی پس از چند روز مطالعه و بررسی و تبادل نظر با افراد و نهادهای انقلابی، فهرستی از وزرا تهیه و پس از مذاکره حضوری با بنی‌صدر طی نامه‌ای وزرای پیشنهادی را رسماً به رئیس‌جمهور معرفی می کند. مکاتباتی که در ادامه خواهد آمد و در نوع خود در تاریخ دیوانسالاری ایران و جهان عجیب و غریب است، مربوط به انتخاب وزراست. شاید خوانندگانی که امروز این نامه‌ها را مطالعه می کنند آن را چندان عجیب و غریب نبینند اما با ملاحظه شرایط بسیار حساسی که برای نظام نوپای جمهوری اسلامی در آن دوران وجود داشت این نامه‌ها معنای غیرعادی به خود می گیرد و نشان می‌دهد که ملت ایران در فرآیند اولین تجربه مردم‌سالاری از چه گذرگاه‌های خطرناکی به سلامت عبور کرد و اگر نبود رهبری‌های فرهمندانه امام خمینی در آن شرایط حساس، معلوم نبود چه سرنوشت شومی را جریان جوشنفکری و قدرت‌های حامی آنها برای ایران رقم زده بودند.

آقای محمدعلی رجائی، برادر عزیزم

از وقتی که فهرست وزراء در اختیارم قرار گرفت تا این لحظه از این فکر بیرون نرفته‌ام که با اوضاعی که داریم و خطراتی که ما را احاطه کرده‌اند، سرنوشت انقلاب و ایران چه میشود؟ از شما پنهان نمیکنم که وقتی اول‌بار فهرست را خواندم، این فکر بذهنم رسید که خوب شد، این ترکیب بزودی بهمه معلوم خواهد کرد حق بجانب رئیس جمهوری بوده است که گروهی کوشیدند با ایجاد جو، حقوق قانونی او و درنتیجه مردم‌کشور را از او بگیرند. اما بلافاصله و تا امروز خود را سرزنش میکنم چرا این فکر باید بذهن من خطور کند. چرا نباید از فاجعه قبل از وقوع جلوگیری کنم. اینست که دیروز نظر خود را با صراحت به‌شما گفتم. از سئوالهائی که شما مطرح کردید، دوباره باین فکر افتادم بلکه اگر از پس امروز فردائی باشد، ازنو مقصر بشوم که چرا در موقع خود ایستادگی و استقامت لازم را بخرج نداده‌ام. اینست که مینویسم:

۱ـ شما را دارای این عیب میدانستم که اهل شور نیستید و همان میکنید که خود میخواهید. وچه دلیلی بهتر از این که قرآن بصراحت ما را به‌شور میخواند و رئیس‌جمهوری نه‌تنها مقام تصویب‌کننده است بلکه بهمین دلیل مقام ذیصلاحیتی است که شما باید [با] او در انتخاب وزیران شور میکردید. فرض کنید حق تصویب هم نمیداشتم، چه ضرری ممکن بود شما از شور کردن ببرید؟ از خود بپرسید چطور میتوانید اعتماد و حسن ظن رئیس جمهوری را برانگیزید وقتی او آخرین کسی است که از اسم

وزیران شما آگاه میشود[۱]؟ آیا شما اطمینان نمیدادید که ظن من

۱ـ خوانندهٔ این مطور، لازم است به‌یاد داشته باشد که بنی‌صدر این جملات را در تاریخ سوم شهریورماه می‌نویسد. در حالیکه حکم نخست‌وزیری رجایی را خود وی در تاریخ ۲۹ مرداد امضاء کرده است!

ببینیم این ادعای بنی‌صدر که «او آخرین کسی است که از اسم وزیران آگاه می‌شود» تا چه حد مقرون به‌حقیقت است.

در حالیکه مهلت ده روزهٔ رجایی برای تسلیم برنامه دولت و معرفی اعضاء کابینه به‌مجلس شورای اسلامی در تاریخ سی‌ام مرداماه پایان می‌یافت (طبق ماده ۱۷۹ آئین‌نامه داخلی مجلس) بنی‌صدر در ساعات آخر روز بیست و نهم مردادماه حکم نخست‌وزیری رجایی را امضاء کرد و صبح روز بعد (پنجشنبه سی‌ام مردادماه) به‌خراسان و کرمان رفت و تا سه روز بعد، در تهران نبود.

طبق خبری که از سوی خبرگزاری پارس در اختیار مطبوعات و رادیوتلویزیون گذاشته شد، بنی‌صدر در ساعت ۹ شب یکشنبه دوم شهریورماه ۵۹ از این سفر به تهران بازگشت و همان صبح یکشنبه دوم شهریورماه، رجایی به‌دیدار وی رفت و در زمینهٔ ترکیب کابینه، با وی مذاکره کرد و روزنامه «انقلاب اسلامی» در صفحه اول شماره ۳۳۵ روز یکشنبه دوم شهریورماه، تحت‌عنوان «**ملاقات نخست‌وزیر با رئیس‌جمهور بمنظور تایید کابینهٔ جدید**»، چنین نوشت:

> در پی ملاقات دیروز نخست‌وزیر با امام خمینی، صبح امروز [یکشنبه دوم شهریورماه] محمدعلی رجایی نخست‌وزیر با دکتر سیدابولحسن بنی‌صدر ریاست جمهوری ملاقات کرد. خبرنگار سیاسی انقلاب اسلامی کسب اطلاع کرد که ملاقات امروز آقای نخست‌وزیر بارئیس‌جمهوری برای انجام آخرین مذاکرات پیرامون اعضای کابینه و تصویب آن از طرف رئیس‌جمهور بوده است...

نخست‌وزیری که حکم انتصاب خودرا روزی دریافت کرده است‌که رئیس‌جمهور در سفر بوده و پس از آن در اولین روز بازگشت وی، به‌ملاقات او رفته، چه اقدام دیگری میتوانست بعمل آورد؟

بنی‌صدر که تا روز بیست‌ونهم مرداد از صدور حکم نخست‌وزیری وی خودداری کرده بود، انتظار داشت که رجایی تحت چه عنوان و سمتی، وزیر تعیین کند و اسامی وزراء را در اختیار رئیس جمهور بگذارد؟ آیا بنی‌صدر به‌رجایی حکم نخست‌وزیری داده بود که او مطمئن شود نخست‌وزیر هست تا وزرای کابینه را انتخاب کند و آنها را به‌بنی‌صدر معرفی نماید؟.

البته رجایی پس از روز بیستم مردادماه که مجلس به‌نخست‌وزیری وی رأی تمایل داد، سرگرم بررسی و مطالعه و تحقیق در زمینه تعیین وزراء و تشکیل‌کابینه بود. اما اطمینان به‌اینکه بنی‌صدر حکم نخست‌وزیری وی را صادر کند وجود نداشت. بخصوص با شیوه‌ای که بنی‌صدر در پیش گرفته بود و با توجه به‌روحیه جنجال‌آفرین و حالت روانی خاص وی و عدم اعتماد و اطمینانی که در مورد تصمیمات وی وجود داشت و تزلزلی که در تصمیم‌گیری‌های او مشاهده شده بود (و بعداً نیز دیده شد)، تا لحظه صدور حکم نخست‌وزیری، معلوم‌نبود که بنی‌صدر به قانون اساسی و رأی تمایل مجلس، عمل کند. اما پس از صدور حکم نخست‌وزیری ←

نادرست است و شما اهل شور هستید؟ شما حتی وقتی بعد از سانحه[۲] بدیدار من‌آمدید جز چندکلمه راجع‌به‌نامزد وزارت دفاع، حرفی از دولت خود نزدید. سالی‌که نکوست از بهارش پیداست. قدرمسلم دولتی‌که‌تصویب‌بکنار وزرایش‌بدون‌شور رئیس‌جمهوری انتخاب شده‌اند، بطورقطع بدون شور او هم «امورکشور» ر اداره خواهند کرد. و از شما میپرسم این بسود انقلاب و کشور است؟ آیا یك مسلمان معتقد اینطور عمل میکند؟ مقصود امام از مکتبی اینست؟

← رجایی در اولین فرصت و بدون فوت وقت، به‌دیدار وی رفت.

آیا بنی‌صدر عمداً تهران را ترك نکرده بود تا چنین بهانه‌هایی بدست بیاورد؟ والله اعلم.

اما ناراحتی بنی‌صدر از اینکه چرا آخرین کسی است که از اسم وزیران آگاه میشود، بی‌علت نیست. واقعیت قضیه این است که رجایی دو روز پس از کسب رأی تمایل مجلس، جلسه‌ای با شرکت نمایندگان نهادهای انقلابی در روز چهارشنبه بیست‌ودوم مردادماه تشکیل داد و در زمینه ترکیب کابینهٔ خود با آنها به‌مشورت نشست. در این جلسه که خبر آن در روزنامه‌های روز بعد چاپ شد، نمایندگان نهادهای زیر حضور داشتند: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ــ جهاد سازندگی ــ روحانیت مبارز ــ کمیته مرکزی ــ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ــ اتحادیه انجمن‌های اسلا می کارکنان دولت ــ حزب جمهوری اسلامی ــ دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ــ خانه‌کارگر ــ دفتر تحکیم و حدت ــ انجمن اسلامی نیروی هوایی ــ انجمن اسلامی معلمان ــ انجمن اسلامی وزارت بهداری ــ ....

و مشورت با همین نهادهای انقلابی که همیشه مورد کینه و عداوت بنی‌صدر و اطرافیان او بودند، موجب تشدید خشم و ناراحتی وی شده بود.

والا اگر مقصود او واقعاً «شور» بود، ده روز تمام ازصدور حکم نخست‌وزیری امتناع نمی‌کرد و تازه پس از صدور حکم از تهران خارج نمی‌شد. اگرچه این شور و مشورت در مورد بعضی از وزراء تا لحظه خلع و عزل وی از ریاست جمهوری ادامه داشت! و مردم ایران دیدند که او تا آخرین روزهای ریاست جمهوری خود نیز با انتخاب چند وزیر موافقت نکرد و در بحرانی‌ترین روزها، چند وزارتخانه را بدون وزیر گذاشت و وزیر خارجه پس از خلع و عزل وی انتخاب شد!

۲ــ منظور از «سانحه» سقوط هلیکوپتر حامل بنی‌صدر است که در ساعت ۱۱ شب شنبه بیست و پنجم مردادماه در حوالی اسلام‌آباد اتفاق افتاد. پس از این حادثه، رجایی به‌عیادت وی رفت، در حالیکه هنوز حکم نخست‌وزیری او صادر نشده بود. اگر دراین ملاقات سخنی از وزارت دفاع به‌میان آمده باشد، بدین علت بوده است که پس از اعلام رأی تمایل مجلس به‌نخست‌وزیری رجایی، بنی‌صدر در مورد تشکیل کابینه، در همه‌جا اعلام کرده بود که جز درمورد وزیر دفاع و وزیرکشور، در مورد وزرای دیگر کابینه حرفی ندارد و این مسأله در نامهٔ او که در صفحات قبل هم آمده است، بصراحت اعلام شده است.

۱۰۴ بخش دوم

۲ـ دیروز هم گفتم، من میتوانم بگویم بخاطر مصلحت عمومی انقلاب، سکوت کردم، اما شما بهانه ندارید و وزرای شما کمتر از شما بهانه دارند. در امتحان مکتبی عمل کردن و وفاداری بقانون اساسی شما و کسانی که شما را نخست‌وزیر ساخته‌اند، رد و رفوزه شدید. شما خوب میدانید که من شما را نامزد نخست‌وزیری نکرده‌ام. و حالا در رفتار روزمره اینطور عمل میکنید و...

۳ـ اگر شور میکردید به‌شما میگفتم یك نخست‌وزیر موفق زیر بار ضابطه «مخالفت با رئیس‌جمهوری» برای انتخاب وزیر نمیرود. اینهاکه شما وزیر کرده‌اید و من‌میشناسم نماینده‌نهادهای انقلابی نیستند، بلکه نماینده همانهائی هستند که میخواهند با این ترکیب حکومتی، جمهوری اسلامی را ساقط کنند.

تحقیقات من در نقاط مختلف کشور نشان میدهد که یك جریان قوی میخواهد نهادهای انقلابی را یا در دست بگیرد و یا خنثی و فلج کند. آن جریان قوی همانست که در نظام اجتماعی فعلی حاکمیت دارد. در شهرهائی موفق شده و در بیشتر جاها ناموفق بوده و در نتیجه در داخل این نهاد دودستگی بوجود آورده است. یك اقلیت کوچك کادر اداری این نهادها یك طرف و یك اکثریت عظیم کادر عملیاتی در طرف دیگر واقع شده‌اند. وزیران منتخب شما نماینده دیوانسالاری این نهادها هستند و همان خطر را که از ابتدا از آن میترسیدم امروز روشن‌تر میبینم اگر نظام اجتماعی ایران به‌راستی دگرگون نشود و با بوجود آمدن بن‌بست آنقدر در بی‌عملی بمانیم تادیگر خطر تغییر نظام اجتماعی رفع بشود، نوبت جاروکردن همه ما فرامیرسد.

برادر عزیز،

متاسفانه زمان لازم نشد تا پیش‌بینی من تحقق پیدا کند. این وزراء با ضوابط مکتب انتخاب نشده‌اند زیرا که:

۱ـ دستور قرآنی اینست که مسلمانها اشداء علی‌الکفار، رحما بینهم باشند، برخی از این وزراء اشداء با رئیس‌جمهوری هستند و شما میگفتید که باید براشتراکات تکیه کرد و اطمینان میدادید که حرفهائی که شنیده‌ام در عمل و تجربه خواهم دید که

خلافش درست است.

۳ـ در انتخاب به تعبیر قرآنی، رویه ملوك اتخاذ شده است حال آنکه باید بهترین استعدادها عهده‌دار امور میشدند.

۴ـ قرآن بعد از اعتقاد بسط در علم و جسم را ضابطه قرار داده است و اغلب این وزیران نه‌علم متناسب با کار خود را دارند و نه‌تجربه آنرا[۳].

۵ـ رابطه هم جای ضابطه را لااقل درباره بعضی از وزراء گرفته است. وزیر دارائی و چندکار دیگر را من‌در امریکا دیده‌ام، جزو اصحاب برادر آقای هاشمی بوده و ظن قریب به‌یقین اینست که در محاصره اقتصادی او کسی نباشد که بتواند، اداره امور اقتصاد کشور را بدون تجربه قبلی عهده‌دار شود.

۶ـ وزیر بازرگانی در شرائط محاصره مهمترین کار را برعهده دارد، کمترین بی‌تجربگی فاجعه‌آمیز است.

و...

باتوجه به‌شرایط «مکتبی» که چند شرط قرآنی آنرا آورده‌ام، علاوه برمسئولیت قانونی، احساس مسئولیت شرعی‌شدید نیزمیکنم و بنظرم میرسد که نتوانم مسئولیت حتی سکوت را هم بپذیرم. بنظر میرسد این مطالب را با امام درمیان بگذارید، اگر ایشان مرا ازاین‌مسئولیت‌معاف‌کرد، البته شمابکار بادولت‌خود مشغول‌شوید.

خداوند شاهد باشد که جز عقیده و مسئولیت محرك ندارم و از لحاظ شخصی شاید این بهترین ترکیب باشد.

خداوند همه را براه خود بخواند انشاءالله

ابوالحسن بنی‌صدر ۱۳۵۹/۶/۳

۳ـ در صفحات بعد خواهیم دید که از بیست و یك نفر که بعنوان وزرای کابینه به‌بنی‌صدر معرفی شده بودند، هفت نفر در فن خود دارای درجه دکترا و شش نفر دارای درجه مهندسی بودند و همه در کاری که قبول کرده بودند، تجربه کافی عملی داشتند. اما بنی‌صدر از همین ادعای دروغ خود، بحث «تخصص» و «مکتب» را پیش کشید و با طرح آنها، مدتها در جامعه جو تشنج و بحران ایجاد کرد و روزنامه «انقلاب اسلامی» و اطرافیان بنی‌صدر نیز به‌این مساله دامن زدند.

آقای محمدعلی رجائی، برادر عزیزم

از وقتی در فهرست وزراء در اختیارم قرار گرفت تا این لحظه از این فکر بیرون نرفته‌ام که با اوضاعی که داریم و خطراتی که ما را احاطه کرده‌اند، سرنوشت انقلاب و ایران چه می‌شود؟

از شما پنهان نمی‌کنم در وقتی اول بار فهرست را خواندم، این فکر به ذهنم رسید که خوب شد، این ترکیب موجود به همه معلوم خواهد کرد حق با رئیس جمهوری بوده است در گروهی کوشیدند با ایجاد جو حقوق قانونی او و در نتیجه مردم کشور را از او بگیرند. اما بلافاصله و تا امروز خود را سرزنش می‌کنم چرا این فکر باید به ذهن من خطور کند. چرا نباید از فاجعه قبل از وقوع جلوگیری کنم: امنیت که دیروز نظر خود را با صراحت به شما گفتم، از سوء الاثری که در شما مطرح کردید دوباره با این فکر افتادم که اگر از پس امروز فردائی باشد نه تنها معتبر نمی‌شویم بر جرأت در موقع خود ایستادگی و استقامت لازم را به خرج نداده‌ام. امنیت که می‌نویسم:

۱- شورا دارای این عیب اساسی است که در اصل شورائیت نیست و بیان می‌کند در خود منزوا است.

و چه دلیلی بهتر از این که قرآن تصریح دارد به شورا می‌خواند و رئیس جمهوری نه تنها مقام تصویب کننده است بلکه به همین دلیل مقام تصمیم‌گیری است در شورا باید او در انتخاب وزرای شورا می‌گردد. فرض کنید حق تصویب هم نداشتم، چه ضرری ممکن بود در شما از دستور گرفتن ببرید؟ از زیاد هم بسیار خطرناکتر امید اعتماد خلق رئیس جمهوری را برانگیزید وقتی آشکار می‌کنید که ... از این است که زورها

شما آگاه می‌شود؟ آیا شما اطمینان نمی‌دادید که ظن من نادرست است و شما اهل شور هستید؟ شما حتی وقتی بعد از ساعتها مذاکره با من آمدید حتی یک کلمه راجع به نامزد وزارت دفاع، حرفی از دولت خود نزدید. سالی در سکوت از بازرش پیدا است. قدر مسلم دولتی در عقب بیگانه وزرایش بدون شور با رئیس جمهوری انتخاب شده اند بطور قطع بدون شور با او هم امور کشور را اداره خواهند کرد. و از شما می‌پرسم این اسلوب انقلابی دمکراتیک است؟ آیا یک مسلمان معتقد اینطور عمل می‌کند؟ معتقدید امام از کیستی این است؟

۲- دیروز هم گفتم، من می‌توانم بگویم به خاطر مصلحت جمهوری انقلابی، سکوت کردم، اما شما بهانه ندارید و در برابر شما کمتر از شما تاب دارند. در امتحان مکتبی عمل کردن و وفاداری به اصول اساسی، شما دکان را در شورای نخست وزیری گشته اید، و در مرکز شدید. متاقب مبدا بنیر که من شما را نامزد نخست وزیری نکرده ام، و حالا در رفتار روزمره اینطور عمل می‌کنید.

۳- اگر شور می‌کردید به شما می‌گفتم یک نخست وزیر موفق زمینه‌ساز مخاطره و مخالفت با رئیس جمهوری و برای انتخاب وزرا می‌رود. اینک که شما وزیر کرده اید من می‌نویسم ۳ نماینده نهادهای انقلابی نیستند، بلکه نماینده جریانی هستند که می‌خواهند با این ترکیب حکومتی، جمهوری اسلامی را ساقط کنند.

تحقیقات من در نقاط مختلف کشور نشان می‌دهد که یک جریان ترکیبی که می‌خواهد نهادهای انقلابی را به دست بگیرد و یا خنثی و تبلیغ کند. آن جریان که

همانست که در نظام اجتماعی فعلی حاکمیت دارد. در شوروی نیز موفق شده و در
بیشتر جاها؟ ناموفق بوده و در نتیجه در داخل این نهاد دو دستگی بوجود آورده است.
یک اقلیت کوچک کادر اداری [illegible] این نهاد، یک طرف و یک اکثریت عظیم
کادر عملیاتی در طرف دیگر واقع شده اند. وزیران منتخب شما نماینده دیوان
سالاران این نهاد؟ هستند و همان خطر را که از ابتدا از آن می ترسیدیم امروز روشن تر می بینیم
اگر نظام اجتماعی ایران براستی دگرگون نشود و با بوجود آمدن این دست؟ آنقدر
دزدی عملی بمانیم تا دیگر خطر تغییر نظام اجتماعی رفع شود، نوبت حاکم کردن
همه ما فرا می رسد.

برادر عزیز،
متاسفانه زمان لازم نشد تا پیش بینی من تحقق پیدا کند. این وزرا
[illegible] با ضوابط مکتب انتخاب نشده اند زیرا که:

۱- دستور قرآنی اینست که مسلمان، [illegible] اشداء علی الکفار و رحماء بینهم
باشند، [illegible] هیچ یک از این وزراء اشداء با رژیم جمهوری هستند و شما می گفتید که باید به
اشتراکات تکیه کرد و اطمینان بدهید که حرفهائی را شنیده ام در عمل و تجربه خواهیم دید [illegible]
درست است:
۲- در انتخاب به تعبیر قرآنی «و ردیه ملوک» اتخاذ شده است حال آنکه باید بهترین استعدادها

عهده‌دار امور هستند

۴- قرآن تعریف اعتقاد و بسط در علم و جسم را ضابطه قرار داده است و اغلب این وزیران نه علم متناسب با کار خود را دارند و نه تجربه آن را

۵- و الا نظیر هم جای ضابطه را لاابالی درباره بعضی از وزراء گرفته است. وزیر دارائی و چند کار دیگر را من در امریکا دیده‌ام، حزب الله جناب جواد [illegible] آقای [illegible] بوده و حق قریب به یقین است که در حوزه اقتصادی او کسی نباشد [illegible] می‌توانند اداره امور اقتصاد کشور را بدون تجربه قبلی عهده‌دار شوند

۶- وزیر بازرگانی فاقد شرایط [illegible] مهمترین کار را به عهده دارد. کمترین بی‌تجربگی فاجعه آفرین است

و ...

با توجه به شرایط مملکت که در حد شرط قرآنی آنرا آوردم علاوه بر مسئولیت قانونی، احساس مسئولیت شرعی شدید نیز می‌کنم و منتظر هستم [illegible] نتوانم مسئولیت حق حکومت را هم بپذیریم. بنظر میرسد این مطالب را با امام در میان گذارید. اگر ایشان مرا از این مسئولیت معاف کرد، البته شما [illegible] با دولت خود مشغول شوید.

خداوند شاهد باشد [illegible] عقیده و مسئولیت محرک [illegible] و از لحاظ شخصی شاید این بهترین ترکیب باشد.

خداوند همه را براه خود بخواند انشاءالله

ابوالحسن بنی‌صدر

۵۹/۶/۳۰

پاسخ رجائی به بنی‌صدر، بشرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر عزیز ـ آقای دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر ریاست محترم جمهوری

سلام علیکم

نامه چهار صفحه‌ای مورخ سوم شهریور پنجاه و نه جنابعالی را بدقت خواندم. از مقدمه آن چنین برمیآمدکه آقای رئیس‌جمهور در مذاکره با هیئت همکاری مجلس با رئیس‌جمهور در تعیین صلاحیت رئیس دولت که در نتیجه به‌تعیین و معرفی نخست‌وزیر از طرف جنابعالی منجر شد نوعی عقب‌نشینی مصلحتی کرده‌اند و اینک پشیمان شده و تصمیم به‌ایستادگی گرفته‌اند و در نتیجه تشکیل دولت و معرفی آن به‌مجلس را به‌تاخیر انداخته‌اند... تقصیر ملت منتظر چیست؟

باتوجه به‌سخنرانیهائی که شما بلافاصله بعد از توافق‌سکوت در حضور هیئت سه‌نفری داشتید و باتوجه به‌اینکه تا آخرین ساعت مهلت مشهور ده روزه[4] ابلاغ نخست‌وزیری اینجانب را صادر نفرموده‌بودید و نیز باتوجه به‌جمله‌معهود خودتان‌که «من با وزراء کاری ندارم، جز دفاع و کشور» و بالاخره با توجه به مسافرت کرمان، طبس که صبح روز صدور ابلاغ شروع شد، من بعد از مراجعت بلافاصله صورت را خدمت شما آوردم معلوم میشود چرا با شما مشورت نکرده‌ام.

متاسفم که شما را در حالت مبارزه با عده‌ای میبینم که در نهایت مردم و نخست‌وزیر قربانی این مبارزه میشوند لطفاً به‌جمله

۴ـ اشاره به‌مفاد ماده ۱۷۹ آئین‌نامه داخلی مجلس که بموجب آن، نخست‌وزیر باید ده روز پس از کسب رأی تمایل مجلس، اسامی هیأت‌وزیران و برنامه دولت را تسلیم مجلس کند.

ضابطه مخالفت با رئیس‌جمهوری (قسمت سوم) در صفحه دوم نامه‌تان توجه فرمائید تا ریشه نابسامانی و موانع تمام نهادهای جمهوری اسلامی ایران برایتان معلوم میشود. تهمت‌هائی که در نامه و مذاکرات حضوری نسبت به‌وزرای انتخابی روا داشته‌اید برای یك مسلمان متعهد قابل تحمل نیست و من شما را از اینکه این‌چنین برخوردهائی داشته ــ و خود را دارای خط توحید میدانید ــ برحذر میدارم.

آری من در عمل روی اشتراکات تکیه میکنم و در مواجهه با مردم از آنچه با شما اختلاف دارم صحبت نکرده‌ام زیرا بنظر من مردم قهرمان و نگران انقلاب بیش از این مستحق آزار نیستند حرفها و نوشته‌های من و شما را مردم دیده‌اند و تاریخ ثبت کرده و قضاوت نهائی با خداوند است که او احکم‌الحاکمین است.

و اما ضابطه انتخاب: خدامیداند که من در انتخاب در خط همه‌جانبه بودن امام را ضابطه قرار داده‌ام یا دشمنی با رئیس جمهور را؟ جنابعالی دکترای اقتصاد را بی‌تجربه و کارکشته در کار و کسب، و اهل مطالعه و مطلع در امور اقتصادی داخل کشور را (بخاطر نداشتن مدرك) بی‌علم میخوانیدیکی را از اصحاب برادر آقای هاشمی و دیگری را دشنام‌گوی و... به‌اعتقاد من شما در دریافت از آیه بسط در علم و جسم دچار اشتباه شده‌اید...

و اما حقیقت قضیه: مجلس منتخب مردم و نخست‌وزیر منتخب قاطع مجلس در خط کامل امام امت خواهان استقرار نظم اسلامی در جامعه بوده و در این جهت حرکت‌میکنند. برادرمان رئیس‌جمهور باگفتن «من سکوت‌میکنم» و بخصوص «با وزرای تو کاری ندارم» احساس میکنند شاید از این پس باید بقیه دوران ریاست‌جمهوری را طبق قانون اساسی به‌کارهای خاصی بپردازند زیرا مجلس ناظر براعمال وزراء است و مردم از طریق مجلس شورای اسلامی با وزراء ارتباط قانونی پیدا میکنند. آقای رئیس‌جمهور ناگزیر باید به‌اصول یکصد و بیست و دو تا یکصد و بیست و نه و آنگاه به‌اصل ۱۲۱ توجه فرمایند. نخست‌وزیر نیز به‌اصول دوم و بیست و یکم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی‌ام و سی‌ویکم و چهل و نهم و پنجاه و دوم فکر خواهم کرد و مجلس و قوه قضائیه نیز

به‌اصول مربوطه و همه، به‌اصل پنجاه و هفتم گردن خواهیم نهاد.

خداوند شاهد باشد که این بنده کوچك به‌آنچه برای تداوم انقلاب اسلامی و جلوگیری از اعوجاج حرکت انقلابی‌مردم قهرمان مسلمان ایران لازم بود اقدام کرده‌ام.

اللهم وفقنا لما تحب و ترضی

محمدعلی رجایی ۵ر۶ر۱۳۵۹

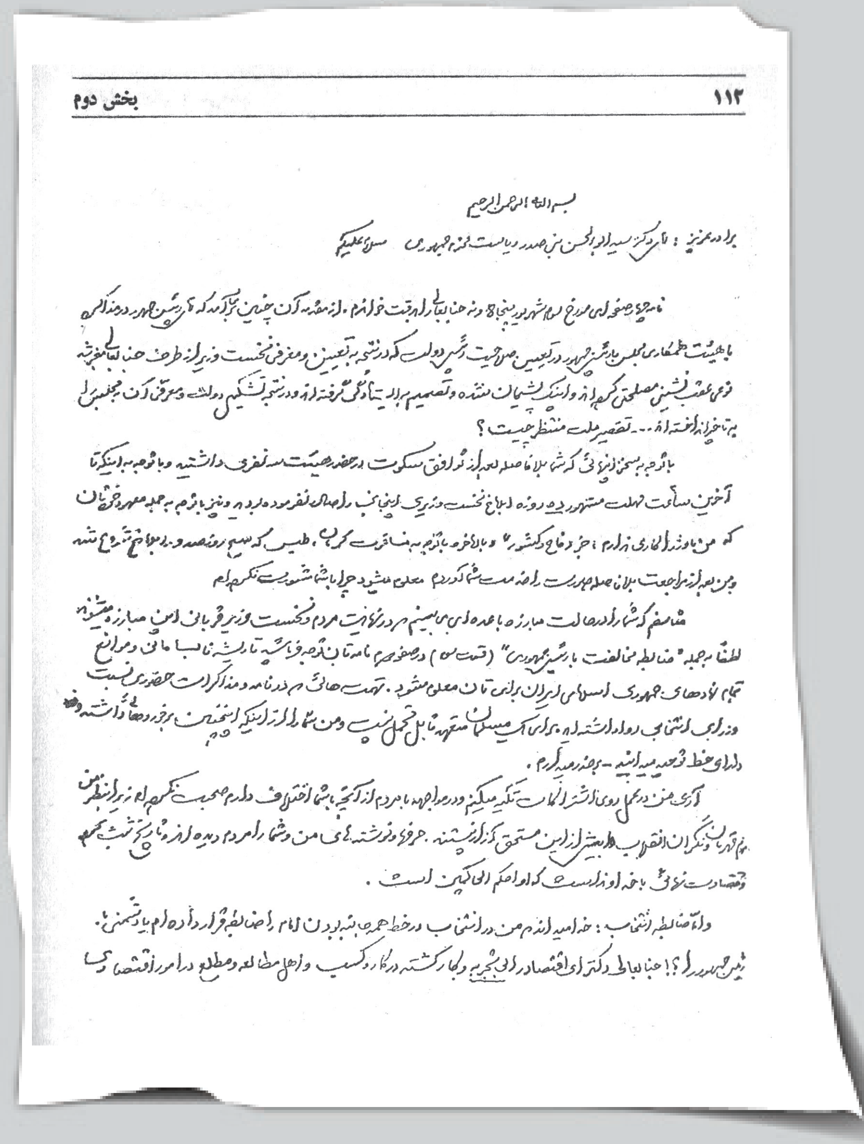

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر عزیز: آقای دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر ریاست محترم جمهوری سلام علیکم

نامه چهار صفحه‌ای مورخ سوم شهریور ۵۹ جنابعالی را به دقت خواندم. از مقدمه آن چنین برآمد که آقای رئیس جمهور در مذاکره با هیئت همکاری مجلس با رئیس جمهور در تعیین صلاحیت رئیس دولت که در نتیجه به تعیین و معرفی نخست وزیر از طرف جنابعالی منجر شد نوعی عقب نشینی مصلحتی کرده‌اند و اینک پشیمان شده و تصمیم بر ایستادگی گرفته‌اند و در نتیجه تشکیل دولت و معرفی آن به مجلس را به تأخیر انداخته‌اند... تقصیر ملت مستضعف چیست؟

با توجه به سخنرانی که شما بلافاصله بعد از توافق سکوت در حضور هیئت سه نفری داشتید و با توجه به اینکه تا آخرین ساعت مهلت مشهور ده روزه ابلاغ نخست وزیری اینجانب را امضاء نفرموده بودید و نیز با توجه به جمله معروفتان که من با وزرا کاری ندارم؛ جز دفاع [illegible] و بالاخره با توجه به مناقشات [illegible] طبیعی که [illegible] شده و من بعد از مراجعت بلافاصله [illegible] معلوم نمی‌شود چرا با شما مشورت نکرده‌ام.

متأسفم که شما را در حالت مبارزه با عده‌ای می‌بینم و در نگاه مردم نخست وزیر قربانی این مبارزه می‌شود. لطفاً به جمله «ضابطه مخالفت با رئیس جمهوری» (قسمت سه) در صفحه سوم نامه‌تان توجه فرمایید تا [illegible] تمام نهادهای جمهوری اسلامی ایران برایتان معلوم می‌شود. تهمت‌هایی هم در نامه و مذاکرات حضوری نسبت به وزرای انتخابی روا داشته‌اید. برای یک مسلمان متعهد قابل تحمل نیست و من شما را از اینکه اینچنین بر خود روا داشته‌اید [illegible] دارای خط توحیدی میدانید - برحذر می‌دارم.

آری من در عمل روی اشتراکات تکیه می‌کنم و در مواجهه با مردم از آنچه با شما اختلاف دارم صحبت نکرده‌ام زیرا از نظر من هم قدرتهای [illegible] و نگران انقلاب ما بیش از این مستحق [illegible]. حرفها و نوشته‌های من و شما را مردم دیده‌اند و تاریخ ثبت کرده و قضاوت نهایی با خداوند است که او احکم الحاکمین است.

و اما ضابطه انتخاب: خدا می‌داند من در انتخاب در خط همیشه بودن امام را ضابطه قرار داده‌ام یا دشمنی با رئیس جمهور را؟! جنابعالی دکترای اقتصاد را با تجربه و کارکشته در کار و کسب و اهل مطالعه و مطلع در امور اقتصادی [illegible]

داخل کشور را بدون در نظر داشتن مدرک، الی علم من خواهید، مگر اینکه اصحاب برادر در کار دخالت و دیگری را در شناخت گوی ...

با اعتقاد من شما در دریافت آنچه که بسط در علم و جسم دچار اشتباه شده‌اید.

و در حقیقت قضیه با مجلس منتخب مردم و کسب وزیر منتخب قاطع مجلس در خط عامل امام امت خواهان استقرار نظام اسلامی در جامعه هستیم و در این جهت حرکت میکنیم، برادر رئیس جمهور تا گفتن من سکوت میکنم و بخصوص با وزرا کاری ندارم" احساس میکنید شما باید از این حرف بیرون بیایید و در دوران ریاست جمهوری را طبق قانون اساسی بر کارهای خاتمه دهید زیرا مجلس ناظر بر اعمال وزرا است و مردم از طریق مجلس شورای اسلامی با وزرا ارتباط قانونی پیدا میکنند رئیس جمهور ناگزیر باید به اصول مربوطه قانون اساسی و دیگر تا ... نسبت به و ... به اصل ۱۲۱ توجه فرمائید. نخست وزیر نیز به اصول ... و سپس به کم تبعیت هشتم، بسیار نهم، سی‌ام ... و ... و ... فکر خواهم کرد و ... فصل ... به اصول مربوط به دهمه، اصل پنجاه و هفتم گردن خواهم نهاد.

خداوند شاهد باشد که ... این نظام انقلاب اسلامی و ... حرکت انقلابی مردم قهرمان مسلمان ایران لازم است لذا ... کرده‌ام.

اللهم وفقنا لما تحب و ترضی

محمدعلی رجائی
۵۹/۹/۵

نامهٔ بنی‌صدر به‌رجائی

«آقای محمدعلی رجائی، نخست‌وزیر»
با وزرائی که فهرست آنها را برای اینجانب آورده‌اید، همانطور که روز اول گفتم، کاری ندارم، خود می‌دانید درباره وزراء دفاع و کشور به‌لحاظ حساسیت وضع کشور تصویب خود را لازم دیده‌ام. ــ «ابوالحسن بنی‌صدر ۱۳۵۹/۶/۳»

تزلزل در تصمیم

این نامه نشان می‌دهد بنی‌صدر با توجه به‌فهرست وزراء، اقدام به‌نوشتن آن کرده است. انتظار منطقی از یك انسان عادی و متعارف که از عقل نسبی و از حداقل تعادل در شخصیت و روان برخوردار می‌باشد، این است که وقتی نکته‌ای را خود او پذیرفته، حداقل چند روزی به‌آن وفادار بماند.

اما بنی‌صدر، در همان روز، نامه دیگری مینویسد که هیچ عقل سلیمی نمیتواند بپذیرد هر دو نامه را یك فرد عاقل و بالغ و در یك روز نوشته است.

خوشبختانه این هردو نامه برخلاف نامه‌های بعدی وی که معمولا با ماشین تحریر نوشته شده به‌خط خود اوست که کلیشه آنرا در صفحات بعد، ملاحظه خواهید کرد. در مورد این دو نامه متفاوت و متضاد، شاید این

بسمه تعالی

دفتر رئیس جمهوری

یادداشت

آقای محمدعلی رجائی نخست وزیر

با وزرائی که فهرست آنها را برای اینجانب آورده اید

همانطور که در روز اول گفتم کاری ندارم خود میدانید. در

باره وزراء دفاع و کشور بلحاظ حساسیت وضع کشور،

تقویب خود را لازم دیدم.

اجرا

ابوالحسن

۵۹/۶/۲۰

حدس پذیرفتنی باشد که احتمالا بنی‌صدر، گرفتار جریانات و افرادی بوده است که به‌او خط میدادند و در لحظات حساس، برای او و به‌جای او تصمیم میگرفتند، والا از یك انسان عاقل و بالغ و مختار که داعیه علم و تجربه و تقوی و سیاستمداری هم دارد، بعید است که در عرض چند ساعت، آنچنان دگرگون شود که نوشته صریح و روشن خود را نقض کند و منکر شود.

این نقض عهد و پیمان‌شکنی، در موارد دیگر نیز از او سر زده دست که درجای خود، خواهد آمد.

دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

نامه به‌امام

بنی‌صدر پس از اینکه طی نامه‌ای، رجائی را در انتخاب وزراء آزاد گذاشت و تصویب خود را جز درمورد وزرای دفاع و کشور لازم ندانست، همانطور که دیدیم، در همان روز تصمیم عوض کرد و نامه دیگری نوشت که متن آنرا در صفحات پیش، ملاحظه کردید.

از آنجا که در انتخاب وزراء، علاوه بر پیشنهاد نخست‌وزیر و تصویب رئیس‌جمهور، رأی اعتماد مجلس نیز لازم است، بنی‌صدر به‌تکاپو افتاد و این‌بار نیز مثل دفعه قبل که در مورد انتخاب نخست‌وزیر عمل کرده‌بود، برای اینکه دولت را در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار دهد، به‌امام متوسل شد و در تاریخ هشتم شهریورماه، نامه‌ای به‌امام نوشت. متن نامه، چنین است:

«بعرض میرساند. امروز بعد از ظهر آقای رجائی آمد. فهرست وزراء را آورد. غیر از یکی دو تغییر غیراساسی همان فهرست قبلی است. حتی دو مورد وزارت بازرگانی و کشور را نیز دو نفر گذاشته که مجلس رأی بدهد. نامه‌ای هم نوشته است که بنظر می‌رسانم باین ترتیب بنا بر همان فهرست است و در فهرست اسامی که در جلو آنها علامت گذاشته‌ام همانها هستندکه صلاحیتشان بر اینجانب محرز نیست برای اینکه نمونه‌ای معروض کرده باشم بعنوان وزیر... همان کسی معرفی شده‌است که گزارش گذائی را درباره اطرافیان من تهیه و به‌خدمت شما آورده است و تقاضای مصرانه کرده بودم رسیدگی و دروغ و راستش معلوم‌شود.

با آقای رجائی بسیار صحبت کردم و فرمایشات صبح شما را که باید با هم تفاهم کنید و همه خدمتگزار اسلام باشید و تضعیف هیچ ارگانی، نه رئیس‌جمهوری و نه مجلس بسود کشور نیست گفتم. معلوم شد اعضای هیئت وزیران مثل خود نخست‌وزیر لایتغیرند. با هم در متن نامه ضمیمه موافقت کردیم که به‌مجلس بنویسم[۵]. میفرستم هرطور میفرمائید عمل می‌کنم. خود مصلحت کشور و ثبات حکومت را در اجراء شدن تام و تمام قانون اساسی میدانم. اما همانطور که صبح عرض کردم و همواره نشان داده‌ام تصمیم شما را هرچه باشد اجراء میکنم.»

ابوالحسن بنی‌صدر ۱۳۵۹/۶/۸

اما پاسخ امام به‌بنی‌صدر، قاطع و روشن است. ایشان تنها به‌ذکر موازین میپردازد و از دخالت در این امر، خودداری میکند. یکبار دیگر، بنی‌صدر در نقشه‌ای که کشیده است، ناکام میشود. متن پاسخ امام به‌شرح زیر است:

۵ـ متن نامه بنی‌صدر به‌مجلس، در صفحات بعد آمده است.

«بسمه تعالی»
اینجانب دخالت در این امور نمی‌کنم موازین همان بود که کراراً گفته‌ام و سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنند و اشخاص مؤمن به‌انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب نمایند.

والسلام علیکم
روح‌الله‌الموسوی‌الخمینی

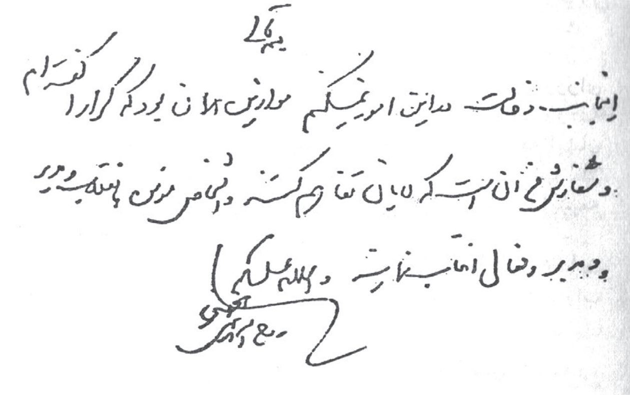
بسمه تعالی
اینجانب دخالت در این امور نمی‌کنم موازین همان بود که کراراً گفته‌ام
و سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنند و اشخاص مؤمن به انقلاب و مدیر
و مدبر و فعال انتخاب نمایند والسلام علیکم
روح الله الموسوی الخمینی

نامه به مجلس شورای اسلامی

بنی‌صدر در نامه به‌امام، اشاره کرد که «با هم [رجائی و بنی‌صدر] در متن نامه ضمیمه موافقت کردیم که به‌مجلس بنویسیم».

در آن نامه، بنی‌صدر فهرست وزرای پیشنهادی رجائی را به‌مجلس شورای اسلامی داده و مسأله‌را به‌نظر

مجلس واگذاشته است.

جریان امر چنین بود که چون رجائی و بنی‌صدر در مورد وزراء به‌توافق نرسیدند، بنی‌صدر پذیرفت که طبق نظر مجلس عمل شود. اما همچنانکه دیدید قبل از تسلیم نامه به‌مجلس، نامه‌ای به‌امام نوشت تا شاید از آن طریق به نتیجه‌ای برسد که پاسخ امام، نقشه او را خنثی کرد. متن نامه‌ای که بنی‌صدر در تاریخ نهم شهریور به مجلس نوشته است، چنین است:

«مجلس شورای اسلامی»

شماره ۱۱۹۵۰
تاریخ ۱۳۵۹/۶/۹
پیوست ۳ برگ

«به‌آقای محمدعلی رجائی نخست‌وزیر گفته بودم، جز وزرای کشور و دفاع درباره دیگر وزیران نظر نمیدهم. از بابت رویه سکوت که بناگذاشته بودم در پیش بگیرم. در فهرستی که ایشان در اختیار من گذاشته‌اند کسانی هستند که درباره بعض آنها نظر موافق دارم، درباره تنی‌چند نمیتوانم حتی بی‌نظر باشم با اینهمه کار را به‌نظر آن مجلس محترم میگذارم.

نظر خودم اینست که اجرای تام و تمام قانون اساسی در این موقعیت حساس از هرکار دیگر به‌صواب نزدیکتر بلکه عین صواب است.»

«رئیس جمهوری ــ ابوالحسن بنی‌صدر»

ایضاً نامه به مجلس شورای اسلامی

شیوه عدم تفاهم و سعی در ایجاد تقابل و کوشش در جلوگیری از پیشرفت کار، که بنی‌صدر استاد آن است، باعث شد که بنی‌صدر نامهٔ دیگری به‌مجلس بنویسد. این نامه نیز مانند نامه قبلی تاریخ نهم شهریور را دارد. در حقیقت بین دو تصمیم متضاد و متناقض وی حتی یک روز هم فاصله نمی افتد.

جمهوری اسلامی ایران
دفتر ریاست جمهوری

بسمه تعالی

شماره ۱۱۹۵۰
تاریخ ۵۹/۶/۹
پیوست ۳ برگ

مجلس شورای اسلامی

به آقای محمد علی رجائی نخست وزیر گفته بودم، جز وزرای کشور و دفاع درباره دیگر وزیران نظر نمی‌دهم. از بابت رویه سکوت که بنا گذاشته بودم در پیش بگیرم. در فهرستی که ایشان در اختیار من گذاشته‌اند کسانی هستند که درباره بعض آنها نظر موافق دارم، درباره تنی چند نمی‌توانم حتی بی نظر باشم با اینهمه کار را به نظر آن مجلس محترم میگذارم.

نظر خودم اینست که اجرای تام تمام قانون اساسی در این موقعیت حساس از هر کار دیگر به‌صواب نزدیکتر بلکه عین صواب است.

رئیس جمهوری

ابوالحسن بنی صدر

بنی‌صدر همراه این نامه، فتوکپی نامه خود به‌امام و پاسخ ایشان را نیز به‌مجلس میفرستد. متن نامه وی چنین است:

شماره ۱۱۹۵۱
تاریخ ۵۹/۶/۹
پیوست ۲ برگ

مجلس محترم شورای اسلامی

نامه‌ای را که در زیر آمده، دیروز تهیه شده است. دیشب آن را همراه عریضه‌ای خدمت امام فرستادم و امام پاسخی مرقوم فرمودند که فتوکپی آندو را میفرستم. و نیز بساعت ۱۲ شب، پس از آنکه مطلع شدم دستگاه تبلیغاتی نامه‌ای خطاب به‌مجلس محترم را با سروصدای بسیار پخش کرده است آن نامه‌را خواندم و ناگزیر این نامه را بعنوان توضیح مینویسم.

نمایندگان محترم،

به‌شما و همه مردم کشور هشدار میدهم، این نامه با ده دروغ شروع میشود و مرا از هرگونه توضیحی درباره مطلبی که در نامه قبلی به هیئت تشخیص صلاحیت تذکر داده بودم دائر به‌اصرار به تشکیل هیئت وزیران خط تضاد بی‌نیاز میکند. ضابطه اصلی، مخالفت با رئیس‌جمهوری است. و من تنها محض روشن شدن ذهن‌ها درباره یك موضوع توضیح میدهم:

فقره ۲ نامه بسیار روشنگر است. تشخیص این امر که چه عمل و چه حرفی در خط امام است با آقایان است، هر وقت اینها بگویند، خط خط امام است و گرنه وقتی که مرقوم میفرمایند «موافقت شد» دیگر «خط امام» نیست. اما مسئله آنجا نیست، مسئله اینجاست که نامه من به‌امام مسبوق به طرحی است برای در دست گرفتن دولت وسیله یك نیروی مسلح تحت این عنوان که شرایط، شرایط قبل از ۲۸ مرداد است. اگر آن طرح اجراءمیشد، قانون اساسی تعطیل میشد. این طرح در شورای انقلاب نیز عنوان شده است و اثر آن در صورتجلسه شورا برجاست. و به‌گمان من طراحان آن طرح، در پی عملی کردن آن هستند و میخواهند امور کشور را تحت قبضه آورند. و بدین کار توانا نیستند، این‌وسوسه

فریب و القاء ایدئولوژی قدرت از سوی دشمنان اسلام و ایران است و در صورت اجراء دیر یا زود دشمن را بر ما چیره میسازد.

نمایندگان محترم،

چه‌کسی باور میکند، کسانی باشند و این دروغ‌ها و توهین‌ها و افتراها را بنویسند برای قبولاندن دولتی و دولتی‌که بدین‌ترتیب تحمیل شد براه همکاری و تفاهم برود؟

بنابراین بحکم وظایف قانونی و خطیر بودن وضع، به‌اجرای قانون اساسی اصرار تمام میدارم. همانطور که امام فرموده‌اند، دولت باید دولت تفاهم و وزیران باید اشخاص مؤمن به‌انقلاب و مدیر و مدبر و فعال باشند.

رئیس‌جمهوری ـ ابوالحسن بنی‌صدر

معرفی وزراء به‌مجلس

از نهم تا پانزدهم شهریورماه، به بحث و بررسی و مذاکره در زمینه تشکیل دولت و انتخاب وزراء گذشت و در روز پانزدهم شهریورماه کابینه‌ای ناقص (با ۱۴ وزیر از ۲۱ وزیر) به مجلس معرفی شد. آخرین فهرست پیشنهادی رجائی طی نامه‌ای بشرح زیر به بنی‌صدر تسلیم شد:[۶]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

برادر دکتر سید ابوالحسن‌بنی‌صدر، ریاست جمهوری

بدینوسیله آخرین صورتی که در جلسات مختلف مطرح شده و بسیاری مورد توافق و بعضی هم هنوز درگروه اظهارنظر نهائی شما میباشد بخدمت تقدیم میدارد تا هرطور مصلحت میدانید، اقدام نمائید.

۱ـ آموزش عالی و فرهنگ	دکتر حسن عارفی
۲ـ ارشاد ملی	عباس دوزدوزانی
۳ـ آموزش و پرورش	علی‌اکبر پرورش

۶ـ این نامه و نیز نامه بنی‌صدر به‌مجلس که پس از این می‌آید، روز یکشنبه شانزدهم شهریورماه ۵۹ درشماره ۳۴۷ روزنامه «انقلاب اسلامی» چاپ شد.

۴ـ اقتصاد و دارائی	دکتر محسن نوربخش
۵ـ بهداری	دکتر هادی منافی
۶ـ بهزیستی	دکتر محمدعلی فیاض‌بخش
۷ـ بازرگانی	ـ
۸ـ برنامه و بودجه	سید اسمعیل داودی
۹ـ پست و تلگراف	دکتر محمود قندی
۱۰ خارجه	مهندس حسین موسوی
۱۱ـ دفاع	سرهنگ فکوری
۱۲ـ راه	مهندس موسی کلانتری
۱۳ـ شهرسازی و مسکن	مهندس محمد شهاب گنابادی
۱۴ـ صنایع	مهندس محمدرضا نعمت‌زاده
۱۵ـ کشاورزی	محمد سلامتی
۱۶ـ کار	احمد توکلی
۱۷ـ کشور	آیت‌الله محمدرضا مهدوی‌کنی
۱۸ـ مشاور در امور اجرائی	مهندس بهزاد نبوی
۱۹ـ مشاور وسرپرست‌شرکت ملی فولاد ایران	دکتر محمود احمدزاده هروی
۲۰ـ نیرو	دکتر حسن عباسپور
۲۱ـ نفت	مهندس اصغر ابراهیمی

محمدعلی رجائی ـ نخست‌وزیر

و بنی‌صدر نیز طی نامه‌ای به‌مجلس شورای‌اسلامی با ۱۴ نفر از وزراء موافقت کرد آن ۱۴ نفر را طی نامه‌ای بتاریخ پانزدهم‌شهریورماه بشرح زیر، به‌مجلس معرفی کرد:

شماره ۱۲۵۹۷
تاریخ ۵۹/۶/۱۵

بسمه تعالی

رئیس محترم مجلس شورای اسلامی

نسبت به وزراء زیر که آقای محمد علی رجائی پیشنهاد کرده‌اند، نظر مخالف ندارم و طبق اصل ۱۳۳ قانون اساسی قابل

معرفی به آن مجلس محترم هستند:

۱ـ آموزش عالی و فرهنگ	دکتر حسن عارفی
۲ـ ارشاد ملی	عباس دوزدوزانی
۳ـ بهداری	دکتر هادی منافی
۴ـ بهزیستی	دکتر محمدعلی فیاض‌بخش
۵ـ پست‌وتلگراف و تلفن	محمود قندی
۶ـ دفاع	سرهنگ جواد فکوری
۷ـ راه	موسی کلانتری
۸ـ شهرسازی و مسکن	محمد شهاب گنابادی
۹ـ صنایع	محمدرضا نعمت‌زاده
۱۰ـ کشاورزی	محمد سلامتی
۱۱ـ کشور	حجت‌الاسلام محمدرضا مهدوی کنی
۱۲ـ مشاور وسرپرست‌شرکت ملی فولاد ایران	محمود احمدزاده
۱۳ـ نیرو	حسن عباسپور
۱۴ـ مشاور در امور اجرائی	بهزاد نبوی

ابوالحسن بنی‌صدر ـ رئیس جمهوری

و بدین‌شکل، اعضای دولت بدون وزرای: آموزش و پرورش ـ اقتصاد ودارائی ـ بازرگانی ـ خارجه ـ کار وامور اجتماعی ـ نفت ـ دادگستری و برنامه و بودجه به‌مجلس معرفی شدند و نخستین دولت جمهوری اسلامی ایران با ۱۴ وزیر، تشکیل شد.[۷]

۷ـ کابینه تا تاریخ چهاردهم تیرماه ۱۳۶۰ به‌تدریج و به‌ترتیب زیر:
ـ در سوم مهرماه ۱۳۵۹ با انتخاب وزیر نفت و وزیر مشاور و سرپرست سازمان بودجه.
ـ در چهاردهم آبانماه ۱۳۵۹ با انتخاب وزیرکار وامور اجتماعی و وزیر دادگستری (وزیر دادگستری در تاریخ دهم بهمن‌ماه ۵۹ از سمت خود استعفا کرد)
ـ چهاردهم آذرماه ۱۳۵۹ با انتخاب وزیر آموزش و پرورش
ـ در بیستم اسفندماه ۱۳۹۵ با انتخاب وزیر بازرگانی و وزیرامور اقتصادی و دارایی

سه‌نامه، در زمینه تکمیل کابینه
و انتصاب معاون در وزارتخانه‌های بی‌وزیر

نامه اول از بنی‌صدر به رجائی:

بسمه تعالی

شماره ۱۷۶۱۲
تاریخ ۱۳۵۹/۸/۲۵

جناب آقای محمد علی رجائی نخست وزیر

بقرار اطلاع در بعضی از وزارتخانه‌ها (از جمله وزارت امور اقتصادی و دارائی و وزارت بازرگانی) از طرف شما اشخاصی بعنوان معاون وزیر یا مناصب دیگر تعیین شده‌اند و بعضی از منصوبین بعنوان معاون کل وزارتخانه امور وزارت را

سرپرستی مینمایند.

اولا انتصابات هر وزارتخانه منحصراً از اختیارات قانونی وزیر مسئول آن است و چون شما وزیر مسئول وزارتخانه‌های بی‌وزیر نیستند انتصابات شما مخالف قانون و بی‌اعتبار است.

ثانیاً در وزارتخانه‌های بی‌وزیر معاون صلاحیت سرپرستی وزارتخانه را ندارد. زیرا سرپرست یا کفیل وزارتخانه واجد همان وظایف و اختیارات وزیر است و باید طبق اصل ۱۳۳ قانون اساسی تعیین شود.

بنابراین انتصابات و اقدامات شما و معاونین فوق کان‌لم‌یکن و ملغی‌الاثر است.

رئیس جمهور
ابوالحسن بنی‌صدر

نامه دوم ـ پاسخ رجائی به‌بنی‌صدر:

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور

با سلام

با تشکر از اینکه بالاخره بعد از گذشت پنجاه روز که از رسید تصویبنامه‌ها به دفتر رئیس‌جمهور میگذرد طی نامه‌های شماره ۱۴۴۳۴ ـ ۱۳۵۹/۸/۲۴ و ۱۴۴۴۲ ـ ۵۹/۸/۲۵ و ۱۶۲۹۱ مورخ ۵۹/۸/۲۵ و ۱۷۶۱۲ مورخ ۵۹/۸/۲۵ تذکراتی نسبت به‌تصمیمات هیئت دولت و شخص اینجانب داده بودید نظر شما را به‌مطالب زیر جلب میکنم:

۱ـ نسبت به‌سه نامه اول دستور دادم تحقیق کنند و اقدامات لازم معمول دارند.

۲ـ در مورد نامه چهارم که نسبت به‌انتصابات اینجانب در وزارتخانه‌های بدون وزیر انتقاد شده بود باید عرض کنم:

امروزه نزدیك به چهار ماه است که من بعنوان نخست‌وزیر نامزد شده‌ام و بیش از دو ماه است که کابینه‌ام (۱۴ نفری) به مجلس معرفی شده است. بسیاری از دوستان دور و نزدیك تذکر

میدادند که ادامه کار مشکل است ولی من با امید به‌اینکه در عمل موفق بشویم بی‌پایگی بسیاری از تصورات را ثابت کنیم و نیز باتوجه به‌اظهار شفاهی و اعلان کتبی شما (که جز وزیر دفاع و کشور با دیگر وزیران کار ندارم) دست به‌کار شدم متأسفانه به این وعده عمل نشد و اینك بعد از دو ماه هنوز کابینه وزیر خارجه، آموزش و پرورش، اقتصاد و دارائی و بازرگانی ندارد و.....

آیا میشود در شرائطی چنین حساس (اگر چه در شرائط عادی هم متصور نیست) کابینه را بدون چهار وزیر اداره کرد مگرنه اینست که فقط نخست‌وزیر در مقابل مجلس مسئول است؟

با اینکه بارها گفته‌اید که در تصویب وزراء مصلحت مملکت را بر مسائل شخصی ترجیح میدهید. با اینکه کتباً تقاضا کرده‌ام هرگاه وزیری را صالح برای احراز سمت وزارت نمیدانند دلائل خود را کتباً اعلام دارید متأسفانه هنوز حتی یك مورد هم کتباً اعلام نشده که فلان شخص را بدلیل بهمان قبول ندارم تا من بتوانم جواب برادران را بدهم.

بطوریکه اخیراً ناچار شده‌ام قبل از مذاکره با شایستگان وزارت نظر شما را بخواهم.

امروز درست ۱۵ روز است آقای..... را برای وزارت بازرگانی معرفی کرده‌ام و هنوز جواب نشنیده‌ام، در حالیکه‌مسأله بازرگانی کشور، باتوجه به‌محاصره و جنگ مسأله روز است.

اینك برای دومین بار از ریاست جمهور میخواهم تا زمانیکه در انتخاب وزیر به‌توافق نرسیده‌ایم برای‌وزارتخانه‌های بازرگانی ــ خارجه ــ اقتصادو دارائی با استفاده از اصل ۱۴۱ سرپرستی سه وزارتخانه بعهده نخست‌وزیر باشد.

همچنین با تأکید برصلاحیت قطعی برادر مهندس سیدحسین موسوی برای وزارت امور خارجه و باتوجه به‌اینکه مسأله گروگانها و بسیاری مسائل دیگر در وزارت امور خارجه مطرح است پیشنهاد میکنم:

برادر.....را برای وزارت امور خارجه در صورت تصویب به مجلس شورای اسلامی معرفی نمائیم.

درباره وزارت دارائی باید عرض کنم که خود آقای سلیمی که کلیه کارهای وزارت را انجام میدادند تا آنجا که من تحقیق کرده‌ام. مصوب شورای انقلاب نبودند و هیچیك از امضاءها واحکام صادره از طرف ایشان با جریان اداری حاکم بـرکشور (یعنـی تصویب شورای انقلاب) مطابقت نداشته است. البته من مسئول رسیدگی به‌این مسأله نیستم ولی برهه خاص زمان را که شروع اولین دولت قانونی موید مجلس شورای اسلامی است نباید از نظر دور داشت.

من برای خواندن جواب این نامه و نیز شنیدن نظرات شما هفته‌ای دوبار با شما ملاقات دارم و امیدوارم پاسخ این نامـه بخصوص در مورد وزارت امورخارجه و اعمال‌اصل ۱۴۱ باسرعت انجام پذیرد.

محمدعلی رجائی
نخست‌وزیر

نامه سوم ــ از بنی‌صدر به‌رجائی:

بسمه تعالی

آقای محمدعلی رجائی نخست‌وزیر

در پاسخ به‌نامه شما[۱۰] یادآور میشوم‌که چندبار بطور شفاهی مطالب را گفته‌ام اما چون متأسفانه در شما تمایل به‌تکرار همان حرف بعد از چند بار توضیح هست باز همان مطالب رانوشته‌اید، بااینحال:

۱ــ شما بعنوان نخست‌وزیر در برابر مجلس مسئول هستید، رئیس جمهوری در برابر ملت. موافق اصل ۱۳۲:

«رئیس‌جمهوری در حدود اختیارات وظایف خویش در برابر ملت مسئول است. نحوه رسیدگی به‌تخلف از این مسئولیت را قانون معین میکند.»

بنابراین نمیتواند با وزرائی موافقت کند که آنها را صالح

۱۰ــ این نامه در پاسخ به‌نامه شماره ۱۰۶۷/ م ــ ۵۹/۸/۲۵ که متن آن را در صفحات پیش خواندید، نوشته شده است.

نمیداند. علاوه براین مسئولیت در برابر خدا و تاریخ هم (به‌لحاظ اهمیت موقع) مسئول هستم.

۲ـ بله گفته بودم در کار وزراء که چه کسانی باشند دخالت نمی‌کنم. چندبار این مطلب باید بحث بشود؟ با شما موافقت کردم چون آقای موسوی اردبیلی ازقول امام پیام آوردکه‌کار نخست‌وزیر را به مجلس بگذارم. اطلاعات واصله نیز حکایت از آمادگی عراق برای حمله بایران را می‌کردند. در مقام اضطرار عمل کردم. در یك بحثی هم قرار شد نگویم در مقام اجبار (که حق اینست) بلکه بگویم در مقام اضطرار. بعد آقایان موسوی اردبیلی و مهدوی کنی رفتند نزد امام که این هیأت دولت ناتوان است. قرار شد جلسه بشود وزراء با موافقت انتخاب بشوند. باز بحکم جمع با وزرائی که بعضاً نمی‌شناختم موافقت کردم و قرار شد آقای صدر وزیر بازرگانی بشوند. حتی با آقای نبوی (در مجلس بعدی) موافقت کردم باز شما عمل نکردید. بعد امام گفتند شما ملاحظه مرا نکنید قانون اساسی را اجرا کنید.

حالا باز از سر گفته‌اید که شما قرار بود....

۳ـ این قانون اساسی دو منشأ برای مشروعیت هیأت وزیران قائل شده است مجلس و رئیس جمهوری. هر دو باید تصویب بکنند و چون رئیس‌جمهوری حق عزل ندارد، اگر هماهنگی کامل بین هیأت وزیران و رئیس‌جمهوری نباشد، هر روز بایدکشمکش کنند و کار به کشمکش بامجلس میرسد. در هر زمان اینکار با خطر است خصوص در این زمان که پرخطر است. شما اگر توجه باین امر می‌کردید و بینی بین‌الله عمل میکردید معلوم است چه باید می‌کردید.

۴ـ مصلحت اشخاص و رعایت ارزش و کرامت انسان نیست که رئیس‌جمهور دلایل مخالفت خود را باانتصاب وزیری بگوید و از نظر قانون نیز الزام ندارد علت آنهم اینست که بنظرقانون اساسی هیأت وزیران باید مورد تصویب باشند یعنی کاملا به رئیس‌جمهوری شناخته شده و مورد قبول او باشند.

۵ـ اما اظهار نظر درباره وزراء که طول می‌کشد. اولا اظهارات شما در این‌باره خلاف دارد. غالباً شما اصرار می‌کنید

دوباره بلکه سه‌باره درباره کسانیکه مورد تصویب واقع نشده‌اند، تحقیق شود. ثانیاً تحقیق درباره کسانی که برمن شناخته‌نیستند، محتاج دسترسی به‌منابع اطلاعات است. اینطور که بمن گزارش کرده‌اند، مانع از مراجعه مسئول تحقیق به‌مرکز اسناد ملی شده‌اند[11] لازم است هرگونه محدودیت بفوریت رفع شود، تا تحقیق در زمان کوتاه‌تری انجام بگیرد. درباره آقای.... نیز باید بفوریت امکان مراجعه به‌منابع فراهم بشود. ثانیاً وزیری که بر رئیس‌جمهور شناخته نیست چگونه مورد تصویب او واقع بشود؟

۶ــ شما درباره آقای صدر با آنکه در دوره محاصره اقتصادی بسیار خوب عمل کرده است می‌گوئید با هیأت وزیران هماهنگی ندارد، حال چرا رئیس‌جمهوری حق نداشته باشد با وزراء تحت ریاست خود هماهنگی داشته باشد؟ حال آنکه با توجه به‌عملکرد شما امروز باید بسیار باشند اشخاص‌منصف که حق‌را بمن بدهند.

۷ــ وزرائی که بطور شفاهی تصویب کرده‌ام، اینك بطور کتبی نیز تصویب می‌کنم:

(وزیر کار، وزیر دادگستری، وزیر آموزش و پرورش).

۸ــ درباره تصدی وزارتخانه‌های بدون وزیر، هر چندمعنای اینکار عدم توانائی در تشکیل هیأت وزیران هماهنگ با رئیس جمهوری و مجلس است، در حد امضای نامه و راه انداختن امور جاری و نه‌بیشتر، باتصدی شما موافقت می‌کنم. بااین تصمیم درباره بنزین، می‌ترسم که هنوز جبهه جنگ با عراق تمام نشده یك جبهه اقتصادی باز بشود و کشور از پا درآید.

۹ــ در مصاحبه پریشب نقل از من اظهار نمودید رئیس جمهوری اعلام داشته است که هیئت وزراء و نخست‌وزیر حق وضع تصویب‌نامه را ندارد و این موضوع را حمل بر بی‌اطلاعی و کم تجربگی دانسته‌اید. در نامه‌هائی که بشما نوشته‌ام صحبت از غیر قانونی بودن تصویبنامه‌هائی شده است که باید توسط قوه قانونگزاری وضع شوند نه‌اینکه گفته باشم هیئت‌وزراء حق وضع

۱۱ــ سرقت اسناد از وزارتخارجه بوسیله همین «مسؤول تحقیق» را به‌یاد بیاورید!

تصویبنامه ندارند بلکه وضع تصویبنامه در حدود قانون دراختیار هیئت وزراء است.

امیدوارم دیگر اینگونه مطالب احتیاج به ازسر گرفتن نداشته باشند و لااقل اگر هماهنگی نیست، جنگ‌نامه و مصاحبه نداشته باشیم. نگرانی جنگ بقدر کافی ذهن رامشغول‌می‌کند.[۱۲]

رئیس‌جمهوری

ابوالحسن بنی‌صدر

نقد متون،
منابع و دیدگاه‌ها

ترجمه و نقد مدخل امام خمینی در *دایرة‌المعارف بریتانیکا*

(بخش اول)

سهراب مقدمی شهیدانی

مقدمه

مدخل «Ruhollah Khomeini: Iranian Religious Leader»، «روح‌الله خمینی؛ رهبر مذهبی ایرانی» در *دانشنامه بریتانیکا*، توسط گروه ویرایشگران نوشته شد که اسامی آنان از این قرار است:

Adam Augustyn, Patricia Bauer, Brian Duignan, Alison Eldridge, Erik Gregersen, J.E. Luebering, Amy McKenna, Melissa Petruzzello, John P. Rafferty, Michael Ray, Kara Rogers, Amy Tikkanen, Jeff Wallenfeldt, Adam Zeidan and Alicja Zelazko.

این متن نخستین‌بار در ۲۹تیر ۱۳۷۷ شمسی برابر با ۲۰جولای ۱۹۹۸ میلادی منتشر گردید و تاکنون پنج بار در سال‌های ۲۰۰۹ (توسط لورا اتردژ)،[۱] ۲۰۱۶ (توسط نوح تِش)،[۲] ۲۰۱۸ (دو بار توسط گروه ویرایشگران) و ۲۰۱۹ (توسط آدام زیدان)،[۳] مورد بازبینی محتوایی جدی قرار گرفت که مهم‌ترین آن مربوط به «آدام زیدان» در سال ۲۰۱۹ است. همچنین

1. Laura Etheredge
2. Noah Tesch
3. Adam Zeidan

هشت بار دیگر اصلاحات جزئی در مدخل صورت پذیرفت.[1]

نقد حاضر بر اساس آخرین ویرایش این مدخل مربوط به ۱۴می ۲۰۱۹ میلادی نگارش یافته است که در این ویرایش تغییراتی به شرح ذیل صورت گرفته است:

- اصلاح برخی اسامی
- اصلاح تاریخ وقایع
- ویرایش‌های دستوری و املایی
- افزودن توضیحاتی پیرامون مخالفت امام(ره) با اصلاحات ارضی به عنوان سرآغاز نهضت که در ویرایش پیشین به غلط به مخالفت ایشان با آزادی زنان تعبیر شده بود.
- اشاره به تربیت شاگردان و تشکیل شبکه نیروی انسانی قوی و نافذ توسط امام(ره) به عنوان عامل اصلی پایه‌گذاری حکومت اسلامی در عصر سقوط رژیم پهلوی که در ویرایش پیشین اشاره‌ای به آن نشده بود.
- جایگزینی عبارت «اعلام ساختار جدید حکومتی» با عبارت «تعیین دولت»
- حذف یک پاراگراف کامل از توضیحات مربوط به نظریه «ولایت فقیه» و تأثیر آن در تدوین قانون اساسی جدید و شکل گیری ولایت فقها بر پایه این نظریه از سال ۱۳۵۷ به بعد.

پیش از ورود به ترجمه و نقد مدخل امام خمینی، مرور پیشینه و کارنامه *بریتانیکا* خالی از لطف نیست.

مروری بر پیشینه *دانشنامه بریتانیکا*

دانشنامه بریتانیکا به انگلیسی: «*Encyclopædia Britannica*» به گفته سایت رسمی آن، از سال ۱۷۶۸م در شهر ادینبرو (ادینبورگ) واقع در اسکاتلند توسط دو کارآفرین به نام‌های کالین مک‌فارکوهار[2] و اندرو بل[3] و ویراستاری با نام ویلیام اسـمِلی[4] بنیان نهاده شد. این دانشنامه در سال ۱۹۹۴ به عنوان اولین از نوع خود، به صورت برخط (آنلاین) در اینترنت بارگذاری شده است. ادعا می‌شود این دانشنامه آنلاین ماهانه بیست میلیون بازدید کننده

۱. برای اطلاع از جزئیات ویرایش ها به پیوند ذیل مراجعه کنید:
https://www.britannica.com/biography/Ruhollah-Khomeini#accordion-article-history

2. Collin Macfarquhar

3. Andrew Bell

4. William Smellie

در عنوان مدخل از تعبیر «رهبر مذهبی» استفاده شده که دقیق و درست نیست و امام خمینی(ره) در حقیقت یک رهبر سیاسی- مذهبی بوده‌اند و اساساً وجه نگارش مدخل به دلیل جایگاه سیاسی ایشان بوده است

واحد[1] دارد. این دانشنامه تمامی تلاش خود را کرده است تا به عنوان منبعی رسمی و علمی برای هر چه که می‌تواند مورد جست‌وجوی مردم به خصوص نخبگان باشد، معرفی گردد. نسخه پانزدهم *دانشنامه بریتانیکا* به عنوان آخرین نوع منتشره به صورت چاپ کاغذی، در سال ۱۹۸۵م به چاپ رسید (که البته به گفته ویکی‌پدیا- به عنوان رقیب بریتانیکا- تا سال ۲۰۱۰ نیز ویراست‌هایی داشته است). به هر حال آخرین نسخه چاپی آن شامل ۳۲ جلد و ۳۲۶۴۰ صفحه بود و ادعا می‌شود که مقالات آن توسط دانشمندانی در سراسر دنیا شامل برگزیدگان جوایز نوبل نوشته شده است. در مجموع و در طول ۲۵۰ سال، هفت میلیون مجموعه از آن تاکنون چاپ و منتشر شده است.

شرکت اداره‌کننده این دانشنامه مدعی است تنها در سال ۲۰۱۸، سیصد میلیون بازدیدکننده واحد و در نتیجه سومین رشد در ترافیک اینترنتی در آن سال را داشته است.[2] این دانشنامه فعالیت‌های خود را گسترش داده و سعی در تصرف حیطه‌های مختلفی داشته است؛ از جمله آن که دانشنامه‌ها و اپلیکیشن‌هایی مخصوص (حتی برای کودکان) نیز طراحی کرده و گویا در عرصه اقتصاد آموزش نیز فعالیت می‌کند. سایت مربوط به این دانشنامه مدعی است در حال ارایه سرویس به بیش از ۱۴۰ میلیون دانش‌آموز و دانشجو، مورد اعتماد در بیش از هشتاد کشور دنیا و دارای هزار دسته‌بندی محتوایی و هشتصد هزار کلمه قابل دسترس برای جست‌وجو می‌باشد. محصولات تولیدی این شرکت برای مخاطبینی از گروه‌های دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان، مجریان و رؤسا، یادگیرندگان مادام‌العمر، شرکت‌ها و دولت‌ها عرضه شده‌اند.[3] احتمالاً یکی از بخش‌های عمده در تأمین فعلی این سازمان، درآمدزایی از طریق همین فعالیت‌ها می‌باشد هر چند یقیناً تولیدات سنگین و پرهزینه چاپی در سده‌های پیشین، نیازمند بودجه‌هایی خاص بوده که در جست‌وجوهای نگارنده تاکنون چیزی یافت نشده است. برای دسترسی کامل به تمامی محتواها و مقالات این دانشنامه به صورت آنلاین، بایستی به صورت سالیانه ۷۴ دلار و ۹۵ سنت پرداخت

۱. بازدیدهایی که توسط یک آی‌پی خاص صورت بگیرد هر چند به دفعات فراوان توسط وی انجام شود اما به دلیل واحد بودن آی‌پی، تنها یک بار محسوب می‌شوند. این نحوه محاسبه، نوعی تقریب برای محاسبه تعداد افرادی است که از یک سایت خاص استفاده می‌کنند؛ هر چند ممکن است یک فرد، دارای چند آی‌پی مجزا بوده باشد.

2. Corporate.britanica.com

3. Corporate.britanica.com/250-anniversary/timeline

مهم‌ترین منبعی که درباره «تاریخ تولد» وجود دارد، کتاب *نهضت امام خمینی* است که دست‌خطی از امام را درج کرده است که در آنجا امام به قلم خودشان تاریخ صحیح ولادت‌شان را نوشته‌اند

کرد[1] و این یکی دیگر از راه‌های درآمدزایی فعلی این مجموعه می‌باشد.

این مجموعه سایت‌هایی از جمله بریتانیکا (اصلی)، بریتانیکا برای کودکان، تولیدات مربوط به محصلین و کتاب‌خانه‌ها، ارایه دانشنامه به صورت محتواهای صوتی و تصویری (Lumielabs)، لغت‌نامه مریام وبستر (Merriam-Webster) و ســایت‌های فروش بریتانیکا برای مشــتریان و نهادها را به عنوان زیرمجموعه خود رهبری می کند.[2]

سایت این مجموعه از افرادی همچون کارثیک کریشمان به عنوان مدیر کل، جیم کانرز[3] به عنوان معاون ارشد و مدیر مالی، سال دو اسپریتو به عنوان معاون ارشد بین‌الملل و بازاریابی و توســعه تجارت، داگ اولی به عنوان معاون اجرایی و مشاور عام مجری شرکت، جی.ای لوبرینگ[4] به عنوان دست‌اندرکار اجرایی و مسئول گروه ویراستاری، مارشا مکنزی به عنوان مجری ویراستاری، دوره‌های آموزشی، رسانه و تولید، کریس مایلند به عنوان معاون بخش بازارهای مشتریان، تئودور پاپاس[5] به عنوان مجری ویراستاری و مسئول اداره توسعه و لیزا اشنایدر[6] به عنوان مسئول کل امور دیجیتال و انتشاردهنده لغت‌نامه مریام وبستر نام برده است.[7]

بریتانیکا مدعی است که مجموعه‌ای از متخصصان دانش را گردآورده و از جمله همکاران قدرتمند خود را جامعه شیمی امریکا، دانشگاه کالیفرنیا برکلی، انجمن تاریخ نظامی، پروژه تایم‌لپس و... معرفی کرده است.[8] در ســایت اصلی که متکفل جست‌وجو درون دانشنامه می‌باشد، این عبارت درج شده است: «منبع استاندارد (متعارف و رایج) در مورد دانش از سال ۱۷۶۸ میلادی».[9]

رقابت زیادی میان این دانشنامه با ویکی‌پدیا که به صورت آزاد ویرایش می‌شود وجود

1. subscription.britanica.com
2. Corporate.britanica.com
3. Jimmy Connors
4. J.E.Luebering
5. Theodore Pappas
6. Aliza Schneider
7. www.corporate.britanica.com/team
8. Corporate.britanica.com/knowledge-experts
9. Www.britanica.com

دارد و گویا ویکی‌پدیا در جذب مخاطبین توانسته است بریتانیکا را شکست دهد. بریتانیکا خود را به عنوان یک دانشنامه معتبر و علمی- در برابر دانشنامه‌هایی همچون ویکی‌پدیا- یاد می کند. ویکی‌پدیا- به عنوان رقیب بریتانیکا از فردی با نام فلیپ دابلیو گوتز به عنوان سرویراستار آخرین جلد چاپی از آن یاد کرده است که کار او بعداً و فعلاً توسط رابرت مک‌هنری[1] ادامه یافته است و از فردی با نام دیل هویبرگ نیز یاد شده است.[2] مک‌هنری مقالاتی در نقد ویکی‌پدیا نیز نگاشته که در سایت ویکی‌پدیا انعکاس یافته است. او مقالات قابل ویرایش توسط ویرایش گرانی که اعتمادی به میزان دانش آنها نیست را غیرقابل قبول دانسته و مدعی است در یک فرآیند شبه‌تکاملی- برگرفته از نظریه داروین- آن چیزی که باقی خواهد ماند، دانشنامه‌ای است که توسط متخصصان نوشته شده باشد.[3]

در ارایه مطالب مداخل، بعضاً مواردی از دست کاری‌های عمدی اما حرفه‌ای در حیطه جنگ نرم مشاهده می‌شود. برای مثال در انتهای مدخل «اسلام» از دانشنامه آنلاین بریتانیکا، مشاهده می‌شود شخصیتی نامتعارف و پر اشکال از منظر اکثریت نخبگان اسلامی به نام «ابن تیمیه» پس از نام پیامبر اسلام(ص) به عنوان دومین فرد از شخصیت‌های برجسته قرار داده شده است. تقریباً در انتهای این فهرست به نام امام خمینی(ره) نیز اشاره شده است.

ترجمه مدخل «روح‌الله خمینی» در *دایره‌المعارف بریتانیکا*

روح‌الله خمینی: رهبر مذهبی ایرانی

نوشته شده توسط:

ویراستاران *دایره‌المعارف بریتانیکا*

عنوان‌های جایگزین: آیت‌الله روح‌الله خمینی، روح‌الله خمینی، روح‌الله مصطفوی، روح‌الله موسوی.

روح‌الله خمینی همچنین به نام روح‌الله الخمینی، نام اصلی روح‌الله مصطفوی موسوی، (متولد ۲۴سپتامبر ۱۹۰۲،[4] خمین، ایران، درگذشته

1. Robert McHenry

۲. ویکی‌پدیا، مدخل بریتانیکا

۳. ویکی‌پدیا، مدخل Robert McHenry

۴. توضیحات اضافی مدخل‌نویسان: «اطلاعات کمی در مورد زندگی اولیه روح‌الله خمینی وجود دارد. تاریخ‌های مختلف برای تولد او گفته شده که شایع‌ترین آنها عبارت‌اند از: ۱۷مه ۱۹۰۰ و ۲۴سپتامبر ۱۹۰۲ [چهارشنبه، ۱مهر ۱۲۸۱ش/ ۲۰جمادی‌الثانیه ۱۳۲۰ق] (همچنین سالگرد تولد فاطمه، دختر پیامبر). اگرچه در شناسنامه خمینی سال تولد ایشان ۱۹۰۰ [۱۲۷۹ش] درج شده اما آیت‌الله پسندیده، برادر بزرگتر وی، نشان داد که ۱۹۰۲ [۱۲۸۱ش] سال درست است.»

۳ژوئن ۱۹۸۹ [۱۳خرداد۱۳۶۸ش]، تهران)، روحانی شـیعه ایرانی، رهبر انقلابی که موجب سرنگونی محمدرضا شاه پهلوی در سال ۱۹۷۹ (به مدخل انقلاب ایران مراجعه کنید) شد و به مدت ۱۰ سال پس از آن، بالاترین مقام سیاسی و مذهبی ایران بود.

اوایل زندگانی و فعالیت‌های حوزوی

خمینی نوه و پسر مُلّاها (رهبران مذهبی شیعه) بود. زمانی که او حدود پنج ماه داشت، پدرش به دستور یکی از خوانین محلی کشته شد. خمینی جوان تحت تکفل مادر و عمه و پس از مرگ آنها [زیرنظر] برادر بزرگترش مرتضی (که بعدها به عنوان آیت‌الله پسندیده شناخته شد)، رشد کرد. او در مدارس مختلف اسلامی تحصیل کرد و در سال ۱۹۲۲ [۱۳۰۰ش] در شهر قم، مرکز فکری دانش‌پژوهان شیعه مستقر شد. او در دهه ۱۹۳۰م به عنوان یکی از محققان برجسته شناخته شد و به نام زادگاهش، خمین (به نام خمینی) نام گرفت.

او به عنوان یک متخصص و آموزگار شـیعه، مقالات [=رسـاله‌های] متعددی درباره فلسفه، فقه (شـریعت) و اخلاق اسلامی تدوین کرد، اما مخالفت شـدید او با حاکم ایران محمدرضا شـاه پهلوی، محکوم کردن تأثیرپذیری شـاه از غرب و حمایت بی‌نظیرش از خلوص گروی اسلامی [=اسلام ناب] بود که موجب شد او در جلب افکار عمومی موفق شود.

در ابتدای دهه ۱۹۵۰ در ایران او به عنوان یک آیت‌الله شناخته شد که یک رهبر مذهبی برجسته بود و در اوایل دهه ۱۹۶۰ عنوان آیت‌الله‌العظمی را دریافت کرد و بدین‌ترتیب [به] یکی از رهبران برجسته مذهبی شیعه در ایران [تبدیل] شد.

در اوایل دهه ۱۹۶۰ [۱۳۳۹ش]، شاه مجلس را به حالت تعلیق درآورد و یک برنامه مدرن تهاجمی به نام «انقلاب سـفید» را راه‌اندازی کرد که شامل افزایش آزادی زنان، کاهش آموزش مذهبی و قانون اصلاحات ارضی پوپولیستی بود که باعث عصبانیت اشرافیت موجود شد. پیاده‌سازی این سیاست‌ها به ویژه تأثیرات و نفوذ اجتماعی قدرتمندِ طبقه روحانی را کاهش داده و از بین برد، اما در عین حال به طور گسترده‌ای در زندگی ایرانیان و جامعه ایرانی اثر منفی گذاشت: اجرای آن به اقتصاد روستایی آسیب رساند،

منجر به شهرنشینی (حاشیه‌نشینی) سریع و غربی شدن گشت، هنجارهای اجتماعی و ارزش‌های سنتی را دگرگون کرد و نگرانی‌هایی در مورد [خلاء] دموکراسی و حقوق بشر را پدید آورد.

بنابراین، مخالفت با دولت، موجب متحد شدن روحانیون محافظه‌کار، سکولارهای چپ‌گرا و دیگران، که اغلب زمینه مشترک را زیر پرچم هویت شیعه یافتند، گردید.

در آن زمان، خمینی، منتقد برجسته برنامه شاه بود و الهام‌بخش شورش‌های ضد حکومتی شد که به همین‌خاطر در سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۲ش] زندانی شد. پس از یک سال حبس، خمینی در ۴نوامبر ۱۹۶۴ [۱۳آبان۱۳۴۳ش] از ایران تبعید شد. او سرانجام در شهر نجف، همتای علمی قم در عراق، مستقر شد. آنجا بود که او شروع به تدوین و بسط نظریه‌هایش در باب ولایت فقیه (سرپرستی فقها) که منجر به پایه‌گذاری [حکومت] جمهوری اسلامی در ایران می‌شد، کرد. او در تبعید با تربیت پیروان (شاگردان) و ایجاد یک شبکه قدرتمند و نافذ، به جایگاهی رسید که پس از سرنگونی شاه، نقش رهبری را ایفا کرد.

رهبر جمهوری اسلامی

از اواسط دهه ۱۹۷۰، نفوذ خمینی در داخل ایران به دلیل افزایش نارضایتی عمومی از رژیم شاه، به طرز چشمگیری افزایش یافت. حاکم عراق، صدام‌حسین، خمینی را در ۶اکتبر۱۹۷۸ [۱۴مهر۱۳۵۷ش] به ترک عراق مجبور کرد. پس از آن خمینی در حومه پاریس در نوفل‌لوشاتو مستقر شد. از آنجا، طرفدارانش پیام‌های ضبط‌شده او را به یک جمعیت فزاینده ایرانی رساندند و تظاهرات گسترده، اعتصابات و ناآرامی‌های مدنی در اواخر سال ۱۹۷۸ باعث خروج شاه از ایران در ۱۶ژانویه ۱۹۷۹ شد. خمینی در یک جشن پیروزی در تهران در تاریخ ۱فوریه ۱۹۷۹ وارد ایران شد و به عنوان رهبر مذهبی انقلاب ایران معرفی شد. او ۴ روز بعد تشکیل یک دولت جدید را اعلام کرد و در روز ۱۱فوریه ارتش بی‌طرفی خود را اعلام کرد. خمینی در حالی که جامعه روحانیت در حال کسب قدرت بودند به قم بازگشت. یک همه‌پرسی ملی در ماه آوریل یک حمایت دلگرم‌کننده از نهاد جمهوری اسلامی را نشان داد و قانون اساسی جمهوری اسلامی در

ماه دسامبر در همه‌پرسی تصویب شد. خمینی به عنوان رهبر مادام‌العمر سیاسی و مذهبی ایران معرفی شد.

خمینی به صورت تزلزل‌ناپذیر خود را متعهـــد کرد که ایران را به یک حکومت طبق نظریات اسلامی تبدیل کند. روحانیون شیعه ایران به صورت گسترده تدوین سیاست‌های حکومتی را به دســت گرفتند، در حالی که خمینی در میان جناح‌های مختلف انقلابی داوری می‌کرد و تصمیمات نهایی در مورد موضوعات مهم را نیازمند به تأیید خودش قرار داد. در ابتدا رژیم وی در جهت خونخواهی سیاســی، صدها نفر از افرادی که برای رژیم شاه کار کرده بودند را اعدام کرد. پــس از آن مخالفت‌های داخلی باقی مانده، سرکوب شد، اعضای آن مخالفت‌ها به طور سیستماتیک زندانی و یا کشته شدند. زنان ایرانی مجبور به پوشیدن حجاب بودند، موسیقی غربی و الکل ممنوع بود و مجازات‌های تجویزشده توسط قانون اسلامی جایگزین شدند.

رشته اصلی سیاست خارجی خمینی، رها شدن کامل از جهت‌گیری شدید غربی شاه و پذیرش نگرش خصمانه بی‌رحمانه نسبت به هر دو ابرقدرت، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی بود. علاوه بر این، ایران سعی کرده است برند (تعریف خود) از احیای اسلام (اسلام احیا شده) را به کشورهای همسایه مسلمان، به ویژه در میان شــیعیان آنها صادر کند. خمینی حمله ناگهانی و ستیزه‌جویانه ایرانیان به سفارت امریکا در تهران (۴نوامبر ۱۹۷۹) را تأیید کرد و پرســنل دیپلماتیک امریکایی را بیش از یک سال به عنوان گروگان نگاه داشت. (نگاه کنید به بحران گروگان گیری ایران). او همچنین از راه حل مسالمت آمیز برای آرام‌سازی جَو در جنگ ایران و عراق که در سال ۱۹۸۰ آغاز شده بود خودداری کرد و با امید سرنگونی صدام اصرار داشت تا جنگ ادامه یابد. خمینی در نهایت آتش‌بس را در سال ۱۹۸۸ تصویب کرد که به طور مؤثر جنگ را پایان داد.

دوره توســعه اقتصادی ایران تحت حکومت خمینی لَنگ ماند (معطل ماند) و اصــرار او بر پیروزی در جنگ ایران و عــراق در نهایت این دوره پیشرفت اقتصادی را بی‌اثر نمود. هر چند خمینی، با این حال، قادر به حفظ تأثیر معنوی (کاریزماتیک) خود بر روی شیعیان ایران شد و تا زمان مرگ وی همچنان حاکم سیاسی و مذهبی در این کشور بود. و گنبد طلایی و مجلل

او در گورستان بهشت‌زهرا تهران، به حرمی برای حامیانش تبدیل شد.

ویراستاران *دایرةالمعارف بریتانیکا*

این مقاله اخیراً توسط آدام زیدان، معاون سردبیر تجدیدنظر و به روز شده است.

نقد و بررسی مدخل امام در *دایرةالمعارف بریتانیکا*

تولد و پیشینه خانوادگی امام

در بخشی از مدخل نوشته‌اند:

روح‌الله خمینی همچنین به نام روح‌الله الخمینی، نام اصلی روح‌الله مصطفوی موسوی، (متولد ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲، خمین، ایران، درگذشته ۳ژوئن ۱۹۸۹ [۱۳خرداد۱۳۶۸ش]، تهران)، روحانی شیعه ایرانی، رهبر انقلابی که موجب سرنگونی محمدرضا شاه پهلوی در سال ۱۹۷۹ (به مدخل انقلاب ایران مراجعه کنید) شد و به مدت ۱۰ سال پس از آن، بالاترین مقام سیاسی و مذهبی ایران بود.

در نقد و بررسی مطالب مذکور، نکاتی قابل ذکر است:

۱. در عنوان مدخل از تعبیر «رهبر مذهبی» استفاده شده که دقیق و درست نیست و ایشان در حقیقت یک رهبر سیاسی- مذهبی بوده‌اند و اساساً وجه نگارش مدخل به دلیل جایگاه سیاسی ایشان بوده است و از همین رو ذکر این مسئله خالی از اهمیت نیست.

۲. در این مدخل، به سیادت امام در ذکر نام ایشان هیچ اشاره‌ای نشده است.

۳. در مورد تاریخ تولد دقیق امام، توضیحاتی در پاورقی آمده که دقیق و تحقیقی است اما برای تکمیل آن چنین می‌توان نوشت:

به رغم آنکه شخص امام خمینی به نحو مکتوب در مورد تاریخ تولدشان اظهارنظر کرده‌اند اما باز هم در برخی منابع داخلی (خصوصاً دو دایرةالمعارف‌های مشهور داخلی چون دایرةالمعارف بزرگ اسلامی[1] و *دایرةالمعارف تشیع*[2]) در نقل تاریخ تولد امام اشتباهاتی صورت گرفته و از این جهت، دقت نظر نویسندگان بریتانیکا، ستودنی است.

با توجه به وجود دست‌خط امام در این مورد و نظر به ضرورت احاطه و شمولیتِ مقاله دانشنامه‌ای نسبت به نقل همه اقوال در موضوعات مهم، نقل دیدگاه امام بایسته است. امام

۱. در مدخل «امام» در *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تاریخ تولد امام خمینی، ۲۰جمادی‌الاخر ۱۳۲۰ق، ۱مهر ۱۲۸۱ش درج شده است. (مدخل «خمینی، روح‌الله،»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲۲، ص ۶۶۴).

۲. در این اثر به تعدد اقوال در تاریخ تولد امام که در مکتوبه خود ایشان بدان تصریح شده، هیچ اشاره‌ای نشده است؛ حال آن که در بریتانیکا، این تکثر اقوال را تذکر داده‌اند.

خمینی در مورد تاریخ تولد خود چنین مرقوم کرده‌اند:

به حسب شناسنامه ۲۷۴۴ تولد ۱۲۷۹ شمسی در خمین، اما در واقع ۲۰جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری، تاریخ قطعی تولد ۲۰جمادی‌الثانی مطابق اول مهر ۱۲۸۱ شمسی است. ۱۸جمادی‌الثانی ۱۳۲۰، مطابق ۳۱شهریور ۱۲۸۱ صحیح است.[1]

با مراجعه به دست‌خط شخص امام، مشخص شد که تاریخ تولد ایشان با سه روایت مختلف ذکر شده است؛ نخست آن تاریخی که در شناسنامه درج شده است، دومی تاریخی که در برخی منابع بیشتر بدان تکیه شده و سومی تاریخ ۳۰شهریور ۱۲۸۱ که امام در آخر به صحیح بودن آن تصریح می کنند. به رغم تردید موجود، نویسندگان مدخل، معیار خود برای برگزیدن یکی از این سه نظر را مشخص نکرده و به منابع اصلی (خصوصاً زندگینامه خودنوشت امام) ارجاع نداده‌اند. در صورتی که در این موارد، یا باید به مدارک شناسنامه‌ای فرد اتکا داشت یا مستندات دیگر مانند دست‌خط امام که در کتاب *نهضت امام خمینی(ره)* درج شده است. همان‌طور که گفتیم مهم‌ترین منبعی که درباره این مسئله وجود دارد، کتاب *نهضت امام خمینی* است که دست‌خطی از امام را درج کرده است که در آنجا امام به قلم خودشان تاریخ صحیح ولادت‌شان را نوشته‌اند.

لذا التفات اجمالی نویسندگان مدخل بریتانیکا به تعدد اقوال، امری ستودنی است. آنان در این باب چنین نوشته‌اند:

توضیحات اضافی مدخل‌نویسان: اطلاعات کمی در مورد زندگی اولیه روح‌الله خمینی وجود دارد. تاریخ‌های مختلف برای تولد او گفته شده که شایع‌ترین آنها عبارت‌اند از ۱۷مه ۱۹۰۰ و ۲۴سپتامبر ۱۹۰۲ [چهارشنبه، ۱مهر ۱۲۸۱ش / ۲۰جمادی‌الثانیه ۱۳۲۰ق] (همچنین سالگرد تولد فاطمه، دختر پیامبر). اگرچه در شناسنامه خمینی سال تولد ایشان ۱۹۰۰ [۱۲۷۹ش] درج شده اما آیت‌الله پسندیده، برادر بزرگتر وی، نشان داد که ۱۹۰۲ [۱۲۸۱ش] سال درست است.

پیرامون مطالب مذکور، گفتنی آن که آیت‌الله پسندیده یک بار در صفحه ۷۴ خاطرات خود و بار دیگر در صفحه ۲۱۵ به تاریخ تولد امام پرداخته و تاریخ ۲۰جمادی‌الاخر ۱۳۲۰ق مطابق ۱مهر ۱۲۸۱ش را مطرح کرده است.

البته مطلق گویی نویسندگان مدخل با عنوان «تاریخ‌های مختلف...» دقیق نیست زیرا جمعاً

۱. سید حمید روحانی، *نهضت امام خمینی*، تهران، عروج، ۱۳۸۶، دفتر اول، ص ۳۳.

سه قول وجود دارد که دو مورد آن در همین مدخل درج شده است. لذا این نحو کلی گویی‌ها ممکن است به ابهام آفرینی غیرواقعی بیانجامد.

اساساً در یک مدخل دانشنامه ای (خصوصاً اگر موضوع آن اشخاص باشند)، ارزش و اعتبار آن به دقت در نقل تاریخ وقایع است

۴. در بخشی از مدخل نوشته‌شده امام خمینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی «به مدت ۱۰ سال، بالاترین مقام سیاسی و مذهبی ایران بود.» دقیق‌تر آن که ایشان از بدو ورود به ایران و استقرار نظام در بهمن ۵۷ تا هنگام ارتحال در خرداد ۶۸، تقریباً به مدت ده سال و چهار ماه به عنوان بالاترین مقام سیاسی - مذهبی ایران فعالیت داشته‌اند.

اوایل زندگانی

در بخش مربوط به اوایل زندگانی امام چنین نوشته‌اند:

خمینی نوه و پسر مُلّاها (رهبران مذهبی شیعه) بود. زمانی که او حدود پنج ماه داشت، پدرش به دستور یکی از خوانین محلی کشته شد. خمینی جوان تحت تکفل مادر و عمه و پس از مرگ آنها [زیر نظر] برادر بزرگترش مرتضی (که بعدها به عنوان آیت‌الله پسندیده شناخته شد)، رشد کرد.

نقد و بررسی

۱. کاربست تعبیر مُلّاها برای پدر و جد امام خمینی که از روحانیان سرشناس منطقه بودند، دقیق و منطبق بر ادبیات اصیل شیعی و حوزوی نمی‌باشد. به جای آن از تعبیر روحانی یا آخوند و در صورتی که افراد مجتهد باشند، از القابی چون آیت‌الله استفاده می‌شود. از این واژه در ادبیات نوشتاری انقلاب‌پژوهان غربی به کرات استفاده می‌شود و جمهوری اسلامی را گاه به طعنه و کنایه «حکومت ملاها» می‌خوانند که مصداق بارز جهت‌دارنویسی و استفاده از ادبیات غیرعلمی در یک مدخل دانشنامه‌ای است.

۲. منابع معتبر تاریخی، شهادت سید مصطفی، پدر امام خمینی را در دوازدهم ذی‌الحجه (یا به قولی دیگر دوازدهم ذی‌القعده) ۱۳۲۰قمری نقل کرده‌اند [1] که مطابق با اسفندماه

۱. برخی منابع متقدم، تاریخ شهادت سید مصطفی را ۱۳۲۱قمری درج کرده‌اند. ر.ک: سید علیرضا ریحان یزدی، *آینه دانشوران*، قم، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۲، ص۱۸۵.

آیت الله مرعشی نجفی بلافاصله در روز ۱۲محرم ۱۳۸۳ برابر با ۱۵خرداد ۱۳۴۲، اعلامیه ای در اعتراض به دستگیری امام خمینی صادر می کند و در آن، از ایشان به عنوان یکی از «آیات عظام» و «مراجع تقلید» یاد می کند

(یا به قولی بهمن‌ماه) ۱۲۸۱شمسی است.[۱] با توجه به این نکته که ولادت حضرت امام خمینی در ۲۰جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ (۱مهر ۱۲۸۱) و شهادت پدرشان در ۱۲ ماه ذی‌القعده (۲۱بهمن ۱۲۸۱ش) یا به قولی دیگر، ذی‌الحجه ۱۳۲۰ (مطابق با اسفند ۱۲۸۱) واقع شده است، امام در هنگام شهادت پدر، چهار ماه و بیست روز یا به قولی دیگر، پنج ماه و اندی سن داشته است. لذا استفاده از تعبیر «حدود پنج ماه» قابل قبول و نسبتاً دقیق است اگرچه انتظار آن است که به اختلاف تواریخ بیشتر دقت شود.

اساساً در یک مدخل دانشنامه‌ای (خصوصاً اگر موضوع آن اشخاص باشند)، ارزش و اعتبار آن به دقت در نقل تاریخ وقایع است. در صورتی که بی‌دقتی در این مورد صورت گیرد، ممکن است اعتبار مدخل از اساس مخدوش گردد و نشانه‌ای از بی‌دقتی یا فقدان دانش تاریخی نویسنده و سرویراستاران تلقی گردد. اگرچه این دقت‌های ریز شاید به نظر برخی مخاطبان محترم، از اهمیت چندانی برخوردار نباشد اما هنگامی که از تاریخ (آن هم در یک متن دایرة‌المعارفی) سخن به میان می‌آید، لاجرم مراعات همه این ظرایف، مورد انتظار است. چه این که امام خمینی نیز در مورد تاریخ آغاز تدریس‌شان، چنین رویه‌ای را پیموده‌اند و در تذکر به نویسنده کتاب *نهضت امام خمینی* (که بنا به برداشت خود، تاریخ آغاز تدریس امام را ۱۳۵۰قمری نقل کرده بود)، چنین نوشته‌اند:

... گرچه مطلب مهم نیست، لکن چون مخالف با واقع است، تذکر می‌دهم: اینجانب در زمانی که ساکن مدرسه دارالشفا بودم، مدت‌ها فلسفه تدریس می‌کردم و در سنه ۱۳۴۸ق [مطابق ۱۳۰۷ش] به واسطه تأهل از مدرسه خارج شدم.[۲]

مرجعیت دینی امام

در بخشی از مدخل چنین آورده‌اند:

در ابتدای دهه ۱۹۵۰م [دهه سی] در ایران او به عنوان یک آیت‌الله شناخته شد که یک رهبر مذهبی برجسته بود و در اوایل دهه ۱۹۶۰م

۱. ر.ک: سید حمید روحانی، *همان*، ص۳۶؛ همچنین ر.ک: *خاطرات آیت‌الله پسندیده (گفته‌ها و نوشته‌ها)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶، ص۱۹-۱۸.

۲. سید حمید روحانی، *همان*، ص۵۵.

[دهه چهل] عنوان آیت‌الله‌العظمی را دریافت کرد و بدین‌ترتیب [به] یکی از رهبران برجسته مذهبی شیعه در ایران [تبدیل] شد.

نقد و بررسی

۱. توصیف جایگاه حوزوی امام خمینی در دهه سی و چهل، نسبتاً درست و دقیق بیان شده اما با ادبیات رایج حوزوی سازگار نیست؛ چنان که عناوین و القابی مانند «آیت‌الله العظمی»، اعطایی نیست و به صورت تعیّنی در افواه و السنه حوزویان رایج می‌شود و منشأ آن نیز مجموعه‌ای از صلاحیت‌های علمی، اخلاقی و منزلت اجتماعی روحانیان است.

۲. در تکمیل مباحث مدخل، تذکر این نکته ضرورت دارد که برخلاف ذهنیت‌سازی برخی نویسندگان، مرجعیت دینی امام خمینی در دهه چهل، مرهون ورود در صحنه سیاسی نیست و ایشان پیش از دستگیری در خرداد ۴۲، به عنوان یکی از مراجع طراز اول قم شناخته می‌شدند لذا تلاش ناکام طرفداران آقایان شریعتمداری و منتظری برای جایگاه‌تراشی برای نامبردگان در اثبات مرجعیت امام، با مستندات تاریخی سازگار نیست و ره به جایی نمی‌برد. نکته مهم آن که اولاً پیش از ارتحال آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ بنا به شهادت اسناد ساواک، امام خمینی درس دوم قم را از لحاظ جمعیت فضلا، داشته و بعد از ایشان چهره دوم قم بوده است. ثانیاً چهار روز پیش از قیام ۱۵ خرداد *رساله توضیح‌المسائل* ایشان انتشار عمومی یافته بود لذا حمایت‌های پسینی علما و تصریح به مرجعیت ایشان، جنبه اثباتی نداشته، تنها اخبار از واقع بوده است.[1]

۳. در بازشناسی دیدگاه علمای قم پیرامون جایگاه حوزوی امام اسناد و شواهد مختلفی قابل ذکر است. به عنوان نمونه آیت‌الله مرعشی نجفی بلافاصله در روز ۱۲ محرم ۱۳۸۳ برابر با ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، اعلامیه‌ای در اعتراض به دستگیری امام خمینی صادر می کند و در آن، از ایشان به عنوان یکی از «آیات عظام» و «مراجع تقلید» یاد می کند و چنین می نویسد:

> بدانید که یکی از آیات عظام و مجاهدین بزرگ عالم اسلامی را دستگاه جبار از تاریکی شب استفاده کرده و ایشان را از خانه خود غفلتاً بیرون و به جای نامعلومی برده است، وقاحت و بی‌شرمی و جسارت دولت به جایی رسیده که به مراجع وقت حمله می کند... مبادا از پشتیبانی مراجع عظام دریغی داشته باشید. ما بدین‌وسیله (هل من ناصر ینصرنا) گفته و تا آخرین

۱. برای اطلاع تفصیلی در این باب و پاسخ به شبهات مربوطه رک: سهراب مقدمی شهیدانی، *نقدی بر مدخل امام خمینی در دایرةالمعارف تشیع*، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، ص ۱۹۸-۱۸۱.

لحظه اســـتقامت خواهیم ورزید. خون ما رنگین تر از خون برادر عزیزمان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی نیست...[1]

ایشان همچنین در پاسخ به نامه عده‌ای از اصناف و تجار تهران درباره مقام علمی و تقوایی حضرت امام خمینی، چنین می‌نویسد:

عرض می‌شود چنانچه کراراً سؤال شـــده و جوابی که داده شده است، بدین‌قرار می‌باشد. مقام علمی و تقوایی معظم‌له بحمدالله و المنه کاملاً محرز و شأن ایشان اجل از این است که مورد سؤال واقع شود...[2]

آن مرحوم همچنین در پاسخ به درخواســـت جمعی از طلاب علوم دینی در مورد تبیین مقامات علمی و عملی امام خمینی، بار دیگر به مرجعیت ایشـــان تصریح می کند و چنین می‌نگارد:

چنانچه کراراً اینجانب عقیده خود را اظهار کرده‌ام، باز هم به موجب این سؤال عرض می کنم که حضرت آیت‌الله آقای خمینی دامت برکاته که یکی از مراجع تقلید عالم تشیع است، از اساطین روحانیت اسلام و مفاخر عالم تشیع بوده، امید است خداوند متعال موجبات رفع نگرانی های مسلمین و انجام منویات مقدسه روحانیت اسلام را فراهم فرماید.[3]

شـــهادت یکی از مراجع تقلید وقت به مرجعیت امام خمینی، و تأکید بر اظهار مکرر این حقیقت، راه هر نوع سوءاســـتفاده از ماجرای مرجعیت امام را بر دیگران می‌بندد و نشان می‌دهد که به زعم بزرگان حوزه علمیه قم، ایشان از اساطین و مراجع بلامنازع حوزه علمیه قم بوده‌اند. تعابیر دقیق یکی علمای اعلام در این مورد، بسیار پرنکته و جالب توجه است.

آیت‌الله سید محمدهادی میلانی نیز در تاریخ ۱۵ تیرماه ۴۲ در پاسخ به سؤال تعدادی از اصناف و بازاریان پیرامون مقام روحانی و علمی امام خمینی، چنین مرقوم می‌دارد:

حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آیت‌الله آقای حاج آقا روح‌الله خمینی از مفاخر عالم اســـلام و یکی از مراجع تقلید می‌باشـــند. موقعیت دینی و شخصیت اسلامی ایشان بر کسی پوشیده نیست. متعجبم چرا چنین سؤالی می‌شود.[4]

نتیجه آن که امام خمینی در نیمه دوم دهه سی به عنوان یکی از رجال برجسته حوزوی قم

---

۱. *اسناد انقلاب اسلامی*، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۱۰۲.
۲. *همان*، ص ۱۲۴.
۳. *همان*، ص ۱۳۳.
۴. *همان*، ص ۱۲۸.

(مراجع درجه دوم) مطرح بوده و با ارتحال آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰، عملاً به عنوان یکی از مراجع طراز اول قم مطرح می‌شود. لذا دو سال پیش از دستگیری ایشان در خرداد ۴۲ (که تصریحات علمای قم و سایر بلاد بر مرجعیت دینی ایشان را به دنبال داشت) جایگاه حوزوی و مرجعیت امام کاملاً امری تثبیت شده بود.

فعالیت‌های مبارزاتی امام

در اوایل دهه ۱۹۶۰ [۱۳۳۹ش]، شاه مجلس را به حالت تعلیق درآورد و یک برنامه مدرن تهاجمی به نام «انقلاب سفید» را راه‌اندازی کرد که شامل افزایش آزادی زنان، کاهش آموزش مذهبی و قانون اصلاحات ارضی پوپولیستی بود که باعث عصبانیت اشرافیت موجود شد.

پیاده‌سازی این سیاست‌ها به ویژه تأثیرات و نفوذ اجتماعی قدرتمند طبقه روحانی را کاهش داده و از بین برد، اما در عین حال به طور گسترده‌ای در زندگی ایرانیان و جامعه ایرانی اثر منفی گذاشت: اجرای آن به اقتصاد روستایی آسیب رساند، منجر به شهرنشینی (حاشیه‌نشینی) سریع و غربی شدن گشت، هنجارهای اجتماعی و ارزش‌های سنتی را دگرگون کرد و نگرانی‌هایی در مورد [خلاء] دموکراسی و حقوق بشر را پدید آورد.

بنابراین، مخالفت با دولت، موجب متحد شدن روحانیون محافظه‌کار، سکولارهای چپ‌گرا و دیگران، که اغلب زمینه مشترک را زیر پرچم هویت شیعه یافتند، گردید.

نقد و بررسی

۱. راه‌اندازی «انقلاب سفید» را به شاه نسبت داده، در حالی که این برنامه بر اساس سیاست جهانی استعماری امریکا و با هدف مقابله سرد با شوروی بنیان‌گذاری گردید تا در کشورهای مستعد قیام مردمی، زمینه انقلاب را از بین ببرد. عدم اشاره به نقش امریکا و نسبت دادن این برنامه استعماری به شاه پهلوی که جایگاه مستقلی نداشت و مجری سیاست‌های امریکا بود، از مهم‌ترین مصادیق تحریف تاریخ در مدخل مزبور است.

۲. گزارش مستندی از عصبانیت اشراف در موضوع اصلاحات ارضی در دست نیست و به نظر می‌رسد نویسندگان مدخل در تکاپوی آن بوده‌اند که مخالفت‌های مردم و روحانیت با

لایحه اصلاحات ارضی را در ذیل رهبری فئودال‌ها بازتعریف کنند و بدین‌صورت، در واقع بر اساس ادبیات رسمی رژیم شاه تلاش دارند وجهه مردمی و مذهبی این مبارزات را مخدوش نمایند. چنانکه رژیم نیز روحانیت را به منفعت‌طلبی متهم کرده، دلیل مبارزات سیاسی آنان را محرومیت از منافع مادی واصله از فئودال‌ها (به واسطه اجرای اصلاحات ارضی) عنوان می‌کرد که ریشه در واقعیت نداشت.

۳. نوعی نگاه طبقاتی و چپ‌زده به روحانیت شیعه در این مدخل مشاهده می‌شود که از آن جمله آورده‌اند:

پیاده‌سازی این سیاست‌ها به ویژه تأثیرات و نفوذ اجتماعی قدرتمند طبقه روحانی را کاهش داده و از بین برد.

این گزاره مخدوش، مقدمه‌ای است برای القای نتیجه‌ای ناصحیح مبنی بر انگیزه‌های صنفی روحانیت در ورود به مبارزات سیاسی در دهه چهل. لذا در تصحیح این گزاره گفتنی آن که: گرچه روحانیت شیعه به دلایلی مانند محترم دانستن مالکیت در فقه شیعه و وجود برخی دیدگاه‌ها در میان فقهای شیعه مبنی بر مالک نبودن دولت و ممنوع‌التصرف بودن حکومت جور، اساساً اصلاحات ارضی را مشروع نمی‌دانست اما به دلیل پیشگیری از سوءاستفاده رژیم در ایجاد دوگانه مردم-روحانیت و سایر مصالح اجتماعی، با کیاست مؤمنانه، وارد بازی از پیش طراحی‌شده رژیم نشد. شرح طراحی پیچیده رژیم شاه در برخی منابع به تفصیل آمده است.[1] ایضاً در منابع معتبر، شواهد محکمی مبنی بر نامشروع دانستن اصلاحات ارضی توسط امام خمینی و سایر مراجع دینی وجود دارد. از آن جمله دست‌خط امام خمینی است

۱. تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی سید حمید روحانی در کتاب *نهضت امام خمینی* پیرامون این موضوع، چنین نوشته است: «مقامات روحانی قم، به ویژه امام که با هوشیاری کامل مراقب اوضاع بودند و می‌دانستند که چه می‌خواهند، برای چه مبارزه می‌کنند، هدف چیست و انگیزه کدام است، به این سخنان و تفسیر مرموزانه گوش فرا ندادند و از راهی که در پیش گرفته بودند، منحرف نشدند. امام خمینی با هر گونه مخالفت و مبارزه با «تقسیم اراضیِ شاه» مخالف بود و عقیده داشت که این برنامه اگر به نفع توده‌های دهقان و زارع نمی‌باشد، به نفع ملاکین که اکثراً از نور چشمی‌های دربارند نیز نیست و تیشه‌ای است که رژیم به ریشه خود می‌زند.
امام و دیگر علمای قم با اصلاحات ارضی شاه به مخالفت برنخاستند، لیکن به آن مشروعیت نیز نبخشیدند و به رژیم شاه رخصت ندادند که آن رفرم فریبنده را جنبه شرعی و قانونی ببخشد؛ زیرا اولاً رژیم طاغوتی و غاصب، به هر کاری- حتی ساختن مسجد و چاپ قرآن- دست بزند نامشروع است و ثانیا برای علما روشن و مشخص بود، رژیم شاه که بیشتر اعضا و سردمداران آن از ملاکین و زمین‌داران بزرگ هستند، نمی‌توانند به نفع کشاورزان کاری صورت دهند؛ ثالثاً امام می‌دانست که یکی از انگیزه‌های شاه و امریکا از دست زدن به تقسیم اراضی، نابودی کشاورزی ایران است تا امریکا بتواند بازار ایران را قبضه کند و این کشور را حتی برای نان شب مردم به امریکا وابسته سازد. از این رو، از دید امام و دیگر علما «اصلاحات ارضی» شاه نامشروع بود... طرح «تقسیم اراضی» به ظاهر مترقی و در حمایت از توده‌های محروم کشاورز بود و مخالفت با آن حرکتی ارتجاعی و ضدمردمی می‌نمود؛ و هدف رژیم شاه از این نیرنگ سیاسی این بود که جهت حرکت روحانیت را به سویی قرار دهد که قابل متهم کردن در سطح کشور و در خارج باشد و بتواند حرکت آنان را ارتجاعی و کهنه‌گرایی و برنامه‌های خود را مترقی و مردمی بنمایاند.»
رک: سید حمید روحانی، *همان*، ص ۲۰۰-۱۹۵.

نقد متون، منابع و دیدگاه‌ها
دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

شهادت یکی از مراجع تقلید وقت به مرجعیت امام خمینی، و تأکید بر اظهار مکرر این حقیقت، راه هر نوع سوءاستفاده از ماجرای مرجعیت امام را بر دیگران می‌بندد و نشان می‌دهد که به زعم بزرگان حوزه علمیه قم، ایشان از اساطین و مراجع بلامنازع حوزه علمیه قم بوده‌اند

که در آن به نامشروع بودن این اقدام تصریح می‌کنند و چنین می‌نویسند:

آن‌چه به اسم قانون اصلاحات ارضی درصدد اجرای آن هستند مخالف عقل و شرع و مصالح مملکت و مباین موازین عدل و فقه اسلامی است...[1]

با ذکر مطالب پیشین معلوم می‌گردد که منظر روحانیت شیعه به ماجرای لوایح انقلاب سفید خصوصاً اصلاحات ارضی، با سایر نیروهای سیاسی - اجتماعی از فئودال‌ها و اشراف گرفته تا سکولارهای چپگرا و حتی جریان موسوم به ملی‌گرا، کاملاً متفاوت بوده است. اولاً غیر از مراجع دینی سایر جریان‌های سیاسی اقدام دولت را نوعاً مورد ستایش قرار داده‌اند و اساساً سخنی در غیرقانونی یا نامشروع بودن آن بر زبان نیاورده‌اند؛ ثانیاً جریان اشراف که به نوعی با تغییر بستر فعالیت اقتصادی (از کشاورزی به صنعت و تجارت) کشانده شده بود، از این اقدام به غایت ناراضی بود اما بر اساس منافع اقتصادی، لذا از این جهت روحانیت در مواجهه با انقلاب سفید و اصلاحات ارضی، هیچ سنخیتی با هیچ کدام از نیروهای سیاسی موجود نداشت تا بتوان آن را در کنار سکولارهای چپگرا و اشراف زیاده‌خواه، در ذیل یک پرچم واحد قرار داد. از این رو زاویه دید و منظر روایت نویسندگان مدخل، کاملاً غیرعلمی و در بهترین حالت، آکنده از بی‌دقتی است!

۴. از منظر تحلیل واقعیت‌های اجتماعی نیز، قدرت روحانیت شیعه وابسته به امور مذهبی و عقیدتی است نه سایر امور مانند مسائل مالی. لذا اجرای اصلاحات ارضی که منجر به خلع ید از خوانین ظالم و زمین‌داران زالوصفت می‌شد، نه تنها به اقتدار اجتماعی روحانیت شیعه ضربه نزد که با حذف موقت یک طبقه و طایفه ستمگر از عرصه اجتماعی، عملاً بسط ید روحانیان را بیشتر کرد.

۵. نویسندگان مدخل در بخشی از آن مدعی شده‌اند:

مخالفت با دولت، موجب متحد شدن روحانیون محافظه‌کار، سکولارهای چپ‌گرا و دیگران، که اغلب زمینه مشترک را زیر پرچم هویت شیعه یافتند، گردید.

این مدعا به شهادت اسناد، به شدت مخدوش است زیرا همه گروه‌ها به غیر از

۱. سید حمید روحانی، «تأملاتی تاریخی و نظری در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری(۳)»، *پانزده خرداد*، دوره سوم، س ۲، بهار ۱۳۸۴، ش ۳، ص ۱۶۰.

در مورد تبعید امام به ترکیه، نویسندگان مدخل با زیرکی تمام، از ذکر علت تبعید امام خودداری کرده‌اند؛ در حالی که امام خمینی به دلیل مقابله صریح و شجاعانه با لایحه ننگین کاپیتولاسیون، به خارج از کشور تبعید شده است

امام و جریان مردمی- مذهبی حامی او، یعنی سایر جریان‌های سیاسی از چپ‌گرا تا محافظه‌کار و لیبرال و ملی‌گرا، همگی به طور یکپارچه از انقلاب سفید حمایت کردند و شوربختانه قیام خونین ۱۵خرداد را حرکتی ارتجاعی و مقابل اصلاحات ملوکانه نامیدند و در مواردی، روایتی ضدمردمی از آن ارایه دادند.

در مورد این ادعا لازم به یادآوری است که طبق مستندات موجود، اکثریت قریب به اتفاق احزاب سیاسی این قیام مردمی را حرکتی ارتجاعی و کور معرفی کردند که در مقابله با اصلاحات شاهانه قرار گرفته است! و از این حیث، نه تنها به جمع حامیان آن نپیوستند، که در تقابل با آن قرار گرفتند، به گونه‌ای که نام احزاب چپ و راست از حزب توده تا جبهه ملی، در جمع مخالفان قیام ۱۵خرداد به چشم می‌خورد. به روایت عباس شیبانی، مخالفت با قیام مردمی ۱۵خرداد آنچنان پردامنه بود که حتی سران نهضت آزادی و رهبران نهضت مقاومت ملی- مجموعه نیروهای ملی و مذهبی- (که مدعی مردم‌مداری و مبارزه با رژیم بودند) نیز همگام با سایر مخالفان قیام ۱۵خرداد، آن را حرکتی چاله‌میدانی معرفی می‌کرده‌اند!

دکتر عباس شیبانی از اعضای جبهه مقاومت ملی، عضو هیئت مؤسس و از اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی و همچنین مسئول کمیته دانشجویی نهضت آزادی ایران، در مورد واکنش اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی نسبت به واقعه ۱۵خرداد ۴۲، نظرات جالبی را مطرح کرده است. وی که در هنگامه قیام ۱۵خرداد به همراه شماری از اعضای جبهه ملی- مانند اللهیار صالح- و برخی از اعضای نهضت آزادی- مانند بازرگان و...- در زندان بوده است، روایت‌های معناداری از مشاهدات خود در این دوره مهم از تاریخ انقلاب را مطرح کرده است. به نظر شیبانی، نهضت آزادی پس از انشعاب از جبهه مقاومت ملی، با هدف مبارزات پارلمانی تأسیس شده و پس از تأسیس با اقبال مردمی مواجه نشده است:

> ما در نهضت مقاومت بارها بحث کردیم که جمع بشیم و حزبی درست کنیم، تا فعالیت مثلاً انتخاباتی بکنیم. تصورمان این بود ولی موقعی که آمدیم، نتوانستیم. اقبال مردم هم به ما جلب نشد! یعنی نه مردم جذب ما شدند، نه رژیم اجازه مبارزه پارلمانی را می‌داد! همه اعضای مرکزی نهضت هم همفکر و محکم نبودند.[1]

۱. «مبارزات ملی مذهبی نیم قرن اخیر در گفت‌وگو با دکتر عباس شیبانی»، *کتاب نقد*، س ۴، ش ۱۳، ص ۶۲.

روایت خواندنی عباس شیبانی از نوع موضع گیری مدعیان مبارزات ملی مردمی، پس از حادثه ۱۵ خرداد، بسیار جالب توجه است. او که به عنوان شخصیتی ملی و مذهبی در قبال این کشتار به اعتراض می‌پردازد، با واکنش منفی همراهانش مواجه می‌شود که اتفاقاً تمام حیثیت اجتماعی خود را در مبارزه با رژیم شاه به دست آورده‌اند و به عنوان مجرم سیاسی، محبوس هستند. اعضای جبهه ملی به همراه برخی از اعضای نهضت آزادی، در برخورد با این اقلیت معترض به ۱۵ خرداد، با ساواک همراه و هم‌قدم می‌شوند. عباس شیبانی روزهای پس از قیام ۱۵ خرداد را چنین روایت می کند:

> [در نهضت ۱۵ خرداد] من زندان بودم که معلوم شد کشتار کرده‌اند. ما فردایش در زندان اعلام روزه کردیم. ولی جبهه ملی‌ها و چپی‌ها همراهی نکردند. ملیون و بعضی از نهضتی‌ها هم همراهی با ما نکردند. ساواک هم ما را که روزه بودیم به زور چایی خوراند که نگوییم ما روزه‌ایم. جبهه ملی و بعضی اعضای نهضت آزادی، صریحاً مخالف بودن که از ۱۵ خرداد حمایت بکنیم! ما آن را یک قیام مردمی می‌دانستیم ولی آنها می گفتند که یک عده نادان و چاله‌میدانی و فلان، علیه اصلاحات شاه و امریکا شورش کرده‌اند![1]

نوعی همراهی با اصلاحات ارضی شـــاه و امریکا، از این اظهار نظر مشاهده می‌شود؛ وقتی می گویند عده‌ای نادان و چاله‌میدانی علیه اصلاحات شاه... نشان می‌دهد که آن اصلاحات از نظر آنها مورد تأیید «داناها» و «غیر چاله‌میدانی‌ها» (متمدن‌ها، متجددها، و...) قرار دارد. لذا در هنگام اجرای این اصلاحات شاهانه و رفراندوم، شعار این گروه‌ها «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» بود، که در واقع به این اصلاحات رأی مثبت دادند و تنها از دیکتاتوری گله‌مند بودند.

در تحلیل چرایی نوع موضع گیری منفی نســـبت به قیام ۱۵ خرداد، حداقل سه دلیل از روایت شیبانی قابل برداشت است: اول، عدم آشنایی با اندیشه‌های مبارزاتی امام و ماهیت قیام ۱۵ خرداد؛ دوم، عدم هم‌فکری و همگامی اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی در مواجهه با اقدامات انقلابی امام و قیام ۱۵ خرداد - که ریشـــه در اختلاف مبنایی در اندیشه و روش مبارزاتی دارد -[2] و سوم، پنهان کاری در بیان عقاید واقعی که نشانگر نوعی نفاق طولانی‌مدت است. وی در این مورد می گوید:

> ما در زندان با ایده‌های امام به تدریج آشنا شدیم. و عکس‌العمل همه ما در برابر ایشان و حرکت ۱۵ خرداد، یکسان نبود. البته اختلاف‌ها بیشتر پس

---

۱. *همان*، ص ۶۴.

۲. شیبانی در همین مصاحبه به طور تفصیلی از آرمان مشروطه‌خواهی و اعتقاد به مبارزات پارلمانی که لازمه‌اش موافقت با بقای شاه است، در میان اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی سخن به میان آورده است.

از انقلاب اتفاق افتاد یا آشکار شد.[1]

بازخوانی مواضع منفی گروه‌های سیاسی در ماجرای انقلاب سفید و قیام ۱۵ خرداد، نیازمند بررسی تفصیلی است که خارج از موضوع و حوصله این نوشتار است و به همین قلم در مقاله‌ای مستقل بدان پرداخته‌ایم.[2]

دستگیری و مبارزات امام

در بخشی از مدخل آمده:

> **در آن زمان، خمینی، منتقد برجسته برنامه شاه بود و الهام‌بخش شورش‌های ضد حکومتی شد که به همین‌خاطر در سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۲ش] زندانی شد. پس از یک سال حبس، خمینی در ۴نوامبر ۱۹۶۴ [۱۳ آبان ۱۳۴۳ش] از ایران تبعید شد. او سرانجام در شهر نجف، همتای علمی قم در عراق، مستقر شد. آنجا بود که او شروع به تدوین و بسط نظریه‌هایش در باب ولایت فقیه (سرپرستی فقها) که منجر به پایه گذاری [حکومت] جمهوری اسلامی در ایران می‌شد، کرد. او در تبعید با تربیت پیروان (شاگردان) و ایجاد یک شبکه قدرتمند و نافذ، به جایگاهی رسید که پس از سرنگونی شاه، نقش رهبری را ایفا کرد.**

نقد و بررسی

۱. امام خمینی از نیمه خرداد ۴۲ تا ۱۵ فروردین ۴۳ در حبس و حصر خانگی، به سر برده‌اند لذا اولاً در تمام مدت زندانی نبوده‌اند و به دلیل فشارهای سیاسی روحانیان و مردم، رژیم مجبور به تبدیل حبس امام به حصر خانگی شد. ثانیاً مدت توقیف امام، ده ماه بوده است نه یک سال.

۲. در مورد تبعید امام به ترکیه، نویسندگان مدخل با زیرکی تمام، از ذکر علت تبعید امام خودداری کرده‌اند؛ در حالی که امام خمینی به دلیل مقابله صریح و شجاعانه با لایحه ننگین کاپیتولاسیون، به خارج از کشور تبعید شده است. این نحو مواجهه نویسندگان بریتانیکا با رخدادهای تاریخی، ماهیت غیرعلمی پژوهش‌های آنان و غلبه سوگیری‌های سیاسی ایشان

---

۱. *همان*، ص ۶۵.

۲. برای اطلاع تفصیلی پیرامون عملکرد و مواضع احزاب سیاسی ایران پیرامون قیام خونین ۱۵ خرداد ر.ک: سهراب مقدمی شهیدانی، «قیام ۱۵ خرداد؛ تبلور اجتماعی ظرفیت‌های مردمی روحانیت و افول تحلیل‌های حزبی»، *پانزده خرداد*، دوره سوم، س ۱۳، ش ۴۷، بهار ۱۳۹۵، ص ۴۸۸-۴۶۳.

بر رویکردهای صادقانه در تولیدات علمی را نشان می‌دهد.

عجیب آن که نویسندگان مدخل به مواضع ضدامریکایی امام خمینی در طول نهضت و مبارزات انقلابی توجهی ندارند. در حالی که نهضت اسلامی امام با مواضع صریح ضدامریکایی آغاز شد و علت تبعید ایشان در آبان ۱۳۴۳، موضع‌گیری‌های شدید ایشان علیه قانون ننگین کاپیتولاسیون در چهارم آبان همان سال بود. جمله معروف حضرت امام گویای درستی مدعای مزبور است، آنجا که فرمود:

> امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر... اما امروز سر و کار ما با این خبیث‌هاست، با امریکاست... تمام گرفتاری ما از این امریکاست... آقا تمام گرفتاری ما از این امریکاست! تمام گرفتاری ما از این اسرائیل است! اسرائیل هم از امریکاست. این وکلا هم از امریکا هستند! این وزرا هم از امریکا هستند! همه تعیین آنهاست. اگر نیستند چرا نمی‌ایستند در مقابلش داد بزنند؟[1]

این تعابیر نشان‌دهنده ماهیت تاریخی امام خمینی به عنوان حرکتی ضدامریکایی است؛ مسئله‌ای که نمی‌توان در اندیشه سیاسی امام خمینی و ماهیت مبارزات سیاسی ایشان نادیده گرفت.

۳. تدوین نظریه‌های سیاسی امام در باب ولایت فقیه مربوط به ایام حضور ایشان در نجف نیست بلکه امام خمینی نخستین‌بار در خلال کتاب *کشف اسرار* موضوع «ولایت سیاسی فقیهان» و امکان‌سنجی تشکیل حکومت دینی را مورد بررسی نسبتاً تفصیلی قرار داد لذا نویسندگان در توصیف خط سیر اندیشه سیاسی امام، دقت کافی به خرج نداده‌اند.

۴. این تعبیر که «او در تبعید با تربیت پیروان (شاگردان) و ایجاد یک شبکه قدرتمند و نافذ، به جایگاهی رسید که پس از سرنگونی شاه، نقش رهبری را ایفا کرد»، از جهاتی درست و از جهاتی دیگر، دقیق و درست نیست. زیرا امام خمینی از ابتدای دهه سی تا هنگامه آغاز مبارزات سیاسی در ابتدای دهه چهل، به عنوان یکی از مدرسان مشهور قم در رشته‌های مختلف علوم اسلامی (از عرفان نظری و اخلاق گرفته تا فلسفه و فقه) مطرح بود و در این مدت شاگردان زیادی تربیت کردند که آیات مطهری، بهشتی، خامنه‌ای، یزدی، مصباح و سایر فضلایی که بعداً نقش‌های سیاسی و فرهنگی مهم نظام را عهده‌دار شدند، محصول تربیت این دوره‌اند و اساساً در حلقه شاگردان ایشان در نجف حضور نداشته‌اند. لذا امام خمینی در هنگام تبعید به خارج، یک شبکه قدرتمند از فضلای حوزوی را تربیت و آماده ورود به مبارزات سیاسی کرده بود و در سال‌های تبعید همین شبکه به نقش‌آفرینی سیاسی

---

۱. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۴۲۲-۴۲۱.

مشغول شد.

نکته بعدی پیرامون رهبری امام خمینی است که این مسئله نیز مربوط به دوران پس از پیروزی نیست و در کوران مبارزات سیاسی از ابتدای دهه چهل تا هنگامه پیروزی، گروه‌های مختلف مبارز، رهبری ایشان را به رسمیت شناخته بودند و اساساً در عرصه رهبری سیاسی، رقیب و بدیلی برای ایشان متصور نبود و تلاش‌های مذبوحانه کارشناسان سیاسی - امنیتی امریکایی نیز در پروژه بدیل‌سازی برای امام در آستانه پیروزی انقلاب، ره به جایی نبرد.

ورود امام به ایران

در مدخل نوشته‌اند:

خمینی در یک جشـــن پیروزی در تهران در تاریخ ۱فوریه ۱۹۷۹م [۱۲بهمن ۵۷] وارد ایران شـــد و به عنوان رهبـــر مذهبی انقلاب ایران معرفی شد. او ۴ روز بعد [۱۶بهمن] تشکیل یک دولت جدید را اعلام کرد و در روز ۱۱فوریه [۲۲بهمن] ارتش بی‌طرفی خود را اعلام کرد. خمینی در حالی که جامعه روحانیت در حال کسب قدرت بودند به قم بازگشت. یک همه‌پرسی ملی در ماه آوریل [فروردین ۵۸] یک حمایت دلگرم‌کننده از نهاد جمهوری اســـلامی را نشـــان داد و قانون اساسی جمهوری اسلامی در ماه دســـامبر [آذرماه] در همه‌پرسی تصویب شد. خمینی به عنوان رهبر مادام‌العمر سیاسی و مذهبی ایران معرفی شد.

نقد و بررسی

۱. این تعبیر که امام در بدو ورود به ایران به عنوان «رهبر مذهبی انقلاب ایران معرفی شد» از جهاتی خالی از تسامح نیست؛ نویسندگان به طرز هوشمندانه‌ای پسوند «اسلامی» را حذف و از تعبیر «انقلاب ایران» استفاده می‌کنند؛ موضوعی که در روزهای نخست پیروزی، دولت موقت نیز دنبال می‌کرد و مورد انتقاد صریح امام قرار گرفت. به عنوان نمونه پیش از عزیمت امام به قم نامه‌ای از سوی مهدی بازرگان (نخست‌وزیر دولت موقت) به امام رسید که در آن به جای انقلاب اسلامی از «انقلاب ایران» استفاده شده بود، امام نیز بلافاصله نامه را پاره کرد و نســـبت به این انحراف تذکر داد. یکی از نمایندگان وقت مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و از شاهدان ماجرا، مواجهه امام با نامه بازرگان را این چنین روایت کرده است:

شبی که امام از تهران عازم قم بودند، شـــورای انقلاب خدمت ایشان

بودند و به مناسبتی من هم در آنجا حضور داشتم. حالتی را من در امام دیدم و هیجان و شـــوری و یک روحیه‌ای که قابل توصیف نیست... به مسئولین خیلی با شدت و حدت خطاب می کرد که باید این انقلاب به همان صورت اســـلامی‌اش تداوم پیدا کند و باید تمام نهادهای این جامعه عوض شود، تمام این وزارتخانه‌ها دگرگون بشود. یادم هست که یک نامه‌ای را آوردند خدمت ایشان که اگر اشتباه نکنم (آن موقع) از نخست‌وزیر دولت موقت بود و نامه با بسم‌الله شروع نشده بود، البته من از نزدیک ندیدم ولی بعد از صحبت این طور متوجه شدم و همین‌طور در یک جا گفته شده بود انقلاب ایران بدون ذکر اســـلامی. امام نامه را پاره کردند، فرمودند: «بگویید به ایشان، فلانی نامه را پاره کرد. چند بار من به شما بگویم که انقلاب اسلامی است. انقلاب کار نکرد در ایران، اسلام کار کرد در ایران.»[1]

امام خمینی از بدو پیروزی انقلاب اسلامی به جنبه اسلامیت انقلاب مردم ایران توجه ویژه داشته، در موضع گیری‌های رسمی روزهای نخست، بارها بدان تصریح کرده است. به عنوان نمونه ایشان چهار روز پس از پیروزی، در مدرسه علوی تهران و در مقام تشکر از ملت انقلابی ایران، چنین می‌فرماید:

در این انقلاب مذهبی شما، در این انقلاب اسلامی - انسانی شما بحمدالله ضایعات بسیار کم بود؛ برای اینکه حفظ ایمان شما را وادار کرده بود با ظلم مخالفت کنید. شیطان از این عمل شما دور بود. نظر خدای تبارک و تعالی با شما بود، نظر امام زمان - سلام الله علیه - با شما بود. من از شما ملت عظیم تشکر می کنم که در مواقعی که گرفتاری اسلام زیاد بود و در خطر واقع بود، از برای اسلام و مسلمین قیام کردید، نهضت کردید.[2]

۲. تعبیر «رهبر مذهبی انقلاب ایران» دقیق و درســـت نیست و اشاره به تفکیک دستگاه دیانت از سیاست دارد؛ چنان که در برخی دایره‌المعارف داخلی نیز، تلاش شده بین جایگاه

۱. مصاحبه با حجت‌الاسلام والمســـلمین عبدالمجید معادیخواه - روزنامه *جمهوری اسلامی* - ۳۱ شهریور ۵۹، ش ۳۷۸، ص ۷؛ غلامعلی رجایی، *برداشت‌هایی از سیره امام خمینی*، تهران، عروج، ۱۳۹۲، ج ۴، ص ۳۳.
۲. *صحیفه امام*، ج ۶، ص ۱۴۵.

مذهبی امام خمینی و جایگاه سیاسی ایشان تفکیک صورت پذیرد![1]

امام خمینی آن گونه که در حکم نخست‌وزیری بازرگان تصریح کرده‌اند، رهبری سیاسی- الهی است که از یک‌سو متکی به حق شرعی است و از دیگرسو رأی اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران را پشتوانه حقوقی قدرت سیاسی خود می‌داند و چنین می‌نویسد:

> جناب آقای مهندس مهدی بازرگان؛ بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حَسَب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است... جنابعالی را... مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم.[2]

آن گونه که می‌بینید امام خمینی با فراســـت و کیاست تمام، در مقام نصب نخست‌وزیر دولت موقت، به صورت توأمان به «حق شرعی» و «حق قانونی» که یکی منشأ الهی و دیگری منشأ مردمی دارد اشاره می کند[3] که نشان از آن دارد که اولاً ایشان در بدو ورود به ایران به عنوان یک رهبر سیاسی مطرح بوده، ثانیاً این رهبری سیاسی با جایگاه مذهبی ایشان کاملاً مندمج و این‌همانی داشته اســـت. لذا تعبیر «رهبر مذهبی» در مقابل «رهبر سیاسی» اصلاً

---

۱. به عنوان نمونه در مدخل «امامِ خمینی» در *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، در ذیل بحث ارتداد نویسنده کتاب موهن *آیات شیطانی* تلاش شده صرفاً به جنبه مذهبی فتوای امام توجه شود. نویسندگان مدخل بین جایگاه سیاسی و دینی امام تفکیک قائل شده چنین آورده‌اند:

«... امام خمینی نیز به عنوان رهبر و روحانی دینی و مرجع بزرگی در سطح جهان، در ۲۵بهمن۶۷ با فتوایی، حکم ارتداد و مهدورالدم بودن سلمان رشدی را صادر کرد... وی در پیامی تصریح نموده است که «ترس من این است که تحلیلگران امروز، ده سال دیگر بر کرسی قضاوت بنشینند و بگویند که باید دید فتوای اسلامی و حکم اعدام سلمان رشدی مطابق اصول و قوانین دیپلماسی بوده است یا خیر؟» اما «ما باید بدون توجه به غرب حیله گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان درصدد تحقق فقه عملی اسلام برآییم.»... در این پیام، امام دو جایگاه خویش را به دقت از هم تفکیک نموده و بر آن است که حکم صادره، به دور از تمامی مباحث مطرح در دیپلماسی جهانی است، و چنین فتوایی با چشم‌اندازی دین‌مدار بیان شده است». (*دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲۲، ص ۷۱۲)

همان‌طور که می‌بینیم در این فراز بین جایگاه رهبری معنوی و رهبری سیاسی امام تفکیک شده است؛ در حالی که بر اساس مبانی فکری و فقهی امام خمینی بین این دو جایگاه هیچ تفکیکی وجود ندارد و امام تلاش زیادی کرده تا اندیشه استعماری جدایی دیانت از سیاست منزوی گردد. نویسندگان مدخل سخنان امام- که فضای دیپلماسی رایج دنیا را زیر سؤال برده و این فتوا را در فضایی کاملا اسلامی مطرح کرده است- را به گونه‌ای دیگر تفسیر نموده و تلاش کرده‌اند چنین القا کنند که امام از جایگاه دینی این فتوا را صادر کرده است نه از جایگاه سیاسی‌اش! حال باید از این مدخل‌نویسان ناآشنا به اندیشه امام یا خدای ناکرده مغرض، پرسید که کدام نقل یا کدام رفتار امام خمینی را در طول رهبری‌اش سراغ دارید که امام خمینی بین این دو جایگاه تفکیک قائل شده باشد؟ بلکه همان سخنان امام نیز درصدد بیان این مسئله است که این فتوا از جایگاه سیاسی و دینی با هم صادر شده است فلذا از فضای دیپلماسی منحط رایج در دنیا فاصله دارد و آن را رد می کند. و اگر کسی ادعای تفکیک این دو جایگاه را داشته باشد، باید برای ادعای خود دلیل ارایه کند و به صرف ادعا، چیزی اثبات نمی‌شود.

۲. *صحیفه امام*، ج ۶، ص ۵۵.

۳. در تعریف امام اسلام و سیاست عینیت دارند و توجه ایشان به جایگاه رأی مردم به معنای پذیرش انگاره‌های مغلوطی مانند «مشروعیت مرکب» نیست. ایده‌ای که از ناحیه افرادی مانند آقای حسینعلی منتظری القا و توسط تیم تئوریسین‌های غرب‌گرای عصر اصلاحات (خاصه حجاریان) ترویج شد و به شدت توسط برخی متفکران اصیل اسلامی (خاصه علامه مصباح یزدی) مورد نقد جدی قرار گرفته است.

درست نیست.

۳. در بخشی از متن پیرامون همه‌پرسی ۱۲فروردین، چنین آمده:

یک همه‌پرسی ملی در ماه آوریل [فروردین ۵۸] یک حمایت دلگرم‌کننده از نهاد جمهوری اسلامی را نشان داد.

در نقد این بخش از مدخل گفتنی آن که اولاً نویسندگان به هر دلیل به رفراندوم تغییر نظام سیاسی ایران از رژیم سلطنتی به نظام مردم‌سالاری دینی با عنوان «جمهوری اسلامی» به نحو اجمالی پرداخته و رأی قاطع مردم ایران را در حد «حمایت دلگرم‌کننده از جمهوری اسلامی» تنزل داده‌اند!

رأی ۹۸/۲٪ درصدی مردم ایران به «جمهوری اسلامی» به عنوان نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی، اتفاقی بزرگ و بسیار فراتر از آن چیزی است که نویسندگان بریتانیکا «حمایت دلگرم‌کننده» نامیده‌اند!

۴. در بخش دیگری از مدخل پیرامون قانون اساسی و جایگاه ولایت فقیه آمده:

قانون اساسی جمهوری اسلامی در ماه دسامبر [آذرماه] در همه‌پرسی تصویب شد. خمینی به عنوان رهبر مادام‌العمر سیاسی و مذهبی ایران معرفی شد.

نویسندگان بدون اشاره به فرآیند کاملاً حقوقی در تصویب قانون اساسی، که اصل ولایت فقیه یکی از اصول مهم آن بود، برای توصیف جایگاه قانونی امام خمینی و ولایت فقیه، از تعبیر «رهبر مادام‌العمر سیاسی و مذهبی ایران» استفاده کرده‌اند. تعبیری که در ادبیات سیاسی رایج، بار معنای کاملاً منفی دارد. در واکاوی این تعبیر نارسا باید گفت: اولاً امام خمینی خود در مسیر گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی از اظهارنظر مستقیم پرهیز کرد[1] و تاریخ قضاوت می کند که گنجاندن این اصل مترقی در قانون اساسی با تأکید مراجع دینی و نخبگان سیاسی و در فرآیندی کاملاً حقوقی، وارد حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران شده است و از این نظر، بسیار جالب توجه است.

ثانیاً نظریه ولایت فقیه با پشتوانه عقلانی و وحیانی، با آنچه نویسندگان مدخل در علوم

---

۱. قائم‌مقام مستعفی رهبری، حسینعلی منتظری در خاطرات خود به استنکاف امام از دخالت در تصویب اصل ولایت فقیهِ تصریح دارد و در جواب به این سؤال که «در آن پیش‌نویس اصل ولایت فقیهِ مطرح نبود. امام هم آن متن را قبلاً دیده بود. آیا در این ارتباط با کل اصول این قانون و یا اصل ولایت فقیه که بعداً به آن اضافه شد، مرحوم امام نظر موافق و یا مخالفی ابراز نداشتند؟» می گوید:

«در ارتباط با قانون اساسی، امام هیچ چیز نفرمودند. من رئیس خبرگان بودم. امام حتی یک بار هم نگفتند که شما چنین کنید یا یک جا اعتراض کنند که شما چرا چنین کردید. من از امام چیزی در این رابطه نشنیدم. گویا می‌خواستند دخالتی در این مسئله نداشته باشند؛ و بعد ایشان به قانون اساسی تصویب شده، رأی دادند.» رک: حسینعلی منتظری، *خاطرات منتظری*، بی جا، بی نا، ۱۳۷۹، ص ۲۰۷.

سیاسـی مدرن از آن به «رهبری مادام‌العمر» تعبیر می کنند، تفاوت ذاتی فاحش دارد؛ در نظریه ولایت فقیه، مادامی که صلاحیت علمی و اخلاقی فرد متصدی ولایت برقرار بماند، او واجد این جایگاه خواهد بود و به محض کشف سلب صلاحیت ولایت، آناً از این جایگاه بر کنار خواهد ماند. فهم این فرآیند شرعی و عقلایی، برای محافل اکادمیک غربی که سیاست را علم قدرت و نه ابزار خدمت می‌دانند، به غایت دشوار است. مکتبی که به انسان‌خدایی رسیده است درکی از ولایت فقیه عادل و تصدی حکومت به دست او ندارد و از سلسله ولایت هیچ نمی‌فهمد و ناگزیر، به توصیفات تحریف آمیز روی می آورد.

از این عجیب‌تر و خنده‌دارتر آن که نویسـندگان بریتانیکا نمی‌دانند که مرجعیت دینی و رهبری مذهبی در ایران، ربطی به قانون اساسـی و رأی مردم ندارد لذا معلوم نیسـت منظورشان از «تعیین امام به عنوان رهبر مادام‌العمر مذهبی» دقیقاً چیست! آیا به نظر آنان مرجعیت امام مرهون رأی مردم به قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال ۵۸ بوده است؟! از کجا چنین انگاره‌های باطلی را به دست آورده‌اند؟! مرجعیت امام خمینی از ابتدای دهه چهل مستقر بود و در کنار ایشـان رجال مذهبی دیگری نیز حضور داشتند، و ایضاً جایگاه مرجعیت دینی نیز امری نیست که کاربست تعبیر «مادام‌العمر» برای آن صحیح باشد بلکه مادامی که صلاحیت علمی و اخلاقی افراد برقرار بماند، تصدی این جایگاه نیز استمرار خواهد داشت و در تاریخ اسلام افرادی را داشته‌ایم که به رغم تصدی جایگاه خطیر راهبری مذهبی، به دلیل برخی عوارض، از آن ساقط شده‌اند. در تاریخ معاصر، آقایان شریعتمداری، منتظری و صانعی، از این قبیل‌اند.

از تاریخ

تاریخ به روایت عمه خانم و خاله خان باجی!!!

اسنادی منتشرنشده از اوضاع اسفبار فقر و گرانی در اواخر حکومت شاه

گروه پژوهشی بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

مقدمه

اسناد این بخش مربوط به اوضاع اسفناک معیشتی مردم در سال‌های معطوف به انقلاب اسلامی است که بیانگر دردها و رنج‌هایی است که ملت بی‌پناه ایران در زیر سیطره تمدن بزرگ و مأموریتی که شاه از طرف اربابان انگلیسی، امریکایی و صهیونیستی برای وطن داشت، گرفتار آن شدند. اگرچه در خاطرات بسیاری از کارگزاران سطوح بالای دربار پهلوی و گزارش‌های جامعه‌پژوهان داخلی و خارجی و حتی سران بعضی از دولت‌های اروپایی و امریکا اوضاع فقر و گرسنگی و پریشانی ملت ایران در دهه پنجاه (به رغم درآمدهای کلان و اعجاب‌آمیز نفتی رژیم پهلوی)، کم و بیش به تصویر کشیده شده است، اما بعد از انقلاب اسلامی عده‌ای از دروغ‌پردازان، یاوه‌گویان، مزدبگیران و جیره‌خواران دستگاه استبداد و استعمار با اشتغال به شغل زشت و پلشت تطهیر جنایتکاران، جابه‌جایی خائنین با خادمین، مرثیه‌سرایی برای قاتلین و محکوم کردن حق مقتولین، تقدیس مزدوران و زشت‌گویی درباره مجاهدان، مأمور تدوین متن‌های سفارشی و تاریخ‌سازی‌های شفاهی در شبکه‌های

مجازی شدند و در بوق و کرنای خود به گونه‌ای دمیدند که گویی زمان حاکمیت رژیم حقیر، عقب‌مانده، ارتجاعی و کودتایی پهلوی، ایران بهشت روی زمین بود و ملت ایران از سر خوشی و فراوانی نعمت، انقلاب کرد و رژیم پهلوی را به زباله‌دانی تاریخ فرستاد!

اینها که اصولاً برگی از تاریخ این مرز و بوم را ورق نزدند ولی با کتاب‌سازی‌های خود از برکت نظام جمهوری اسلامی دانشگاه‌های کشور را به نام استاد اشغال کرده و نام خود را مورخ گذاشتند، بزرگترین استدلالشان این است که پدران ما از فقر، گرانی، بیکاری و عقب‌ماندگی دوران شاه به ما چیزی نگفتند!! و چون چیزی نگفتند پس مردم ایران در فقر و تنگدستی نبودند و انقلاب آنها ربطی به این مسئله ندارد.

این ادعاهای سخیف و سطحی آدم را یاد آن دستخط معروف منسوب به زنده‌یاد امیرکبیر به ناصرالدین‌شاه می‌اندازد که نوشته بود:

قربانت شوم، الساعه که در ایوان منزل با همشیره همایونی به شکستن لبه نان مشغولیم، خبر رسید که شاهزاده موثق‌الدوله حاکم قم را که به جرم رشا و ارتشا معزول کرده بودم به توصیه عمه خود ابقا فرموده و سخن هزل بر زبان رانده‌اید. فرستادم او را تحت‌الحفظ به تهران بیاورند تا اعلیحضرت بدانند که اداره امور مملکت به توصیه عمه و خاله نمی‌شود. زیاده جسارت است. تقی[1]

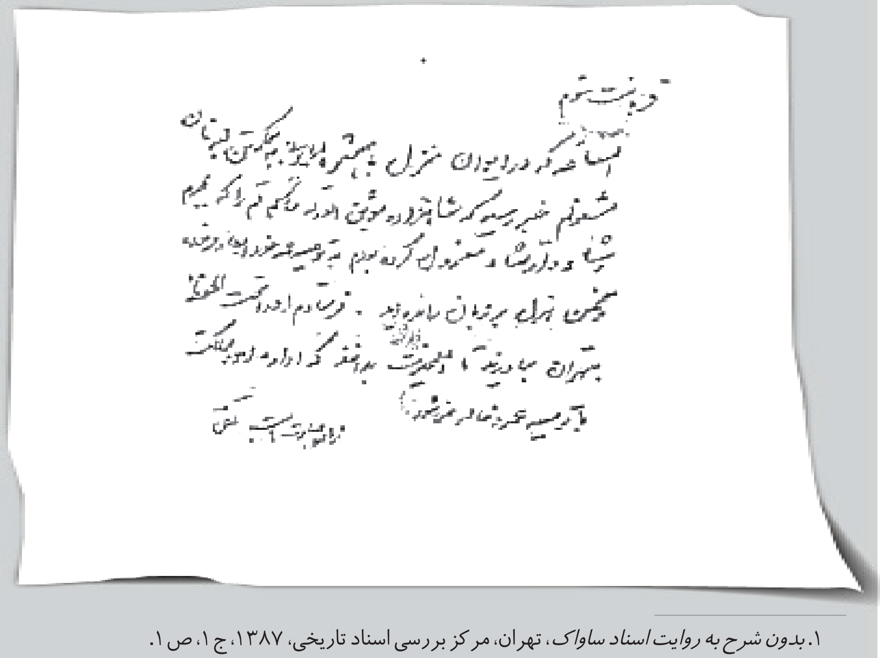

۱. بدون شرح به *روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱.

مشکل بزرگ تاریخ‌نگاری دوران معاصر این اســـت که مستندات آن مبتنی بر شواهد خانوادگی، قومی، قبیله‌ای و حزبی است. تاریخ به روایت عمه، خاله، خان‌دایی، همشیره مکرمه، ابوی و اخوی گرامی، والده معزز و خان‌باجی‌های دربار و خانواده‌هایی است که حتی یک شب هم گرسنه سر به بالین نگذاشتند تا بدانند ملت مظلوم ایران چه رنج‌ها و حقارت‌هایی را در دوران حکومت پهلوی تحمل کرد و اکنون مورخ دوران پهلوی و جمهوری اسلامی شدند و قرار است روایتگر مصائب، زمینه‌ها و شرایطی باشند که باعث شد تا ملت ایران راه انقلاب را برای تغییر وضع اسفبار خود انتخاب نماید. روایت‌هایی که از پیش مشخص است مبتنی بر مستندات تاریخی نیست، بلکه چیزی فراتر از افاضات عمه‌ها و خاله‌ها نمی‌باشد.

برای همین است که این جغدان خرابه‌های جهل، با آواز شوم خود، ویرانه‌های به‌جامانده از دوران پهلوی را گلستان معرفت و دانش و بهشت تجدد و ترقی نشان می‌دهند و ابلهانه ادعا می‌کنند که بیکاری و فقر و گرانی در دوران پهلوی وجود نداشت!! اوضاع اقتصادی مردم در سال‌های پایانی حکومت محمدرضا پهلوی خوب بود و مردم به خاطر شکاف‌های طبقاتی و فقر قیام نکردند!!

Sadegh Zibakalam

معلم خصوصی/معلم · SadeghZibakalam@

ارسال پیام

Hi! Please let us know how we can help.

Sadegh Zibakalam

ارسال پیام

پسندیدن

...

Sadegh Zibakalam

۵ فوریه ۲۰۱۹ ·

...

بیکاری، فقر و گرانی در رژیم پهلوی وجود نداشت.

مردم برای رسیدن به آزادی‌های سیاسی و مدنی انقلاب کردند.

اوضاع اقتصادی مردم در سال‌های پایانی حکومت محمدرضا پهلوی خوب شده بود.

اینکه بگوییم اعتراضات مردم به شاه بخاطر گرانی، شکاف‌های طبقاتی، فقر و بیکاری بوده و مردم به این دلایل انقلاب کردند حرف غلطی است.

در آن دوره اصلا چیزی به نام بیکاری وجود نداشت و مردم خواهان انتخابات آزاد، لغو سانسور و آزادی زندانیان سیاسی بودند.

#زیباکلام #صادق_زیباکلام

این گزافه‌گویی‌های شبه‌تاریخی در حالی منتشر می‌شـــود که حتی با یک جست‌وجوی سطحی در فضای مجازی نیز می‌توان به صدها ســـند معتبر در روزنامه‌های عصر پهلوی و در خاطرات کارگزاران رژیم شـــاه که نشان‌دهنده وضع اســـفبار فقر و گرانی و بیکاری و عقب‌ماندگی ایران تا روزهای پایانی رژیم پهلوی است، دست پیدا کرد. این نشان می‌دهد که یاوه‌سرایان و تطهیرکنندگان رژیم عقب‌مانده پهلوی نیز اگرچه در فضای مجازی پهلوان‌پنبه

هستند ولی حتی سطح سوادشان در حد جست‌وجوهای ابتدایی این فضا نیست و چه بدبخت کسانی که فریب چنین شارلاتان‌هایی را می‌خورند و بی‌مزد و منت تاریخ‌سازی آنها را که تاریخ به روایت عمه و خاله است، منتشر می‌کنند.

اگرچه این روایت‌ها ارزش مجادله علمی نـــدارد و از جنس همان روایت‌های قبیله‌ای و خانوادگی است، لیکن از این جهت که متأســـفانه این افراد جاهل و عنود و مسلوب‌العقیده و اختیار، ســـطح دانش تاریخی جامعه را از مطالعات علمی و کاوش‌های اسناد تاریخی به گزاره‌های سطحی شبکه‌های مجازی و سریال‌های مبتذل ماهواره‌ها تنزل داده و با هدایت صدها شـــبکه ماهواره‌ای (که با پول امریکایی‌ها، اروپایی‌ها، ســـلطنت‌طلب‌ها، منافقین و دولت‌های ارتجاعی منطقه و... دایر شده است) مشغول تاریخ‌سازی و دروغ‌پردازی علیه ملت ایران و انقلاب اسلامی هستند، بر تمام وطن‌پرستان ایران که دل در گرو رشد و ارتقای کشور دارند واجب است در مقابل تخریب تاریخ ایران و وارونه کردن حقایق توسط این خفیه‌نویسان سازمان‌های جاسوسی اینتلیجنت سرویس، ام.آی.سیکس، سیا و موساد ساکت ننشینند.

اسناد این بخش در سه قسمت تدوین شده است.

قسمت اول؛ مربوط به نمونه‌هایی از یادداشت‌های روزانه اسدالله علم نخست‌وزیر پیشین و وزیر دربار شاهنشاهی تا سال ۱۳۵۶ش است که نشان‌دهنده اوضاع ناهنجار اقتصادی، عمرانی و اجتماعی ایران است. اسناد گزینش‌شده این قسمت نشان می‌دهد اظهارات بعضی از مورخ‌نماها تا چه اندازه مبتنی بر جهل و بیگانگی از تاریخ و اوضاع این مرز و بوم در رژیم پهلوی و دوران جمهوری اسلامی است.

قسمت دوم؛ انتشار یکی از بولتن‌های ماهانه ساواک با طبقه‌بندی امنیتی سری در سال ۱۳۵۲ یعنی سال اوج درآمدهای کلان نفتی رژیم پهلوی است. این بولتن یکی از ده‌ها گزارش سازمان‌های کارگزار رژیم پهلوی در خصوص اوضاع فاجعه‌بار دهه آخر عمر این رژیم است. این بولتن تاکنون منتشر نشده است.

قسمت سوم؛ ناظر به سرعنوان‌های نشریات دوران پهلوی است که مخصوصاً در سال‌های نزدیک به انقلاب، جرأت انعکاس بعضی از مصائب و گرفتاری‌های مردم در زمینه گرانی، بیکاری، فقر، عقب‌ماندگی، بی‌سوادی، کمبود مواد غذایی و سایر مشکلات اجتماعی و... را پیدا کردند. این سرعنوان‌ها به وفور در شبکه‌های مجازی وجود دارد و نمونه ناچیزی از صدها متن و سند در این رابطه است. اگرچه این سرعنوان‌ها منتشر شده است لیکن به این اعتبار در انتهای این گزارش آورده می‌شود که نشان می‌دهد هم یادداشت‌های اسدالله علم و هم بولتن‌های ساواک کاملاً مبتنی بر واقعیت‌های حاکم بر ایران در دوران پهلوی است و کسانی

که امروز در پی تطهیر آن دوره هستند یا از روی جهل مطلق نسبت به تاریخ نظر می‌دهند یا مزدور بیگانگانی هستند که چنان شرایط اسفباری را برای ایران رقم زدند.

تمامی این اسناد از زبان کارگزاران رژیم پهلوی اســـت. آنها اعتراف می کنند ایران در اواخر دوران پهلوی عقب‌مانده، فقیر، گرســـنه، بیکار و بهم ریخته است و رژیم هیچ توجهی به اوضاع مردم ندارد و بی‌سوادانی که نام خود را مورخ و استاد دانشگاه گذاشته‌اند و به در و دیوار می‌زنند تا به نســـل حاضر تاریخ تقلبی قالب کرده و رژیم پهلوی و اربابان آنها را از اوضاع فضاحت‌باری که برای ملت ایران درست کردند تبرئه و تطهیر نمایند!! آب در هاون می کوبند.

و چه دقیق خمینی کبیر ماهیت این افراد را بر ملا کرد و فرمود:

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی برنمی‌دارند.[1]

۱. *صحیفه امام*، ج۱۵، ص۴۴۶، پیام به فرهنگیان، ۱۳۶۰/۱۰/۷.

۱. بخشی از یادداشت‌های اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی از اوضاع ایران بعد از سال ۱۳۵۰ش

اسناد این بخش مربوط به یادداشت‌های روزانه امیر اسدالله علم نخست‌وزیر پیشین و وزیر دربار شاهنشاهی تا سال ۱۳۵۶ است. او در میان کارگزاران دربار پهلوی جایگاه ویژه‌ای دارد زیرا محرم اسرار و همراه همیشگی خوشگذرانی‌های شاه در خلوت و جلوت بود و به دلیل دلبستگی‌هایی که به شاه داشت در تمام گزارش‌های خود با عبارت: «با تمام قلب پای مبارک را می‌بوسد. غلام خانه‌زاد - علم» امضا می‌کرد.

شهرت دارد که در دربار پهلوی بین اسدالله علم و منوچهر اقبال در به‌کارگیری این عبارات حقیرانه و ذلیلانه، رقابت شدیدی بود و هر دو ادعا می‌کردند که افتخار ابداع اصطلاح «غلام خانه‌زاد» متعلق به خودشان است!!

علم تمامی این یادداشت‌ها را در یکی از صندوق‌های بانک سوئیس گذاشته بود و وصیت کرد که تا زمانی که محمدرضاشاه زنده است این یادداشت‌ها چاپ نشود. ظاهراً چند سال بعد از مرگ شاه، دختر علم این یادداشت‌ها را در اختیار علینقی عالیخانی که یکی از یاران علم و وزیر اقتصاد دوران پهلوی بود، قرار داد و وی با همکاری محمدعلی صفی اصفیا (که در دولت‌های علم، حسنعلی منصور، امیرعباس هویدا و جمشید آموزگار وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه بود) و همچنین محمود طلوعی، این یادداشت‌ها را در هفت جلد منتشر کرد.

گزارش‌های علم مطلقاً در دفاع از رژیم شاه و تمجید از وی نوشته شده است. بنابراین در آنجایی که به اوضاع فساد، فقر، بیکاری، گرانی و ناهنجاری‌های اجتماعی اشاره می‌کند هیچ شبهه‌ای وجود ندارد که این یادداشت‌ها نه تنها صحت دارد بلکه از شدت آن به دلیل سرسپردگی کاسته شده است. ما در این بخش بدون هیچ تحلیلی فقط این گزارش‌ها را درج می‌کنیم تا خوانندگان بدانند برخلاف تلاش‌های مذبوحانه دروغگویان تاریخ، ایران در اواخر دوران پهلوی بهشت روی زمین نبود و مردم ایران حتی از تهیه اقلام ضروری زندگی روزمره خود نیز ناتوان بودند.

این ناتوانی و فقر و گرفتاری کشور در دورانی بود که به قول عالیخانی در یادداشت توضیحی سال ۱۳۵۳ در جلد چهارم، افزایش بی‌سابقه درآمد نفت که از سال ۱۳۵۲ آغاز شد، سرگیجه‌آور و رؤیای شیرینی بود که ناگهان واقعیت یافته بود. درآمد نفت از تقریباً ۴/۲ میلیارد دلار (به قیمت‌های جاری) در سال ۱۹۷۰م (۱۳۴۸ش) با جهشی چشمگیر به حدود ۲۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴م (۱۳۵۲ش) رسید. عالیخانی می‌گوید دستیابی به

چنین ثروت عظیمی دولت و مردم ایران را خوش‌بین به آینده کرد.[1] اما شاه برای خشنودی اربابان اروپایی و امریکایی خود اولین کاری که انجام داد ایجاد یک صندوق در اوپک و واریز مبلغ کلانی به این صندوق برای کمک به کشورهای فقیر بود که به دلیل گران شدن نفت توانایی خرید نداشتند.

این در حالی است که علم در یادداشت روز شنبه ۳۱فروردین ۱۳۵۳ می‌نویسد:

عرض دیگر من به شاه این بود که در جلســه خانه‌های فرهنگ روستایی معلوم شد که روستاهای ایران فقط ۴٪ برق و ۱٪ آب آشامیدنی مطمئن دارند... ما دو هزار خانه فرهنگ روستایی داریم که فقط در ۱۳۶ خانه برق هست.[2]

آوازه بذل و بخشش سرمایه ملت ایران توسط شاه به حدی رسید که عالیخانی می‌نویسد:

حتی کشورهای کمونیستی اروپای شرقی هم مانند دیگران کاسه گدایی را در دست گرفته و از ایران کمک طلبیده و حرص غریبی از خود نشان می‌دادند. ذالفقار علی بوتو نخست‌وزیر پاکستان به علم شــکایت کرد که به او فقط ۴۵۰ میلیون دلار وعده داده‌اند در حالی که او نیازمند یک میلیارد و دویست میلیون دلار طلب کرده بود.[3]

چند ماه بعد از بازدید رئیس‌جمهور بلغارستان از ایران، شاه به علم می گوید:

با آنها همه جور موافقت کردم حتی حاضر شدم پول بدهم راه‌های خود را بسازند... و چه عیب دارد در اردوی سوسیالیست‌ها هم یک طرفداری پر و پا قرص داشته باشیم! در همین سال ایران موافقت کرد یک میلیارد و دویست میلیون دلار در سه قسط به شرکت‌های دولتی آب و گاز انگلستان وام دهد.[4]

علم در گزارش جمعه ۱۳۵۳/۱/۲۳ می‌نویسد:

کمکی هم که شاهنشاه فرمودند به کشورهای عقب‌افتاده شود در نامه همفری (هوبرت همفری سناتور و معاون رئیس‌جمهور امریکا) که توشــیح فرمودند کاملاً منعکس است. «عرض کردم این همه دنیا ما را تجلیل می کند متأسفانه در داخله به واسطه غفلت متصدیان نه گوشت در دسترس مردم هست نه شکر، نه گوشت مرغ و مردم خیلی ناراضی هستند...»[5]

ملت ایران در فقر و بدبختی دست و پا می‌زد ولی رژیم شاه به جای این که ملت خود را راضی نگه دارد، در پی جلب رضایت اربابان خود بود.

---

۱. *یادداشت‌های علم* (سال ۱۳۵۳)، تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۵.
۲. *همان*، ص ۹۳.
۳. *همان*، ص ۶.
۴. *همان*.
۵. *همان*، ص ۸۵.

عالیخانی می‌نویسد:

کشورهای پیشرفته صنعتی درصدد بودند با توافق مستقیم با هر یک از کشورهای صادرکننده نفت، تا آنجا که می‌توانند بخشی از درآمد ناگهانی نفت را به چنگ آورند... امریکا که همواره مدعی پشتیبانی از سیاست اقتصاد آزاد و رقابتی بود، تعارف را کنار گذاشته و به دولت ایران می‌فهماند که باید بخشی از درآمد نفتی خود را مصروف خرید از امریکا کند. سرانجام در ۱۳اسفند(۱۳۵۳) یک قرارداد پانزده میلیارد دلاری برای خرید هشت نیروگاه اتمی و ساختن صد هزار آپارتمان و پنج بیمارستان در ایران میان دو کشور امضا شد ولی با گرفتاری‌های مالی ایران در سال‌های بعد این قرارداد عملی نشد.[۱]

ظاهرشاه، شاه مخلوع افغانستان که از دست مردم خود به خارج پناهنده شده بود نیز در همین سال‌ها و سال‌های بعد، از بذل و بخشش اموال ملت ایران توسط شاه بی‌نصیب نماند. او علاوه بر این که ماهیانه هفت هزار دلار برای خود و دو هزار دلار برای دختر خود و برای هر یک از پسرها هزار دلار از دولت افغانستان دریافت می‌کرد، شاه ایران به علم وزیر دربار دستور داد ماهیانه ده هزار دلار برای ظاهرشاه و ۲۵۰۰دلار برای بلقیس دختر ظاهرشاه و ماهانه ۹۵۰ دلار برای دو پسر ظاهرشاه که در امریکا و کانادا تحصیل می‌کردند[۲] و هزار دلار هم به عنوان پول توجیبی برای عبدالوالی خان شوهر بلقیس مشخص کند و خانه‌ای به قیمت ۲۵۰ هزار دلار در رم برای ظاهرشاه خریداری کند.[۳] همچنین شاه دستور می‌دهد ده هزار دلار نیز برای خرید ماشین به وی بدهند.[۴]

سفیر ایران در رم می‌نویسد:

والاحضرت بلقیس (زن ظاهرشاه) تقاضای مقداری برنج و پسته ایرانی دارد. چنانچه ممکن باشد امر بفرمایید کارپردازی دربار به اسم سفارت ارسال دارند. مشروب و سیگار و غیره به وسیله خسروی فرستادم. اعلیحضرت محمد ظاهرشاه شخصاً تلفن فرمود و از عنایات شاهنشاه تشکر کرد.[۵]

اینها نمونه‌هایی از رنج و فقر ملت ایران بود که توسط یک شاه نوکرصفت، سرمایه‌های ملی ما خرج خوشگذرانی‌های شاهان فراری از دست ملت خود می‌شد.

در اینجا نمونه‌های دیگری از یادداشت‌های علم در مورد فقر، گرانی و آوارگی ملت ایران

---

۱. *همان*، ص۷-۶.
۲. *همان*، ص۱۸.
۳. *همان*، ص ۱۵۹.
۴. *همان*، ج ۶، ص۴۷.
۵. *همان*، ص۴۸.

در سال‌های پایانی رژیم منحوس شاهی را نقل می کنیم:

- گزارش ۱۳۵۲/۵/۲۸[۱]

پادشاه (مخلوع) یونان هم میهمان ماست. و هواپیمای شخصی شاه هم ایشان را آورده و می‌برد... این مرد آنقدر گداست که چهار روز میهمانی را مغتنم می‌شمارد. در زمستان که در سان موریتز هنوز پادشاه و میهمان ما بود خرج سلمانی خود و خانمش و بچه‌هایش را در سیاهه ما نوشت.

- گزارش ۱۳۵۲/۵/۳۰[۲]

۱۳۴ یادداشتهای عَلَم

سه شنبه ۵۲/۵/۳۰

صبح با وزیر اقتصاد ملاقات داشتم. مدّتی در مورد گرانی و بی‌سروسامانی کارهای دولت صحبت کرد. خوب آقای من خودتان که دولت هستید و وقت گرانبهای کشور را به این صورت تلف می‌کنید! یک ساعتی صحبت کردیم. خودش آدم باهوشی است (هوشنگ انصاری). دوست من هم هست. در خصوص گرانی اجناس در دنیا به این نتیجه رسیدیم که متزلزل بودن وضع پول بین المللی که همه ارزها موّاج شده و بدی وضع زراعتی چین و شوروی و فشار آمریکا بر ژاپن و آلمان برای بالا بردن قیمت ین و مارک و عکس العمل متقابل ژاپن برای تهیّه [ذخیره] stock pile باعث این گرانی و بدبختی بین المللی شده و درست هم هست. لکن در ایران این مسائل نیست. به نان و گوشت که [کمک هزینه] subside می‌دهیم، چرا قیمت را بالا می‌برند؟ جز آن که رئیس اصناف دزدی می‌کند و خدا می‌داند با چه اشخاصی دست اندر کار است.

۱. *همان*، ص ۱۳۲.

۲. *همان*، ص ۱۳۴.

- گزارش ۱۳۵۲/۶/۲۲[1]

عرض کردم هویدا نخست‌وزیر به من می‌گفت شاهنشاه خیال دارند در ۱۴ مهر، روز
فتتاح مجلس، موضوع گرانی و نایابی را تشریح فرمایند. دیگر آن وقت کسی جرأت حرف
دن نخواهد داشت. عرض کردم اگر راست می‌گوید و شاهنشاه چنین خیالی دارند،
ستدعای من این است که واقعاً صرفنظر فرمایید، چون به هر حال مردم از این نایابی و
رانی عصبانی هستند و واقعاً هم دولت غفلت کرده [است]. چرا اعلیحضرت همایونی
ی جهت این مسئولیّت را به گردن می‌گیرید؟ با آن که بی‌لیاقتی قطعی دولت است. مثلاً
گر اینها پیش‌بینی می‌کردند [و] فقط صدهزار تن شکر در بهار می‌خریدند، الان کمیابی
ند نبود. هم چنین گندم، هم چنین سیمان. موضوع گندم که در نظر مبارک هست، از
ب عید که در جزیرهٔ کیش بودیم، امر فرمودید گندم بخرند. اوّل گفتند احتیاج نداریم.
د گفتند فقط دویست‌هزار تن احتیاج هست. امر فرمودید، فوری بخرید، باز هم
خریدند. بعد بالأخره به هفتصدهزار تن رسید که یک ماه قبل تصمیم گرفتند به جای
ی ۸۴ دلار ۲۲۰ دلار خریدند. آن هم اگر اعلیحضرت در آمریکا تشریف نمی‌داشتید که
ولت آمریکا اجازهٔ صدور نمی‌داد. اینها غفلت است و غفلت غیرقابل بخشایش. من کاری

- گزارش ۱۳۵۲/۷/۵[2]

فرمودند دیگر چه کاری داریم؟ عرض کردم گوشت و خواربار خیلی گران شده [است]. قیمت گوشت ران از ۱۲ تومان کیلویی به ۱۶ تومان معامله می‌شود، آن هم ظرف دو روز. گوشت مخلوط از ۱۰ تومان به ۱۴ تومان. [آن] هم وسیله گوشت فروشیهای وزارت کشاورزی! شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. فرمودند وقتی گوشت نیست، چه باید کرد؟ عرض کردم چرا نباید باشد؟ من ناچارم از لحاظ وظیفه غلامی و خدمتگذاری به عرض برسانم که مردم فوق العاده ناراحت هستند. آن هم سر زمستان و سر [ماه] رمضان، همه چیز غفلتاً گران شده [است]. درست است که یک قسمت تحت تأثیر دنیاست، ولی غلام فکر می‌کنم مسؤلین امر هم خیلی غفلت کرده و می‌کنند، و مخصوصاً این تشکیلات اصناف مشغول سوء استفاده های کلان است. فرمودند ابداً

۱. *همان*، ص ۱۴۶.
۲. *همان*، ص ۱۶۰.

- گزارش ۱۳۵۳/۱/۲۶[1]

راجع به قیمت شکر عرض کردم که نبودن جنس در بازار باعث گله و شکایت مردم است. باز هم چیزی نفرمودند. خیلی مایه تعجّب است. بعد هم عرض کردم: قیمت چغندر باید بالا برود وگرنه وقتی قیمت پنبه به ۲۱ تومان رسیده کسی چغندر کشت نمی‌کند. تصدیق فرمودند. قدری راجع به بارندگیهای زیاد عرض کردم که دیگر باعث زحمت شده و در خراسان هنوز نتوانسته‌اند کشت چغندر بکنند. در بیرجند هم صد هکتار کشت

- گزارش ۱۳۵۳/۱/۲۹[2]

ظهر برای نیم ساعتی جلسه هیئت امناء خانه‌های فرهنگ روستایی را داشتم و جای بسی تأسّف من شد که وقتی جویا شدم در دهات چه قدر برق و آب آشامیدنی داریم، معلوم شد یک درصد دهات ایران آب آشامیدنی تمیز دارند، البتّه چون در ایران قنات و چاه هست اشکال زیاد در این زمینه نیست ولی چهار درصد دهات ایران برق دارند. خیلی عجیب است و جای تأسّف. قطعاً شنبه به شاه عرض می‌کنم که با این پیشرفتهای کشور این ارقام غیرقابل قبول می‌باشند.

- گزارش ۱۳۵۳/۱/۳۱[3]

عرض دیگر این بود که در جلسه خانه‌های فرهنگ روستایی معلوم شد که روستاهای ایران فقط ۴٪ برق و ۱٪ آب آشامیدنی مطمئن دارند و این به کلّی مغایر نظرات شاهنشاه است. ما دو هزار خانه فرهنگ روستایی داریم و فقط در ۱۳۶ خانه برق هست. فرمودند: می‌دانم. عرض کردم: پس چرا اقدامی نمی‌فرمایید؟ فرمودند: آخر باید شبکه برق به تمام ایران برسد. عرض کردم: در بعضی جاها هم که رسیده برای انشعاب هر ده، وزارت آب و برق سی هزار تومان حق انشعاب مطالبه می‌کند. این کار که مضحک است، آن هم با این همه پول و مقدورات. به علاوه ۳ ریال کیلووات مطالبه می‌کنند. فرمودند: کار آسانی است و انجام می‌شود نگرانی ندارد. دیگر عرضی نکردم فقط عرض کردم: باید دهات ایران متراکم شود و این دهات کوچک در بزرگ‌ها ادغام گردد و بعد همه دهات نوسازی هم بشود که این شکل بسیار بسیار ناپسند است. فرمودند: می‌دانم و درست هم می‌شود.

بعد مرخّص شدم و به کارهای جاری رسیدم...

۱. *همان*، ج ۴، ص ۸۷.

۲. *همان*، ص ۹۱.

۳. *همان*، ص ۹۳.

- **گزارش ۱۳۵۵/۱/۲۴**[1]

عرض کردم: پادشاه افغانستان باز یک اتومبیل در رم خریده به ده هزار دلار و پولش را از شاهنشاه می‌خواهد. فرمودند: البتّه بده، چه باید کرد؟ خدا به ما می‌رساند که ما به دیگران بدهیم. ولی فرمودند: ضمناً تحقیق کن عبدالولی[1] از چه ممر زندگی می‌کند. نمی‌تواند سربار زنش که باشد و از حقوقی که ما به پرنسس بلقیس می‌دهیم توقّعی بکند؟ دیدی به راکفلر چه گفتم؟ شاید بتوانیم یک روزی او را به عنوان لیدر افغانستان برگردانیم.[2] عرض کردم: از آمریکاییها که کاری ساخته نیست به خصوص حالا قبل از

۱- داماد پادشاه افغانستان.

۲- شاه در مذاکرات با نلسون راکفلر در آغاز همین سال در کیش، درباره‌ی افغانستان گفته بود «از افغانستان نگرانم. وضع داوود بد است. کاش اینها این قدر عقل داشتند که عبدالولی خان را به افغانستان برمی‌گرداندند. مرد قوی خوبی است. متأسفانه در افغانستان هیچ نیست مگر افسران کمونیستی».

- **گزارش ۱۳۵۵/۱/۲۸**[2]

شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۵

صبح شرفیاب شدم. به حمدالله شاهنشاه کاملاً سر حال بودند. عرض کردم: پولی که [ماهانه] برای والاحضرت بلقیس حواله می‌کنیم ۲۵۰۰ دلار است. فرمودند: پس ۱۰۰۰ دلار هم علیحدّه به عنوان پول جیبی برای عبدالولی خان بفرست. عرض کردم: توقع خانه‌ای که خریده‌ایم و در آن جا زندگی می‌کنند هم دارند. فرمودند: خوب اگر رفتنی از رم نشدند، چاره نیست، باید بدهیم و خواهیم داد.

- **گزارش ۱۳۵۵/۶/۲۰**[3]

شنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۵

صبح به اندازه ۷ دقیقه شرفیاب شدم، زیرا که باید پرز وزیر دفاع اسرائیل ساعت ۱۰ شرفیاب می‌شد. به حمدالله حال شاهنشاه خوب بود. کارهای جاری را به فوریّت به عرض مبارک رساندم. منجمله تلگرافی که [محمّد] الخولی رئیس سازمان امنیّت سوریه عرض کرده بود و از شرفیابی به پیشگاه مبارک همایونی اظهار خرسندی و افتخار زیاد کرده بود. فرمودند: برای شیخ طالب، همراه او، که رابط بین اردن و سوریه است ماهیانه هزار تا دو هزار دلار حقوق تعیین کن.

---

۱. *همان*، ج ۶، ص ۴۷.

۲. *همان*، ص ۵۴.

۳. *همان*، ص ۲۴۵.

- گزارش ۱۳۵۵/۵/۱۳[1]

پنجشنبه ۱۳ مرداد شاهنشاه صحبت فرمودند و فرمودند که می‌خواهم تو استعفا بدهی، منتها می‌خواستم کسی در بین نباشد و این مطلب را خودم به تو گفته باشم. از این بزرگواری و مرحمت خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. عرض کردم با کمال افتخار و همین السّاعه استعفایم را با قاصد مخصوص تقدیم می‌کنم. استعفای خودم را فرستادم و عریضه سپاسی از آقایی و بزرگواری شاهانه نیز تقدیم کردم.[1] چند روز پیش هم عریضه تندی از اوضاع کشور و مسئله بی‌برقی و گرفتاری مردم عرض کرده بودم. من چندین دفعه با اشاره، به شاهنشاه عرض کرده بودم که مرخّصم فرمایند، موافقت نمی‌فرمودند و از مسئله می‌گذشتند. حالا که قصد تغییرات اساسی داشتند، مطلب به نظر مبارکشان رسید و حتّی در تلفن به من فرمودند که قصد تغییرات زیادی دارم و می‌خواهم که تو استعفا بکنی و جایت را به کس دیگر بدهم. من که از خدا خواستم و اگر هم حالم خوب بود، از خدا می‌خواستم که دیگر در اوضاع ایران بی‌دخالت باشم. چنان پیش آمدِ سیستان مرا سرد کرده است که به وصف نمی‌آید. مگر می‌شود از تمام ادّعای حَقه خود، [آن] هم در قراردادی که صددرصد بر ضرر است گذشت و زیر آن را

۱- متن استعفا نامه‌ی علم و همچنین نامه‌ی او به شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

۱. همان، ص ۵۵۰.

۲. فقر، آشفتگی و نارضایتی مردم به روایت بولتن سری ساواک

در این قسمت یکی از بولتن‌های ماهانه ساواک که در تاریخ ۱۳۵۲/۱/۲۸ منتشر شده است و تأیید کننده یادداشت‌های اسدالله علم در خصوص گرانی‌ها، نابسامانی‌ها، نارضایتی‌ها و فقر در ایران اواخر دوران پهلوی اســـت، آورده می‌شـــود. عنوان این بولتن که عبارت از نارضایتی‌های عمومی در حوزه استحفاظی ســـاواک تهران است گویای محتوای آن است. همانطور که از عنوان بولتن فهمیده می‌شـــود این گزارش صرفاً به بخش‌های محدودی از استان تهران نظر دارد و دیگر شهرها و روستاهای کشور را در بر نمی‌گیرد. همین گزارشات مختصر نیز عمق فاجعه دوران آخر حکومت پهلوی و اوضاعی که به دوران انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی انتقال یافت را نشان می‌دهد. امیدواریم این اسناد به شناخت عمیق‌تر و دقیق‌تر علت‌ها و زمینه‌های انقلاب اسلامی کمک کند.[۱]

۱. لازم به‌ذکر است صفحات ۱۰ و ۱۱ در بولتن به‌دست آمده از ساواک موجود نبود.

سری

۱-

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک
امنیت داخلی

شماره ۱/

تاریخ ۵۲/۱/۲۸

بولتن : ماهیانه

درباره : نارضایتی های عمومی در حوزه استحفاظی ساواک تهران

این بولتن شامل ۱۶ برگ است

سری
۰۰۰۲۸۰۵۳

سری

— ۲ —

فهرست مطالب

ردیف	شرح	صفحه
۱	نارضائی مردم از دستگاه شهرداری	۳و۴
۲	نارضائی مردم از شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه	۵
۳	فساد در دستگاههای اداری	۶و۷
۴	گرانی مایحتاج عمومی	۸و۹
۵	تجزیه و تحلیل موضوعاتی که موجبات نارضایتی مردم را فراهم مینماید	۱۰و۱۱
۶	نارسائی در شمیران و شهرری	۱۲
۷	نارسائی در کرج	۱۱
۸	نارسائی در دماوند	۱۲
۹	نارسائی در ورامین	۱۳و۱۴

سری
۰۰۰۲۸۰۵۴

سری

— ۳ —

نارضائی مردم از دستگاه شهرداری :

نارضائی مردم کماکان از دستگاه شهرداری در راه جاری محسوس وعموماً در مورد عوارض نوسازی مردم اظهار میدارند عوارضی که اخذ میگردد و بیش از یکصد و پنجاه میلیون تومان در سال میشود در راه صحیح مصرف نگردیده و نتایج آن چشمگیر نیست وانتظار مردم در مقابل این عوارض از جهت رفاه حال خود در سطح وسیعتر بوده و متوقع هستند که در مقابل پرداخت این عوارض لااقل از مقدار قابل توجهی خدمات شهری برخوردار گردند .

در مورد اسفالت خیابانها وکوچه های شهر تهران نیز باتوجه ببارندگیها و یخبندان فصل زمستان وبارانهای بهاری نارضائی کار شهرداری از جهت اسفالت خیابانها ومیادین محسوس بوده وموجبات نارضایتی رانندگان وسائط نقلیه رافراهم عموماً در این خصوص انتقاد وبدگوئی میشود .

شهرداری غالباً بوعده وعید اکتفا کرده ومردم را در حال انتظار میگذارد وحتی آقای شهردار در مصاحبه تلویزیونی خود اظهار داشت بزودی از نظر اسفالت خیابانها اقدام سریع وکافی بعمل خواهد آورد ولی عملاً عکس این وعده مشاهده وملاحظه گردیده .

شهرداری در مورد جلوگیری از اثرات وزیانهای عوارض طبیعی از قبیل سیل وآتش سوزی وغیره کماکان دچار اشکال بوده ونارسائی کار قسمتهای مختلف شهرداری در این زمینه بخوبی محسوس وبطوریکه در زمستان

گذشته / ...

سری
۰۰۰۲۸۰۵۵

پانزده خرداد
از تاریخ
دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

سری

گذشته مشاهده گردید بعلت تسامح واهمال مامورین شهرداری درتنظیف آبروها اولاً پروبی بموقع کانالها وپیش بینی های لازم ازورود آب بمناطق پست که معمولاً بیشتر درمعرض ورود آب وخطر سیل قرارمیگیرند ساکنین برخی ازمحلات زیانهائی متحمل وبابروزاین قبیل نارسائیها علاوه براینکه بعده‌ای مستقیماً زیان واردآمده موجب گردیده که مردم بااطلاع ازاین قبیل مسائل درجرائد بانتقاد شدید علیه شهرداری بپردازند .

نتیجه آنکه شهرداری قادر بمهارکردن عوارض طبیعی پیرامون محیط خود نیست وپیش بینی های لازم برای مناطق آسیب پذیر بعمل نیاورده است .

۰۰۰۲۸۰۵۶

سری

سری

- ۵ -

نارضائی مردم از وضع شرکت واحد اتوبوسرانی تهران وحومه :

یکی از اهم موارد نارضائیهای مردم وضع اتوبوسرانی تهران میباشد که مدت مدیدی است گریبانگیر بوده وتاکنون توجه شایسته‌ای باین مسئله نگردیده . نارضائی مردم از اتوبوسرانی بحدی است که جنبه رویگردانی بخود گرفته واغلب بعلت اتلاف وقت درصفوف طولانی بدگوئی وفحاشی مردم بمقامات مسئول وحتی مقامات عالیه کشور امری عادی شده است .

علل این نارضائیها دلائل مختلف داشته که از جمله عدم توازن بین اتوبوسهای شاغل بکار ، رشد جمعیت تهران ، عدم مدیریت صحیح در شرکت واحد ، بی توجهی بوضع شرکت مزبور را میتوان نام برد وبایک بررسی مشاهده میشود که شرکت واحد از سال گذشته تاکنون حدود ۲۵۰۰ دستگاه اتوبوس شاغل بکار داشته که در حال حاضر این تعداد با وجود افزایش ۴۰۰ دستگاه اتوبوس جدید معهذا بعلت از رده خارج نمودن تعداد زیادی اتوبوس کمبود وسیله کاملاً محسوس ونارضائی مردم باعث شده که تعداد مسافران تاکسی ها روبافزایش گذارد وبهمین جهت ظاهراً کمبود تاکسی نیز احساس گردد بنابراین باتوجه به آسیب پذیری شرکت واحد که در سالهای گذشته موجبات تشنجات دسته جمعی مردم را فراهم نموده بود (شکستن شیشه های اتوبوس ها در سال ۴۸) وهمچنین عوامل ناراضی وخرابکار مغشوش بودن وضع اتوبوسرانی را اولین مستمسک برای جلب افکار مردم قرار داده وحتی این مسئله از دید رادیوهای بیگانه مخفی نمانده است بهرحال رفع این نارضایتی در سطح تهران کمال ضرورت را دارد .

سری
۰۰۰۲۸۰۵۷

سری

— ٦ —

فساد در دستگاههای اداری :

بطورکلی فساد در دستگاههای اداری بخصوص سازمانهائیکه مردم مستقیماً روزانه باآنها سروکار داشته‌ومراجعه مینمایند بطورکاملاً محسوس نارضایتی مردم رااز‌جهت اینکه‌بموقع بکارمردم رسیدگی ننموده وآنهارا سرگردان وازاین قسمت بآن قسمت روانه میسازند فراهم وحتی بجرات میتوان‌گفت که مقدار زیادی‌ازروی‌گردانیهای مردم وبوجود آمدن‌عوامل خرابکار دراثر این قبیل نارسائی هاونارضائیها بوده‌وتازمانیکه‌دولت دراجرای‌ماده‌یازده انقلاب شاه‌ومردم (انقلاب اداری)توفیق نیابد نارضایتی مردم دراین زمینه‌ها روزبروز شدیدتر شده وهمین مسائل موجب دلگیریهای خاصی برای دستگاه های‌مسئول میگردد واندك توجه باین معضلات قسمت اعظم نارضایتی های مردم رابرطرف میسازد .

بطورکلی دردستگاههای اداری‌تشکیلات وباندهای مجهزی دررأس پستهای مختلف گمارده شده که تحت هیچ عنوان وقاعده اداری مردم راانجام نداده وحتی بمسائل‌انسانی ووجدانی اعتنائی ندارند هریك ازاین عناصرقبل ازاحراز مناصب بتلاش وتقلا پرداخته‌وبوسائل مختلف باتشبث وتوسل وبالاخره تامین نظر دیگران وسردمداران برای اهداف خود موفقیت حاصل کرده وبمحض استقرار درپست مربوطه به‌تنها مسئله‌ایکه‌توجه ندارند رفاه حال مردم ومراجعین وخدمت بمملکت است وعمرشا کوشش ومجاهدت آنان صرف یك سلسله اقداماتیست انتفاعی وتدارك آینده‌ای مرفه‌تر زیرا

اوست / ...

سری

۰۰۰۲۸۰۵۸

دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

سری

- ۷ -

اوست که میداند پس از مدتی بنحوی از انحاء از این سمت معزول و اگر از این فرصت که با تلاش وسیعی موفق بکسب آن شده عاجلاً استفاده ننماید آینده اش در مخاطره خواهد بود .

بنابراین اینگونه عناصر که متاسفانه در سازمانهای اداری کشور بیشمارند و در همه حال در تعقیب اقدامات سودآورانه و سودجویانه خود میباشند اجتماعی را آگاهانه ناراضی ساخته و برای انتفاع و برخورداری هرچه بیشتر خود زیانهای غیرقابل جبرانی برای کشور در دستگاههای مسئول بوجود میآورند .

مردم معتقدند عدم اجرای انقلاب اداری در سطح مملکت از یک جهت معلول وجود اینگونه عوامل بوده که زنجیروار بحمایت یکدیگر همت گماشته و عالماً عامداً حاکمیت و استقلال کشور را در مخاطره قرار میدهند .

نمونه های بارزی در ردیف این قبیل بی ترتیبی ها را میتوان در هزینه های بیمورد یکه در سازمانهای مختلف دولتی فقط بخاطر جلب رضایت یک رئیس یا مدیرکل صورت میگیرد عنوان نمود باین معنی که مبالغ قابل ملاحظه ای بمصارف زائد رسیده و وجوهی بی مأخذ صرف دستمزد دکوراتور و نصب پرده و دیگر اسباب تزئینی شده که آثار سوء اینگونه اقدامات بصورت دملهائیست که با یک نشتر اجتماعی را بزوال میکشانند .

متاسفانه داعیه ملیت خواهی اینگونه عناصر در اوج وعظمتی قرار دارد که در حقیقت برکننده بنیاد و بنیان اجتماع و بتوسعه امروزی است .

طبیعی است در موسساتیکه نظام فکری صاحب منصبان آن بر این پایه استوار است و درستی و صداقت جای خود را بفساد و ارتشاء و سوء استفاده داده نمیتوان انتظار داشت کارکنان دستگاههای اداری راه صواب را بناصواب ترجیح دهند .

سری
۰۰۰۲۸۰۵۹

سـری

— ۸ —

گرانی مایحتاج عمومی :

گرانی همه‌جانبه ارزاق، اجناس، مرکبات وبطورکلی مایحتاج عمومی مصرف کننده را ناراحت بلکه مستأصل ساخته واین افزایش قیمت بدون هیچگونه رابطه وضابطه‌ای سیرنامعقول ونامتعادل خود راطی میکند ودرحقیقت یک بی‌نظامی وگرانی کاذب وعدم تناسب افزایش قیمتها سطح شهرتهران راپوشانیده گرچه مسئله گرانی باگرانفروشی دو موضوع متمایزازیکدیگراست ولی وقتی مجموعاً مورد بحث قرارمیگیرد این نتیجه حاصل میشود که مصرف کننده درمقابل هردو مسئله (گرانی ، گرانفروشی) حکم یک عنصر سرگردان راپیداکرده بااین معنی که مصرف کننده هرروزبرای رفع مایحتاج زندگی خود ناگزیربروبروشدن بافروشنده است وبهمین ترتیب هرروزمواجه با متغیر بودن قیمت ارزاق، اجناس ومایحتاجی ازقبیل گوشت ـ نان ـ مرکبات ـ سیفی جات ـ مرغ وتخم مرغ وخدماتی ازاین قبیل وغیرومیباشد واین عدم توازن وعدم تثبیت وعدم کنترل تاجائی گسترش وتوسعه پیداکرده که حقیقتاً موجبات خستگی ونفرت وانزجار مردم رافراهم ساخته وسطح بدبینی مردم بعدم توفیق دولت درحل این مشکل به‌منتهی درجه خود رسیده است.

مرد [illegible] اقدامات [illegible] این [illegible] متناس[illegible] رفته‌های حا[illegible] اینسکاقدا[illegible] ناه مر[illegible] مایحتاج عمومی آن اندازه مثبت وچشم گیرباشد که راه تجاوز وتعدی رابروی اینگونه عناصر که بیشمارند مسدود سازد نه آنکه باتاخیردرتصمیمات وتعجیل درتبلیغات موجب گردد که میدان تاخت وتازوعرض اندام برای یک عده سود اگرهموارشود.

بایک/۰۰۰

سـری ۰۰۰۲۸۰۶۰

دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

سری

— ۹ —

باید بررسی اجمالی متوجه میشویم که هزینه زندگی در یکسال ۲۸ درصد بالا رفته و بر اساس این آمار صحیح بدیهی است که اقتصاد خانواده ها بالاخص کارمندان دولت متزلزل و بالاخره انتقاد و اعتراض روانه اطاق اصناف و گردانندگان و عوامل رهبری کننده آن میگردد و چشم مردم برای حل مشکل متغیر بودن قیمتها متوجه اقدامات موثر اطاق خواهد بود .

در اواخر سال ۵۰ اطاق اصناف یک سلسله اقدامات در سطح محدود در خصوص ورود میوه اقداماتی بعمل آورد که در کاهش قیمت مرکبات بی اثر نبود ولی نرخهای فعلی اجناس من حیث المجموع در معیار و مقیاسی قرار دارد که بمصرف کننده تحمیل و در حقیقت متناسب با قدرت خرید مردم نیست از جمله ماهی که اکثراً در فصل زمستان مورد مصرف است باین معنی که تعیین نرخ ماهی برای مصرف کننده از طرف شیلات ظاهراً قبلی است متناسب و مورد رضایت اهالی ولی دست یافتن و موفقیت در امر تحصیل ماهی مراحل بسیار مشکلی را در مقابل مصرف کننده میگذارد که ناگزیر متقاضی از تهیه آن صرفنظر مینماید و یا در صورت ضرورت بالاجبار به فروشندگان متجاوز مراجعه و بقیمتهای غیرعادلانه و غیرمنصفانه از چهل الی هشتاد تومان مبادرت بخرید مینماید .

بنابراین تهیه ماهی باین ترتیب و یا عدم دسترسی مصرف کننده بماهی یک سلسله انتقاد و نارضایتی بدنبال دارد و تبلیغات موجود در جراید نیز مزید بر علت و بهرحال نمیتوان از مصرف کننده انتظار رضایت داشت .

از مجموع مسائل عنوان شده این نتیجه حاصل میگردد که دولت در مبارزه با گرانی و گرانفروشی توفیقی حاصل نکرده و مردم گرانی قیمتها را در سطح بین المللی زائیده این معضل ندانسته و آنرا بهانه دولت تلقی مینمایند .

سری ۰۰۰۲۸۰۶۱

سری

- ۱۲ -

شمیران :

مسئله گرانی نرخ اجناس وعدم کنترل آن در شمیران کاملاً مشهود است عدم وجود غسالخانه مشکلاتی را برای اهالی بوجود آورده عدم وجود وسیله نقلیه در رمهگون در ساعات شب مردم آن ناحیه را ناراضی ساخته باین معنی که چنانچه خانواده‌ئی دچار حادثه‌ای گردنند ویا سوانحی پیش آید هیچگونه تامینی در این زمینه وجود ندارد وپیش بینی هم نشده وبطورکلی کمبود اتوبوس در این مسیر کاملاً مشهود است وبهمین ترتیب کمبود اتوبوسهای شرکت واحد در مسیر لواسان بسیار محسوس وبرنامه حرکت این اتوبوسهای بی نظم و آشفته است واین ناحیه فاقد سازمان ثبت اسناد است واز این جهت اهالی احساس نیاز فراوان میکنند ، ضمناً اکثر آموزگاران منطقه رودبار قصران از توابع شمیرانات بخدمت حاضر نمیشوند .

شهرری :

این شهرستان با ۱۷۵ هزار نفر جمعیت از جهت وجود کوره‌های آهکی وکارخانجات سیمان غنی تر از شهرهای دیگر است و بهمین علت هوای این منطقه بیشتر متوجه آلودگی است .

تعداد خطوط تلفن جوابگوی نیاز اهالی [illegible] انجام نیست بیمارستان فیروزآبادی بوضع بیماران بنحو شایسته رسیدگی نمیکند ومسئله گرانی ارزاق ومایحتاج عمومی همچنان در این شهر ادامه دارد کنترلی برقیمتها صورت نمی گیرد .

سری ۰۰۰۲۸۰۶۲

سری

- ۱۳ -

کرمان :

شهرستان کرمان با ۲۷۷۳۸۰ نفر جمعیت با وجود نزدیک بودن به سد امیرکبیر بعلت عدم توسعه شبکه سازمان آب از آب آشامیدنی غیربهداشتی استفاده مینمایند وبیمارستانهای دولتی شهرستان کرمان از نظر وسائل کمالی در حد کمبود پزشکان ومتخصص است.

ترافیک سنگین جاده کرمان - قزوین بارفت وآمد انواع کامیون ، اتوبوس وتریلی های سنگین اکثراً حوادث ناگواری را ببار میآورد که تعریض آن ضروری و چون ابتدای این جاده در داخل یکی از مهمترین خیابانهای کرمان است بعلت عدم ایجاد جاده های کمربندی سنگینی ترافیک در داخل کاملاً محسوس میباشد.

کمبود تاکسی ، پارکینگ ، توالتهای عمومی مشهود وایجاد آنها از ضروری است.

شهرستان کرمان نیز از جهت ارزاق عمومی ونوسانات قیمت مایحتاج عمومی بمانند دیگر شهرستانها ونرخ ارزاق عمومی بنا بمیل کسبه وکنترلی نیز وسیله دستگاههای دولتی مسئول صورت نمیگیرد.

سری ۰۰۰۲۸۰۶۳

سری

- ۱۴ -

دماوند :

این شهرستان ۸۰۰۰ نفر جمعیت دارد ولی فاقد یک بیمارستان مجهز میباشد بمنظور تامین احتیاجات اهالی از این جهت شهرستان دماوند نیاز به ایجاد یک بیمارستان سی تختخوابی با تجهیزات کامل دارد که قادر به بستری کردن و مداوای مرضا باشد.

ضمنا" گرانی نرخ ارزاق عمومی در این شهرستان و عدم کنترل آن اهالی را ناراحت ساخته و کارمندان دولت از جهت مسکن نیز در مضیقه میباشند.

کنترل شدید روی قیمت ها از طرف شهرداری و همچنین ایجاد خانه های سازمانی و برخورداری مامورین دولت از این تسهیلات در کاهش نیازمندیهای اهالی موثر است.

فیروزکوه :

فیروزکوه با جمعیتی در حدود ۳۰۰۰۰ نفر از مناطق استحفاظی ساواک شهرستان دماوند دارای یک مولد ۳۰۰ کیلوواتی برق بوده و این مولد در حال حاضر فرسوده و چنانچه نقصی متوجه آن گردد این شهر در خاموشی کامل فرورفته و بکلی ارتباطات آن با مناطق دیگر قطع خواهد شد و حتی ارتباط مشهد و افغانستان بعلت قطع برق مختل خواهد شد.

ضمنا" اهالی این شهرستان از مسائل بهداشتی برخوردار نبوده و وجود دندانپزشک و قابله در این شهر کمال ضرورت را دارد.

سری ۰۰۰۲۸۰۶۴

سری

- ۱۵ -

ورامین :

شهرستان ورامین با ۱۲۰۰۰۰ نفر جمعیت دچار کمبود آب و از آب تصفیه نشده استفاده میکند و کمبود سهمیه آب از سد لتیان بشهر جاجرود محسوس و قیمت آب نسبت بسالهای قبل افزایش یافته که کشاورزان از این بابت ناراحتند این شهر فاقد تلفن خودکار کشتارگاه قدیمی این شهرستان غیربهداشتی و درمانگاه آن نیز با کمبود پزشک و متخصص مواجه و بهداری آنهم در بعد از ظهرها فاقد پزشک موظف است که اهالی از این جهت در نهایت ناراحتی بسر میبرند.

قیمت ارزاق عمومی نامتعادل و کسبه مطلق العنان مایحتاج عمومی را بدلخواه خود در اختیار اهالی قرار میدهند و کنترلی از ناحیه دستگاههای مسئول بعمل نمی‌آید، اکثر معابر و کوچه های این شهر خاکی و فاقد اسفالت است و در فصل زمستان مشکلاتی را فراهم و در فصول دیگر تهدید کننده بهداشت عمومی است.

اسفالت جاده ورامین بعلت بارندگی و ازدیاد عبور و مرور وسائط نقلیه از حیز انتفاع افتاده است.

سری ۰۰۰۲۸۰۶۵

سری

— ۱۶ —

پیشوا :

شهر پیشوا با قراء تابعه ده هزار نفر جمعیت دارد که از نظر درمانی مردم مواجه با اشکالات عدیده ای هستند در این شهر یک پزشک وجود دارد که ساعت ۹ صبح هر روز در درمانگاه مخروبه شهر که فاقد وسائل پزشکی است بمداوای مرضا می پردازد وساعت ۱۴۰۰ محل را ترک مینماید واین نقیصه ایست که رفع آن برای رضایت اهالی ضرورت دارد.

شبکه آب رسانی شهرداری یک حلقه چاه بدون منبع بوده واکثراً درساعات روز منازل شمالی شهر فاقد آب آشامیدنی است ، فقدان امکانات ووسائل ورزشی دانش آموزان را به مجامع مذهبی میکشانند ومسیر فکری آنان درجهت کارهای ناصواب است ، کشتارگاه این شهر بصورت مخروبه درآمده وبعلت عدم بهداشتی بودن ووجود کثافات وفضولات سلامت اهالی بسبب وجود جرم درمخاطره قرار گرفته است.

کمبود آب ونارضائیهای درمانی وافزایش نرخ ارزاق عمومی وعدم کنترل آن نیز در شهرهای ایوانکی وگرمسار بچشم میخورد که رفع این مسائل رضایت اهالی را تأمین خواهد نمود.

۰۰۰۲۸۰۶۶

سری

دوره سوم ■ سال نوزدهم ■ شماره ۶۹ و ۷۰ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

۳. اوضاع ایران به روایت نشریات دوران پهلوی

اسناد این قسمت در تشریح اوضاع ایران در اواخر دوره پهلوی آنچنان روشن و گویاست که نیاز به تجزیه و تحلیل ندارد. تمام اسناد این بخش در بسیاری از شبکه‌های مجازی منتشر شده است. دلیل استفاده از این اسناد، بیش از هر چیز تأیید شرایطی است که در فصل‌های قبلی در یادداشت‌های روزانه اسدالله علم و در بولتن ماهانه ساواک آمده است تا بهانه از دست کسانی که چشمشان در دیدن اوضاع استواری ندارد، گرفته شود.

در شکل انتشار این اسناد هیچ دخل و تصرفی نکردیم و خوانندگان محترم می‌توانند برای به دست آوردن مشروحات این اسناد، با نوشتن عبارت: «اوضاع اقتصادی و اجتماعی دوران پهلوی»، به موتور جست‌وجوهای مشهور گوگل و یاهو رجوع کنند. آزادی مطبوعات در دوران پهلوی اصولاً فاقد معنا بود. این بخش از مطالبی که در مورد اوضاع اسفبار ایران توسط مطبوعات گزارش شده، عموماً به دو سال آخر رژیم پهلوی برمی‌گردد. شاه به دستور امریکا و برای جلب رضایت دموکرات‌هایی که تازه به قدرت رسیده بودند، نمایشی به نام فضای باز سیاسی در ایران به راه انداخت و همین نمایش، فضا را برای برملا شدن عفونت‌های فیبرزه و سیستماتیک رژیم پهلوی باز کرد و مطبوعات توانستند بخش بسیار کوچکی از بلاهایی را که رژیم پهلوی بر ایران نازل کرده بود نشان دهند. امیدواریم این بخش در شناخت فضای اظهارات سران رژیم پهلوی در دو بخش قبلی کمک کند.

ایران از افغانستان آب و برق میخرد

اطلاعات
برای مقابله با گرانی دولت دست باقدامات تازه‌ای زد
سرشماری ایران

هویدا با انتقاد مخالفان درباره گرانی قیمتها پاسخ داد
در جلسه امروز مجلس شورای ملی
بمسلسل بستند
فستیوال تهران
جاسوسان برجسته

افزایش قیمت مرغ
خبرهای کوتاه

آیندگان
پیکان و ژیان گران شد
تاریخ و شرایط ثبت نام در آزمایش همگانی

جنگ مجدداً آغاز شد

اطلاعات

سه‌شنبه اول آبان ماه ۱۳۵۲ ـ شماره ۱۴۲۳۶ تکشماره ۵ ریال

منابع سوریه :
۳ فانتوم اسرائیل به‌سوریه پناهنده شدند

با استفاده از آتش‌بس :
اسرائیل خاک مصر را بمباران کرد

هنوز چند ساعت از آغاز آتش‌بس در جبهه مصر نگذشته بود و هنوز مجروحین را از میان ویرانه ها بیرون نبرده بودند که شعله های جنگ مجدداً زبانه کشید و سربازان عازم نبرد شدند.
عکس رادیوتی اطلاعات در صفحات ۲-۳-۴ و ۱۷ و ۱۹

عراق ، لیبی و فلسطینی ها آتش‌بس را رد کردند.

سادات : برژنف بمن اطمینان‌داده است

کمک های‌داروئی ودرمانی ایران‌در راه‌مصر وسوریه است

۷۰ میلیارد ریال وام

تاریخ

بدعوت شاهنشاه و شهبانو
ملکه الیزابت به‌تهران آمد

● ملکه انگلستان پس‌از چند ساعت ملاقات و مذاکره با شاهنشاه تهران را ترک گفت

بدعوت شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو، علیاحضرت ملکه الیزابت مقارن ظهر امروز در راه بازگشت از استرالیا به لندن ، میهمان اعلیحضرتین بودند .

شاهنشاه آریامهر وعلیاحضرت شهبانو علیاحضرت ملکه‌بریتانیا رادر فرودگاه مهرآباد استقبال کردند .ساعت یازده‌وچهل دقیقه هواپیمای‌اختصاصی علیاحضرت ملکه‌انگلستان در فرودگاه‌مهرآباد بزمین نشست . سفیر انگلستان در دربار شاهنشاهی‌و همسرش برای استقبال بداخل هواپیما رفتند . درپای پلکان هواپیما ، شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو ملکه الیزابت رااستقبال کردند .پس‌از آنکه علیاحضرت ملکه انگلستان همراهانشان را به حضور اعلیحضرتین معرفی کردند ، شاهنشاه آریامهر آقایان‌علم‌وزیر دربار شاهنشاهی و بانو علم ندیمه علیاحضرت شهبانو ، تیمسار ارتشبدشفقت ژنرال آجودان شاهنشاه، آقای هرمز قریب رئیس کل‌تشریفات شاهنشاهی ،آقای معینیان‌رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی و تیمسار هاشمی‌نژاد فرمانده‌گارد شاهنشاهی را به علیاحضرت ملکه‌الیزابت معرفی‌کردند وسپس سفرای استرالیا ،کانادا ،مالزی و هند در دربار شاهنشاهی بوسیله رئیس کل تشریفات شاهنشاهی معرفی شدند .

سپس شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت ملکه الیزابت به جایگاه مخصوص تشریف‌فرما شدند و سرود ملی دو کشور نواخته شد.گارد احترام مراسم احترامات نظامی بجای آوردو مورد سان قرار گرفت . سپس اعلیحضرتین‌ومیهمان‌عالیقدرشان به کوشک سلطنتی تشریف‌فرما شدند .

علیاحضرت ملکه انگلستان پس از چند ساعت ملاقات و ...

دکتر مجیدی‌وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه‌و بودجه اعلام کرد :
اعتبار ترمیم حقوق کارمندان
دربودجه ۵۳و۵۲ تامین میشود

● در مشهد ، اهواز وبندر عباس کارخانه ذوب آهن تاسیس خواهد شد

● اتکاء به‌درآمد نفت‌کاهش مییابد

● بیشترین قیمت اضافه درآمد نفتی برای تولید مواد غذائی بمصرف می رسد
در صفحه ٤

نخست وزیر گفت :
شاهنشاه اوامر تازه‌ای درموردمبارزه‌باگرانفروشی صادر کردند

در ساعت هشت بامداد امروز جلسه‌ای باشرکت نخست وزیر ، وزیران‌کشور ،اقتصاد ،کشاورزی، مشاور،مدیر عامل سازمان برنامه، ...

این قیمت ها ، هیئت نرخ رسمی را تعیین و جهت اجرا به اتاق اصناف اعلام خواهد کرد.
وزیر اقتصاد نیز گفت : مهلتی که برای مراجعه و ...

درشورایعالی‌حج
نرخ سفرحج تعیین شد

گوشت امروز توزیع نشد

ماجرای گوشت امروز درپایتخت تغییر جهت داد و اگر در روز های‌گذشته‌موضوع‌کمبود گوشت مطرح بود، امروز «یادکردن» ، گوشت در قصابیهانقل محافل‌بود!

هفته پیش مردم و قصابیها از کمبود عرضه گوشت بمبازار مصرف شکایت داشتند و امروزاتاق اصناف به درخواست قصابهااز سازمان گوشت تقاضا کرد به‌علت بی‌خریدارماندن‌قسمتی ازگوشتهای تحویلی به قصابیها، امروز (پنجشنبه) و لاجرم فردا (جمعه، روز تعطیل) تحویل گوشت سرد رابه قصابیها متوقف کند .سازمان گوشت نیزباین درخواست‌موافقت کرد و بهمین جهت‌امروز درتهران گوشت توزیع نشد . از طرفی در میزان توزیع گوشت از روز شنبه تغییراتی داده خواهد شد.

رئیس اتاق اصناف پایتخت در نامه‌ای که بعنوان رئیس سازمان گوشت کشورنوشته‌علل درخواست قصابی‌های پایتخت را مبنی بر توقف توزیع گوشت چنین ذکر کرده است:

مطبق اطلاعیه‌اتحادیه دارندگان قصابی گوشت گوسفندی و بررسی شبکه نظارت، میزان‌توزیع و موجودی گوشت در دکاکین قصابی گوسفندی بیش از میزان فروش روزانه است ، علیهذاچون ظرفیت دریافت گوشت در اغلب این دکاکین به‌حد اشباع رسیده خواهشمند است مقرر فرمائیدروز پنجشنبه۲۹ر۱ر۱۵۳از توزیع‌گوشت در دکاکین خودداری شده واز روز شنبه میزان توزیع گوشت را معادل هر سهمیه ۸ تا۱۲ کیلو قرار دهند که از این طریق واحد های قصابی امکان فروش گوشت وپرداخت قیمت آنرا داشته‌باشند».

در عین‌حال باید دانست امروز میزان کشتار گوسفند درکشتارگاه بحداقل بیسابقه‌ای رسید. وبیش از صدو چند راس گوسفندکشتار نشد.

★ ادامه بحث

بحث برسر مصرف گوشت‌تازه یا منجمد هنوز هم ادامه دارد . مردم همچنان‌ترجیح میدهندگوشت تازه به‌آنها عرضه شود. ولی عده‌ای که واقع‌بین‌تر هستند و بامشکلات تهیه و توزیع گوشت تازه بلحاظ کمبود دام داخلی آشنا هستند پیشنهادهای سازنده می‌دهند . مثلا آقای علی‌اکبر صادقی که طرف پرسش یکی از خبرنگاران ما قرار گرفته میگوید:

ـ گوسفند در داخل به‌اندازه کافی نداریم. این را نمی‌شودانکار کرد وناگزیر از وارد کردن‌گوشت هستیم . اما حتما باید گوشت را بصورت منجمد به‌ایران آورد ؟ نمیشود گوسفند زنده از کشور های دیگر بخریم و در ایران ذبح وبلافاصله به دست مصرف کننده برسانیم . حتما میشود، زیرا در گذشته این کار شده است وگله های گوسفند را با کشتی به‌ایران آورده‌اند وپس از ذبح اسلامی در کشتارگاهها به مصرف کننده‌عرضه کرده‌اند.

★ گوشت مرغ

عرضه گوشت تازه مرغ امروز نیز در بازار تهران ناکافی بود. همچنین توزیع قند و شکر هنوز بااشکالاتی‌مواجه‌است .خبرنگاران ما با مرغ فروشها و توزیع کنندگان قند و شکر تماس گرفتند تا علل این کمبود ها واشکالات را از زبان خود آنها بشنوند . مرغ فروشان علل نابسامانی تولید وعرضه مرغ را در کاهش کیفیت غذای مرغ از سوی کارخانجات تولید کننده غذای طیور ذکر کردند . آقای‌حمیدامیرخانی‌صاحب یک مرغداری‌که‌در خیابان صاحب جمع ـ مرغ فروشی میهن ـ باگزارشگر ما گفتگو میکردگفت: غذای مرغ رمق‌ندارد، سابقا خوراک هفتاد روز یک مرغ ۵ر۳ کیلو دانه بود . مرغ با این مقدار غذا ظرف دو ماه و ده روز بوزن میرسید. اما حالا برای پرورش یک‌جوجه‌یکروزه تا۷۰ روزه باید ۵ر۵ کیلو به او دانه داد درحالیکه وزن این جوجه به دو کیلو گرم هم‌نمی رسد.

علت هم این است کارخانه های سازنده دانه مرغ، کیفیت غذائی خوراک مرغ را تغییر داده‌اند در نتیجه یک جوجه برای رشد احتیاج به خوراک بیشتری دارد که این خرج اضافه‌تری روی دست صاحبان مرغداری می گذارد و سبب می شود کار مرغداری با ضررتوام باشد.

★ قندو شکر

باتوجه به گفتگوی خبرنگاران مابا خریداران و فروشندگان قندو شکر میتوانیم‌نتیجه‌بگیریم که کمبود قندو شکر اشکال فنی دارد . زیرا درحال حاضر شکر را اداره کل قندو شکر بین عاملین فروش‌خودکه سالها پیش جواز نمایندگی فروش گرفته‌اند توزیع می کند . در حالیکه قند از طرف اتحادیه‌بین مغازه ها و فروشگاه ها توزیع میشود، در نتیجه برخی از فروشگاه ها فقط شکر برای فروش دارندو برخی دیگرفقط قند.

حاج عبدالحسین فروشنده خیابان خیام دراین مورد گفت: وقتی مشتری به‌مغازه‌من‌مراجعه می کند و میشنود که‌شکرندارم تصور میکند شکر در تهران نیست یاوقتی خریداری برای خرید قند به فروشگاهی میرود وفقط شکر می‌یابد باز تصور میکند که‌قند پیدانمیشود.

اگر بجای آنکه اداره‌قندو شکر هفته‌ای دو هزار کیلو شکربه یک‌عامل فروش بدهد آنرا‌تبدیل به چهار سهمیه پانصد کیلوئی کند و به‌چهار فروشگاه بدهد، مسئله حل می شود.

در مورد قندو شکر اصغر روحانی فروشنده‌خیابان‌صاحب جمع نیز نظر هائی دارد ومی گوید: «اصولا مردم «خوب‌خور» هستند ،مثلا قند« کله »میخورند و استقبالی از قند« کلوخه »نمی کنند ولو این که قند « کلوخه » یا«حبه» کمی هم ارزانتر باشد مورد استقبال مصرف کننده نیست.

چه اشکالی دارداگر کارخانجات نوع قندی را تهیه کنند که‌مورد علاقه مردم‌است؟

کمبود گوشت
دوسه روز آینده برطرف میشود

کمبود گوشت ، روز های پنجشنبه و جمعه در قصابیها محسوس بود و بسیاری از خریداران دست خالی به خانه های خود بازگشتند .
کمبود گوشت ظاهرا تعداد متقاضیان مرغ را افزایش داد و در نتیجه مرغ نیز در ساعات اول روز نایاب شد .
فروشندگان مرغ گفتند : تعطیلات نوروز باعث شد کشتار مرغ تقلیل یابد و در نتیجه عرضه مرغ را افزایش دهد .
سازمان گوشت کشور امروز ۱۶۵ تن گوشت تازه به قصابیها عرضه داشت . کشتار زنده روز پنجشنبه ۹۰ تن بود .
یک مقام سازمان گوشت گفت : با باز شدن راه های کشور مشکل عرضه دام به کشتارگاه مرتفع شده و ظرف دو سه روز آینده بازار گوشت اشباع خواهد شد .
این مقام افزود : معمولا پس از یک کمبود موقت ، دو سه روز وقت لازم است تا بتدریج وضع بازار گوشت منظم شود . بعبارت دیگر در روز های نخست که کشتار به حد مصرف میرسد گوشت تازه دوسه ما بفروش میرسد و قصابها آن را بین دوستان و اقوام توزیع میکنند .
مقام مذکور در پایان پیش بینی کرد که در این هفته وضع عرضه گوشت گوسفند و مرغ بحالت عادی باز گردد .

آگهی مناقصه
صفحه ۷

اطلاعات

دوشنبه ۱۹ فروردین ماه ۱۳۵۲ – شماره ۱۴۳۷۲ تکشماره ۵ ریال

حافظ اسد گفت : سوریه تا پیروزی نهائی بجنگ ادامه میدهد .

حافظ اسد از کشور های عربی که بخاطر ادامه جنگ سوریه را سرزنش میکنند انتقاد کرد .
در صفحه ۲ ستون اول

ایندیرا گاندی
۸ اردیبهشت به ایران می‌آید

ایندیرا گاندی نخست وزیر هند از روز هشتم اردیبهشت ماه آینده یک دیدار ۴ روزه از ایران در پیش دارد . ... این سفر در ادامه تحولات مربوط به توسعه مناسبات ایران و هند که از سال گذشته آغاز شد ... است .

در کنکورهای امسال ۲۵ هزار دانشجو
در دانشگاهها و مدارس عالی پذیرفته میشوند

دفترچه‌های راهنمای کنکور سراسری دانشگاهها و مدارس عالی از فردا صبح در کلیه شعبات بانک ملی ایران در دسترس داوطلبان کنکور گذارده میشود . پخش و توزیع راهنمای کنکور سراسری همزمان با تهران در سراسر کشور انجام میگیرد و داوطلبین سایر شهرستانها نیز خواهند توانست از فردا دفترچه های مزبور را خریداری کنند .
داوطلبان کنکور سراسری تا آخرین روز اردیبهشت ماه برای مطالعه از مقررات و شرایط دوازده دانشگاه و مدرسه عالی دولتی فرصت دارند و خواهند توانست در ظرف این مدت رشته های مورد نظر خود را انتخاب نمایند و بموقع در موعد اعلام شده اقدام کنند .
تعداد داوطلبین کنکور سراسری امسال یکصد هزار نفر برآورد شده است که از این عده ۸۳۰۰ نفر به دانشگاهها و مدارس عالی دولتی راه خواهند یافت .
در واحدهای آموزش عالی و دانشگاههای مختلف کشور پذیرفته میشوند که ۸۳۰۰ نفر آنان از طریق کنکور سراسری و در حدود ۱۷۰۰ نفر در دانشگاه پهلوی و صنعتی آریامهر در کنکور جداگانه و بقیه در موسسات آموزشی مختلف خصوصی و تکنولوژیها جذب خواهند گردید .

کمیته ملی حمایت از مصرف کننده ادعا کرد :
گوشت ، سبزی وقند وشکر در تهران کمیاب است
صفحه آخر ستون اول

مسئله گوشت فردا در شورایعالی قیمت ها مطرح می گردد

... خانه‌ها در تهران
از طرف شهرداری و دیگر سازمانها پذیرفته نمیشود

آب خانه‌ها و اماکن در تهران ، فقط در صورتی قطع میشود که آب‌بهای آنها را نپرداخته باشند
امروز در سازمان آب تهران اعلام شد که قطع آب اماکن تهران ، فقط در صورت عدم پرداخت آب بها امکان پذیر است و تقاضای موسسات و سازمان هائی نمیتواند موجب قطع آب مردم بشود .
این مطلب را امروز یکمسئول سازمان آب تهران ، هنگام توضیح درباره علت قطع موقت آب در عباس‌آباد ، عنوان کرد .
وی همچنین توضیح داد : عصر دیروز لوله آب در جاده نظامی عباس آباد (بین پمپ بنزین و دانشگاه نظامی) شکستگی کرد و ما ناچار بودیم ، برای یافتن دقیق محل آسیب دیدگی و ترمیم آن ، جاده نظامی را حفر کنیم . اما چون پلیس – بعلت ترافیک زیاد – مانع این عمل شد ، مامورین ناچار آب چند خانه در شمال جاده را قطع کردند .
بنابراین ، اهالی محل که قرار است خانه‌های آنها به علت اجرای طرح عباس آباد خراب شود ، نگران شدند و اعتراض کردند . اما با ترمیم خرابی لوله ، نگرانی از این که مبادا آب خانه ها به علل دیگری قطع شده باشد از میان رفت .
این مسئول تاکید کرد که شهرداری تهران تاکنون چندین بار برای قطع آب خانه های این منطقه به سازمان آب نامه نوشته است ولی ما هرگز به آنها ترتیب اثر ندادهایم .
طبق مقررات ، آب خانه ها فقط در صورتی قطع میشود که آب بها پرداخت نشده باشد .

... برکنار شد
شهردار : ترمیم آسفالت خیابانهای تهران تا آخر فروردین بپایان میرسد
صفحه آخر ستون هفتم

هجوم هزاران مورچه به بیمارستانهای لندن

نشریه « مدیکال جرنال » نوشت حمله هزاران مورچه به بیمارستانها خطر توسعه بیماریها را افزایش داده .
در صفحه ۲ ستون چهارم

علیاحضرت شهبانو ، قبل از ظهر دیروز بانو نوران گونش ، همسر وزیر خارجه ترکیه را به حضور پذیرفتند . در این شرفیابی بانو سعدی‌الدم همسر سفیر ترکیه در دربار شاهنشاهی حضور داشت .

بموجب آئین‌نامه کمک های غیر نقدی
کالاهای مورد نیاز کارمندان
هر سه ماه یکبار تحویل داده میشود

● لیست کالاها توسط شرکت های تعاونی مصرف کارکنان تهیه می گردد .
کمک های غیرنقدی کارمندان رسمی و پیمانی و بازنشسته و ...
در مورد هریک از مشمولان بند الف که دارای فرزند اضافه بر فرزندان موجود گردند و هریک از مشمولان بند ب که دارای فرزندی شامل موفرزند ...
دولتی مشغول باشند فقط یکی از آنها میتوانند از مزایای کمک های غیرنقدی استفاده کنند .
★ شاخص حقوق کارمندان
میزان کمک های غیرنقدی ...

جنجال کتاب
۳۳۰ هزار تومانی ایرانی در انگلیس

★ یک کتاب نفیس ایرانی متعلق به قرن چهاردهم ۳۳۰ هزار تومان به کتابخانه انگلیس فروخته شد
★ صاحب کتاب و آدرس فروشنده کتاب نامعلوم است و احتمالا بطور قاچاق به انگلیس برده شده است .
در صفحه ۴ ستون اول

روزنامه ارگان دولت لیبی نوشت :
قذاف...

درمیان شور و هیجان خارق‌العاده دهها هزار تن از مردم و سربازان ارتش آزادی بخش:

بن بلا فرزند قهرمان الجزایر بمیهن باز گشت

بن بلا ضمن نطق آتشینی مردم را دعوت بوحدت و حف... ملی کرد

دعوت پادشاه افغانستان از شاهنشاه ایران

اطلاعات

۲۴ صفحه

پنجشنبه بیست و یکم تیر ماه ۱۳۴۱ ـ شماره ۱۰۸۴۶ ـ تکشماره ۳ ریال

خطر جنگ

درمرز چین و هند

شهبانوی ایران دربین دختران ورزشکار شهرستانها

هنوز تعداد دقیق مقتولین حادثه قطار معلوم نیست

برای بررسی نهائی بودجه

امروز نخست وزیر بوزارت دارائی رفت

راه اصلاحات ارضی بازگشت ندارد

هشتاد درصد مردم ایران گرسنه و نیمه گرسنه هستند

خبرگزاری فارس

مردم پنج استان مسائل خود را با استانداران جدید درمیان میگذارند:

آقای استاندار! اینها حرف حساب مردم باشماست

با همکاری خبرنگاران کیهان در شهرستانها

مشکلی بنام پیاز

گوشت مسئله روز است

کمبود گوشت در تهران محسوس است

گوشت در تهران باردیگر کمیاب شد

بهبهانی روزی یک گرم سهمیه گوشت دارد

کیهان — صفحه ۹ — شنبه ۱۳ اسفند ۲۵۳۶ - شماره ۱۰۴۰۵

گزارش روز

مردم پنج استان مسائل خود را با استانداران جدید درمیان میگذارند:

آقای استاندار! اینها حرف حساب مردم باشماست

با همکاری خبرنگاران کیهان در شهرستانها

لزوم توجه به کشاورزی و دامداری بصورتیکه شهرهای کشورمان از لحاظ مواد غذایی به حد خودکفایی برسند بیش از هرچیز موردتاکیدمردم پنج استانی است که نیازهایشان را بررسی کردهایم

● منابع آب و اراضی مستعد کشاورزی سیستان و بلوچستان بدون استفاده مانده است
● فقط در نیمی از زمینهای قابل کشت آذربایجان زراعت میشود
● تنها راه اسفالته سیستان و بلوچستان خالی از نقص نیست
● وعده استفاده از آبهای زیرزمینی زنجان هنوز عملی نشده است

علاوه بر صبحها بعداز ظهرها نیز از ساعت ۵ تا ۸ بعدازظهر تشکیل خواهد بود ، این اقدام محاکم جزائی برای تسریع کار دادرسی جنائی و جنحه میباشد که تاکنون بعلت تراکم کار زیاد بتاخیرافتاد پیش از این شعب دیوانعالی‌کشور نیز دوسره شده است .

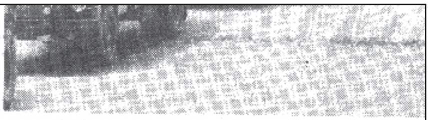

گوشت در تهران بار دیگر کمیاب شد

امروز مجددا میزان کشتار گوسفند در کشتارگاه تهران به ۳۱۸۲ راس رسید و بهمین دلیل گوشت در تهران کمیاب شد .

در ساعت ۱۲ ظهر امروز کمیسیونی با حضور مهندس‌سرلک شهردارتهران ،معاون‌نخست‌وزیری، معاون شهرداری و مقامات بانک تعاونی توزیع و سازمان کشتارگاه تهران و مدیران شرکت تعاونی توزیع گوشت در دفتر شهردار تشکیل گردید .

در این کمیسیون پیرامون‌مسئله گوشت و کشتار امروز مذاکراتی بعمل امد . این کمیسیون مدت ۵ر۱ ساعت‌بطول انجامید و درباره حل مشکل گوشت تصمیماتی‌اتخاذ گردید .

در هفته گذشته میزان کشتار گوشت در کشتارگاه تهران بین ۵ تا ۶ هزار راس گوسفند بود. ولی امروز مجددا کشتار به حداقل رسید ، بطوریکه امروز دکان‌های فروشنده در ساعات اولیه فروش کلیه لاشه‌های گوسفند خود را به فروش رسانیدند .

پیاز نو بتهران رسید

پیاز نو به تهران رسیدو قیمت کلی فروشی در میدان به‌کیلوئی ۱۵ ریال تنزل کرد .

در حال‌حاضر روزانه ۱۰ کامیون پیاز بتهران وارد میشود و انتظار میرود که تا هفته آینده پیاز به کیلوئی ۱۰ ریال تنزل کند .

یکی از اعضای هیات مدیره بار فروشان میدان‌های‌تهران گفت: پیازنو اهوازی از فردا در تهران توزیع خواهد شد و نرخ پیاز در ۲۷ فروشگاه شرکت تعاونی

در صفحه ۱۱

مراسم ورود اعلیحضرت پادشاه و علیاحضرت ملکه تایلند فردا در ساعت ۳ بعدازظهر ازفرودگاه‌مهرآباد مستقیما از

گوشت یکماه همه استانها باید در سردخانه‌ها ذخیره شود

افزایش جمعیت کشور

خطر کمبود گوشت را تشدید کرده است

خراسان ـ فارس ـ خوزستان ـ کرمانشاه ـ آذربایجان شرقی و غربی ـ مازندران ـ اصفهان ـ کردستان ـ گیلان و کرمان

کیهان

از گوشه و کنار ایران

عضو انجمن شهر:

هر بهبهانی روزی یک گرم سهمیه گوشت دارد

در بندر لنگه

برای جمع‌آوری الاغهای سرگردان جایزه میدهند

ژیان سنگین وزن، مشکل اسفالت یک شهر را حل میکند!

بجای گل و گیاه

در بزرگترین میدان بندر گناوه جو و هویج کشت میشود

که اسباب آشتی و انس و الفت با

از میان نامه‌ها

مشکلی بنام پیاز

درایام عید درخانه دوستی دیدم روی میز میوه و شیرینی یك ظرفهم پیاز درشت و سرند کرده درردیف پرتقال و نارنگی گذاشته بودند. این شوخی صاحبخانه وسیله‌ای بود که میهمانها مدتی بخندند ولی واقع امر این بود که دوست من میخواست بفهماند در عصر (نسل دیگر) پیاز هم کمتر از پرتقال و نارنگی نیست و از لحاظ قیمت وارزش در همین ردیفها میماند.

مدتی است که پیاز ناقابل هم درشهر ما مشکلی ایجاد کرده و البته جای تاسف است که مشکلات ما ازنوع مسخره ترین و خنده‌دار ترین مشکلات است ـ اگر یادتان باشد که حتما هست چند سال قبل سیب زمینی بصورت (مشکل) درآمده بود و قبل از آنهم چندوقتی زغال مشکل یا باصطلاح پروبلم شهر ما شده بود.

من چون اصولا آدم بدبینی هستم خیالمیکنم که مشکل پیاز یك مشکل طبیعی و غیرمترقبه‌ای نیست پیاز نه‌پنبه است که آفت بزند و نه سردرختی که سرما بزند خیالمیکنم که این مشکل را بوجود آورده‌اند حالا مرد میخواهد که برود دنبال کند و سر نخ را پیدا نماید.

دراینکه کاسه‌ای زیرنیم کاسه هست حرفی نیست وگرنه دلیلی ندارد که پیاز از قند و شکر که ازآن سردنیا بایران وارد میشود گرانتر باشد ومردم مجبور باشند برای خرید پیاز صف ببندند وتازه هرکسی هم قدرت خرید آن را نداشته باشد. پیاز صرفنظراز اینکه قاتق نان عده‌ای از مردم شهر ماست یك رکن اساسی هرغذائی است و خواه ناخواه روزانه تمام طبقات بآن احتیاج دارند.

افرادی هستند که برای پول پیدا کردن راههای آسان و سریعی پیدا میکنند این عده نقشه میکشند که چطوری خلق‌الله راسرکیسه کنند. اینها راهش را خوب بلد هستند ـ هیچوقت هم اسم ورسمی از آنها درمیان نیست نه کسی آنها را میشناسد و نه دست کسی به آنها میرسد و نه قانون مالیات بردرآمد میتواند یقه آنان را بگیرد. این عده مثل آدم نامرئی هرکار دلشان بخواهد میکنند و هیچ کس هم آنها را نمی‌بیند. مثلا یکروز می‌بینیم که سیب‌زمینی کمیاب و گران شد همینکه قیمت خوب جا افتاد وبازار داغ شد سروکله سیب‌زمینی از انبار ها پیدا وروانه میدان میگردد. امسال هم نوبت پیاز بود همانطور که دیده‌اید میدانید برای خریدن یك کیلو پیاز باید اول توی صف ایستاد و ثانیا در ازاء هرکیلو پیاز دوکیلو سیب زمینی خرید و ثالثا برای هر کیلو پیاز معادل بهای یك کیلو قند پول داد.

واما ببینید همان آدمهای نامرئی چقدر قشنگ عمل میکنند و باصطلاح بایك تیر دو نشانه میزنند ـ حتما میدانید که برای خرید هر کیلو پیاز از فروشگاههای مخصوص که در تمام محلات تهران چادرزده‌اند باید دوکیلو هم سیب زمینی خرید ـ باتوجه باینکه هرکاری فلسفه‌ای دارد این اقدام هم بی فلسفه نیست و فلسفه آن این است که امسال سیب‌زمینی زیاد آمده و اگربفروش نرسد باد میکند بنابراین باید راهی پیدا شود که آنرا آب کنند حالا چه راهی بهترازاینکه بعنوان جایزه بهرکس که بتواند یك کیلو پیاز بخرد دو کیلو هم سیب‌زمینی بفروشند؟ خلاصه ابروباد و مه و خورشید و فلك بکار میافتند تا چند آدم نامرئی لقمه نانی بکف بیاورند و با لذت بخورند ـ

چندوقت پیش شهرداری تهران گناه را زیرسر میدان و چندتا میدان دار دانست و حتی بدستور دولت چند وقتی چندتا میدان‌دار هم توقیف شدند. دراینکه شیشه عمر مردم تهران در دست میدان است جای شك و شبهه نیست اما چطور است که شهرداری از پس این میدان و میدان دارها برنمیآید خدا عالم است.

مسئله میدان و میدان داری یك امر تازه نوظهور و خاص ما نیست همه پایتخت های بزرگ دنیا یك چنین وسیله‌ای برای تهیه و توزیع آذوقه ومایحتاج مردم دارند ـ لندن و توکیو وپاریس که هرکدام چند میلیون نفر جمعیت دارند بسهولت وراحتی زندگی این چند میلیون نفر اداره میشود بنابراین حالا که ما همه چیز را از جا های دیگر تقلید میکنیم چه عیبی دارد برای رفع مشکل پیاز که یك مشکل اساسی است ببینیم دیگران چه میکنند و ماهم همان کار را بکنیم؟ بااین سرعتی که جمعیت تهران رو بافزایش است باید فکر اساسی کرد و این کار هم فقط وظیفه شهرداری است که فکر عاجلی برای دومیلیون وپانصد هزار نفر سکنه تهران بنماید.

محمد حسین اخباری

صفحه ۱۰ کیهان

«دارو» گران... «درمان» گرانتر!

مردم، پزشکان و مسئولان بیمارستانها دربارهٔ مسئله دارو و درمان اظهار نظر می‌کنند

* یک سرماخوردگی ساده تعادل بودجه خانواده را بهم میزند!

بیمارستان دولتی کم‌است وهزینه سنگین بیمارستانهای خصوصی کمر خانواده‌ها را می‌شکند

زنگ خطر

مبارزه پلیس با جوانان مزاحم

از دیروز در خیابانهای تهران آغاز شد

تبعیض نژادی در افریقای جنوبی

جلسه کمیته ملی‌المپیک را شلوغ کرد

نمایندگان کشورهای افریقائی باشرکت افریقای جنوبی در بازیهای المپیک مخالفت نمودند

مقبره

کیهان

رخصی کارمندان اجباری شد

۲۴ آئین‌نامه قانون جدید استخدام آماده گردید

رهبر اکثریت: بی‌دقتی دارو خانه‌ها جان مردم را به خطر انداخته

فروشنده دارو: نمایندگان مجلس بدون مطالعه انتقاد می‌کنند

مجلس بشدت از وضع دارو انتقاد کرد

برای کنترل وضع دارو لایحه‌ای بمجلس تقدیم میشود

* نماینده مجلس: داروها در ایران مونتاژ میکنند یعنی از بشکه درمیاورند وبداخل شیشه میریزند

مبارزه

صفحه ٤

کیهان

یکشنبه : ۱۰ اردیبهشت ۱۹ محرم ۸۷ ۳۰ آوریل ۶۷ شماره ۷۱۱۸

گوشت مسئله روز است

پاره‌ای ازمسائل‌که در دنیای پیشرفته ،قرن و متجاوز از قرنی است حل شده ، در ایران هنوز بفصل و موسم خود ، مسئله روز است. یادم هست پیش از تاسیس کارخانه های یخسازی و واردات یخچال وتولید یخچال، مسئله یخ و کمبود آن در تهران بفصل تابستان مسئله روز بود . در زمستان و روزها وشبهای یخبندان از اخبار مهم ، آب‌گیری یخچالها بود وبه‌سکه تهران امید داده میشد که تابستان یخ فراوان خواهند داشت ، ولی تابستان که میرسید یخ سیاه بهار پیدا میکرد.

میگفتند یخ نخورید ، این روش منفی رابابد بدور افکند و مثل آدمهای حسابی دنیای پیشرفته کلاه را قاضی کرد و حساب کرد که احتیاج به مثلا پیاز ، سیب‌زمینی ،گوشت و قوت و غذای دیگر مردم چقدر است . در همین تهران با کثرت نفوس که خودش‌مملکتی است ، در سال چقدر گوشت مصرف میشود. از میزان مصرف صدی بیست و قدری بیشتر یا قدری کمتر باید در مد نظر گرفت و همان اندازه گوشت بانواع مختلف که حلال است از گوسفند و ...

...دان

...۵۳ تأمین میشود

● بیشترین قیمت اضافه درآمد نفتی برای تولید مواد غذائی بمصرف می رسد در صفحه ٤

درآمد نفت‌کاهش

در راه بازگشت از استرالیا به لندن ، میهمان اعلیحضرتین بودند .

شاهنشاه آریامهر وعلیاحضرت شهبانو علیاحضرت ملکه‌بریتانیا رادر فرودگاه مهرآباد استقبال کردند .ساعت یازده‌وچهل دقیقه هواپیمای‌اختصاصی علیاحضرت ملکه‌انگلستان در فرودگاه‌مهرآباد بزمین نشست . سفیر انگلستان در دربار شاهنشاهی و همسرش برای استقبال بداخل هواپیما رفتند . در پای پلکان هواپیما ،

ملکه انگلستان همراهانشان را به حضور اعلیحضرتین معرفی کردند ، شاهنشاه آریامهر آقایان علم‌وزیر دربار شاهنشاهی و بانو علم ندیمه علیاحضرت شهبانو ، تیمسار ارتشبد شفقت ژنرال آجودان شاهنشاه، آقای هرمز قریب رئیس کل‌تشریفات شاهنشاهی ،آقای معینیان‌رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی و تیمسار هاشمی‌نژاد فرمانده‌گارد شاهنشاهی را به علیاحضرت ملکه‌الیزابت معرفی‌کردند وسپس سفرای استرالیا ،کانادا ،مالزی و هند در دربار شاهنشاهی بوسیله رئیس کل تشریفات شاهنشاهی معرفی شدند .

سپس شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت ملکه الیزابت به جایگاه مخصوص تشریف‌فرما شدند و سرود ملی دو کشور نواخته شد.گارد احترام مراسم احترامات نظامی بجای آورد و مورد سان قرار گرفت . سپس اعلیحضرتین‌وسیمهمان‌عالیقدرشان به کوشک سلطنتی تشریف‌فرما شدند .

علیاحضرت ملکه انگلستان ...

نخست وزیر گفت :

شاهنشاه اوامر تازه‌ای درموردمبارزه‌باگرانفروشی صادر کردند

در ساعت هشت بامداد امروز جلسه‌ای باشرکت نخست وزیر ، وزیران‌کشور ، اقتصاد ،کشاورزی، مشاور ،مدیر عامل سازمان برنامه، ...

این قیمت ها ، هیئت نرخ رسمی را تعیین و جهت اجرا به اتاق اصناف اعلام خواهد کرد.

وزیر اقتصاد نیز گفت : مهلتی ...

اطلاعات

شاهنشاه: مرض بالا بردن قیمتها باید از بین برود

«کلی» ترافیک تهران را برهم زد!

نخودفروش پیکان تغییر میکند

علم: علت حمله از گوشه و کنار را فاش میکنم

فدائیان فلسطینی در خطر نابودی قرار گرفتند

نوجوان هنگام مسابقه ...

بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه‌ی انقلاب اسلامی

پانزده خرداد

بسمه تعالی

برگه درخواست اشتراک فصلنامه *پانزده خرداد*

خواننده گرامی

شما می‌توانید برای دریافت اشتراک این فصلنامه، برگه درخواست اشتراک را تکمیل و به همراه اصل حواله بانکی به مبلغ ۱۶۰۰۰۰ تومان برای اشتراک چهار مجلد (واریزی به حساب جاری شماره ۰۱۰۰۷۹۶۰۰۴۰۰۴ در بانک صادرات شعبه جماران - کد ۱۵۴۸ به نام فصلنامه *پانزده خرداد*)، به نشانی: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)، کوچه دادآفرین، کوچه صدر، پلاک ۶، صندوق پستی ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵ ارسال نمایید.

نام و نام‌خانوادگی:	**نام مؤسسه:**
میزان تحصیلات:	**رشته تحصیلی:**
نشانی: **آدرس الکترونیک:**	
تلفن:	**شماره و تاریخ حواله بانکی:**
شماره اشتراک قبلی:	

اساتید و دانشجویان محترم می‌توانند با ارسال مدارک خود از ۵۰٪ تخفیف حق اشتراک فصلنامه بهره‌مند شوند.

نکات ضروری

۱. کپی حواله بانکی را تا قطعی شدن اشتراک نزد خود نگه دارید.

۲. از ارسال وجه نقد خودداری فرمایید.

۳. در صورت تغییر نشانی، امور مشترکین را از نشانی جدید مطلع فرمایید.

امور مشترکین

بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی
منتشر کرده است:

علاقه‌مندان به تهیه کتب انتشاریافته بنیاد، می‌توانند به فروشگاه کتاب انتشارات کیهان (به آدرس: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۱۲۱۰) مراجعه نمایند.

بنیاد
تاریخ‌پژوهی
ودانشنامه‌ی
انقلاب اسلامی

نهضت امام خمینی

چهار جلد

نویسنده: سید حمید روحانی

قیمت دوره: ۱۹۵۰۰۰ تومان

قطع: وزیری

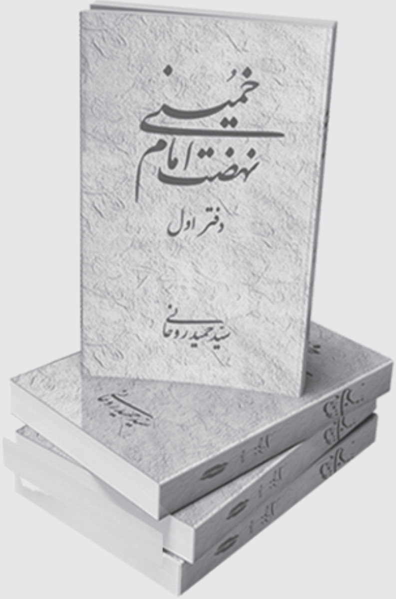

نامه‌ای که مانند آن ظرف چهل سال گذشته نوشته نشد...

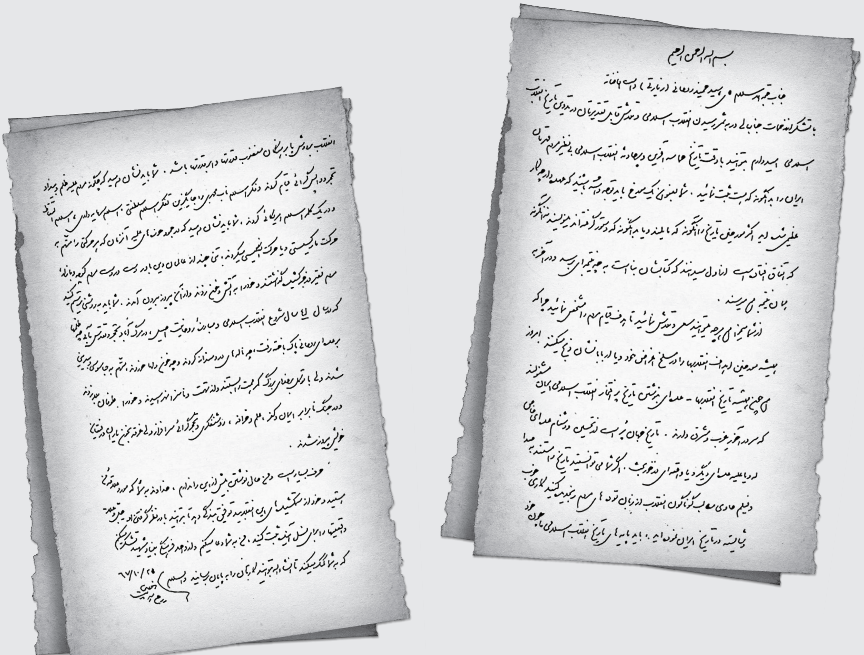

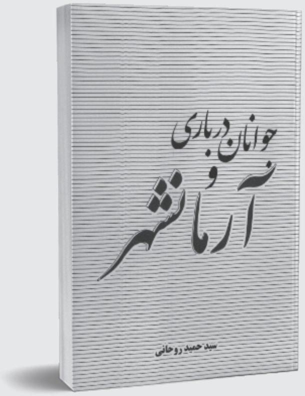

جوانان درباری و آرمانشهر

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۵۸

تصور روییدن یک گل زیبا در لجنزار برای عده‌ای دشوار است. شاید با مطالعه سرگذشت علی پهلوی (اسلامی) به عنوان عضوی از خاندان پهلوی به این کلام الهی رهنمون شویم که امکان تولد از مردگان هم وجود دارد.

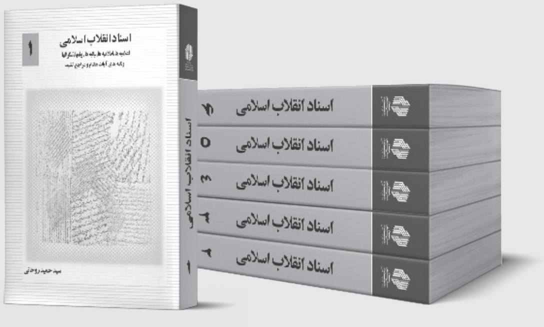

اسناد انقلاب اسلامی

شش جلد

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری

قیمت دوره: ۳۰۰۰۰۰ تومان

اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها، تلگراف‌ها و برنامه‌هایی از آیات عظام، مراجع تقلید، علما، اساتید حوزه و دانشگاه اسنادی است که معرف گستردگی و عمق فعالیت این قشرها در مسیر انقلاب اسلامی از شکل گیری تا پیروزی آن است، که در شش جلد تدوین شده.

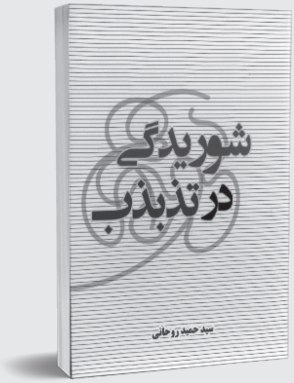

شوریدگی در تذبذب

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۵۱

برای پی بردن به ماهیت سازمانی به نام مجاهدین خلق که در تئوری و عمل خود را به نام سازمان منافقین شهره ساختند، مطالعه این کتاب توصیه می شود.

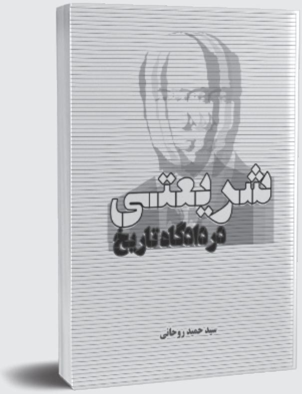

شریعتی در دادگاه تاریخ

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۴۴۳

با مرور این اثر می توان به نگاهی متفاوت از زمانه و آثار و دیدگاه دکتر علی شریعتی دست یافت؛ به نحوی که بتوان به ارتباط او با دستگاه اطلاعات رژیم پهلوی پی برد و ماهیت و تبعات این روابط را به نقد نشست.

انقلاب نامه

نویسنده: سهراب مقدمی شهیدانی

قطع: وزیری /قیمت: ۶۵۰۰۰تومان / تعداد صفحات: ۳۹۰

کتاب حاضر مجموعه چهارده مقاله پیرامون زمینه ها، رخدادها و پیامدهای انقلاب اسلامی ایران است که اغلب در برخی نشریات علمی و پژوهشی انتشار یافته است.

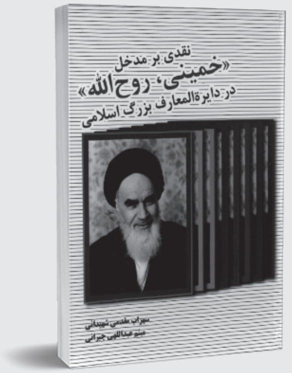

نقدی بر مدخل خمینی روح الله در دایرة المعارف بزرگ اسلامی

نویسندگان: سهراب مقدمی شهیدانی و میثم عبداللهی چیرانی

قطع: وزیری /قیمت: ۲۰۰۰۰تومان / تعداد صفحات: ۲۱۳

رهبران بزرگ تاریخ اگر در آثار مرجع دقیقاً و تحقیقاً معرفی نشوند، تاریخ در بازشناسی جایگاه و نقش آنها دچار اشتباه خواهد شد؛ این کتاب نهیبی است به نویسندگان این عرصه که متوجه اهمیت قلمی خود و فردی که در مورد آن می نویسند، باشند.

نفوذ اسرائیل در عراق و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران

نویسنده: علیرضا خسروی

قطع: رقعی /قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۰۰

عراق، کردها و اسرائیل منفصل از هم، خود به خود در آسیای غربی بار سیاسی هر تحقیقی را بالا می برند. حال اگر این اسامی در کانونی به نام کردستان به هم مرتبط شوند تحولات مهمی را در منطقه رقم می زنند که این اثر به دنبال شرح آن است.

نقدی بر مدخل امام خمینی در دایرة المعارف تشیع

نویسنده: سهراب مقدمی شهیدانی

قطع: وزیری /قیمت: ۳۴۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۶۸

نگارنده کتاب بر آن است تا با نقد مدخل حضرت امام (ره) در دایره المعارف تشیع، به نقد ساختار مدخل و دیدگاه های ناصحیح نویسنده آن بپردازد تا انتظار جامعه علمی ایران اسلامی به عنوان بزرگترین نظام شیعی از چنین اثر مرجعی را به مخاطبین، مسئولین دایره المعارف و مدخل نویسان محترم گوشزد نماید.

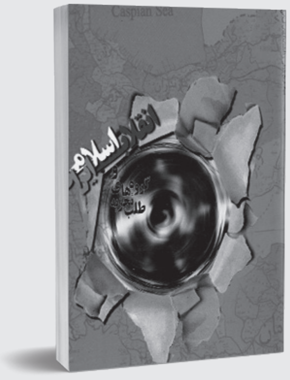

انقلاب اسلامی ایران و گروه‌های تجزیه طلب

نویسنده: اصغر حیدری

قطع: وزیری / قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۷۶۸

تنوع اقوام و طوایف در ایران ذیل چتر اسلام و ملیت ایرانی، بدخواهان زیادی به ویژه قدرت‌ها را به طمع انداخت تا با ابزار تجزیه، قدرت غیر قابل انکار آن را از میان بردارند. این اثر به دنبال معرفی مجریان خرد این طرح استعماری است.

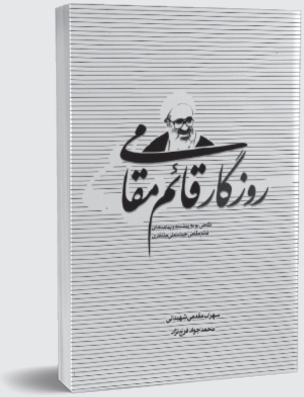

روزگار قائم مقامی

نویسندگان: سهراب مقدمی شهیدانی و محمدجواد فرج نژاد

قطع: وزیری / قیمت: ۸۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۴۴۱

فراز و فرود یک مبارز روحانی و سیاستمدار را باید در داستان آقای منتظری به عنوان درس عبرت تاریخی مرور کرد و به گوش آویخت؛ درسی که هزینه بسیار زیادی بابت آن پرداخت شد.

ازجولانگاه استر تا وادی صهیون

نویسنده: علیرضا سلطانشاهی

قطع: وزیری / قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۹۳

کارنامه یهود به عنوان یک قوم در طول تاریخ ایران در قالب نقد چند اثر مهم در این حوزه، مورد بحث این کتاب است.

روزهای حماسه و نور
چهار جلد

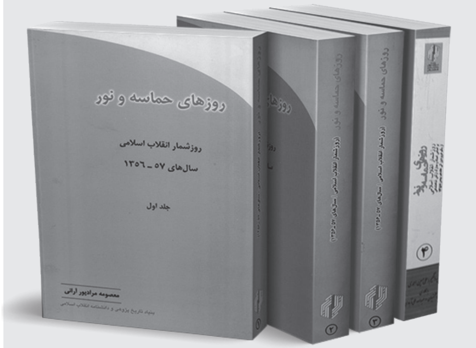

تهیه و تنظیم: معصومه مرادپور آرانی و علی حسین احمدی

قطع: وزیری / قیمت دوره: ۷۵۰۰۰ تومان

با تورق این کتاب می توانید لحظه به لحظه از تحولات سال های مهم انقلاب مطلع شوید.

انقلاب اسلامی در مراغه

نویسندگان: دکتر منصور پور مؤذن و دکتر مسعود غلامیه

قطع: وزیری / قیمت: ۴۹۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۹۴

مراغه اولین آزمایشگاه طرح اصلاحات ارضی بود و همین دلیل قابل اعتنایی است که به سابقه این شهر در جریان مبارزات مردمی و اقدامات پهلوی تا وقوع انقلاب اسلامی از دریچه این کتاب نظری بیفکنیم.

اسرائیلیات تاریخی

نویسنده: علیرضا سلطانشاهی

قطع: وزیری / قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۱۲

اصرار یک جریان صهیونیستی در حوزه تاریخ نگاری یهود ایران در این اثر مورد نقد و ارزیابی قرار می گیرد.

پیرامونی

یوسی آلفر

علیرضا سلطانشاهی

قطع: رقعی / قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۴۵۴

این کتاب جامع ترین اثر در معرفی استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی در قالب تألیف و ترجمه است؛ یک استراتژی با هدف ایجاد ارتباط با کشورها و قومیت‌های غیر عرب منطقه خاورمیانه که ایران در دوره پهلوی از ارکان آن بوده و بیشتر از همه مورد توجه.

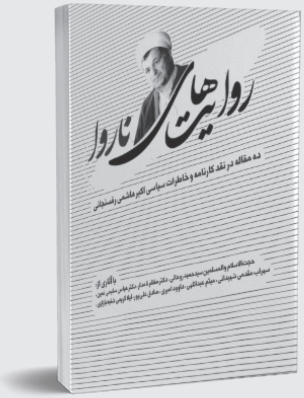

روایت های ناروا

ده مقاله در نقد کارنامه و خاطرات سیاسی اکبر هاشمی رفسنجانی

قطع: وزیری / قیمت: ۸۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۹۲

اکبر هاشمی رفسنجانی مردی است که همزمان با آغاز نهضت امام خمینی در میدان مبارزات سیاسی وارد شد و تقریباً تا چهار دهه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همواره در مسئولیت‌های سیاسی عالی قرار داشت. روایت‌های او از وقایع مربوط به تحولات سیاسی نهضت و نظام قطعاً برای همه تاریخ پژوهان از اهمیت بالایی برخوردار است.